حضرت آیت الله العظمی منتظری

مبانی فقهی حکومت اسلامی

جلد ششم

ترجمه و تقریر:

محمود صلواتی

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی فقهی حکومت اسلامی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ - ۱۳۸۸.

عنوان قراردادی : دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مبانی فقهی حکومت اسلامی/ منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی.

مشخصات نشر : تهران : کیهان، ۱۳۶۷ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : انتشارات کیهان؛۶۶. معارف اسلامی ؛۷.

شابک : ۱۲۰۰۰ریال(ج.۱) ؛ ۳۲۰۰ ریال(ج.۲،چاپ دوم) ؛ ۳۷۰۰ ریال (ج.۴)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۱).

یادداشت : ج.۴(چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت : جلد دوم و چهارم ترجمه ابوالفضل شکوری و توسط نشر تفکر منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج.۱. دولت و حکومت .-- ج. ۲. امامت و رهبری.-- ج. ۴ احکام و آداب زندانها و استخبارات.-

موضوع : ولایت فقیه

موضوع : اسلام و دولت

شناسه افزوده : صلواتی، محمود، ۱۳۳۲ -، مترجم

شناسه افزوده : شکوری، ابوالفضل، ۱۳۳۴ - ، مترجم

شناسه افزوده : سازمان انتشارات کیهان

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸ /م۷۸د ۴۰۴۱ ۱۳۶۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۸-۳۷۶

اجازه نامه مؤلف محترم دامت برکاته، برای چاپ:

باسمه تعالی محضر مبارک استاد بزرگوار فقیه عالیقدر آیه اللّه العظمی منتظری دام عزه پس از سلام و آرزوی توفیق و عمر پربرکت برای حضرتعالی.

ترجمه کتاب پرارزش و ماندگار «دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» که توسط حضرتعالی نگارش یافته و تدریس شده است و از مدتی پیش با اجازه و زیر نظر حضرتعالی کار ترجمه آن آغاز گردیده بود، اکنون تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» آماده چاپ و نشر گردیده که مستدعی است در صورت صلاحدید اجازه چاپ و نشر آن را صادر فرمایید.

در تنظیم این مجموعه همواره تلاش بر این بوده که با توجه به فنی بودن مباحث، مطالب کتاب روان و قابل استفاده برای عموم، ترجمه

و تقریر شود و برای حصول اطمینـان بیشتر از چنـد نفر فضـلا، درخواست شـد مجـددا متن آن را بـا متن عربی مورد تطبیق قرار دهنـد، و نیز طبق راهنمـایی حضـرتعالی، مطالب افاضه شـده در جلسات درس که در متن عربی کتاب نیامـده و توضـیح برخی اصطلاحات، و یادآوری برخی نکات در پاورقی درج گردیده تا ضمن جامعیت کتاب از متن متمایز باشد.

ادام اللّه ظلکم الوارف

أبو الفضل شکوری- محمود صلواتی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ حجج اسـلام آقایان صـلواتی و شکوری دامت افاضاتهما ضمن تقدیر از خدمات علمی و فرهنگی شما انتشار و ترجمه کتاب مانعی نـدارد. خداوند به من و شـما توفیق خدمت به اسـلام و مسـلمین عنایت فرماید. و السـلام علیکم و رحمه اللّه.

۲۸/ ۹/ ۱۳۶۷ حسین علی منتظری نجف آبادی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۵

یادداشت مترجم

[مسائل حکومتی اسلام را چگونه باید تبیین نمود؟]

اسـلام به عنوان مکتبی که عـدالت اجتمـاعی را به پیروان خود نویـد داده و اقامـهٔ قسط را یکی از اهـداف عمـدهٔ بعثت پیامبران اعلاـم فرموده، در مجموعه به هم پیوسـتهٔ قوانین حکومتی اسـلام جایگـاه ویژه ای را به منابع مالی حکومت اسـلامی اختصاص داده و هماهنگ با سایر مسائل سیاسی اجتماعی، شالوده استواری را برای آن پی ریخته است.

اما در شـرایطی که در مرحلهٔ عمل، حکومتهای مدعی اسـلام از ارزشها و ضوابط اسلامی تهی گردند و کارگردانان حکومت، پوستین اسـلام را وارونه به تن کنند و دین را دست آویزی برای حاکمیت خود قرار دهند، تبیین مجموعهٔ مبانی فقهی حکومت اسلامی، از جمله منابع مالی آن، با مشکل اساسی روبرو می گردد.

به راستی در چنین شرایطی چه باید کرد و مسائل حکومتی اسلام را چگونه باید تبیین نمود؟!

از

یـک سـو وظیفه ایجـاب می کنـد که پـایه هـای فقهی حکومت اسـلامی تحکیم و تـبیین شود؛ امّـا از دیگر سو، تفکیـک عمل حکومتهای مدعی اسلام از اسلام کاری است که به آسانی امکان پذیر نیست.

در رویارویی با این پرسش مهم و مشکل اساسی، سه دیدگاه متفاوت قابل بررسی است:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶

۱- تأیید مطلق حاکمیت، تحت عنوان «اولی الامر»:

در این دیـدگاه، خلفای اسـلامی به هر شـکل که عمل کننـد، از سوی خداوند صاحب فرمان و اولی الأمر هسـتند و مردم، همهٔ وظایفی که در حکومت به حق دارند و همان اطاعتی را که از حاکمان بر حق دارند، از اینان نیز باید داشته باشند.

۲- تفکیک مسائل حکومتی از پیکره اسلام:

در این دیدگاه مسائل حکومتی از پیکرهٔ اسلام جدا گردیده و اسلام در مسائل اخلاقی و احکام فردی، عبادی و روابط انسان با خدا و قیامت محدود می شود؛ این دیدگاه می کوشد بدین وسـیله از زیر بار حکومتی که به نام دین تشکیل شده بیرون رود و پشتیبانی دینی را از حکومت بردارد.

۳- حفظ جامعیت مکتب و تفکیک عمل حاکمان از اسلام:

این دیدگاه پایداری بر اصول و ارزشـهای عدالت طلبانهٔ اسـلامی و تفکیک عمل خلفا از اسلام را پی می گیرد و می کوشد با کنـاره گیری از حـاکمیت ستم، بـا نوعی خودگردانی در حقیقت یک نوع حکومت اعلام نشـده را برای پیروان خود، زیر نظر امام به حق تا بازگشتن حکومت به جایگاه اصلی خود ارائه دهد.

چنـانکه روشن است دیـدگاه نخست با تابع سیاست قرار دادن دیانت، و دیـدگاه دوم با تفکیک سـیاست از دیانت، رسالتی را برای خود در تبیین مسائل حکومتی اسلام نمی یابند؛ اما دیدگاه سوم

با توجه به ضرورت پایبندی به لوازم آن، راهی ارائه می دهد بسیار مشکل، که هم موجودیت آن همواره از سوی حاکمیت ستم مورد تهدید قرار می گیرد و هم باید هر چند در پوشش تقیّه- بار تبیین مسائل حکومتی اسلام را به دوش بکشد و در حوادث و مسائل نو پدید جامعه وظایف پیروان خود را مشخص نماید.

در حقیقت دیدگاه سوم راهی بود که شیعه پس از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و سلّم برگزید و امامان شیعه پایه گذاران و پرچمداران این نهضت مقدس بودند و درست در چنین جوّ و شرایط و با چنین جهت گیری و گرایشی بود که فقه شیعه تولد یافت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷

پویائی فقه شیعه در زمان حاکمیت و غیر حاکمیت

در زمینهٔ مسائل حکومتی فقه شیعه روایاتی که از ائمهٔ معصومین علیه السّلام به دست ما رسیده و پرسشهایی که شیعیان در دوران حضور از آن بزرگواران داشته اند، همه بیانگر مشکل عمده ای است که جامعهٔ اسلامی در آن زمان، با آن روبرو بوده و پاسخهای پیشوایان بزرگوار ما به این مشکلات، هر یک مبنایی برای پاسخگویی به بسیاری از مشکلات در زمانهای مختلف می تواند باشد.

پرسشهائی که آن زمان مطرح می شده، از این قبیل بوده است:

آیا چنین حکومتهایی که به نام اسلام و خلافت اسلامی تشکیل شده، حکومتهای شرعی هستند و با آنان باید معاملهٔ حکومت مشروع نمود یا خیر؟

آیا خمس و زکات و دیگر وجوه مالی حکومت اسلامی را باید به آنان پرداخت کرد یا نه و اگر آنان با تکیه بر قدرت حکومت آن را دریافت کردند، مجزی است یا خیر؟

آیا شیعیان می توانند مرافعات و اختلافات خود را نزد قضات آنان ببرند، یا

باید در محاکم خود نزد قاضی مورد رضایت طرفین حل و فصل نمایند؟

آیا در زیر پرچم آنان می توان برای فتح سرزمینهای جدید در جهاد ابتدائی شرکت کرد یا نه؟

آیا حضور در نماز جمعهٔ آنان- با توجه به اینکه نماز جمعه یک نماز سیاسی عبادی است- واجب است یا حرام؟

و ...

بر این پایه است که در روایات و فقه شیعه به دو دسته روایات و فتاوی برخورد می کنیم:

الف: روایات و فتاوای ناظر به زمان بسط ید و باز بودن دست حاکمیت به حق اسلام؛ مانند عصر حکومت پیامبر اکرم (ص)، دوران حکومت امیر المؤمنین (ع) و یا حکومت افراد صالح عادل و جامع الشرائط در زمان غیبت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸

ب: روایات و فتاوای ناظر به شرایط ویژه در زمان حاکمیت غاصبانهٔ حکومتهای ستمگر باطل و در اقلیّت قرار گرفتن حق.

که هر یک از اینها ویژگیهای مخصوص به خود را دارد و نمی توان بر هر یک ویژگی دیگری را استوار نمود در همین راستاست که تعارض ظاهری بسیاری از روایات با یکدیگر و نیز تضاد آشکار فتاوای فقها در یک مسألهٔ بخصوص قابل توجیه و تبیین است.

اختلاف فتاوای فقهای بزرگوار ما در نماز جمعه، که برخی در زمان غیبت به حرمت اقامه آن فتوا داده اند و برخی به وجوب تعیینی یا تخییری آن در صورت وجود شرایط.

اختلاف بر سر اینکه آیا زکات منحصر به «نه» چیز است- چنانکه در زمان پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و سلّم اینگونه بود- یا اینکه گسترده است و چیزهای دیگر را هم در بر می گیرد.

اختلاف در این مورد که خمس ارباح مکاسب (خمس سود تجارت) در چه

زمانی واجب شده، و اصولاـ خمس به دست چه فرد یا افرادی باید برسد، و اینکه شأن بیان روایات تحلیل خمس و انفال، مربوط به چه زمان است. و اصولا اختلاف بر سر اصل مسألهٔ ولایت فقیه که اصولا فقیه کیست و ولایت چیست و آیا این مقام و عنوان انتصابی است یا انتخابی؟ و اینکه ولایت آیا منحصر در امور حسبیه است یا اینکه ولایت عامه است و همهٔ مسائل جامعه را در برمی گیرد.

و دهها مسألهٔ مورد اختلاف دیگر که بسیاری از آنها در چارچوب فوق قابل جمع و تبیین است. و استاد بزرگوار در این مجلد و سایر مجلدات این مجموعه، به هنگام جمع بین روایات و فتاوا به این نکتهٔ مهمّ و اساسی اشاره فرموده اند، که در اینجا برای روشنتر شدن مسأله دو نمونه آن را از نظر می گذرانیم.

معظم له در وجه چهارم از راههای جمع بین روایات زکات می فرمایند:

«وجه چهارم: اینکه بگوییم اصل ثبوت زکات از قوانین اساسی اسلام و بلکه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۹

جمیع ادیان الهی است؛ زکات در قرآن، همانند نماز- که ستون دین است- قلمداد شده، چون اساس مالی حکومت اسلامی است و این فریضه در آیات زیادی تکرار گردیده؛ مخصوصا اگر خمس را هم به زکات ارجاع دهیم و آن را از مصادیق زکات بدانیم ... قرآن کریم بیان آنچه در آن زکات است را به اختیار اولیاء مسلمین و حاکمان به حق در هر زمان و مکانی نهاده است؛ و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و سلّم به عنوان اینکه در زمان خودش حاکم مسلمانان بود، زکات را بر نه چیز قرار

داد؛ به این جهت که این نه چیز عمدهٔ ثروت عرب آن روز محسوب می شد ... و بسا ائمه علیه السّلام در بعضی اوقات مشاهده می کردند زکاتهایی که از مردم گرفته می شده در تقویت دولتهای باطل و ستمگر مصرف می گردد؛ و چون ائمه می خواسته اند دولتهای جور را با سد کردن منابع مالی آنان تضعیف نمایند، عمل پیامبر را- که زکات را در نه چیز قرار داده است- برای جلوگیری از پرداخت زکات به دولتهای باطل نقل می کرده اند.» «۱»

و در ارتباط با خمس ارباح مکاسب (خمس سود تجارت) می فرمایند:

«و نیز ممکن است گفته شود: خمس ارباح مکاسب یک مالیات حکومتی است که ائمه متأخر (امام رضا و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) به عنوان اینکه شرعا رهبران مردم و مدیران جامعه (شیعه) بوده اند بر حسب نیاز زمان خود آن را قرار داده اند، چون زکاتها و اموال عمومی و دیگر مالیاتهای اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف شده و در اختیار خلفای جور و عمال آنان قرار گرفته بود، لذا می بینید ائمه علیهم السلام گاهی آن را حلال می کردند [در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام که روایات تحلیل رسیده است] و گاهی آن را طلب می نمودند [در زمان امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام].

و نظیر همین مطلب را ما در خمس معادن و گنجها نیز احتمال می دهیم، بنابراین که این دو از انفال بوده و خمس در آنها به عنوان حق الاقطاع و اجازه

---

(۱) ر، ک. همین مجلد/ ۶۲- ۶۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰

تصرف در آنها باشد.» «۱»

و نکات مهم و قابل توجه دیگری

که خوانندگان گرامی به هنگام مطالعهٔ کتاب به آن عنایت خواهند فرمود.

یادآوری دو نکته:

۱- بخشی از پیش نویس ترجمهٔ این مجلد توسط حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ اکبر سعیدی انجام پذیرفته است که بدین وسیله از همکاری ایشان سپاسگزاری به عمل می آید.

۲- در این مجلد نیز همانند مجلدات پیشین، هر جا ذیل پاورقی ها جملهٔ:

(الف- م، جلسه ... درس) آمده، اشاره به جملهٔ «از افاضات استاد بزرگوار آیه اللّه العظمی منتظری در جلسه ... درس مبانی فقهی حکومت اسلامی» است که برای رعایت اختصار تلخیص شده است.

و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین

رمضان المبارک ۱۴۱۵ ه. ق مطابق با بهمن ماه ۱۳۷۳ ه. ش حوزهٔ علمیهٔ قم- محمود صلواتی

---

(۱) ر، ک. همین مجلد/ ۱۴۶.

بخش هشتم: منابع مالی حکومت اسلامی

اشاره

مطالب این بخش طی یک مقدمه و شش فصل خدمت شما تقدیم می گردد

مقدمه

بی گمان ادارهٔ جوامع و تأسیس دولت و تشکیل قوای سه گانه (مقنّنه، مجریه و قضائیه) و به عهده گرفتن امور اجتماعی و عمومی مردم در زمینه های مختلف، جز با هزینه کردن بودجه های سنگین امکان پذیر نیست. و به هر اندازه دامنه یک حکومت گسترده تر و انتظارات مردم از دولت بیشتر باشد ادارهٔ آن جامعه به بودجه و اعتبار بیشتری نیازمند است. بر این اساس هر کس در نظر داشته باشد دولت و حکومتی را و لو در منطقه ای کوچک و به شکل محدود تأسیس کند الزاما باید منابع مالی متناسب با نیازمندیهای آن را پیش بینی نماید. تاریخ نیز گواه بر این مطلب است که یکی از مهم ترین مسائلی که همواره فکر و ذهن سلاطین را بخود مشغول می داشته و فرمانروایان حکومتها در زمانها و مناطق مختلف به آن می اندیشیده اند،

برنـامه ریزی برای تأمین منابع مالی و چگونگی وصول آن بوده است تا با پشـتوانه آن بتواننـد اهـداف و برنامه های خود را در جامعه پیاده کنند، و این یکٔ امر بدیهی است که شکّ و تردیدی در آن نیست.

اسلام نیز از این قانون مستثنی نیست و از همان ابتدای پیدایش، دین و حکومت را در کنار یکدیگر و احکام عبادی را در کنار احکام اقتصادی و سیاسـی قرار داده است؛ چنانچه تفصـیل آن در ابواب مختلف این کتاب از نظر خواننـدگان گرامی گذشت. قرآن و سنت برای رفع نیازمندیهای عمومی جامعه در اعصار و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴

قرون مختلف، مواردی را به عنوان منابع

مالی حکومت اسلامی یادآور شده است.

شما قرآن را ملاحظه می فرمائید که در بیشترین موارد که به اقامه نماز به عنوان ستون و پایۀ دین دستور فرموده درست در کنار آن زکات و انفاق در راه خدا را مطرح فرموده است و از همین نکته اهمیت «مال» برای حفظ و بقاء «دین» و «دولت» در طی اعصار و قرون مشخص می گردد.

از سوی دیگر چون درج همه مباحث منابع مالی اسلام بصورت گسترده و مفصل در بخش خاصی از این کتاب چیزی همانند گنجاندن آب دریا در کوزه می نمود، به ناچار برای اینکه کتاب از این مبحث خالی نباشد اجمالا به بیان آن پرداخته ایم، و خوانندگان و پژوهندگان در این زمینه را به کتابهای مفصلی که در این زمینه از شیعه و سنی نوشته شده ارجاع می دهیم.

در این زمینه کتابهائی از ما نیز تا کنون به چاپ رسیده، دو مجلّد دربارۀ زکات و یک مجلد دربارۀ خمس و انفال، بدین امید که خداوند متعال ما را بر تتمیم بحث زکات به حول و قوه خویش یاری فرماید ان شاء اللّه. «۱»

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، یادآور می شویم که عناوین مهمّی که در کتاب و سنت برای منابع مالی آمده بدین گونه است:

نخست: زکات و صدقات به مفهوم گسترده آن که صدقات مستحبّی و موقوفات و بناهای خیریّه عام المنفعه را هم شامل می گردد.

دوم: خمس با همۀ اقسام آن از جمله خمس سود تجارت و درآمدهای روزمرّه

---

(۱) حضرت استاد حفظه الله به هنگام تدریس و تدوین مبحث علمی پژوهشی زکات هنگامی که به بحث «عاملین علیها- مأمورین گردآوری زکات» رسیدند به تناسب به مبحث حکومت

اسلامی- یعنی متن همین کتاب که حدود چهار سال تدوین و تدریس آن به درازا کشید- پرداختند، آنگاه به ادامه مباحث زکات بازگشتند، که هم اکنون آن مباحث در دو مجلد دیگر که با دو مجلد پیشین به چهار مجلد می رسد توسط نشر تفکر به چاپ رسیده و در اختیار دانش پژوهان قرار دارد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۵

با همه وسعت و گستردگی آنها.

سوم: غنایم جنگ، از جمله سرزمینهائی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده و نیز اسرای جنگی.

چهارم: فی ء با توجه به معنی و مفهوم عام آن که از آن جمله است خراج و جزیه.

پنجم: انفال که از مهم ترین مصادیق آن: زمینها، جنگلها، نیزارها، دریاها و معادن روزمینی و زیرزمینی می باشد، که بیان آنها خواهد آمد.

ما این عناوین پنج گانه را در پنج فصل مورد پژوهش قرار می دهیم، آنگاه به فصل ششمی می پردازیم تحت عنوان مالیاتهایی که حکومت و دولت بر حق، در صورت لزوم و عدم کفایت مالیاتهای منصوصه بسا بتواند به وضع آن بپردازد. بر این پایه این مبحث در شش فصل خدمت شما تقدیم می گردد:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۷

فصل اول: زکات و صدقات

اشاره

* مفهوم زکات و صدقه

* زکات در چیست؟

* اختیارات حاکم اسلامی در زکات

* صدقات مستحبی و موقوفات عام المنفعه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹

جهت اوّل مفهوم زکات و صدقه

[مفهوم زکات]

زكات در لغت به معناى «نماء- زيادتى» و «پاكى» آمده است، ديگر معانى هم به اين دو معنى برمى گردد.

كتاب معجم مقاييس اللغه در لغت «زكى» مى نويسد:

زاء و كاف و حرف علّه- ياء- از حروف اصلى اين كلمه انـد كه بر نماء و زيادتى دلالت مى كنـد، به معناى «پاك شـدن» هم گفته شـده است. بعضـى گفته انـد: زكـات مال را به اين مناسـبت زكات مى گوينـد كه در آن اميـد به افزايش مال است يعنى زيادتى و نموّ مال.

برخى نيز گفته اند: زكات را از اينرو زكات مى گويند كه باعث پاكى مال (و قرب صاحب آن به خداست) دليل بر اين مطلب آيه شـريفهٔ «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَـدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها «۱» از اموال آنـان صـدقه بگير تـا بوسـيله آن آنان را پاك ساخته و پرورش دهى» مى باشد. پس اصل در همهٔ آنچه بيان شد به اين دو معنى يعنى «زيادتى» و «پاك شدن» «۲» برمى گردد.

---

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۲) معجم مقاييس اللغه ۳/ ۱۷.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۳۰

راغب در مفردات مى گويد:

اصل زكات همان زيادتى است كه از بركت خداوند متعال حاصل مى گردد؛ گفته مى شود:

«زكا الزرع يزكو» يعنى در زراعت زيادتى و بركت پديد آمد. «۱»

در نهج البلاغه نيز جمله اى آمده كه از واژه «زكاء» نموّ اسـتفاده مى شود بدين مضمون: «المال تنقصه النفقه و العلم يزكو على الانفاق «۲»- مال با هزينه كردن كم آيد و دانش با پراكنده شدن بيافزايد».

از نمونه آياتى كه لفظ زكات در آنها

ظهور در «پاک شدن» دارد این آیات است:

«ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ «۳»- عمل به دستورات الهی برای زدودن آلودگی شما مفیدتر است.» و آیه:

«فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً «۴»- پس باید بنگرد کدامین نفر غذای بهتری دارند» و آیه:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا «۵»- هر که نفس خود را پاک کرد رستگار شد.» و آیه فَلٰا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ «۶»- خودستائی نکنید که او پرهیزکاران را بهتر می شناسد. تزکیه از باب تفعیل «۷» به معنای نسبت دادن می آید.

زکات اصطلاحی در فقه ممکن است از یکی از این دو معنی گرفته شده باشد،

---

(۱) مفردات راغب/ ۲۱۸.

(۲) نهج البلاغه فیض/ ۱۱۵۵، لح/ ۴۹۶، حکمت ۱۴۷.

(۳) بقره (۲) ۲۳۲.

(۴) کهف (۱۸)/ ۱۹.

(۵) الشمس (۹۱)/ ۹.

(۶) النجم (۵۳)/ ۳۲.

(۷) یعنی هنگامی که زکی ثلاثی مجرد به باب تفعیل برده شود و عین الفعل آن مشدد گردد زکّی، یزکّی، تزکیه- بر این پایه آیه شریفه فلا تزکّوا انفسکم معنی آن این می شود که پاکی را بر خود مبندید، خودستایی نکنید. (مقرر)

زیرا به سبب پرداخت زکات هم مال زیادت و برکت پیدا می کند و هم موجب پاک شدن مال و صاحب مال می گردد، و لکن آنچه با سخن خداوند متعال در آیه شریفه: «خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا» «۱» تناسب دارد معنای دوم یعنی پاک شدن است.

و لذا چون مقصود از زکات دادن پاک شدن صاحب مال است در مقام اداء آن قصد قربت شرط گردیده، و این خود از امتیازات اقتصاد اسلامی است که به واجبات مالی رنگ عبادت و قرب به سوی حق تعالی داده شده است

و این نکته ایست شایان توجه.

اما در اصطلاح فقها: «زکات اندازه و مقدار مشخصی از مال است که اخراج آن از مال با شرایط ویژه خود خواسته شده است.» یا «زکات یک حق مالی است که در وجوب آن «نصاب» «۲» مخصوص معتبر گردیده است» یا «زکات: صدقه ای است که اصالتا متعلق به «نصاب» مخصوصی است.» و تعریفهای دیگری از این قبیل که برای آن گفته شده است.

مفهوم صدقه:

راغب در مفردات می گوید:

«صدقه، چیزی است که انسان از مال خود به قصد قربت خارج می کند مثل زکات (از باب تشبیه) لکن صدقه در اصل بر اخراج مال بنحو استحباب گفته شده، و در زکات بنحو وجوب، و گاهی اخراج مال بنحو وجوب را صدقه گفته اند، و آن در وقتی است که صاحب صدقه، قصد صدق در فعلش منظور باشد، خداوند متعال می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً- ای پیامبر از اموال آنان صدقه ای بگیر»

---

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۲) نصاب، اندازه ای از مال را گویند، که شارع آن را بعنوان علامت و معیاری نصب کرده که هر وقت مال به آن مقدار رسید، زکات در آن واجب می شود. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲

و «انما الصدقات للفقراء- جز این نیست که صدقات برای فقیران است.» «۱»

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«فرق بین صدقه و زکات اینست که زکات امری است واجب ولی صدقه گاهی واجب است و گاهی مستحب.» «۲»

ممکن است سخن مجمع البیان به زکاتهای مستحبی مثل زکات مال التجاره و زکات اسبان و مانند ان نقض شود، و در قرآن مواردی است که زکات بر غیر واجب، بلکه زکات مستحب و غیر مقدّر نیز (زکاتی

که اندازه خاصی در شرع ندارد) اطلاق گردیده، مانند آیه شریفه: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ- سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» «۳»

این آیه در اخبار شیعه و سنی به انگشتری که امیر المؤمنین (ع) در نماز، آن را صدقه داد تفسیر شده است.

ماوردی در احکام السلطانیه می گوید:

«صدقه همان زکات است، و زکات همان صدقه، در اسم با هم اختلاف دارند ولی هر دو یک حقیقتند، و در مال مسلمان حقی غیر از زکات واجب نشده است، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: در مال غیر از زکات حقی نیست.» «۴»

به نظر می آید صدقه از «صدق» اخذ شده است، و مفهوم آن شفقت و رحمت بر «زکات گیرنده» قرار داده شده و شاهد بر این مطلب است قول برادران یوسف (ع) در قرآن که به او گفتند: «تَصَدَّقْ عَلَيْنا- بر ما رحم کرده و تصدق نما» «۵» با این

---

(۱) مفردات راغب/ ۲۸۶.

(۲) مجمع البیان ۱/ ۳۸۴، (جزء ۲).

(۳) مائده (۵)/ ۵۵.

(۴) احکام السلطانیه/ ۱۱۳.

(۵) یوسف (۱۲)/ ۸۸.

وصف فرقی نمی کند برای صدقه تقدیر خاص باشد یا نه، واجب باشد یا مستحب بر همین پایه (شفقت و رحمت بر زکات گیرنده) است که، صدقه بر بنی هاشم که از وابستگان به حاکم مسلمین بوده اند حلال نمیباشد و بجای آن، خمس بعنوان حق حکومت برای آنان تشریع گردیده، چنانکه بعد به بیان آن خواهیم پرداخت.

امّا زکات، همان حق مالی است که در مالی خاص

یـا بر فردی خـاص (زکـات فطره) برای پاک نمودن مال و صاحب آن تشـریع گردیـده، چه واجب باشـد و چه مسـتحب، و لـذا زکـات مـال و زکـات فطره و دیگر زکاتهـای واجب و مسـتحب را شامـل می شود، و ممکن است خمس اصـطلاحی را نیز در برگیرد. ملاـحظه مفهوم زکـات به حسب معنـای لغوی آن این مطلب را تأییـد می کنـد، زیرا بـا ملاحظـهٔ مفهوم لغوی این واژه تفـاوتی در میـان خمس و زکـاه در مفهوم حصول برکت و پـاک شـدن نیست و به همین جهت در بسـیاری از آیات زکات به معنای عام آن در ردیف صـلاه آورده شـده است، (نماز: واجب بـدنی، زکات: واجب مالی). از سوی دیگر و بر فرض پذیرفته شود زکـات قسیم و همردیف خمس اصطلاحی است، در این صورت، ذکر آن در آیـات قرآن از بـاب مثال می باشـد، یعنی کنایه از هر نوع حق مالی است که خداونـد تشـریع فرموده، و در آیات قرآن تحریک بر انجام واجبات بدنی و مالی با هم مراد می باشد، و مؤمن کسی است که تعبد بر انجام هر دو داشته باشد، و این نکته شایان دقت است.

در هر صورت اگر زکات را قسیم خمس اصطلاحی قرار دادیم، آن وقت صدقه اعم از زکات می باشد- صدقه واجب (زکات اصـطلاحی) و صدقه مستحب- و اگر زکات را اعم از خمس فرض نمودیم، در آن صورت روشن است که نسبت بین صدقه و زکات، عموم من وجه خواهد بود. «۱»

---

(۱) به این بیان که خمس اصـطلاحی زکات است صدقه نیست، صدقه مسـتحبی صدقه هست زکات نیست، زکات اصـطلاحی هم زکات است هم صدقه. (الف- م.

جلسه ۳۰۵ درس)

مبانی فقهی

زکات از اختراعات اسلام نیست، بلکه مثل نماز در شرایع پیشین هم وجود داشته است، مانند آنجا که قرآن به حکایت از قول عیسی بن مریم (ع) می فرماید: «وَ أَوْصانی بالصَّلاه وَ الزَّکاه ما دُمْتُ حَیًّا- و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.» «۱»

و آنجا که یکی از صفات «اسماعیل صادق الوعد» را اینطور بیان می کند: «وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بالصَّلاه وَ الزَّکاه- او همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می کرد.» «۲»

و آنجا که بعد از ذکر انبیاء گذشته چنین می فرماید: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئمَّهً یَهْدُونَ بأَمْرنا، وَ أَوْحَیْنا إلَیْهِمْ فعْلَ الْخَیْرات وَ إقامَ الصَّلاه وَ إیتاءَ الزَّکاه- ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم و آنها به فرمان ما هدایت می کردند، و به آنها انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم.» «۳»

آیات فوق مؤیّد مطلبی است که ما پیش از این به آن اشاره کردیم که مراد از زکات هر نوع حق مالی مشخص و معین است که به حسب شرایع مختلف و مکانها و زمانهای متفاوت مقدار و مورد آن الزاما مختلف و متفاوت می گردد. و این نکته ایست شایان توجه.

در روایات شیعه و سنی نیز بر وفق قرآن از چیزی که قسیم خمس اصطلاحی می باشد بعنوان صدقه تعبیر آورده شده نه زکات، آنجا که خداوند متعال می فرماید: «خُذْ منْ أَمْوالهمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهمْ بها- از اموال آنها صدقه بگیر ...» «۴» و آیه شریفه: «إنَّمَا الصَّدَقاتُ للْفُقَراء وَ الْمَساکین- جز این نیست که صدقات برای فقیران و مسکینان است.» «۵» و آیه شریفه:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فى الصَّدَقٰاتِ

---

(۱) مریم (۱۹)/ ۳۱.

(۲) مریم (۱۹)/ ۵۵.

(۳) انبیاء (۲۱)/ ۷۳.

(۴) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۵) توبه (۹)/ ۶۰.

- بعضی از آنها در تقسیم صدقات بر تو عیب می گیرند.» «۱»

در روایات شیعه و سنی هم از چیزی که بر بنی هاشم حلال نمی باشد به لفظ صدقه تعبیر شده، نه زکات. در این خصوص به کتاب الزکاه وسائل الشیعه باب ۲۹ از ابواب مستحقین زکات و بابهای بعد از آن مراجعه فرمائید. «۲»

بله در خبر اسماعیل بن فضل هاشمی آمده، که می گوید: «از امام صادق (ع) از صدقه ای که بر بنی هاشم حرام گردیده پرسش کردم که چیست؟ حضرت فرمودند: زکات است.» «۳»

و لیکن روشن است که از این روایت برمی آید، در ذهن سؤال کننده حرام بودن صدقه مسلم بوده است، و جواب به زکات در کلام امام (ع) آمده، و ممکن است گفته شود: زکات در کلام امام (ع) اشاره است به صدقه واجب مشخص شده از سوی شارع در قبال صدقات مستحبی، زیرا در بعضی روایات است که صدقات مستحبی بر بنی هاشم حلال است.

نظیر این روایت، روایت زید شحّام است، به نقل از امام جعفر صادق (ع) که گوید: «از امام صادق (ع) سؤال کردم صدقه ای که بر بنی هاشم حرام شده چیست؟ حضرت فرمود: همانا زکات واجب است، و صدقه بعضی از ما بر بعض دیگر حرام نمی باشد.» «۴»

مسلم در کتابش (صحیح مسلم) هشت روایت در تحریم صدقه بر پیامبر (ص)

---

(۱) توبه (۹)/ ۵۸ و ۶۰.

(۲) وسائل ۶/ ۱۸۵ و ما بعد آن.

(۳) فى خبر اسماعيل بن الفضل الهاشمى قال: سألت ابا عبد اللّه

(ع) عن الصـدقه التى حرمت على بنى هـاشم مـا هى؟ فقـال: هى الزكـات. (وسائل ۶/ ۱۹۰ باب ۳۲ من ابواب مسـتحقين للزكاه حديث ۵).

(۴) روايه زيـد الشـحّام، عن ابى عبد الله (ع) قال: سألته عن الصدقه التى حرمت عليهم؟ فقال: هى الزكات المفروضه و لم يحرم علينا صدقه بعضنا على بعض.

(وسائل ۶/ ۱۹۰ باب ۳۲ من ابواب مستحقين للزكاه حديث ۴).

و آل او ذكر كرده و در تمـام هشت روايت لفـظ صـدقه ذكر شـده نه زكـات، گرچه ايشـان در عنوان بـاب لفظ زكات را ذكر نموده، كه در اين مورد شايد اشتباه كرده است، رجوع شود به صحيح مسلم. «۱»

---

(۱) صحيح مسلم ۲/ ۷۵۱، كتاب الزكاه، باب ۵۰.

جهت دوم زكات در چيست؟

اشاره

چيزهايى كه در آن زكات قرار داده شده، در روايات و فتاواى شـيعه و سنى مورد اختلاف است، و ما بطور مفصل در جلد اول كتاب زكات- كه چاپ هم شـده «۱»- متعرض اين مسـأله شـده ايم و ليكن در اينجا چنـد نمونه از فتاوى و روايات را ذكر مى كنيم، و تفصيل و تحقيق در اين مسأله را به همان كتاب ارجاع مى دهيم:

ديدگاههاى فقها در مسأله

۱- سيد مرتضى در كتاب انتصار چنين مى گويد:

«آنچه گمـان شـده امـاميه به تنهائى قائل به آن است، اينست كه زكات، واجب نشـده مگر در نه چيز: دينار، درهم (طلا و نقره مسـكوك)، گنـدم، جو، خرمـا، كشـمش، شتر، گـاو و گوسـفند، و در غير اينهـا زكات نيست، و باقى فقها در اين قول با اماميه مخالفنـد. حكـايت شـده از ابـن ابى ليلى و ثـورى و ابـن حى (حسـن بـن صالـح بـن حىّ از ائمـه زيـديه) كـه در هيـچ يـك از محصولات كشاورزى زكات

---

(۱) کتاب الزکاه ۱/ ۱۴۷ و بعد از آن.

نمی باشد مگر در گندم و جو و خرما و کشمش، پس در این موارد با امامیه موافقند. ابو حنیفه و زفر در جمیع آنچه که از زمین می روید یک دهم زکات آن را واجب کرده اند غیر از چوب و نی و علف.

ابو یوسف و محمد (محمد بن حسن شیبانی) می گویند: یک دهم (زکات) واجب نیست مگر در روئیدنیهایی که ثمره آن باقی می ماند و در سبزیجات چیزی واجب نیست.

مالک گوید: در همه حبوبات زکات است و همچنین در زیتون.

شافعی گوید: زکات در آنچه که خشک می کنند و ذخیره می کنند برای قوت سال، واجب است و در

زیتون زکات نیست. آنگاه سید مرتضی می گوید: دلیل بر صحت رای امامیه (اضافه بر اجماع) اصل برائت ذمه از زکات است، که در وجوب چیزهایی که در آن زکات است باید به ادلّه شرعیه رجوع شود، و فقهاء امامیه در آنچه که زکات را در آن واجب می دانند اختلافی ندارند (نه چیز) و در غیر آن موارد هم دلیل قاطعی بر وجوب زکات در آنها اقامه نشده، و بر همان اصل برائت باقی اند، خداوند متعال می فرماید: «و خداوند در مقابل دادن جزا اموال شما را نمی طلبد.» «۱»

۲- علامه در تذکره می فرماید:

«همه مسلمین (شیعه و سنی و زیدیه و ...) بر وجوب زکات در نه چیز: شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و خرما و کشمش اجماع دارند، و در مازاد از نه چیز اختلاف دارند.» «۲»

۳- علامه در مختلف گوید:

«ابن جنید گفته: زکات (یک دهم) از محصول زمین در هر چیزی است که سنگ و ترازو وکیل در آن دخالت دارد، از گندم و جو و کنجد و برنج و ارزن و

---

(۱) محمد/ ۳۶، جوامع الفقهیه/ ۱۵۲ (- چاپ دیگر/ ۱۱۰).

(۲) تذکره ۱/ ۲۰۵.

ذرت و عدس و سلت (یک نوع بخصوص از جو) و سایر حبوبات و از خرما و کشمش. ولی حق اینست که در غیر از اصناف چهارگانه (گندم و جو و خرما و کشمش) مستحب است.» «۱»

۴- در جای دیگر از مختلف می فرماید:

«علمای شیعه در زکات مال التجاره دارای دو نظر هستند، اکثریت قائل به استحبابند و ما بقی قائل به وجوب.» «۲»

۵- در کتاب «الفقه علی

المذاهب الاربعه» آمده است:

«زکات در پنج چیز واجب است: اول در چارپایان که عبارت است از: شتر و گاو و گوسفند ... و در غیر این حیوانات که نام بردیم زکات نیست، بنابراین در اسب و یابو و الاغ و سگ شکار و سگ تربیت شده و مانند اینها زکات نیست مگر آنهایی که برای تجارت است، دوم: طلا ـ و نقره گرچه مسکوک هم نباشد. سوم: متاع تجارت. چهارم: معدن و گنج. پنجم: زراعت و میوه، در غیر این پنج نوع زکاتی نیست.» «۳»

۶- در همان کتاب آمده است:

«مشهور فقهای سنت در اوراق مالی (اسکناس، سهام و ...) زکات را واجب می دانند زیرا اوراق مالی در مقام معامله، جانشین طلا و نقره شده است و به راحتی می توان آن را تبدیل به نقره کرد، پس معقول نیست ثروت هنگفتی از اوراق مالی نزد مردم باشد و امکان تبدیل آن به نقره هم باشد ولی چیزی از آن را بعنوان زکات خارج نکنند، و لذا فقهای سه مذهب (حنفی، مالکی و شافعی) اجماع بر وجوب زکات در اوراق مالی دارند، و فقط حنابله مخالفند.» «۴»

---

(۱) مختلف/ ۱۸۰.

(۲) مختلف/ ۱۷۹.

(۳) الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۵۹۶.

(۴) الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/ ۶۰۵. (چون حنابله به نص و حدیث بیشتر عمل می کردند و اهل قیاس و استنباط نبودند. (الف- م. جلسه ۳۰۵ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰

ما در جلد اول کتاب زکات «۱» در ابتداء بحث زکات طلا و نقره، در توجیه زکات در اوراق مالی سه وجه را بیان نموده ایم:

اول: اوراق مالی نه موضوعیّت دارند و نه قیمت، بلکه حواله بر طلا و نقره اند،

پس کسی که مالك اوراق مالی است در حقیقت مالك طلا و نقره است.

دوم: الغاء خصوصیت است، به این بیان که وجوب زکات در طلا و نقره مسکوك از این جهت است که این دو، پول رائج بوده و همه چیز با طلا و نقره قیمت گذاری می شود و تعیین مالیت اشیاء به این دو است، پس در حقیقت، موضوع در زکات همان پول نقد و رائج کشور است که بوسیله آن اشیاء قیمت گذاری می شود و اوست که واسطه در مبادلات می باشد و در باب مضاربه هم ما ملتزم به همین معنا می شویم که ملاك، پول نقد جاری و رائج می باشد، بنابر اجماعی که فقها بر عدم صحت مضاربه در غیر طلا و نقره ادّعا کرده اند.

سوم: عمومات و اطلاقات ادله زکات، که از آنها استفاده ثبوت زکات در جمیع اموال می شود، مثل این آیه شریفه: «خُذْ منْ أَمْوالهمْ صَدَقَةً.» «۲» و آیه: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَنْفقُوا منْ طَيِّبات ما كَسَبْتُمْ وَ ممّا أَخْرَجْنا لَكُمْ منَ الْأَرْض «۳»- ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید (زکات بدهید) از قسمتهای پاکیزه اموالی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم.»

تخصیص این عمومات به نه چیز به این سبب می باشد که در آن زمانها طلا و نقره رائج بوده اند و عمده ثروت عرب این نه چیز بوده است.

اما ممکن است در وجه اول مناقشه شود به اینکه اوراق مالی در زمان ما به حسب اعتبار عقلائی دارای موضوعیت و قیمتند و حواله بر طلا و نقره نیستند، زیرا اگر حواله بودند باید وقتی که اوراق مالی تلف یا گم می شد، طلا و نقره

برای

---

(۱) کتاب الزکاه ۱/ ۲۸۰ و بعد از آن.

(۲) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۳) بقره (۲)/ ۲۶۷.

صاحب حواله محفوظ باشد، و دیگر اینکه باید معاملات روی اوراق مالی، نسبت به کسی که از پشتوانه آن آگاهی ندارد باطل باشد، در حالی که التزام به این دو مطلب مشکل است.

مناقشه در وجه دوم اینکه: این قیاس «مستنبط العله» «۱» است و ما آن را حجت نمی دانیم.

اشکال وجه سوم هم در اینست که عمومات به روایات خاصه تخصیص خورده اند.

روایات پیرامون آنچه در آن زکات است:

اخبار وارده در این جهت- چه از طریق شیعه و چه سنت- زیاد است و چنانچه در کتاب زکات «۲» تفصیل داده ایم به چهار دسته تقسیم می شود:

دسته اول: روایاتی که متضمن این مطلب است که رسول اللّٰه (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و زکات در غیر آن نه چیز را بخشید.

مفاد این اخبار می تواند فقط نقل یک واقعه تاریخی باشد، گرچه در این اخبار اشعار به بیان حکم هم هست، لکن تعارضی بین این اخبار و آن اخباری که دال بر ثبوت زکات در غیر این نه چیز است، نیست.

۱- کلینی به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابی بصیر و برید بن معاویه عجلی و فضیل بن یسار روایت نموده که همه اینان از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمودند:

«خداوند با واجب کردن نماز، زکات را هم در اموال واجب گردانید، و رسول اللّٰه (ص) زکات را در نه چیز قرار داد، و غیر آن را بخشید: در طلا و نقره و شتر

---

(۱) قیاس مستنبط العله، قیاسی است که

علت آن در لسان دلیل ذکر نشده و به وسیله خود مجتهد بدست آید. (مقرر)

(۲) کتاب الزکاه ۱/ ۱۵۰ و بعد از آن.

و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش، و غیر اینها را رسول الله بخشید.» «۱»

۲- کلینی به سند صحیح، از ابی بکر حضرمی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند:

«رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد: گندم و جو و خرما و کشمش، و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و غیر اینها را بخشید. یونس (یونس بن عبد الرحمن، طبقه شش معاصر حضرت رضا (ع) گوید: معنای سخن امام صادق (ع) که می فرماید: پیامبر زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید، اینست که این عمل پیامبر (ص) در اول نبوت آن حضرت بود، چنانکه نماز در ابتدا دو رکعت بود، سپس پیامبر (ص) هفت رکعت دیگر به آن اضافه کرد، همچنین زکات را در اول نبوت بر نه چیز قرار داد، سپس آن را بر جمیع حبوب توسعه داد.» «۲»

دستۀ دوم: روایاتی که مشتمل بر بیان این واقعه تاریخی است (که در بدو امر پیامبر (ص) تشخیص داد که زکات را از نه چیز بگیرد و چیزهای دیگر را ببخشد) اما یا صریح است و یا ظهور دارد که امامی که این واقعه را بیان می کند می خواهد بفرماید حکم فعلی در زمان خودش نیز همینطور است و حکمی است ابدی که

---

(۱) فرض الله- عز و جل- الزّکاه مع الصلاه فی الاموال، و سنّها رسول الله (ص) فی

تسعه اشیاء و عفا (رسول الله (ص)) عما سواهن: فی الذهب و الفضه، و الابل و البقر و الغنم و الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب، و عفا رسول الله (ص) عما سوی ذلک. (وسائل ۶/ ۳۴ باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاه حدیث ۴)

(۲) وضع رسول الله (ص) الزکاه علی تسعه اشیاء: الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب، و الذهب و الفضه و الابل و البقر و الغنم، و عفا عما سوی ذلک. قال یونس: معنی قوله: ان الزکاه فی تسعه اشیاء و عفا عما سوی ذلک، انما کان ذلک فی اول النبوه کما کانت الصلاه رکعتین، ثم زاد رسول الله (ص) فیها سبع رکعات، و کذلک الزکاه وضعها و سنّها فی اول نبوته علی تسعه اشیاء ثم وضعها علی جمیع الحبوب.

(الکافی ۳/ ۵۰۹، کتاب الزکاه، باب ما وضع رسول الله (ص) ... حدیث ۲، وسائل ۶/ ۳۶، باب ۸ از ابواب ما تجب فیه الزکاه حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۳

باید در جمیع زمانها به آن اخذ نمود، گرچه یک حکم حکومتی از جانب پیامبر (ص) باشد:

۱- خبر محمد طیّار که گوید: «از امام صادق (ع) از چیزهایی که در آن زکات است پرسش نمودم، حضرت فرمود: در نه چیز: طلا و نقره و گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند، و پیامبر (ص) غیر اینها را بخشید. به حضرت عرض کردم: خدا شما را موفق بدارد در نزد ما دانه ای به وفور یافت می شود، حضرت پرسید: چیست آن دانه؟ گفتم برنج، حضرت فرمود: بله چیز بیشتر باد، پرسیدم: آیا

در آن زکات است؟ حضرت مرا با ناراحتی از خود راند بعد فرمود: به تو می گویم پیامبر (ص) غیر اینها را بخشید و تو می گویی: در نزد ما دانه زیادی است آیا در آن زکات است؟» «۱»

۲- خبر جمیل بن دراج از امام صادق (ع) که گوید: «شنیدم که حضرت فرمود: پیامبر (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: بر نقره و طلا- و گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند. در حالی که من حاضر بودم طیار به حضرت گفت: همانا نزد ما دانه زیادی است که به آن «برنج» گفته می شود امام صادق (ع) به او فرمود: نزد ما نیز دانه زیاد است. طیار گفت: آیا بر آن زکات است؟ حضرت فرمود: خیر، تو را آگاه کردم بر اینکه رسول الله (ص) زکات از غیر نه چیز را بخشید.» «۲»

---

(۱) سالت ابا عبد الله (ع) عما تجب فیه الزکاه فقال: فی تسعه اشیاء: الذهب و الفضه و الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب و الابل و البقر و الغنم و عفا رسول الله (ص) عما سوی ذلک.

فقلت: اصلحک اللّه فان عندنا حبا کثیرا، قال: فقال: و ما هو؟ قلت: الارز، قال: نعم ما اکثره، فقلت: أ فیه الزکاه؟ فزبرنی، قال: ثم قال: اقول لک: ان رسول الله (ص) عفا عما سوی ذلک و تقول: ان عندنا حبا کثیرا أ فیه الزکاه؟. (وسائل ۶/ ۳۶، باب ۸ من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۱۲).

(۲) قال سمعته یقول: وضع رسول الله (ص) الزکاه علی تسعه اشیاء و عفا عما سوی-

در این سخن حضرت در خبر طیار که فرمودند: «به تو می گویم که رسول الله (ص) زکات از غیر نه چیز را بخشید، می گویی نزد ما دانه های زیادی است آیا در آن زکات است؟» دو احتمال وجود دارد:

اول: که ظاهر هم همین است، اینکه حضرت خواسته بگوید بعد از عفو پیامبر (ص) از زکات غیر نه چیز، دیگر سؤالت از ثبوت زکات در برنج وجهی ندارد.

دوم: حضرت خواسته بگوید: آنچه گفتم نقل عمل پیامبر (ص) بود و اینکه حضرت زکات را از غیر نه چیز بخشید و این منافاتی با ثبوت زکات در غیر نه چیز بعد از زمان پیامبر (ص) ندارد بنابراین سؤالت بی وجه است. و لیکن این احتمال خلاف ظاهر روایت است، علاوه بر اینکه ظاهر سؤال در صدر روایت، سؤال از حکم فعلی است، نه از کاری که پیامبر (ص) انجام داده، و این مطلبی است شایان توجه.

۳- مرسله قماط از امام صادق (ع) که از حضرت درباره زکات سؤال می کند حضرت می فرماید:

«رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل گفت: و ذرّت، حضرت عصبانی شدند، بعد اینطور فرمود: بخدا قسم در عصر رسول الله (ص) کنجد و ذرت و ارزن و جمیع حبوبات وجود داشت. سائل گفت: مردم می گویند:

اینها در زمان رسول الله (ص) نبوده، و پیامبر (ص) زکات را بر نه چیز قرار داد چون غیر از نه چیز وجود نداشت، حضرت ناراحت شدند و فرمودند: دروغ

- ذلک: علی

الفضه و الذهب و الحنطه و الشعير و التمر و الزبيب و الابل و البقر و الغنم.

فقال له الطيار و انا حاضر ان عندنا حبا كثيرا يقال له الارز، فقال له ابو عبد الله (ع) و عندنا حبّ كثير، قال: فعليه شی ء؟ قال لا، قد اعلمتك ان رسول الله (ص) عفا عما سوی ذلك. (وسائل ۶/ ۳۶ باب ۸ من ابواب ما تجب فيه الزكاه، حديث ۱۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵

می گویند آیا عفو جز از چیزی که موجود است امکان دارد؟ خیر، بخدا قسم من چیزی غیر از نه چیز که زکات بر آن وضع شده باشد نمی شناسم، هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد.» «۱»

این حدیث «مرسل» «۲» است، علاوه بر اینکه عدم ذکر آن در کتب اربعه موجب ضعف آن می شود. از ظاهر این دو دسته روایات چنین استفاده می شود که زکات به حسب جعل و تشریع اولی آن از جانب خداوند، دارای موضوع وسیعی بوده، و لیکن پیامبر اکرم (ص) به عنوان حاکم و سلطان مسلمین زکات را بر نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید، و از ظاهر روایات دسته دوم برمی آید که حکم حکومتی پیامبر (ص) مخصوص به زمان خودشان نبوده، بلکه استمرار داشته و دائمی است.

تعبیر به عفو پیامبر (ص) از زکات نسبت به بعض چیزها، در احادیث اهل سنت هم وارد شده: از باب نمونه: در سنن بیهقی از معاذ بن جبل نقل شده که

---

(۱) مرسله قماط عمن ذكره عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن الزكاه فقال: وضع رسول الله (ص) الزكاه علی تسعه و عفا

عما سوی ذلک: الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب و الذهب و الفضه و البقر و الغنم و الابل. فقال السائل: و الذره، فغضب (ع) ثم قال: کان و الله علی عهد رسول الله (ص) السماسم و الذره و الدخن و جمیع ذلک. فقال: انهم یقولون انه لم یکن ذلک علی عهد رسول الله (ص) و انما وضع علی تسعه لما لم یکن بحضرته غیر ذلک، فغضب و قال: کذبوا فهل یکون العفو إلّا عن شی ء قد کان؟ لا و الله ما اعرف شیئا علیه الزکاه غیر هذا، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر.

(وسائل ۶/ ۳۳ باب ۸، من ابواب ما تجب فیه الزکاه حدیث ۳). احتمال دارد زمان و مکان در این مسأله نقش داشته باشد و دامنۀ موضوع را توسعه یا تضییق کند و در آن زمان چون خلفای جور حکومت می کرده اند و زکات را آنها می گرفته اند حضرت نخواسته باشد این اموال به دست آنها برسد و در جهت تقویت دستگاه ظلم به کار گرفته شود. (مقرر)

(۲) مرسل حدیثی است که آخرین راوی حدیث، مذکور یا معلوم نباشد. گاهی نیز بر حدیثی که بیش از یک نفر از سلسله سند حذف گردیده اطلاق شده است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۶

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«هر چه باران بر آن بارد و یا از ریشه آب خورد بدون آبیاری، و یا از آب روان آب خورد، زکات آن یک دهم است، و آنچه بوسیله شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم. معاذ می گوید همانا اینها که گفتیم در خرما و گندم و حبوبات است، امّا زکات خیار و خربزه و

انار و سبزیجات، را پیامبر (ص) بخشید.» «۱»

دسته سوم: روایاتی که به صراحت بر ثبوت زکات در غیر نه چیز از قبیل ذرت و برنج و سایر حبوبات دلالت دارد:

۱- کلینی به سند صحیح از حریز از محمد بن مسلم روایت کرده که گوید:

«از امام (ع) [امام باقر (ع)] سؤال کردم که از کدام حبوبات باید زکات داد؟ حضرت فرمود: گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و جوی بی پوست و عدس و کنجد، از همه اینها مانند اینها باید زکات داده شود.» «۲» این روایت را شیخ نیز از کلینی نقل کرده است.

۲- کلینی گوید: «مثل روایت بالا را حریز از زراره از امام صادق (ع) نقل نموده و به دنبال آن، حضرت اینطور می فرماید: هر چه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاع (هر صاع سه کیلو) برسد در آن زکات است، بعد حضرت فرمود: پیامبر (ص) صدقه (زکات) را در هر چه که زمین برویاند قرار داد غیر از

---

(۱) ففی سنن البیهقی بسنده، عن معاذ بن جبل ان رسول الله (ص) قال: فیما سقت السماء و البعل و السیل العشر و فیما سقی بالنضح نصف العشر. و انما یکون ذلک فی التمر و الحنطه و الحبوب، فاما القثاء و البطیخ و الرمان و القضب فقد عفا عنه رسول الله (ص). (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۹، کتاب الزکاه، باب الصدقه فیما یزرعه الآدمیون).

(۲) رواه الکلینی بسند صحیح عن حریز عن محمد بن مسلم قال: سألته (ع) عن الحبوب ما یزکی منها؟ قال: البرّ و الشعیر و الذره و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسم، کل هذا

یزکّی و اشباهه. (کافی ۳/ ۵۱۰، کتاب الزکاه، باب ما یزکی عن الحبوب، حدیث ۱- و وسائل ۶/ ۴۰ باب ۹ من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷

سبزی و صیفی جات و هر چیزی که همان روز فاسد می شود.» «۱»

از شیوه نقل کلینی در امثال این موارد معلوم می شود روایت زراره با همان سند روایت محمد بن مسلم نقل شده پس این روایت هم نظر کلینی صحیح است و سند آن مثل روایت قبلی است.

۳- کلینی از محمد بن اسماعیل روایت کرده که گوید: «به امام رضا (ع) عرض کردم مقداری خرمای تازه و برنج در پیش ما موجود است آیا در اینها بر گردن ما چیزی است؟ حضرت فرمودند: در خرمای تازه چیزی بر گردن شما نیست، ولی در برنج آنچه که به وسیله باران آب داده شده یک دهم و آنچه با دلو آبیاری گردیده یک بیستم از هر چیزی که آن را با پیمانه سنجیده ای یا اینطور فرمود: با پیمانه سنجیده شود.» «۲»

۴- کلینی با سند مرسل از ابان از ابی مریم روایت کرده که گوید: «از امام صادق (ع) سؤال کردم از کدام محصول زراعت زکات داده می شود؟ حضرت فرمودند: گندم و جو و ذرت و برنج و جو بی پوست و عدس، از تمام اینها زکات داده می شود و بعد فرمود: هر آنچه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاع برسد، در آن زکات است.» «۳»

---

(۱) ثم قال الکلینی: حریز، عن زراره عن ابی عبد الله (ع) مثله و قال: کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکاه و قال: جعل رسول

الله (ص) الصـدقه فی کل شـی ء انبتت الارض الا ما کان فی الخضـر و البقول و کل شـی ء یفسد من یومه. (وسائل ۶/ ۴۰، باب ۹، من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۶).

(۲) ما رواه الکلینی بسـنده عن محمـد بن اسـماعیل، قال: قلت لأبی الحسن (ع) ان لنا رطبه و ارزا فما الـذی علینا فیها؟ فقال: اما الرطبه فلیس علیك فیها شی ء و اما الارز فما سقت السماء العشر و ما سقی بالدلو فنصف العشر من کل ما کلت بالصاع، او قال: وکیل بالمکیال. (وسائل ۶/ ۳۹، باب ۹، من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۲).

(۳) ما رواه الکلینی ایضا بسـند فیه ارسال، عن ابان، عن ابی مریم عن ابی عبـد الله (ع) قال: سألته عن الحرث ما یزکی منه؟ فقال البر و الشعیر و الذره و الارز و السلت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۸

۵- شـیخ طوسـی از زراره نسـبه موثـق روایـت کرده کـه گویـد: «به امـام صـادق (ع) عرض کردم: آیـا در ذرت زکـات است؟ حضـرت به من فرمودنـد: ذرت و عـدس و جوی بی پوست و حبوبـات در اینها مثل گنـدم و جو زکات است. و هر آنچه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاعی که در آن زکات واجب است برسد زکات به آن تعلق می گیرد.» «۱»

۶- شیخ طوسی از ابی بصیر روایت کرده که گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا در برنج زکات است؟ حضرت فرمود: بلی بعـد فرمودند: در زمان پیامبر (ص) در مدینه زمین برنجکاری نبود تا در آن زکات گرفته شود، و لکن در برنج زکات قرار داده شده، چگونه در

آن زکات نباشد در حالی که بیشتر خراج عراق از برنج است.» «۲»

ظاهر این روایات وجوب است، و شمرده شدن ذرت و برنج و مانند آنها در ردیف گندم و جو که زکات در آنها واجب گردیده گواه بر آن است. از سوی دیگر حمل کردن روایات بر تقیه با بیان میزان کلی در آنچه که در آن زکات است که در آخر بعضی روایات امام (ع) متعرض آن شده اند، منافات دارد، زیرا تقیه یك ضرورت است و در ضرورتها هم باید به همان مقدار وجود ضرورت اکتفاء

- و العدس، کل هذا مما یزکی. و قال: کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکاه.

(وسائل ۶/ ۳۹ باب ۹ من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۳).

(۱) قال قلت لأبی عبد الله (ع): فی الذره شی ء؟ فقال لی: الذره و العدس و السلت و الحبوب فیها مثل ما فی الحنطه و الشعیر و کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق التی یجب فیها الزکاه فعلیه فیه الزکاه. (وسائل ۶/ ۴۱، باب ۹، من ابواب ما تجب فیه الزکاه حدیث ۱۰).

(۲) ما رواه ایضا بسند موثوق به، عن ابی بصیر، قال قلت لأبی عبد الله (ع): هل فی الارز شی ء؟ فقال: نعم، ثم قال: ان المدینه لم تکن یومئذ ارض ارز فیقال فیه، و لکنه قد جعل فیه، و کیف لا یکون فیه و عامه خراج العراق منه. (وسائل ۶/ ۴۱، باب ۹، من ابواب ما تجب فیه الزکات حدیث ۱۱).

شود، و سؤال کننده در بعضی روایات از برنج یا ذرت سؤال کرده است، و بر فرض تقیه و اینکه حکم

زکـات در آنچه بـا پیمـانه سـنجیده شود خلاـف واقع بوده چه داعی و ضـرورتی وجود داشـته تا امام (ع) به بیان میزان کلی در زکات نسـبت به آنچه که با پیمانه سـنجیده می شود، بپردازد، و یا امری که خلاف واقع است را به پیامبر (ص) نسـبت دهـد، و این در حـالی است که ضـرورت تقیه بـا گفتن کلمه «بلی» مثلاـ از طرف امام (ع) مراعات می شـد و دیگر نیازی به پرداختن به این امر نبود.

مگر اینکه گفته شود: تقیه گاهی برای امام است و گاهی برای سؤال کننـده و گاهی برای سایر شـیعیان، شایـد تقیه در اینجا از نوع سوم باشد، چون شیعیان مبتلی به حکّام ستمگر بودند که از آنان در هر چه که با پیمانه سنجیده می شد زکات می گرفتند، لذا امام (ع) خواست که شیعیان این زکات را بدهند و مقاومتی نکنند تا اینکه از تعرض و ظلم حاکمان در امان باشند.

۷- در سـنن بیهقی به سند خویش به نقل از مجاهد آمده است: «در عهد رسول الله (ص) صدقه (زکات) نبود مگر در پنج چیز: گنـدم و جو و خرما و کشـمش و ذرت.» «۱» البته حصـر [مگر] در اینجـا اضافی [نسبی] است «۲» یعنی در آنچـه که زمین می رویانید.

---

(۱) فی سـنن البیهقی بسـنده عن مجاهـد، قال: لم تکن الصدقه فی عهد رسول الله (ص) الا فی خمسه اشـیاء: الحنطه و الشـعیر و التمر و الزبیب و الذره. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۹، کتاب الزکاه باب الصدقه فیما یزرعه الآدمیون).

(۲) حصـر بر دو گونه است، حقیقی و اضافی: حصر حقیقی تخصیص موصوفی است به صفتی و یا صفتی به موصوفی به گونه ای که شامل

دیگران نشود. حصر اضافی: تخصیص موصوف است به صفت و یا صفت به موصوف نه بطور حقیقی، بلکه در مقایسه و نسبت به چیزهای دیگر، در مورد فوق، اینکه زکات در پنج چیز نقل شده، در مقایسه با آنچه در زمان رسول الله (ص) از زمین می روئیده در نظر گرفته شده است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰

۸- و نیز در سنن بیهقی از عاصم بن ضمره، به نقل از امیر المؤمنین (ع) است که فرمود: «در صیفی جات و سبزیجات صدقه (زکات) نیست.» «۱» ظاهر این خبر اینست که در غیر این دو زکات است.

۹- و نیز بیهقی از ابن عمر به نقل از پیامبر (ص) است که فرمودند: «زکات عسل در هر ده خیک یک خیک است.» «۲»

۱۰- و نیز در بیهقی به نقل از ابی هریره آمده است که گوید: پیامبر (ص) به اهل یمن نوشت: «از عسل، یک دهم آن زکات گرفته شود.» «۳»

۱۱- و نیز بیهقی به نقل از ابی ذر گوید: پیامبر (ص) فرمودند: در شتر صدقه شتر و در گوسفند صدقه گوسفند و در لباس صدقه لباس است. «۴»

۱۲- باز بیهقی به سند خویش از ابو موسی و معاذ بن جبل دارد، که رسول الله (ص) این دو نفر را به یمن فرستاد و به آنان امر فرمود که احکام دین را به مردم یاد دهند و بعد فرمودند: «بجز از این چهار صنف از چیز دیگر زکات نگیرند: جو و گندم و کشمش و خرما.» «۵»

---

(۱) فیه ایضا بسنده، عن عاصم بن ضمره، عن علی (ع) قال: لیس فی الخضر و البقول صدقه. (سنن بیهقی ۴/

۱۳۰، کتاب الزکاه، باب الصدقه فیما یزرعه الآدمیون).

(۲) و فیه ایضا بسنده، عن ابن عمر، عن النبی (ص) قال: العسل فی کل عشره ازقاق زقّ. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۶، کتاب الزکاه باب ما ورد فی العسل).

(۳) و فیه ایضا بسنده عن ابی هریره قال: کتب رسول الله (ص) الی اهل الیمن: ان یؤخذ من العسل العشر. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۶، کتاب الزکاه باب ما ورد فی العسل).

(۴) و فیه ایضا بسنده، عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): فی الابل صدقتها و فی الغنم صدقتها و فی البزّ صدقته. (سنن بیهقی ۴/ ۱۴۷، کتاب الزکاه، باب زکات التجاره).

(۵) فیه ایضا بسنده عن ابی موسی و معاذ بن جبل ان رسول الله (ص) بعثهما الی الیمن فامرهما ان یعلما الناس امر دینهم و قال: لا تأخذا فی الصدقه الا من هذه الاصناف الاربعه: الشعیر و الحنطه و الزبیب و التمر. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۵، کتاب الزکاه، باب لا تؤخذ صدقه شی ء من الشجر ...).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۱

۱۳- و نیز بیهقی از ابو موسی اشعری نقل نموده که وقتی به یمن آمد، صدقه (زکات) نگرفت مگر از گندم و جو و خرما و کشمش. «۱»

۱۴- و نیز در بیهقی به سند خویش از جعفر بن محمد (ع) از پدرش، و ایشان از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمودند: «در عسل زکات نیست.» «۲»

در اینجا یک سری روایات مستفیضه از طریق شیعه وارد شده که از آنها استفاده ثبوت زکات در «مال التجاره» می شود و ظاهر آنها هم بنحو وجوب است، چنانکه روایاتی هم که دال بر عدم وجوب است وارد شده،

در این زمینه به وسائل الشیعه مراجعه شود. «۳» و ما نیز در جلد دوم کتاب زکات بطور مبسوط در مورد زکات مال التجاره بحث نموده ایم که می توان به آن مراجعه نمود. «۴»

دسته چهارم: روایاتی که مضمون دسته دوم (ثبوت زکات در نه چیز) و دستهٔ سوم (ثبوت زکات در غیر نه چیز) که ظاهرا با هم متعارضند را در بردارد، بطوری که از این روایات (دستهٔ چهارم) صدور آن دو دستهٔ و عدم کذب آنها استفاده می شود، برخی از این روایات از این قرار است:

کلینی به سند صحیح، از علی بن مهزیار روایت کرده که گوید: در نامهٔ عبد الله بن محمد به امام هادی (ع) خواندم که اینطور نوشته بود: «فدایت گردم از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: پیامبر اکرم (ص) زکات را در نه چیز قرار داد: گندم و جو و خرما و کشمش، و طلا- و نقره، و گوسفند و گاو و شتر، و غیر اینها را بخشید. شخصی به حضرت (امام صادق (ع)) گفت: در نزد ما چیزی

---

(۱) فیه ایضا بسنده، عن ابی موسی الاشعری انه لما اتی الیمن لم یأخذ الصدقه الا من الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۵ کتاب الزکاه باب لا تؤخذ صدقه شی ء من الشجر و ...).

(۲) فیه ایضا بسنده عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن علی (ع) قال: لیس فی العسل زکات. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۸، کتاب الزکاه، باب ما ورد فی العسل).

(۳) وسائل ۶/ ۴۵ و ۴۸ باب ۱۳ و ۱۴ من ابواب ما تجب فیه الزکاه.

(۴) کتاب الزکاه ۲/ ۱۸۱ و بعد از آن.

است که چندین برابر اینها می باشد، حضرت پرسیدند آن چیست؟ آن شخص به حضرت گفت: برنج، امام صادق (ع) فرمودند: به تو می گویم: رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آنها را بخشید و تو می گویی: نزد ما برنج و ذرت هست، خوب در زمان رسول الله (ص) هم ذرت بوده. حضرت هادی (ع) در جواب این چنین نوشتند: بله همینطور است، و در هر آنچه که با پیمانه سنجیده شود زکات هست.

دوباره عبد الله بن محمد به حضرت (ع) نوشت: غیر همین شخص از امام صادق (ع) روایت کرده: که از حضرت درباره حبوب سؤال نمود، حضرت پرسیدند: حبوب چیست؟ آن مرد گفت: کنجد و برنج و ارزن، و اینها از جمله غلات است مثل گندم و جو، حضرت (امام صادق (ع)) در جواب فرمودند: در همهٔ حبوبات زکات هست.

و همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: هر آنچه که در سنجش آن پیمانه بکار رود آن چیز حکم گندم و جو و خرما و کشمش را دارد. محمد بن عبد الله به حضرت هادی (ع) گوید: به من خبر بده- فدایت گردم- آیا بر برنج و آنچه شبیه آن است از حبوبات مثل نخود و عدس زکات هست؟ حضرت هادی (ع) در جواب نوشتند: راست گفته اند، هر چیزی که با پیمانه سنجیده شود در آن زکات است.» «۱»

---

(۱) رواه الکلینی بسند صحیح، عن علی بن مهزیار، قال: قرأت فی کتاب عبد الله بن محمد الی ابی الحسن (ع): جعلت فداك روی عن ابی عبد الله (ع) انه قال: وضع رسول

الله (ص) الزكات علی تسعه اشیاء: الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب، و الذهب و الفضه، و الغنم و البقر و الابل، و عفا رسول الله (ص) عما سوی ذلک. فقال: له القائل: عندنا شی ء کثیر یکون اضعاف ذلک، فقال: و ما هو؟ فقال له: الارز، فقال ابو عبد الله (ع) اقول لک: ان رسول الله (ص) وضع الزکاه علی تسعه اشیاء و عفا عما سوی ذلک و تقول عندنا ارز و عندنا ذره و قد کانت الذره علی عهد رسول الله (ص). فوقّع (ع): کذلک هو، و الزکاه علی کل ما کیل بصاع.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳

اینها چهار دسته از روایات وارده در باب زکات بود که ما در جلد اول کتاب زکات یادآور شده ایم که برای اطلاع بیشتر می توان به آنجا مراجعه نمود. «۱»

راههای جمع بین روایات:

وجه اول: آنچه که قبلا در بیان یونس بن عبد الرحمن گذشت.

به اینکه بخشش پیامبر (ص) از زکات در غیر نه چیز در اول نبوت آن حضرت بوده است.

به این وجه دو اشکال وارد است:

اولا اینکه: امر به اخذ زکات در اول نبوت نبوده، بلکه این آیه شریفه: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً- از اموال آنان صدقه ای بگیر.» «۲» در آخر نبوت پیامبر (ص) نازل شده است، و در صحیحه عبد الله بن سنان است که گوید: امام صادق (ع) فرمودند: وقتی که آیه زکات: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»، در ماه رمضان نازل شد، پیامبر اکرم (ص) منادی را امر فرمودند در مردم ندا دهد: بدرستی که خداوند- تبارک و تعالی- زکات را بر شما واجب گردانید همانطور که نماز را واجب نمود، پس بر شما زکات واجب کرد از طلا و نقره،

و شتر و گاو و گوسفند، و از گندم و جو و خرما و کشمش، این مطلب را

- و کتب عبد الله: و روی غیر هذا الرجل عن ابی عبد الله (ع): انه ساله عن الحبوب، فقال: و ما هی؟ فقال: السمسم و الأرز و الدّخن و کل هذا غله کالحنطه و الشعیر، فقال ابو عبد الله (ع): فی الحبوب کلها زکات. و روی ایضا عن ابی عبد الله (ع): انه قال: کل ما دخل القفیز فهو یجری مجری الحنطه و الشعیر و التمر و الزبیب. قال: فاخبرنی- جعلت فداک- هل علی هذا الارز و ما اشبهه من الحبوب: الحمص و العدس زکاه؟ فوقّع (ع): صدقوا الزکاه فی کل شی ء کیل. (کافی ۳/ ۵۱۰ و ۵۱۱، کتاب الزکاه، باب ما یزکی من الحبوب، حدیث ۳ و ۴ و وسائل ۶/ ۳۹، باب ۹ من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۱).

(۱) کتاب الزکاه ۱/ ۱۵۰ و بعد از آن.

(۲) توبه (۹)/ ۱۰۳.

پیامبر (ص) در ماه رمضان ندا داد و زکات از غیر اینها را بخشید.» «۱»

ثانیا: کلام یونس نمی تواند در جمع بین جمیع روایات مفید باشد، زیرا از روایات دسته دوم چنین استفاده می شود که بعد از پیامبر (ص) هم زکات منحصر در نه چیز بوده چه رسد به زمان خود پیامبر (ص).

وجه دوم: روایاتی که دال بر زکات در غیر نه چیز است بر استحباب حمل شود،

این وجه را شیخ مفید و طوسی و کسانی که از این دو پیروی کرده اند اختیار نموده اند:

شیخ مفید در مقنعه دارد:

«زکات از دیگر حبوبات ... بعنوان مستحب مؤکد داده می شود نه واجب، زیرا درباره زکات دیگر حبوبات از امام باقر (ع) و امام صادق

(ع) روایـاتی وارد شـده و روایـاتی هـم در جهـت حصـر زکـات در نـه چیز وارد گردیـده، و ایـن هـم روشن است که سـخنان معصومین با هم تناقض ندارند، پس راهی برای جمع بین روایات باقی نمی ماند مگر اثبات وجوب زکات در آنچه که فقهاء بر وجوب در آنها اجماع دارنـد، و حمل بر اسـتحباب مؤکـد در چیزهایی است که در زکات آن اختلاف دارند و تأکیدی هم در امر به زکات در آنها وارد نشده است.» «۲»

شیخ طوسی در استبصار گوید:

«و امّـا در مورد روایاتی که متضـمن وجوب زکات در هر چیزی است که پیمانه یا وزن شود، سـخن موجّه این است که آنها را بر استحباب حمل نمائیم نه وجوب تا اینکه تناقضی بین روایات پیش نیاید، چون در اکثر روایات گذشته آوردیم که

---

(۱) فی صـحیحه عبد الله بن سنان قال: قال ابو عبد الله (ع): لما نزلت آیه الزکاه: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»، فی شـهر رمضـان فـامر رسول الله (ص) منـادیه، فنـادی فی النـاس: ان الله- تبـارک و تعـالی- قـد فرض علیکم الزکاه کما فرض علیکـم الصـلاه، ففرض الله علیکم من الـذهب و الفضه و الابـل و البقر و الغنم، و من الحنطه و الشـعیر و التمر و الزبیب، و نـادی فیهم بذلک فی شهر رمضان. و عفا لهم عما سوی ذلک. الحدیث (وسائل ۶/ ۳۲، باب ۸، من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۱).

(۲) مقنعه/ ۴۰.

پیامبر (ص) زکات از غیر آنها (نه چیز) را بخشید، پس اگر در اینها (سایر حبوبات) زکات واجب باشد دیگر بخشش نسبت به اینها

معنی ندارد.» «۱»

اشکالی که به این وجه وارد است- علاوه بر اینکه بیشتر روایات از حمل بر استحباب اباء دارد- این است که جمع بین دو دلیل را باید عرف و وجدان بپذیرند همانند حمل مطلق بر مقید و تخصیص دلیل عام با دلیل خاص و مانند آن، اما جمع تبرعی (جمع کردن بین دو دلیل متعارض محضا لله و از روی سخاوت) با بکار گرفتن دقت عقلی بطوری که اساسی شود برای فتوی دادن و مجوز فتوی به استحباب باشد مشکل است، زیرا حکم به استحباب مثل دیگر احکام احتیاج به دلیل شرعی دارد و در اخبار باب، اسمی از استحباب نیست و چنین حکمی از اخبار باب به ذهن انسباق پیدا نمی کند.

وجه سوم: حمل بر تقیه نمودن روایاتی که بر زکات در غیر نه چیز دلالت دارد،

اشاره

این وجه را سید مرتضی در کتاب انتصار ذکر کرده و صاحب حدائق هم بر آن اصرار دارد و محقق همدانی نیز در کتاب مصباح الفقیه آن را قریب دانسته.

و لکن التزام به این وجه مشکل است مخصوصا نسبت به بیشتر روایات که می توان آنها را مورد ملاحظه قرار داد. سید مرتضی در کتاب انتصار بعد از بیان ادعای اجماع امامیه بر اینکه زکات فقط در نه چیز واجب است، مطالبی دارند که ما خلاصه آن را نقل می کنیم:

«اگر کسی بگوید: چگونه شما اجماع امامیه را ادّعا دارید در حالی که سخن ابن جنید مخالف اجماع است و قائل است به اینکه زکات در جمیع حبوبات واجب می باشد و در این جهت روایات زیادی از ائمه (ع) ذکر نموده است و گفته که یونس بن عبد الرحمن هم همین عقیده را دارد.

گوئیم: اعتباری به مخالفت ابن جنید و یونس نیست، چون

اجماع امامیه قبل و بعد از ابن جنید و یونس بوده است، و روایاتی که ابن جنید به آنها تمسک

---

(۱) استبصار ۲/ ۴.

کرده، با روایاتی که ظاهرتر، بیشتر و قوی تر از آنهاست معارض است، و ممکن است آن روایات حمل شود بر اینکه در حال تقیه صادر شده، چون اکثر مخالفین امامیه قائل به وجوب زکات در جمیع اصناف می باشند.» «۱»

سخن صاحب حدائق نیز بطور خلاصه و فشرده چنین است:

«اصحاب، بین روایات جمع کرده اند به اینکه روایات اخیر را بر استحباب حمل نموده اند، چنانکه قاعده و عادتشان در جمیع ابواب چنین است، ولی اظهر نزد من حمل این روایات است بر تقیه که به هنگام اختلاف روایات ریشه و اساس همه مشکلات است زیرا قول به وجوب زکات در جمیع حبوبات، مذهب شافعی و ابی حنیفه و مالك و ابی یوسف و محمد است، چنانکه علامه در منتهی این مطلب را یادآور شده است.

و بر همین مطلب دلالت دارد خبر صدوق از ابی سعید قمّاط از کسی که از او نقل نموده که از امام صادق (ع) درباره زکات سؤال شد، حضرت فرمود: رسول الله (ص) زکات را بر نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل گفت: و ذرّت؟ حضرت عصبانی شد، سپس فرمود: بخدا قسم در عصر رسول الله (ص) کنجد و ذرت و ارزن و جمیع حبوبات وجود داشت. سائل دوباره گفت: مردم می گویند اینها در زمان پیامبر (ص) نبوده و حضرت زکات را بر

نه چیز قرار داد، چون غیر از نه چیز وجود نداشت، حضرت عصبانی شدند و فرمودند: دروغ می گویند، آیا عفو جز از چیزی که موجود است امکان دارد، خیر بخدا قسم من چیزی غیر از نه چیز که زکات بر آن وضع شده باشد نمی شناسم، هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد. «۲»

---

(۱) جوامع الفقهیه/ ۱۵۳ (چاپ دیگر/ ۱۱۱).

(۲) وسائل ۶/ ۳۳، باب ۸ من ابواب ما تجب فیه الزکات حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۷

و باز از روایاتی که بیان تقیّه از آن استفاده می گردد، صحیحهٔ علی بن مهزیار است، که قبلاـ ذکر شد که در آن روایت صحیحه، حضرت سخن سائل را که از امام صادق (ع) مبنی بر تخصیص وجوب زکات به نه چیز و بخشش از غیر آن نقل کرده، تأیید نموده است. و نیز سخن سائل را که از حضرت راجع به زکات در برنج سؤال نموده انکار فرموده است، و این در حالی است که در همان روایت حضرت هادی (ع) در جواب شخصی که از ایشان درباره زکات در حبوبات سؤال کرده بود، اینطور جواب فرمودند: هر آنچه که با پیمانه سنجیده می شود در آن زکات است، در این صورت اگر کلام امام هادی (ع) را حمل بر تقیه نکنیم، بین آن و کلام امام صادق (ع) تناقض لازم می آید، و اگر مراد از این روایات استحباب بود، دیگر بر اصحاب معاصر ائمه (ع) مخفی نمی ماند و احتیاجی به عرضه کردن این روایات بر امام (ع) نبود ....» «۱»

محقق همدانی در مصباح الفقیه بعد از اشاره به سه وجه جمع بین

روایت کلامی دارد که، فشرده آن چنین است:

«در مقام جمع بین دو روایت متعارض اینکه یکی حمل بر استحباب شود گرچه در حدّ خودش امری است که از حمل نمودن آن بر تقیه به واقع نزدیک تر است زیرا حمل و تقیه در حقیقت، در حکم ردّ و اعراض از روایت معارض است، و لکن این مطلب در غیر این مقام مورد بحث است، نه در چنین مقامی که احتمال تقیه در آن نسبت به احتمال استحباب اقوی است ...

چیزی که سزاوار است گفته شود اینست که: روایاتی که زکات را در هر چه که با پیمانه سنجیده شود اثبات می کند بر یک سیاق نیست، بعضی از این روایات را عرف، با روایاتی که زکات را منحصر در نه چیز قرار داده معارض می داند، پس در چنین مواردی متعین است که حمل بر تقیه شود، مثل این

---

(۱) حدائق ۱۲/ ۱۰۸ و ۱۰۹.

سخن امام صادق (ع) در صحیحه زراره که می فرماید: «رسول الله (ص) صدقه (زکات) را در هر چیزی که زمین برویاند قرار داد غیر از صیفی جات و سبزیجات». این روایت با تصریح به اینکه رسول الله (ص) زکات را در غیر نه چیز قرار نداد بلکه آن را بخشید منافات دارد.

و بعضی از آن روایات را عرف با اخباری که زکات را در نه چیز می داند معارض نمی داند بلکه این اخبار را قرینه می گیرد بر اینکه آن دسته روایات را، بر ثبوت زکات بطور مطلق که با استحباب هم منافات ندارد، حمل نماید ... پس انصاف این است، روایاتی که زکات را در سایر اجناس اثبات می کند

اگر بطور کلی حمل بر تقیّه شود به قواعد فقهی نزدیکتر است.

مگر گفته شود: اینکه صدقه خودش رجحان داشته و امکان دارد از این روایات استحباب صدقه بعنوان زکات- اگر چه بر سبیل توریه باشد- اراده شده باشد [یعنی ائمه (ع) چنین القاء نمایند که مقصودشان زکات واجب است ولی قصد جدّی آنان زکات مستحب باشد] و چنین امکانی با ضمیمه کردن فهم اصحاب از روایات و فتاوی آنها از باب مسامحه، در اثبات استحباب زکات کافی است. «۱»

قرائن حمل روایات بر تقیّه:

قرائن داخلی و خارجی حمل روایات بر تقیّه را تأیید می کند. اما قرینه خارجیه، همان مشهور بودن فتوی به وجوب زکات در غیر نه چیز در بین اهل سنت است.

اما قرینه داخلی: تعبیراتی است که در بعضی روایات وارد شده مثل مرسله قمّاط [که حضرت با غضب و عصبانیت فرمود: بخدا سوگند در زمان رسول خدا ...] و روایت طیّار [که حضرت با ناراحتی از اصرار سائل فرمود اقول]

---

(۱) مصباح الفقیه/ ۱۹.

[لک ...] و روایت جمیل بن دراج [که حضرت پس از جواب منفی فورا عمل رسول خدا را یادآور می شود]، علاوه بر اینکه ائمه (ع) در روایات زیادی تأکید نموده اند که رسول الله (ص) زکات غیر نه چیز را بخشید که از آن تأکیدات فهمیده می شود که در بین افراد راجع به زکات سایر اشیاء اختلاف بوده است، و ائمه (ع) خواسته اند با بیان عمل پیامبر (ص) آنان را قانع نمایند.

و لکن ممکن است گفته شود:

اولا: اینکه توهم شده که ائمه (ع) ما افراد ضعیفی بوده و وحشت داشته اند و با اندک ترسی از مردم حق را وارونه

می کرده اند، قبول آن برای ما بسیار مشکل است. چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که بناء کار ائمه در تمامی مواردی که مردم از مسیر حق منحرف می شده اند بر بیان حق و رفع باطل بوده است. نمی بینید که چگونه در باب ارث، «عول» و «تعصیب» «۱» و جماعت در

---

(۱) عول و تعصیب: سهام ارث ورثه گاهی از مجموع مال میت کمتر و گاهی بیشتر است مثلا: اگر ورثه میت فقط دو خواهر (پدر و مادری) و شوهر باشند ارث دو خواهر دو سوم مال، وارث شوهر نصف مال است که مجموع آن از مجموع مال بیشتر می گردد، در اینجا این بحث پیش می آید که آیا باید به نسبت سهام از همه ورثه کم شود، یا اینکه از افراد معینی کم گردد؟ معروف در میان دانشمندان اهل تسنن اینست که باید از همه کم شود، ولی به عقیده فقهای شیعه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود، در مثال فوق کمبود فقط به دو خواهر متوجه می گردد. این را فقهاء «عول» می نامند- عول در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است- به عقیدهٔ ما خداوند فراتر از مال، ارث قرار نداده است.

و گاهی بر عکس، مجموع سهام، از مجموع مال کمتر است، فقهای اهل سنت می گویند: اضافی را باید به «عصبه» یعنی مردان طبقه بعد داد، ولی فقهای شیعه معتقدند که همه آن را باید در میان آنها به نسبت تقسیم کرد، زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمیرسد، و این را اصطلاحا «تعصیب» می نامند.

عول و تعصیب به اجماع فقهای شیعه باطل است. بحث عول و تعصیب یکی از مباحث

پیچیده فقهی است که شرح آن در کتب فقهی آمده است (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۰

نماز «تروایح» «۱» و نماز «ضحی» «۲» و «سه طلاق» «۳» در یک مجلس و امثال آن از چیزهایی که فقه اهل سنت بر آن مستقر است را با لسان قاطع و صریح انکار نموده اند؟ «۴»

ثانیا: قبلا اشاره کردیم که تقیه یک ضرورت است، و ضرورتها هم به مقدار وجود ضرورت ها معین شده اند و نه بیشتر و در دسته سوم روایات، جوابهایی که ائمه در مقابل سؤال پرسش کنندگان از بودن زکات در غیر نه چیز داده اند از مقدار ضرورت بیشتر است. [و این خود دلیلی است بر اینکه جواب ائمه (ع) از روی تقیه نبوده است.]

ثالثا: انحصار زکات در نه چیز مخصوص به شیعه امامیه نیست بلکه بعضی از

---

(۱) نماز تروایح عبارت است از نمازهای مستحبی که در شبهای ماه رمضان خوانده می شود، این نماز را اهل تسنن به صورت جماعت می خوانند. به عقیده ما پیامبر اکرم (ص) نمازهای مستحبی ماه رمضان را بدون جماعت بجا می آورد و مردم را تشویق می کرد آن را به پای دارند، نامگذاری این نمازهای مستحب به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می نشینند و استراحت می کنند. (مقرر).

(۲) صلاه ضحی عبارت از نماز در وقت چاشت است که علمای شیعه آن را بدعت می دانند ولی اهل تسنن بر استحباب آن اتفاق دارند. (مقرر).

(۳) اجماعی فقهای شیعه است که سه طلاق در یک مجلس واقع نمی شود، یعنی اگر مرد زنش را طلاق داد می تواند رجوع کند، بار دوم هم حق رجوع دارد، ولی در طلاق سوم

دیگر زن به او حلال نخواهد بود و حق رجوع ندارد، مگر اینکه شخصی بعنوان «محلل» با آن زن ازدواج کند، چنانکه قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۲۹ و ۲۳۰ بیانگر همین مطلب است. البته در میان اهل سنت نیز اختلاف نظر وجود دارد. اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس واقع می شود (مقرر).

(۴) در حکومتهای بظاهر اسلامی گاهی زیر پوشش مذهب و قرآن چنان حق، باطل و باطل، حق جلوه داده می شود که حتی نوادر دهر همچون ائمه (ع) ما چاره ای جز حفظ ظاهر و تقیه ندارند و مبنای اینگونه تقیه ها ترس و ضعف نفس آن بزرگواران العیاذ باللّه نیست بلکه پیچیدگی نوع فریب و نفاق دشمن و محوّل نمودن بیان حق به زمان مناسب است.- مقرر-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۱

فقهاء سنت هم به آن فتوی داده اند و روایاتی هم از آنان در این جهت وارد شده است، لذا مجالی برای تقیه باقی نمی ماند.

ما در صدر مسأله بعضی از اقوال اهل سنت را نقل کردیم و اکنون مطلب را با نقل عبارتی از «مغنی ابن قدامه حنبلی» کامل می کنیم که گوید:

«مالک و شافعی گویند: در میوه زکات نیست مگر در خرما و کشمش، و در دانه زکات نیست مگر آنچه که در حال اختیار بعنوان قوت می باشد غیر از زیتون که در آن اختلاف است. و از احمد حکایت شده که زکات در دانه نیست مگر در گندم و جو و خرما و کشمش، و ابن عمر و موسی بن طلحه و حسن و ابن سیرین و شعبی و حسن بن صالح و ابن ابی لیلی و

ابن المبارک و ابی عبید ... هم همین را گفته اند.

عمرو بن شعیب از پدرش به نقل از عبد الله بن عمرو روایت کرده که گوید: همانا رسول الله (ص) زکات را در گندم و جو و خرما و کشمش قرار داد. و در روایت دیگری از پدرش، از جدش از پیامبر (ص) نقل می کند که حضرت فرمودند: «زکات در خرما و کشمش و گندم و جو یک دهم است.»

موسی بن طلحه به نقل از عمر که گوید: بدرستی که رسول الله (ص) زکات را در این چهار چیز: گندم و جو و خرما و کشمش قرار داد. ابی برده از ابی موسی و معاذ نقل نموده که: رسول الله (ص) این دو نفر را به یمن فرستاد و به آنان امر فرمود که احکام دین را به مردم یاد دهند و بعد فرمودند: به جز از این چهار صنف: جو و گندم و کشمش و خرما» از چیز دیگر زکات نگیرید.» «۱»

مگر اینکه گفته شود: تقیه از ترس فقها و مفتیان اهل سنت و برای مصلحت شخص امام (ع) نبوده، بلکه برای حفظ شیعه از شر سلاطین و حاکمان ستمگر و زکات بگیران بوده است، چون زکات از منابع ثروت آنان محسوب می شده و آن

---

(۱) مغنی ابن قدامه ۲/ ۵۴۹.

را از غیر نه چیز هم طلب می نموده اند، لذا ائمه خواسته اند شیعه را بر اداء زکاتی که سلاطین، طلب می کردند به جهت دفع شر آنان از شیعه ترغیب کنند، و این نکته ایست شایان توجه. «۱»

وجه چهارم: چیزی است که ما آن را بنحو احتمال ذکر نموده ایم،

اشاره

گرچه التزام به آن دشوار می باشد، فشرده آن اینکه: اصل ثبوت زکات از

قوانین اساسی اسلام بلکه جمیع ادیان الهی است و زکات در آیات قرآن همانند نماز که ستون دین است قلمداد شده، چون اساس مالی حکومت اسلامی است و این فریضه در آیات زیادی تکرار گردیده، مخصوصا اگر خمس را هم به زکات ارجاع دهیم و آن را از مصادیق زکات بدانیم چنانچه این موضوع همراه با آیاتی که پرداخت زکات را از قول مسیح (ع) و اسماعیل (ع) و انبیاء گذشته بیان می کرد قبلا گذشت، پس زکات در جمیع ادیان الهی امری ثابت بوده و در اسلام نیز تشریع گردیده است.

از سوی دیگر چون منابع مالی مردم و ثروت آنان به حسب زمانها و مکانها مختلف می باشد، و دین اسلام هم برای جمیع بشر و برای همیشه تشریع شده، چنانکه قرآن و سنت بیانگر این حقیقت اند، بناچار اصل ثبوت زکات در قرآن ذکر شده و پیامبر (ص) مخاطب به آیه شریفه «خُذْ منْ أَمْوَالهِمْ صَدَقَةً» «۲» گردیده، ولی در قرآن آنچه در آن زکات است بنحو تعیین ذکر نشده بلکه جمع مضاف (اموالهم)

---

(۱) مکرر این احتمال با بیان یک قاعده کلی در بسیاری از روایات مبنی بر بودن زکات در هر چه سنجیده می شود منافات دارد زیرا ظاهر این بیان چیزی بیشتر از تقیه می باشد علاوه بر این اگر زکات موجب تحکیم اساس حکومت غصب و ظلم شود چگونه ائمه (ع)، شیعه را ترغیب به دادن آن به ظالم می کرده اند، اینگونه بیان با روحیه ظلم ستیزی آنان توافق ندارد. مگر اینکه ما زمان و مکان را در مسأله دخیل بدانیم و بگوئیم: اگر حکومت غصب و ستم باشد باید حد اقل، که همان نه چیز است

را پرداخت نمود و اگر حکومت عدل و حق باشد، زکات به مفهوم گسترده آن باید پرداخت گردد چنانچه استاد بزرگوار در قسمت بعد به آن تصریح فرموده اند. (مقرر)

(۲) توبه (۹)/ ۱۰۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۳

که شامل همه اموال مردم است مفید عموم بوده، و غیر از این آیه عمومات دیگری هم در قرآن ذکر گردیده است مثل آیه شریفه: «وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ*- و از آنچه روزیشان داده ایم در راه خدا انفاق می کنند.» «۱» و آیه شریفه: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبات ما کَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْض- ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید (زکات بدهید) از قسمتهای پاکیزه اموالی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما برون آورده ایم.» «۲» و غیر اینها از آیاتی که عام است- مقصود از کلمه «انفاق» در این چند آیه «زکات» می باشد به دلیل آیه شریفه: «وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّه فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلیم: و کسانی که طلا و نقره را جمع آوری و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده.» «۳»

قرآن کریم بیان آنچه در آن زکات است را به اختیار اولیاء مسلمین و حاکمان حق در هر مکان و زمانی نهاده است، و پیامبر (ص) بعنوان اینکه در زمان خودش حاکم مسلمین بود زکات را بر نه چیز قرار داد، به این جهت که این نه چیز عمده ثروت عرب آن روز محسوب می شد و در محدوده حکومت آن حضرت بود و زکات از غیر اینها را بخشید، و شاید پیامبر

(ص) در آخر عمر شریفشان در بیشتر

---

(۱) بقره (۲)/ ۳.

(۲) بقره (۲)/ ۲۶۷.

(۳) توبه (۹)/ ۳۴. استشهاد حضرت استاد به آیه کنز و استفاده حکم زکات از آن از جهاتی قابل منع است: اولا: آیه شریفه کنز در قرآن دارای موضوعی است مستقل از زکات، آیهٔ کنز تأسیسی است نه تأکیدی و احادیث هم بر همین معنی دلالت دارند مثل این حدیث شریف از علی (ع) که فرمودند: «مازاد علی اربعه آلاف فهو کنز، ادّی زکاته او لم یؤدّ. بحار ۸/ ۲۴۳.) ثانیا: حمل عدم انفاق طلا- و نقره را بر زکات خلاف ظاهر آیه است، زیرا مفهوم عرفی آیه، عیبجوئی از کنز اصل نقدین است بصورت مطلق (یکنزون الذهب و الفضه) نه فقط حصّه و جزئی از آن (زکات). و همچنین ضمیر در «لا- ینفقونها» به مجموع طلا و نقره بازمی گردد نه به جزئی از آنها. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۴

از نه چیز قرار داده باشند، چنانکه در کلام یونس بن عبد الرحمن که مرد آگاهی نسبت به قرآن و سنت است و از علماء و بزرگان اصحاب رضا (ع) می باشد، چنین مطلبی بیان شده است و امامان شیعه هم گاهی اوقات زکات را در غیر نه چیز قرار داده اند چنانکه روایات زیادی که در آنها «صحیح» و «حسن» هم می باشد دال بر این مطلب است.

و بسا ائمه (ع) در بعضی اوقات مشاهده می نمودند که زکاتهایی که از مردم گرفته می شد در تقویت دولتهای باطل و ستمگر مصرف می گشته و می دیدند که زکات بگیران در تعمیم زکات به سایر حبوبات و اموال و سرمایه های تجاری و غیر آن به آنچه از

پیامبر (ص) منقول بود استناد می کردند لذا ائمه (ع) چون خواسته اند دولت های جور را با سدّ کردن منابع مالی آنان تضعیف نمایند جریان عمل پیامبر (ص) که زکات را در نه چیز قرار داده است را برای جلوگیری از پرداخت زکاه به دولت های باطل نقل می کردند.

پس بطور کلی، چون منابع مالی مردم و ثروت آنان به حسب مکانها و زمانها اختلاف و تغییر پیدا می کند، و نیز چون حاجتها و نیازهای جامعه تغییر می یابد، چاره ای نیست جز اینکه تعیین آنچه در آن زکات است به ولات امر صالح و حاکمان عدل در هر زمان و مکان واگذار گردد تا مقدار زکات به حسب مقدار حاجات و نیازهای جامعه تعیین گردد. شاهد بر این مطلب روایاتی است که وارد شده که امیر المؤمنین (ع) در اسبان ماده، زکات قرار داد، و ظاهرا هم حضرت به نحو وجوب قرار داده اند:

چنانچه در صحیحه محمد بن مسلم و زراره به نقل از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) آمده است که فرمودند:

«امیر المؤمنین (ع) بر اسبان ویژه که به چرا می روند در هر سال بر هر اسب، دو دینار و بر یابو یک دینار زکات قرار داد.» «۱»

---

(۱) وضع امیر المؤمنین (ع) علی الخیل العتاق الراعیه فی کل فرس فی کل عام دینارین و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۵

و ظاهرا این پولها به عنوان زکاه دریافت می شده نه به عنوان مالیات، زیرا در صحیحه زراره از آن به عنوان صدقه یاد شده است:

«زراره گوید به امام صادق (ع) عرض کردم آیا در قاطر زکات است؟ حضرت فرمود خیر، گفتم چگونه بر اسبان قرار داده شده ولی

بر قاطر نه؟ حضرت فرمودند:

چون قاطر حامله نمی شود ولی اسبان ماده آبستن شده و می زایند، و بر اسبان نر زکاتی نیست. زراره گوید سؤال کردم: در الاغ زکات هست؟ حضرت فرمود: در الاغ زکات نیست. به حضرت عرض کردم: آیا بر اسب یا شتر که برای رفع نیاز است و بر آنها سوار می شود زکات است؟ حضرت فرمود: خیر بر حیوانی که علف داده می شود زکاتی نیست بلکه- صدقه- بر حیوانی است که در آن سال که صاحبش آن را فراهم آورده در چراگاهش رها شده باشد.» «۱»

[عدم انحصار زکات در نه چیز:]

نکته قابل ملاحظه اینکه آیا در مثل زمان ما ممکن است به انحصار زکات در نه چیز شناخته شده، با شرائط خاصه آنها ملتزم شد؟! یا اینکه می دانیم طلا و نقره مسکوک و نیز شتر و گاو و گوسفندی که تمام سال را بچرند در این زمانها یافت نمی شود مگر خیلی کم و ناچیز بطوری که می شود گفت موضوعا منتفی است، و گندم و جو و خرما و کشمش هم در قبال دیگر منابع ثروت چون: صنایع و کار

- جعل علی البر اذین دینارا. (وسائل ۶/ ۵۱ باب ۱۶ من ابواب ما تجب فیه الزکاه، حدیث ۱).

(۱) فی صحیحه زراره، قال، قلت لأبی عبد الله (ع) هل فی البغال شی ء؟ فقال: لا، فقلت:

فکیف صار علی الخیل و لم یصر علی البغال؟ فقال: لان البغال لا تلقح و الخیل الاناث ینتجن، و لیس علی الخیل الذکور شی ء. قال قلت: فما فی الحمیر؟ قال: لیس فیها شی ء. قال: قلت: هل علی الفرس او البعیر یکون للرجل یرکبهما شی ء؟ فقال: لا لیس علی ما یعلف شی ء، انما الصدقه علی

السائمه المرسله فی مرجها عامها الذی یقتنیها فیه الرجل. (وسائل ۶/ ۵۱، باب ۱۶ من ابواب ما تجب فیه الزکاه و ... حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۶

خانه های عظیم، تجارتهای بزرگ و سودآور، ساختمانهای آسمانخراش، کشتیها و ماشینها و هواپیماها و محصولات گوناگون کشاورزی و ... بسیار ناچیز و کم ارزش است. و از سوی دیگر مصارف هشتگانه زکات هم که مساوی با عمده احتیاجات اجتماع و دولتها در زمانهای مختلف است، به اموال زیاد نیازمند است [که زکات آن نه چیز مشخص، پاسخگوی آن نیازمندیهای گسترده نیست].

علاوه بر آن روایات زیادی هم دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال در اموال اغنیاء آنچه که برای رفع احتیاجات فقراء کفایت می کند را واجب فرموده که شاید ذکر فقراء هم از باب مثال باشد و در واقع مقصود مصارف هشتگانه زکات است که اکنون نمونه هائی از آن روایات را از نظر می گذرانیم:

۱- در صحیحه زراره و محمد بن مسلم از امام صادق است که فرمود: «همانا خداوند- عز و جل- برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند قرار داد، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز فقراء را نمیکند البته آن را زیادتر قرار می داد پس نیازمندی و گرفتاری فقراء از جانب آنچه خداوند برای آنان مقدّر فرموده نمی باشد، بلکه این وضعیت بد آنان بخاطر منع حقشان از جانب اغنیاء است. اگر مردم حقوقی که بر عهده آنان است را اداء می کردند به یقین، فقراء به خوبی زندگی می کردند.» «۱»

۲- در صحیحه عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) است که فرمود: «همانا

خداونـد- عز و جـل- زکـات را واجب کرد همانطور که نماز را واجب فرمود، اگر شخصـی زکات خود را حمل کنـد و بطور علنی اعطاء کند هیچ بر او عیب نمی باشد [چون واجب عبادی محض نیست بلکه در تشریع آن احتیاجات اجتماع لحاظ شده]

---

(۱) ففی صـحیحه زراره و محمد بن مسـلم، عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الله عز و جل فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم، و لو علم ان ذلـک لاـ یسـعهم لزادهم. انهم لـم یؤتوا من قبـل فریضه الله عز و جـل و لکن اوتوا من منع من منعهم لاـ مما فرض الله لهم. و لو ان الناس ادّوا حقوقهم لکانوا عائشین بخیر.» (وسائل ۶/ ۳، باب ۱ من ابواب ما تجب فیه الزکاه و ... حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۷

[است] و خداونـد- عز و جل- برای فقراء در اموال اغنیاء واجب کرد آنچه را که کفایت نیاز آنان را کنـد، و خـدا می دانسـت اگر آن مقـداری که واجب فرموده کفـایت نیـاز آنان نمیکنـد به یقین آن را زیادتر قرار می داد، جز این نیست که وضـعیت بد فقراء به سـبب فقر، از جانب کسانی است که آنان را از حقشان منع نمودنـد نه به جهت آنچه خداونـد برای آنان مقدّر فرمود.» «۱»

۳- در خبر معتب است که گویـد: «امـام صـادق (ع) فرمود: همانا زکات برای امتحان اغنیاء و کمک به فقراء قرار داده شـده، و اگر مردم زکات مالشان را می پرداختنـد دیگر مسـلمان فقیر نیازمنـد باقی نمی ماند و با آنچه که خدا برای او واجب کرده بود بی نیاز می شد مردم فقیر و محتاج و گرسنه و

برهنه نشدند مگر به معصیت اغنیاء.» «۲»

۴- در کتاب اموال ابی عبید آمده است که: «احمد بن یونس از ابی شهاب حناط، از ابی عبد الله ثقفی برای من روایت کرد که گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که از علی (ع) چنین حدیث نقل فرمود: همانا خداوند عز و جل واجب کرد برای

---

(۱) فی صحیحه عبد الله بن سنان، عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الله عز و جل فرض الزکاه کما فرض الصلاه، فلو ان رجلا حمل الزکاه فاعطاها علانیه لم یکن علیه فی ذلک عیب، و ذلک ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به، و لو علم ان الذی فرض لهم لا یکفیهم لزادهم. و انما یؤتی الفقراء فیما اوتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفریضه. (وسائل ۶/ ۳، باب ۱ من ابواب ما تجب فیه الزکاه و ...

حدیث ۳).

(۲) فی خبر معتب مولی الصادق (ع) قال: قال الصادق (ع): انما وضعت الزکاه اختبار لاغنیاء و معونه للفقراء و لو ان الناس ادّوا زکاه اموالهم ما بقی مسلم فقیرا محتاجا و لاستغنی بما فرض الله له. و ان الناس ما افتقروا و لا احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا الا بذنوب الاغنیاء. الحدیث. (وسائل ۶/ ۴ باب ۱ من ابواب ما تجب فیه الزکاه و ...

حدیث ۶). اینکه حضرت می فرماید اگر اغنیاء حقوق فقراء را می دادند آنان غنی و بی نیاز می شدند بهترین دلیل بر بطلان این توهّم است که اسلام طرفدار ضرورت وجود طبقات فقیر و غنی در جامعه است. یعنی دیگر فقیری باقی نمی ماند. (مقرر)

فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان کند، پس اگر گرسنه اند یا برهنه اند یا برای رفع نیاز خود تلاش زیاد می کنند بخاطر منع حقشان از جانب اغنیاء است، و بر خداوند تبارک و تعالی حق است که اغنیاء را به محاسبه گیرد و عذابشان کند.» «۱»

و دیگر روایات که در این زمینه وارد شده است.

[زکات در هر زمان متناسب با منابع درآمد و نیازمندیهای جامعه:]

این روایات خود از جمله قویترین ادله است بر اینکه زکات از واجبات عبادی مجهول الملاک نیست که فقط به داعی تقرّب محض، بدون لحاظ حکمتها و مصالح اجتماعی تشریع شده باشد بلکه زکات واجب در هر زمان و مکان باید متناسب با مصارف هشتگانه ای باشد که در قرآن بیان شده است.

به عبارت دیگر: روایاتی که دال بر حکمت تشریع زکات است، جزء محکمات بوده و میزانی است برای سنجش حقیقت دیگر روایات این باب. «۲»

بنابراین چون منابع ثروت و همچنین مصارف و حاجات به حسب مکانها و زمانها تغییر می کند، بناچار آنچه در آن زکات است نیز به حسب زمان و مکان تغییر پیدا می کند و این امکان پذیر نیست مگر با آنچه که قبلا هم به آن اشاره کردیم که حکم الله در مقام تشریع، اصل وجوب زکات است و اینکه حکومت حق باید آن را اخذ نماید و در مصارف هشتگانه ای که قرآن بیان نموده مصرف کند، اما اینکه در

---

(۱) فی کتاب الاموال لأبی عبید: حدثنی احمد بن یونس، عن ابی شهاب الحناط، عن ابی عبد الله الثقفی قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علی یحدّث انّ علیا (ع) قال: ان الله عز و جل فرض علی الاغنیاء فی اموالهم ما یکفی للفقراء.

فان جاعوا اوعروا او جهدوا فبمنع الاغنياء، و حق على الله تبارک و تعالى ان يحاسبهم و يعذبهم.

(الاموال/ ۷۰۹).

(۲) همـانگونه که در تفسیر و فهم آیات متشابه قران کریم راهی جز مراجعه به آیات محکمه و ارجاع متشابهات به آنها وجود ندارد. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۶۹

چه چیزهـایی زکـات است قرآن بنحو عموم بر آن دلالـت دارد و تعیین زکـات در اموال خـاص در هر زمـان و مکان به اختیار حاکم حق بوده که به حسب تشخیصـی که از اموال و حاجات دارد آن را وضع می کنـد و شاید در شـرایع پیشـین هم موضوع زکات هماهنگ با عمده ثروت مردم در آن زمانها بوده است.

اکنون اگر بگوئیم که خداونـد متعال زکات، یعنی یک دهم و یک چهلم و مانند آن را فقط در نه چیز شـناخته شده با شـرائط خـاص آن، برای مصـارف هشـتگانه با همه وسـعت آن قرار داده است؛ و خمس را در هفت چیز که از آن جمله معادن با همه وسـعتش و اربـاح مکـاسب بـا همه اقسام آن است، فقط برای امام و فقراء بنی هاشم بطور مناصـفه قرار داده، بگونه ای که یک دهم کل درآمد خمس فقط برای فقراء بنی هاشم می باشد- با اینکه می دانیم زکات خود بنی هاشم اگر به نسبت زکات سایر مردم ملاحظه شود برای خودشـان کـافی است و این در حـالی است که بنی هاشم از آنچه در راه های عمومی خیر و چیزهای عـام المنفعه پرداخت می شود هم اسـتفاده می کننـد- چنین سـخنی در بـاب خمس و زکـات موجب می شود که- نعوذ بـالله- بگوئیم خداوند احاطه به تعداد مردم و حاجات آنان ندارد.

برای فرار

از یـک چنین اشـکالی نیز کـافی نیست به آن روایاتی که می گویـد مازاد از نیاز بنی هاشم به امام برمی گردد اسـتناد نمود، با اینکه می دانیم آنچه در باب خمس و زکات جعل و تشـریع شـده متعادل و متناسب با هم نمی باشـد و این نکته ایست در خور توجه. «۱» [در حقیقت باید مقدار زکات و خمس در چیزهای مربوطه به هنگام تشریع و جعل اولی حساب شده و دقیق باشد]

---

(۱) البته این اشـکال محقّقـانه حضـرت اسـتاد مـدّ ظله بـا توجه به مبنـای تحقیقی ایشـان در باب خمس که آن را حق وحـدانی دانسـته و ملـک شـخص امـام و سـادات نمیداننـد بلکه ملک مقام و منصب امامت یعنی حکومت حقه عادله می داننـد که باید صرف حوائج عمومی و از جمله سادات گردد تا اندازه ای حل خواهد شد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۰

[زکاتهای مستحب و نقش امام در تعیّن آن]

به مقتضـای آنچه ما احتمال دادیم مالیاتهایی که از طرف حکومت حق، در هر زمان بر اموال مردم به حسب احتیاجات، واجب می گردد مصداق زکات بوده و تا اندازه ای رنگ زکات را به خود گرفته است.

و اگر از قبول آن سـرباز می زنید و پذیرفتن آن بر شـما سنگین است، بناچار باید در مواردی که در شرع زکات مستحب است و والی حق پرداخت آن را لازم شـمرده، ملتزم به آن شد؛ و این موارد بسـیار زیاد است که ما در جلد دوم کتاب زکات آنها را به دوازده مورد رسانده ایم که به اختصار بدین گونه می توان برشمرد:

اول: زکات مال التجاره با بقاء سرمایه در طول سال.

دوم: هر چه که پیمانه یا وزن می شود از آن چیزهایی که از زمین می روید.

سوم: اسبان ماده.

چهارم:

درآمدهای به دست آمده از خانه ها و باغها و دکانها و حمامها و کاروانسراها و غیر آن از ساختمانها و زمینهایی که دارای سود است.

پنجم: زیور آلات، که زکات آن عاریه دادن آن است.

ششم: مال غائب یا مدفون در زمین که بعد از دست یافتن به آن، زکات یک سال آن بنابر آنچه گفته اند مستحب است.

هفتم: آنچه که در وسط سال به قصد فرار از زکات با معاوضه نمودن، در آن تصرف شده است.

هشتم: گندم و جو و خرما و کشمش که به حد نصاب نرسیده است.

نهم: مال التجاره وقتی که در چند سال باندازه اصل سرمایه و یا زائد بر آن، مشتری و طالب نداشته باشد (که در این صورت تنها برای یک سال زکات آن مستحب است داده شود).

دهم: شترانی که برای کار و باربری از آنان استفاده می شود، همچنین شتری

که او را علف می دهند.

یازدهم: عبدهای خدمتکار.

دوازدهم: زیور آلاتی که پوشیدن آنها حرام است، مانند زیور آلات زنان برای مردان و بالعکس.

تفصیل شرائط و مقدار زکات و دلیل آن در این اموری که بیان شد را می توان از جلد دوم کتاب زکات، و غیر آن طلب نمود، رجوع شود. «۱»

بیان استدلال نیز چنین است که: زکات در این امور ذکر شده اگر چه به حسب جعل شرعی مستحب است و لکن حاکم حق در هر زمان می تواند بر حسب احتیاج، آن را واجب گرداند، چنانکه امیر المؤمنین (ع) در زکات اسبان بنابر آنچه در روایات آمده «۲» چنین عمل نمود.

لکن انصاف اینست که آنچه ما بیان نمودیم گرچه موافق عقل و منطق است لیکن جمع

بین روایـات نیست، بلکه موجب کنـار گزاردن روایـات زیادی است، پس بناچار بایـد برای رفع این مشـکل فکر دیگری نمود. «۳»

ممکن است این مشـکل (تعارض اخبار مسأله) را با بیانی دیگر حل نمود، و آن اینکه روایات تعمیم، علاوه بر اینکه بیشتر بوده و در آنهـا روایات صـحیح و حسن وجود دارد، وقتی با عمومات قرآن و با روایاتی که دال بر مصالـح و حکمت تشـریع زکات است- از قبیل برطرف کردن حاجتها و نیازها- موافقت داشـته باشـد در چنین صورتی «اخبار تعمیم» بر اخبار «تخصـیص زکات به نه چیز» مقـدم است، بنـابراین یا روایات حصـر زکات در نه چیز رها می شود یا حمل می شود بر اینکه ائمه (ع) خواسـته اند برای تضعیف دولتها و حکومتهای ظالم، منابع مالی آنان را

---

(۱) کتاب الزکاه ۲/ ۱۸۱- ۲۸۴.

(۲) وسائل ۶/ ۵۱، باب ۱۶، من ابواب ما تجب فیه الزکاه و ...

(۳) شایـد مقصود روایـاتی است که می گفت: زکـات فقـط در نه چیز است و پیامبر اکرم (ص) علاوه بر آن را مورد عفو قرار داد بدین گونه که عفو آن حضرت یک حکم حکومتی همیشگی و برای همه زمانها و مکانهاست- مقرّر-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۲

مسدود و محصور نمایند چنانکه بیان شد.

از سوی دیگر مـا مرجـح بودن شـهرت فتوایی- زکـات در نه چیز- را بطور مطلق حـتی بـا وجود عمومـات قرآن و روشن بودن مبنای فتوای آقایان نمی پـذیریم، و این مطلبی است شایان دقت. و این احتمال در فصل بعد خواهد آمد که جعل قطعی و فعلی خمس ارباح مکاسب از جانب ائمه (ع) در حقیقت برای جبران آنچه ذکر کردیم [که ائمه (ع)

بـدلائلی زکـات را در نه چیز محصور نمودنـد] می باشـد به این بیـان که مالیات واجب شـده با تغییر زمان و مکان و متناسب با مصارف و حاجات آن زمان و مکان تغییر پیـدا می کند، بنابراین خمس ارباح مکاسب به منزله متمم زکاتی است که در اشـیاء خـاص واجب گردیـده است، و مـا ابـائی نـداریم از اینکه این خمس را زکات بنامیم، و به همین جهت ما تقسـیم خمس ارباح مکـاسب را بین امـام و بنی هـاشم نمی پـذیریم، گرچه چنین تقسـیمی در دیگر اقسام خمس گفته شـده که تفصـیل آن خواهد آمـد، و شایـد با این بیان که ذکر شد اشـکال برطرف شود [که روایات تعمیم ناظر بر اصل تشـریع و روایات تخصـیص ناظر بر زمان خاص است. پس به هر دو دسته عمل شده است.]

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۳

جهت سوم: اختیارات حاکم اسلام در زکات

بنـابر آنچه از بیـان مصـارف زکـات در قرآن اسـتفاده می شـود زکـات فقـط مختص به فقراء و مسـاکین نیست و تحت اختیـار اشـخاص هم نمی باشـد تـا آن را در هر جا که بخواهنـد مصـرف کننـد، بلکه زکات، برای برطرف کردن نیازمنـدیهائی که در اجتماع پدیـد می آیـد تشـریع شـده، و به قرینه ذکر «عاملین زکات» و «مؤلفه قلوبهم» در زمره مصارف زکات، روشن می شود که زکات، مالیات اسـلامی است، که در اختیار حکومت اسـلامی واقع شده است و حاکم اسـلام متصدی گرفتن و مصرف آن در مصارف ذکر شده می باشد.

شاهـد بر مطلب فوق آیه شـریفه: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً «۱» می باشـد، چون پیـامبر (ص) بعنوان اینکه حاکم مسـلمین است از طرف خداوند مأمور به گرفتن زکات گردید و سیره آن حضرت بر همین منوال مستقر

بود و خلفاء نیز بعد از پیامبر (ص) چنین می کردند و با فرستادن کارگزاران و مأموران ویژه، زکات را از مردم طلب می کردند.

روایاتی که دلالت بر این معنی دارد بسیار زیاد است که برخی آنها را از نظر

---

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

می گذرانیم:

۱- در صحیحه زراره و محمد بن مسلم است که به امام صادق (ع) گفتند: نظر شما درباره آیه شریفه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَه قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِی سَبِيلِ اللّه وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّه- صدقات و زکات برای فقیران و مساکین و مأمورین جمع آوری زکات و کسانی که لازم است دلهایشان جلب شود و برای آزاد ساختن بردگان و اداء دین بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا و مسافرین در راه مانده است، این یک فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.» «۱» چیست؟ آیا به تمام اینها که در آیه نامبرده شده زکات عطاء می شود اگر چه شیعه نباشند؟ امام صادق (ع) فرمودند:

امام به تمامی اینها زکات می دهد زیرا اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند. زراره گوید به حضرت عرض کردم: اگر چه عارف به حق (شیعه) نباشند؟ حضرت فرمود: ای زراره، اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق بدهد و به دیگران نپردازد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود، همانا امام به غیر شیعه می دهد تا رغبت در دین پیدا نمایند و بر آن ثابت باشند. اما در این روزگار تو و اصحابت به غیر شیعه زکات ندهید.» «۲»

از این صحیحه استفاده می شود که زکات به

حسب تشریع اولی در اختیار امام

---

(۱) توبه (۹)/ ۶۰.

(۲) فی صحیحه زراره و محمد بن مسلم انهما قالا لأبی عبد الله (ع): أ رأیت قول الله- تبارک و تعالی- إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ، أ کلّ هؤلاء یعطی و ان کان لا یعرف؟ فقال (ع): ان الامام یعطی هؤلاء جمیعا لانهم یقرّون له بالطاعه. قال زراره قلت: فان کانوا لا یعرفون؟ فقال: یا زراره، لو کان یعطی من یعرف دون من لا- یعرف، لم یوجد لها موضع، و انما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه. فاما الیوم فلا تعطها انت و اصحابک الا من یعرف. الحدیث. (وسائل/ ۱۴۳ ۶، باب ۱ من ابواب مستحقین للزکاه، حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۵

می باشد که به وسیله آن، حاجتها و نیازهای مردمی را که تحت حاکمیت او هستند بر طرف می نماید چه عارف به حق باشند یا نباشند و لکن وقتی نااهلان متصدی حکومت شدند و زکاتها در غیر مصارفشان صرف گردید و شیعه در محرومیت باقی ماند، در چنین صورتی امام (ع) به شیعیان دستور فرمودند که زکاتشان را فقط بین فقرای خود تقسیم کنند، و این در حقیقت یک حکم و اجازه موقتی است از جانب امام (ع) برای شرائط خاص نه حکم اولی اسلام برای همه زمانها.

۲- در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ص) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمودند: «بدهکاران گروهی اند که به خاطر اموالی که بدون

اسراف در طاعت خدا خرج نموده اند مقروض شده باشند، پس بر امام واجب است دیون آنان را پرداخت نماید و از مال صدقات آنان را از گرفتاری برهاند. «و فی سبیل الله» کسانیند که به قصد جهاد از منزل بیرون می آیند و نزد آنان چیزی که با آن خود را قوی و توانا کنند نیست، یا گروهی از مؤمنانند که مالی ندارند تا با آن به حج مشرف شوند، یا جمیع راههای خیر که سبیل الله محسوب می شود، پس بر امام است که از مال صدقات به آنان عطاء کند تا با آن قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند. و «ابن سبیل» مسافرینی هستند که سفر آنان در جهت طاعت خدا بوده و از راه مانده اند و مالشان از دست می رود، پس بر امام است که از مال زکات و صدقات، آنان را به وطنشان برگرداند.» «۱»

---

(۱) فی خبر علی بن ابراهیم فی تفسیره عن العالم (ع): و الغارمین قوم قد وقعت علیهم دیون انفقوها فی طاعه الله من غیر اسراف، فیجب علی الامام ان یقضی عنهم و یفکّهم من مال الصدقات. و فی سبیل الله قوم یخرجون فی الجهاد و لیس عندهم ما یتقوّون به، او قوم من المؤمنین لیس عندهم ما یحجّون به، او فی جمیع سبل الخیر، فعلی الامام ان یعطیهم من مال الصدقات حتی یقووا علی الحج و الجهاد. و ابن السبیل ابناء الطریق الذین یکونون فی الاسفار فی طاعه الله فیقطع علیهم و یذهب ما لهم، فعلی الامام ان یردّهم الی اوطانهم من مال الصدقات. (وسائل ۶/ ۱۴۵، باب ۱ من

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۶

۳- در

خبر صباح بن سیابه از امام جعفر صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده که آن حضرت فرمود:

«هر مؤمن یا مسلمانی بمیرد و از خود دینی که در فساد و اسراف نبوده بجا گذارد، بر امام است که دین او را پرداخت کند و اگر چنین نکند گناه آن به گردن اوست، خداوند- تبارک و تعالی- می فرماید: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَ الْمَسَاكين، الآیه. جز این نیست که صدقات برای فقیران و مسکینان و بدهکاران است. و چنین شخصی از بدهکاران است و برای او در نزد امام سهمی است که اگر سهم او را نپردازد گناه آن به گردن اوست.» «۱»

۴- در مرسله حماد بن عیسی از بنده صالح خداوند (امام موسی بن جعفر (ع)) روایت نموده که حضرت فرمود: «و زمینهایی که به وسیله جنگ گرفته شد ...

هنگامی که محصول از زمین به دست آمد در صورتی که مزرعه ها بوسیله آب باران و یا چشمه سیراب شده، یک دهم و اگر بوسیله دلو و شترهای آبکش از چاه آبیار شده یک بیستم، پس والی آنها را گرفته و در هشت جهتی که خداوند برای زکات مشخص فرموده مصرف می نماید: فقیران و مسکینان و مأمورین جمع آوری زکات و کسانی که لازم است دلهایشان جلب شود و بردگان و بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا، و مسافرین در راه مانده، این هشت سهم را در بین آنان به مقدار مخارج سالشان که در تنگی و سختی نباشند تقسیم می کند، پس اگر از اموالی که بین آنان تقسیم می شود چیزی زیاد آمد به والی برگردانده

- ابواب مستحقین للزکاه، حدیث ۷).

(۱) فی خبر

صباح بن سيابه، عن ابى عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): ايّما مؤمن او مسلم مات و ترك دينا لم يكن فى فساد و لا اسراف فعلى الامام ان يقضيه فان لم يقضه فعليه اثم ذلك، ان الله تبارك و تعالى يقول: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ. الآيه. فهو من الغارمين و له سهم عند الامام فان حبسه فاثمه عليه. (كافى ١/ ٤٠٧، كتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام على الرعيه و ... حديث ٧).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ٧٧

مى شود و اگر كم آمد و كفاف آنان را نداد، بر والى است كه از بيت المال به آنان به مقدارى كه تأمين شوند بپردازد.» «١»

۵- در خبر على بن ابى راشد است كه گويد:

«از او (امام رضا (ع) پرسيدم زكات فطره براى كيست؟ حضرت فرمود: در اختيار امام است، عرض كردم اين مسأله را به اصحابم خبر دهم؟ حضرت فرمود: بلى به هر كس از آنها كه مى خواهى پاكش كنى بگو.» «٢»

و غير اينها از رواياتى كه در اين زمينه است، كه زياد هم مى باشد، بعضى از آنها در باب سوم اين كتاب گذشت. «٣»

شيخ مفيد در زكات كتاب مقنعه گويد:

«باب وجوب اخراج زكات براى امام: خداوند متعال مى فرمايد: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ- از اموال آنان صدقه (زكات) بگير، با اين كار آنها را پاک مى كنى

---

(١) فى مرسله حماد الطويله، عن العبد الصالح (ع) قال: و الارضون التى اخذت عنوه ...

فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجميع مما سقت

السماء أو سقی سیحا، و نصف العشر مما سقی بالدوالی و النواضح، فاخذه الوالی فوجّهه فی الجهه التی وجّهها الله علی ثمانیه اسهم: لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ، ثمانیه اسهم یقسّم بینهم فی مواضعهم بقدر ما یستغنون به فی سنتهم بلا ضیق و لا تقتیر. فان فضل من ذلک شی ء رد الی الوالی، و ان نقص من ذلک شی ء و لم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یستغنوا. الحدیث. (وسائل ۶/ ۱۸۴، باب ۲۸ من ابواب مستحقین للزکات حدیث ۳).

(۲) فی خبر ابی علی بن راشد قال: سألته عن الفطره لمن هی؟ قال: للامام. قال قلت له: فاخبر اصحابی؟ قال: نعم، من اردت ان تطهره منهم. (وسائل ۶/ ۲۴۰، باب ۹ من ابواب زکاه الفطره حدیث ۲).

(۳) ر. ک. جلد ۱ متن عربی صفحه ۹۸ و نیز مبانی فقهی حکومت اسلامی، جلد ۱ صفحه ۱۹۹ به بعد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۷۸

و پرورش می دهی و هنگامی که آنها زکات می پردازند برای آنها دعا کن و بر آنها درود بفرست، این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست و خداوند شنوا و داناست. خداوند پیامبرش را امر فرمود تا از مردم به جهت پاک کردن آنها از گناهان صدقاتشان را بگیرد، و خداوند بر امت واجب کرده که زکات خود را نزد پیامبر (ص) ببرند زیرا بر امت واجب نموده اطاعت از پیامبر (ص) را و نهی کرده مخالفت با او را و امام، قائم مقام پیامبر است و او چون

پیامبر (ص) مورد خطاب است به آنچه که بر پیامبر (ص) واجب کرده از اقامه حدود و احکام الهی، همانطور که قبلا گفتیم و بعدا هم بیان خواهیم نمود، پس هنگامی که پیامبر (ص) زنده است واجب است زکات به او داده شود، و آنگاه که حضرت وفات نموده اند واجب است زکات را به جانشین او بدهند، و اگر جانشین پیامبر (ص) غائب است باید به فردی که او بطور خاص نصب نموده داده شود و با نبود نائب خاص واجب است به فقهاء امین از شیعه پرداخت گردد، چون فقیه به موارد مصرف زکات آشناتر از ناآگاهان به دین است.» «۱»

توقع این بود که در بحث زکات، مصارف هشتگانه آن هم بیان می شد و لکن چون بحث مختصر نمی توانست قانع کننده باشد و بحث تفصیلی هم با طرح این کتاب مناسبت نداشت، لذا خوانندگان گرامی را به کتابهای وسیع و گسترده که پیرامون مباحث فقهی زکات نگاشته شده ارجاع می دهیم و در اینجا فقط به ذکر یک آیه و یک روایت جامع در این زمینه اکتفا می کنیم:

خداوند متعال در سوره توبه می فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَ الْمَسَاکین وَ الْعَاملینَ عَلَیْهَا وَ الْمُؤَلَّفَه قُلُوبُهُمْ وَ فی الرِّقَاب وَ الْغَارمینَ وَ فی سَبیل اللّه وَ ابْن السَّبیل، فَریضَهً منَ اللّه وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ- صدقات و زکات برای فقیران و مسکینان و جمع آوری کنندگان زکات و کسانی که

---

(۱) مقنعه/ ۴۱.

لازم است دلهایشان جلب شود و آزاد ساختن بردگان، و اداء دین بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا، و واماندگان در راه است، این فریضه الهی است و خداوند

دانا و حکیم است. «۱»

در وسائل از شیخ طوسی نقل می کند که در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ص) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمود:

«فقیران کسانی هستند که از مردم چیزی درخواست نمی کنند و مخارج زن و فرزند هم بر عهده آنان است، و دلیل بر اینکه آنان کسانی اند که از مردم چیزی درخواست نمی کنند این آیه شریفه می باشد: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمَاهُمْ لَا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً. انفاق شما باید برای نیازمندانی باشد که بخاطر اشتغال به کارهای فی سبیل الله (از قبیل جهاد و تعلیم و تحصیل علوم لازم و ...)

از تحصیل هزینه زندگی بازمانده اند، و نمی توانند برای تجارت مسافرت کنند و از شدت خویشتن داری، افراد بی اطلاع، آنها را غنی می پندارند، اما آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز بسان فقرای عادی از مردم چیزی نمی خواهند. «۲»

و مساکین کسانی هستند که فقر، آنان را زمین گیر کرده و از حرکت بازمانده اند، و هر مرد و زن و کودک این چنینی داخل عنوان مسکین می باشد.

و مأموران زکات، افرادی اند که جهت جمع آوری و حفظ زکات تلاش می کنند تا آن را به دست کسی که بین مستحقین تقسیم می نماید برسانند.

«مؤلفه قلوبهم» گروهی اند که اهل توحیدند و لباس پرستش غیر خدا را از تن درآورده اند و لیکن شناخت اینکه محمد (ص) رسول خداست داخل قلوب آنان نگردیده، و پیامبر اکرم (ص) دلهای آنان را جلب می نمود و به آنان علم و آگاهی

---

(۱) توبه (۹)/ ۶۰.

(۲) بقره (۲)/ ۲۷۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۰

می داد

تا معرفت پیدا نمایند و برای آنان از صدقات سهمی در نظر می گرفت تا نسبت به دین، شناخت پیدا کنند و در آن رغبت ورزند.

«وَ فِی الرِّقابِ» کسانی هستند که به جهت اینکه مرتکب قتل خطایی و انجام ظهار و خوردن قسم و کشتن صید در حرم شده اند، پرداخت کفاره بر آنان واجب می باشد، و چیزی ندارند تا کفاره بدهند و این در حالی است که ایمان دارند، لذا خداوند برای آنان در صدقات سهمی برای پرداخت کفاره قرار داده است.

[معمولا وَ فِی الرِّقابِ را آزاد نمودن بردگان معنا می کنند ولی در این روایت نامی از آن برده نشده].

و «غارمین» کسانی هستند که به خاطر اموالی که بدون اسراف در طاعت خدا خرج نموده اند مقروض شده باشند که بر امام واجب است دیون آنها را بپردازد و آنان را از گرفتاری برهاند.

و «فی سبیل الله» کسانی هستند که برای جهاد از منزل خارج شده و نزد آنان چیزی که با آن خود را قوی و توانا کنند نیست، یا افرادی از مؤمنان که اموال و امکاناتی ندارند که به حج مشرف شوند، یا جمیع راههای خیر که فی سبیل الله محسوب می شود، پس بر امام است که از زکات به آنان بپردازد تا قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند.

«و ابن سبیل» مسافرینی هستند که سفر آنان در جهت طاعت خدا بوده و از راه بازمانده اند و مالشان از دستشان رفته، که بر امام است از زکات و صدقات آنان را به وطنشان بازگرداند.» «۱»

---

(۱) فی الوسائل عن الشیخ باسناده، عن علی بن ابراهیم انه ذکر فی تفسیره تفصیل هذه الثمانیه الاصناف فقال: فسّر العالم

(ع) فقال: الفقراء هم الـذين لاـ يسالون و عليهم مؤونات من عيالهم، و الـدليل على انهم هم الـذين لا يسالون قول الله- تعالى-: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً. و المساكين هم اهل الزمانات، و قد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۱

جهت چهارم: صدقات مستحبی و موقوفات عام المنفعه

تمام آنچه که تا به حال بیان شـد در رابطه با زکات بود، اما صدقات مسـتحبی اندازه و نصاب ندارد و موضوع آن شامل جمیع اموال و مقدار توانایی انسان

- دخـل فیهم الرجـال و النساء و الصبیان. وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا هم السـعاه و الجباه فی اخـذها و جمعها و حفظها حتی یؤدوها الی من یقسـمها. وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ قـال: هم قوم وحّـدوا الله و خلعوا عبـاده من دون الله و لم یـدخل المعرفه قلوبهم ان محمـدا رسول الله (ص) و کان رسول الله (ص) یتألفهم و یعلمهم و یعرفهم کیما یعرفوا فجعل لهم نصـیبا فی الصـدقات لکی یعرفوا و یرغبوا. وَ فِی الرِّقَابِ قوم لزمتهم کفارات فی قتل الخطا و فی الظهار و فی الایمان و فی قتل الصـید فی الحرم، و لیس عندهم ما یکفرون و هم مؤمنـون، فجعـل الله لهم سـهما فی الصـدقات لیکفر عنهم. وَ الْغَارِمِينَ قـوم قـد وقعت علیهم دیون انفقوهـا فی طـاعه الله من غیر اسـراف، فیجب علی الامام ان یقضـی عنهم و یفکّهم من مال الصـدقات. وَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ قوم یخرجون فی الجهاد و لیس عندهم ما یتقوّون به او قوم من المؤمنین لیس عندهم ما یحجّون به أو فی جمیع سبل الخیر، فعلی الامام ان یعطیهم من

مال الصـدقات حتی یقووا علی الحـج و الجهاد. وَ ابْنِ السَّبِیلِ ابناء الطریق الذین یکونون فی الاسـفار فی طاعه الله فیقطع علیهم و یذهب ما لهم، فعلی الامام ان یردهم الی اوطانهم من مال الصدقات. (وسائل ۶/ ۱۴۵، باب ۱ من ابواب مستحقین للزکاه، حدیث ۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۲

است، و این صدقات مسـتحبی یک منبع غنی مردمی برای رفع حاجتها و نیازها است، و قرآن و سنت، عموم افراد را تحریک به دادن صدقات مستحبی نموده و هر کسی را که دارای عقل و گوشی شنواست به آن تشویق می نماید، و اگر حکومتها صالح و عادل باشـند و حاکمان، عاقل بوده با امت سازش داشـته باشـند و به صـداقت و رحمت با مردم رفتار نماینـد، قلوب مردم هم به آنان گرایش پیـدا می کنـد و با ایثار و مقدم داشـتن حکومت ها بر خود با تمام مال و توان به کمک آنان می آیند، و آنچه را که انسان با رضا و رغبت انفاق نماید بهتر و گواراتر است از اینکه از او به زور گرفته شود.

از جمله صـدقاتی که فراوان بوده و نفع آن زیاد می باشـد، موقوفات و کارهای عام المنفعه است و اگر یک حکومت بهره مند از سیاست و کفایت باشد برای این موقوفات عام المنفعه یک تشکیلات سالم و صحیحی را پی ریزی می کند، بطوری که هیچ گونه افراط و تفریط و نقصـی در این اموال پدیـد نیایـد و دست متجاوزین و غاصبین بـدان نرسد، در آن صورت است که نفع آن زیاد بوده و به برکت آن می توان در جاهای مختلف نیازها را برطرف نمود.

آیات و روایاتی که در باب انفاق و

صدقات وارد شده بسیار زیاد است که برای نمونه برخی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ، وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ- مثل آنان که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند مانند بذری است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد، و خداوند برای هر کس بخواهد چند برابر می کند، و خدا گشاینده داناست. «۱»

۲- آیه شریفه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ،

---

(۱) بقره (۲)/ ۲۶۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۳

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ- ای کسانی که ایمان آورده اید از قسمتهای پاکیزه اموالی که به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم (از منابع و معادن زیر زمینی) انفاق کنید و به سراغ قسمتهای ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید، در حالی که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید- مگر از روی اغماض و کراهت- و بدانید که خداوند بی نیازی است ستوده صفات. «۱»

موصول عام است به مناسبت عام بودن صله، بنابراین آیه شامل جمیع درآمدهای انسان می باشد. [مقصود از موصول کلمه: «ما» در دو جمله ما کسبتم و ممّا اخرجنا ... و از صله دو جمله کسبتم و اخرجنا است که شامل همه چیز می شود].

۳- آیه شریفه: وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ ما

لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ- هر چیزی را که انفاق می کنید و یا اموالی را که نذر کرده اید در راه خدا انفاق کنید، خداوند آنها را می داند و ستمگران یار و یاوری ندارند. «۲»

در این سوره- بقره- چهارده آیه پشت سر یکدیگر در تشویق به انفاق در راه خدا و اخلاص در آن و دیگر خصوصیات انفاق وارد شده و هر کس با توجه و التفات این آیات را تلاوت کند، پی به عظمت مسأله انفاق در راه خدا خواهد برد و خود به خود به دنبال انجام آن خواهد رفت. در ابتدای این آیات، قرآن متعرض چند برابر شدن آنچه که انسان در راه خدا انفاق می کند شده، و آن را تا هفتصد برابر ذکر نموده است، و بلافاصله بعد از آیات انفاق، آیات «ربا» را که مردم تصور می کنند با ربا مالشان افزوده خواهد شد، بیان می کند، که از جمله آن آیات این آیه شریفه است: يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ- خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد. «۳»

---

(۱) بقره (۲)/ ۲۶۷.

(۲) بقره (۲)/ ۲۷۰.

(۳) بقره (۲)/ ۲۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۴

خداوند متعال بین انفاقی که مردم آن را از دست دادن مال می دانند و بین ربایی که آن را زیاد شدن مال می پندارند مقایسه برقرار نموده، و انفاق را به چند برابر شدن و ربا را به نابودی وعده داده است، و این بهترین تعبیرات و مؤثرترین انگیزه بر انفاق، در نفوس اهل معرفت به خدا می باشد. و این نکته ای است شایان دقت.

۴- و نیز در سوره بقره است: وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ، قُلِ الْعَفْوَ- و

از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو بهترین [یا مازاد بر نیاز] را برای خدا انفاق کنید. «۱»

در مجمع البیان آمده است:

«در کلمه عفو چند قول است:

اول: اینکه عفو، چیزی است که از مخارج اهل و عیال اضافه آمده باشد یا چیزی که از مقدار نیاز انسان بیشتر باشد، به نقل از ابن عباس و قتاده.

دوم: اینکه عفو یعنی انفاق در حد وسط بدون زیادی و کمی، به نقل از حسن و عطاء و از امام صادق (ع) نیز این معنا روایت شده است.

سوم: عفو، یعنی آنچه که از قوت سال اضافه بیاید، به نقل از امام باقر (ع). سدی گوید: عفو با آیهٔ زکات نسخ گردیده. [یعنی حکم اولی، وجوب انفاق هرچه زائد بر نیاز بوده است ولی بعدا در اجناس و اموال خاص و با نصاب معیّن وجوب انفاق تثبیت شده است].

چهارم: اینکه عفو یعنی پاکترین مال و بافضیلت ترین آن.» «۲»

۵- در سوره آل عمران است: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ، وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ- هرگز به حقیقت نیکی نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن باخبر است. «۳»

---

(۱) بقره (۲)/ ۲۱۹.

(۲) مجمع البیان ۱/ ۳۱۶ (جزء ۲).

(۳) آل عمران (۳)/ ۹۲.

۶- در سوره توبه است: أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ- آیا آنها نمیدانند که تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر مهربان است.

«۱»

۷- در سوره حدید است: آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ- به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن جانشین دیگران ساخته انفاق کنید، آنهایی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند. «۲»

۸- در وسائل از سکونی، از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۶، ص: ۸۵

«صدقه مرگ بد را دفع می کند.» «۳»

۹- در وسائل از سکونی از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند:

«صدقه بدهید، بدرستی که صدقه، مال را افزایش می دهد، پس صدقه بدهید خداوند شما را رحمت کند.» «۴»

۱۰- در وسائل از امام رضا (ع) از پدرانش به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

«توحید نصف دین است و روزی را با صدقه دادن فرود آورید.» «۵»

۱۱- در وسائل از امام رضا (ع) از پدرانش به نقل از پیامبر (ص) آمده است که فرمودند:

---

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۴.

(۲) حدید (۵۷)/ ۷۰.

(۳) «الصدقه تدفع میته السوء». (وسائل ۶/ ۲۵۵، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۲).

(۴) «تصدّقوا فان صدقه تزید فی المال کثره، فتصدّقوا رحمکم الله.» (وسائل ۶/ ۲۵۷، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۸).

(۵) «التوحید نصف الدین، و استنزلوا الرزق بالصدقه.» (وسائل ۶/ ۲۵۸، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۱۳).

«بهترین مال و ذخیره انسان صدقه است.» «۱»

۱۲- در وسائل از حسین بن علوان از امام صادق (ع) از پدرشان امام باقر (ع) به نقل از پیامبر (ص) آمده است که فرمودند:

«مریض هایتان را با صدقه مداوا کنید.» «۲»

۱۳- در وسائل از امام باقر (ع) است که فرمودند:

«نیکی کردن و صدقه دادن، فقر را می برند و عمر را زیاد می کنند، و از صاحبشان هفتاد مرگ بد را دفع می نمایند.» «۳»

۱۴- در وسائل از عبد الله بن سنان به نقل از امام صادق (ع) آمده است که فرمودند:

«مریضهایتان را با صدقه مداوا کنید و بلاء را با دعا دفع نمائید و با صدقه دادن روزی را فرود آورید، بدرستی که صدقه از بین چانه هفتصد شیطان جدا می شود.» «۴»

۱۵- در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب به نقل از امام صادق (ع) است که فرمودند:

---

(۱) «خیر مال المرء و ذخائره الصدقه.» (وسائل ۶/ ۲۵۸، باب ۱ من ابواب الصدقه، حدیث ۱۴).

(۲) «داووا مرضاکم بالصدقه.» (وسائل ۶/ ۲۵۸، باب ۱ من ابواب الصدقه، حدیث ۱۸).

(۳) و فیه ایضا بسنده عن ابی جعفر (ع) قال: البر و الصدقه ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میته السوء. (وسائل ۶/ ۲۵۵، باب ۱ من ابواب الصدقه، حدیث ۴).

(۴) و فیه ایضا بسنده عن عبد الله بن سنان قال: قال ابو عبد الله (ع): داووا مرضاکم بالصدقه و ادفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق بالصدقه، فانها تفک من بین لحی سبعمائه شیطان. وسائل ۶/ ۲۶۰، باب ۳، من ابواب الصدقه، حدیث ۱. شاید منظور این باشد که شیاطین نمی خواهند صدقه داده شود و به انواع حیله ها و

توطئه ها مانع آن می شونـد پس هرگاه صـدقه ای داده شـد در حقیقت از میان چانه شـیطان با زور و تحمیل خارج شده اسـت (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۷

«آیـا تو گمان می کنی خداونـد به هر کس مال عطا نموده او را گرامی داشـته و به هر کس نـداده او را خوار شـمرده؟ خیر، و لکن مال برای خداست، نزد افراد بعنوان ودیعه قرار می دهد و بر آنان جایز می داند که از آن در حد میانه بخورند و بنوشند و بپوشـند و نکـاح کننـد و مرکب بگیرنـد، و ما بقی آن را به فقراء مؤمنین برگرداننـد و با آن پریشانی آنان را اصـلاح کننـد، هر کس چنین کند آنچه می خورد و می نوشد و مرکب می گیرد و نکاح می کند بر او حلال است، و هر کس غیر این کند بر او حرام می باشد. سپس حضرت فرمود: وَ لا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ... اسراف نکنید بدرستی که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمیدارد. آیا گمان می کنی خداوند، فردی را که به او مال بخشیده، و آن فرد با آن، اسبی به ده هزار درهم می خرد در حـالی که یـک اسب بیست درهمی او را کفـایت می کرد، و کنیزی را به هزار دینار می خرد در حالی که یک کنیز بیسـت دینـاری او را کفـایت می کرد، او را امیـن می دانـد؟! و این در حـالی است که در قرآن فرمـوده: اسـراف نکنیـد، بی گمـان او اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.» «۱»

۱۶- در وسائل به سند صحیح از عبد الاعلی از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

---

(۱) و فی تفسیر العیاشی، عن ابان

بن تغلب قـال: قال ابو عبـد الله (ع): أ ترى الله اعطى من اعطى من كرامته عليه، و منع من هو ان به عليه؟ لا، و لكن المال مال الله يضـعه عنـد الرجل ودائع و جوّز لهم ان يأكلوا قصدا، و يشـربوا قصدا، و يلبسوا قصدا، و ينكحوا قصدا، و يركبوا قصدا، و يعودوا بمـا سوى ذلـك على فقراء المؤمنين و يلمّوا به شـعثهم، فمن فعـل ذلـك كـان ما يأكل حلالا و يشـرب حلالا و يركب حلالا و ينكح حلالا، و من عدا ذلك كان عليه حراما، ثم قال: وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. أ ترى الله ائتمن رجلا على مال خوّل له ان يشتري فرسا بعشره آلاف درهم و يجزيه فرس بعشرين درهما، و يشتري جاريه بالف دينار و يجزيه جاريه بعشرين دينار و قال: وَ لَا تُسْرفُوا إِنَّهُ لَا يُحبُّ الْمُسْرفينَ. (تفسير عياشي ۲/ ۱۳/ و الميزان- بنقل از آن- ۸/ ۹۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۸۸

«هر کار خیری صدقه است.» «۱»

۱۷- در وسائل به سند صحیح از معاویه بن وهب، از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

«هر کار خیری صدقه است.» «۲»

۱۸- در وسائل از هشام بن سالم از امام صادق (ع) است که فرمودند:

«پس از مردن پاداشی برای انسان نمی آید مگر اینکه سه خصلت داشته باشد: صدقه ای که در زمان حیاتش به جریان درآورده (مسجد، بیمارستان، مدرسه و ... ساخته) که بعد از مردنش هم ادامه خواهد داشت، سنت خوبی که پایه گذاری کرده بعد از مردنش هم به آن عمل خواهد شد و فرزند صالحی که تربیت نموده و بعد

از مردنش برای او طلب مغفرت خواهد کرد.» «۳» و مانند اینها از دیگر روایات. «۴»

۱۹- در وسائل است از ایوب بن عطیه، که گوید:

«از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: رسول الله (ص) «فی ء» «۵» را تقسیم نمود، زمینی سهم امیر المؤمنین (ع) شد، آن حضرت چاهی در آن حفر نمود که از آن آب به آسمان فوران می کرد مثل بلندی گردن شتر، حضرت آن را چشمه

---

(۱) و فی الوسائل بسند صحیح عن عبد الاعلی، عن ابی عبد الله (ع) قال، قال رسول الله (ص): کل معروف صدقه. (وسائل ۶/ ۳۲۱، باب ۴۱ من ابواب الصدقه، حدیث ۱).

(۲) و فیه ایضا بسند صحیح، عن معاویه بن وهب، عن ابی عبد الله (ع) قال، قال رسول الله (ص): کل معروف صدقه. (وسائل ۶/ ۳۲۱، باب ۴۱ من ابواب الصدقه، حدیث ۲).

(۳) و فیه ایضا بسنده عن هشام بن سالم، عن ابی عبد الله (ع) قال: لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر إلّا ثلاث خصال: صدقه اجراها فی حیاته فهی تجری بعد موته، و سنه هدی سنّها فهی یعمل بها بعد موته، و ولد صالح یدعو له. (وسائل ۱۳/ ۲۹۲ باب ۱ من کتاب الوقوف و الصدقات، حدیث ۱).

(۴) رجوع شود به وسائل ۱۳/ ۲۹۲، و بعد از آن باب ۱ از کتاب وقوف و صدقات.

(۵) فی ء در لغت به معنی رجوع است و در شرع به اموالی گفته می شود که از ناحیه کفار به امام مسلمانان و یا بیت المال مسلمانان بازگشت نموده است (مقرر).

ینبع نامید بشارت دهنده ای آمد و به حضرت بشارت آن را داد، حضرت

فرمود: به وارث بشارت بده، به وارث بشارت بده. که این صدقه ای است قطعی برای حجاج خانه خدا و رهگذران از آنجا، در این صدقه برای صاحب آن رجوعی نیست، نه فروخته می شود، نه بخشیده می شود و نه به ارث می رود، هر کس آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد، خداوند نه انصراف از این را می پذیرد و نه تعویض آن را. «۱»

و غیر اینها از روایاتی که درباره صدقات رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) و فاطمه (س) و ائمه (ع) وارد شده است. «۲»

---

(۱) و فیه ایضا بسنده عن ایوب بن عطیه قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: قسّم رسول الله (ص) الفی ء فاصاب علیّا (ع) ارض، فاحتفر فیها عینا فخرج منها ماء ینبع فی السماء کهیئه عنق البعیر فسماها عین ینبع فجاء البشیر یبشّره فقال: بشّر الوارث، بشّر الوارث، هی صدقه بتّیا بتلا- فی حجیج بیت الله و عابر سبیله، لا- تباع و لا توهب و لا تورث فمن باعها او وهبها فعلیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا. (وسائل ۱۳/ ۳۰۳، باب ۶ من ابواب کتاب الوقوف و الصدقات حدیث ۲).

(۲) در این ارتباط رجوع شود به: وسائل ج ۱۳ کتاب وقوف و صدقات.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۱

فصل دوم: خمس

اشاره

* مفهوم خمس و چگونگی تشریع آن

* چیزهایی که در آنها خمس واجب است

* مصارف خمس

* حکم خمس در زمان غیبت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۳

جهت اول: مفهوم خمس و چگونگی تشریع آن

[مفهوم خمس]

معجم مقاییس اللغه گوید:

«خمس: یک قسمت از پنج قسمت است، گفته می شود: خمست القوم، أخمسهم: یعنی یک پنجم اموال آنان را گرفتم.» «۱»

در لسان العرب آمده است:

«خمس و خمس و خمس: یک جزء از پنج جزء است، و در نزد بعضی از اهل لغت این معنی در جمیع کسرها جاری است (ثلث: یک جزء از سه جزء، ثمن: یک جزء از هشت جزء، عشر: یک جزء از ده جزء و ...) جمع خمس، اخماس است و خمس، وقتی گفته می شود که یک قسمت از پنج قسمت را بگیری، آنجا گویی: گرفتم یک پنجم مال فلانی را، و خمسهم، یخمسهم خمسا: یک پنجم مال آنان را گرفت ... و در حدیث عدی بن حاتم است: در جاهلیت یک چهارم می گرفتم و در اسلام یک پنجم، یعنی در هر دو حال امیر و سرلشکر بودم، زیرا در جاهلیت امیر لشکر، یک چهارم از غنیمت را می گرفت و اسلام آمد و آن را یک پنجم قرار داد و برای آن هم

---

(۱) معجم مقاییس اللغه ۲/ ۲۱۷.

مصارفی مقرر فرمود.» «۱»

ابن اثیر در نهایه مثل همین بیان لسان العرب را نقل نموده است. «۲»

این معنایی که از لسان العرب نقل شد از جمله مؤیدات مطلبی است که بعدا خواهیم گفت که خمس حق فرماندهی است و حقی است وحدانی که در اختیار حاکم اسلامی است. آنچه گفتیم به حسب لغت

بود.

اما شرعا: خمس یک نوع مالیاتی است معادل یک پنجم که در شرع اسلام بر اموری که بیان خواهد شد قرار داده شده است، امّا اینکه خمس یک حقیقت شرعی باشد اینگونه نیست بلکه لفظ خمس به همان معنای لغوی استعمال گردیده است. «۳»

خمس از ضروریات اسلام است و قرآن و سنت و اجماع بر آن دلالت دارند:

خداوند متعال می فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ وَ مٰا أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ- بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر (ص) و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد، اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل، روزی که دو گروه مؤمن و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده اید باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید و خدا بر همه چیز تواناست.» «۴»

خداوند متعال در این آیه شریفه کلامش را با تحریک و برانگیختن بر علم- به

---

(۱) لسان العرب ۶/ ۷۰.

(۲) نهایه ابن اثیر ۲/ ۷۹.

(۳) اینکه لفظ خمس دارای حقیقت شرعی نیست به این معناست که استعمال آن در لسان شارع مقدس با استعمال آن نزد اهل لغت به یک شکل است و آن همان معنای (یک پنجم) می باشد.- مقرّر-

(۴) سوره انفال (۸) آیه/ ۴۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۵

جهت اهمیت حکم بیان

شده در آیه- شروع فرمود و با آوردن حرف تأکید (انّ) آن را تأکید نمود، و حرف تأکید را با موصولی (لفظ «ما» در انّما) که خود از مبهمات است و دلالت بر عموم دارد به دلیل عام بودن صله آن (غنمتم) به هم درآویخت، و برای دلالت بر تعمیم، صله را به مبهم دیگری (شی ء) تفسیر فرمود، پس هر آنچه که مفهوم صله (غنمتم) بر آن منطبق است و لفظ شی ء بر آن صادق باشد، موضوع این حکم خواهد بود.

کلمات اهل لغت در معنی غنیمت و مشتقات آن با هم اختلاف دارد، از بعضی کلمات استفاده می شود که این کلمه به آنچه که به وسیله جنگ بدست می آید اختصاص دارد، و از برخی دیگر عمومیت آن بر هر آنچه که انسان بعنوان فایده می گیرد و اموالی که به دست می آورد استفاده می گردد و ظاهرا مراد از این کلمه آن چیزی است که انسان بدون مشقت بر آن فائق آید، پس در حقیقت، غنیمت یک نعمتی است که انسان انتظار آن را نمی کشیده است، چه به وسیله جنگ بدست آمده باشد یا به غیر آن، بنابراین اطلاق این کلمه بر غنائم جنگ از باب اطلاق مطلق بر روشن ترین موارد آنست.

معجم مقاییس اللغه گوید:

«غین و نون و میم اصل در کلمه بوده و از حروف صحیح می باشند که بر بهره وری انسان از چیزی که از قبل مالک آن نبوده دلالت دارد، سپس به آنچه که از مال مشرکین به قهر و غلبه گرفته می شود اختصاص پیدا نموده است.» «۱»

شاید مراد از سخن معجم مقاییس که می گوید: «به آنچه که از مال مشرکین به قهر و غلبه

گرفته می شود اختصاص پیدا نموده» غلبه داشتن اطلاق کلمه غنیمت بر چنین معنایی باشد، نه آنچنان اختصاصی که اطلاق کلمۀ غنیمت از مطلق بودن معنایش جدا شده باشد.

---

(۱) معجم مقاییس اللغه ۴/ ۳۹۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۶

در قاموس اللّغه آمده است:

«مغنم و غنیم و غنیمه و غنم: با ضمّه به معنای فی ء- مال مشرکین- ... و غلبه بر چیزی نمودن بدون مشقت می باشد.» «۱»

ابن اثیر در نهایه گوید:

«در حدیث ذکر غنیمت و غنم و مغنم و غنائم بسیار آمده است، و آن، چیزی است که از اموال اهل جنگ بدست آمده و آنچه که مسلمانان برای تحصیل آن اسب و شتر تاخته اند ... و از جمله احادیثی که در آن ذکر غنیمت شده این حدیث است: «روزه در زمستان غنیمت سرماست» آن را غنیمت نامیده اند به جهت اجر و ثوابی که در آن است، و باز از آن جمله است: «رهن برای کسی است که آن را به گرو گرفته، برای او است غنیمت آن، و بر اوست خسارت آن.» «۲»

دو حدیثی که ابن اثیر روایت کرده شاهد بر این است که مفهوم لفظ غنیمت اعم از غنائم جنگ است.

در لسان العرب آمده است:

«غنم: غلبه بر چیزی است بدون مشقت، و اغتنام: غنیمت یافتن، و غنم و غنیمت و مغنم: به معنای فی ء- اموالی که از مشرکین بدست آمده است- می باشد. «۳»

خلیل بن احمد در عین اللغه گوید:

«غنم بدست آوردن چیزی است بدون مشقت.» «۴»

راغب در مفردات گوید:

«غنم (گوسفند) معروف است، خداوند متعال می فرماید: وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما: و از گاو و گوسفند، پیه و چربی آن را

بر آنان حرام

---

(۱) قاموس اللغه/ ۷۸۳.

(۲) نهایه ابن اثیر ۳/ ۳۸۹.

(۳) لسان العرب ۱۲/ ۴۴۵.

(۴) عین اللغه ۴/ ۴۲۶.

کردیم، و غنم بدست آوردن و غلبه یافتن بر گوسفند است، سپس این معنی در هر چه که بر آن غلبه و پیروزی یابند استعمال شده است، از ناحیه دشمن باشد یا غیر آن.» «۱»

ظاهرا بیان مفردات راغب بهترین تعریفی است که در باب غنیمت گفته شده است. و بسا گفته شده:

«غنم: آنچه را که انسان بدون دادن مقابلی بدست آورده باشد، و بر آن غلبه پیدا کند غنیمت گویند، که ضد آن غرامت است یعنی آنچه را که انسان از ضرر و خسارت بدون اینکه خیانت و جنایتی مرتکب شده باشد متحمل می شود.»

هر آنچه که انسان بر آن غلبه پیدا کند اگر چه با تبدیل نمودن مال خود به آن چیز باشد «غنم» بر آن صدق نمی کند، پس بناچار در صدق غنم خصوصیتی معتبر می باشد، و آن خصوصیت که با معنای غنم آمیخته شده مجانی بودن است و آن عبارت از چیزی است که انسان بدون اینکه در صدد و توقع حصول آن برآمده باشد بر آن غلبه پیدا کند، به عبارتی دیگر: غنم نعمت غیر مترقبه است.

بنابراین آنچه را که انسان در جنگها بدنبال تحصیل آن است خذلان دشمن و پیروزی بر او است نه گرفتن غنیمت، لذا به چنگ آوردن غنیمت یک نعمت غیر مترقبه می باشد و همچنین است چیزهایی مثل گنج و معدن و غواصی در دریا جهت طلب کردن مروارید که به حسب عادت گاهی انسان به آنها دست پیدا می کند و گاهی

خیر که تمام اینها نعمت غیر مترقبه می باشد.» «۲»

---

(۱) مفردات راغب/ ۳۷۸.

(۲) در ارباح مکاسب اینکه مقدار مؤونه سال استثناء شده تخصیصا نیست، تخصصا است، در معدن و گنج و غوّاصی، اینها مثل چیز بادآورده است، انسان ده دفعه می رود در آب چیزی گیرش نمی آید، اما یک بار دست می برد زیر آب و مروارید پیدا می کند، اما در تجارت و صناعت و زراعت انسان معمولا کاری که می کند به اندازه مخارج سالش مترقب است، پس به اندازه خرج روزمره انسان این برد و غنیمت نیست، بلکه مازاد بر آن برد و غنیمت است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۸

و آنچه را که انسان به حسب عادت در کسبهای یومیه در صدد تحصیل آن است، چیزی است که با آن بتواند زندگی نموده و حاجات یومیه خود را برطرف نماید، لذا زائد بر آن مقدار، نعمت غیر مترقبه محسوب می شود و به همین جهت ما در باب ارباح مکاسب گفتیم خروج مقدار خرج روزانه از تحت عنوان غنیمت تخصصی است نه تخصیصی. «۱»

در هر صورت در مفهوم «غنم» خصوصیت جنگ و قتال اخذ نگردیده است، چنانکه با ملاحظه ضد آن که «غرامت» باشد این حقیقت شناخته می شود و نیز غنیمت و مغنم هم که از مشتقات غنم هستند مختص به غنائم جنگ نمی باشند، بر فرض هم که بپذیریم این دو کلمه بر اثر کثرت استعمال مختص به غنائم جنگ باشند، ولی دیگر ظهور فعل «غنمتم» را در غنائم جنگ نمی پذیریم، بنابراین آیه به سبب اطلاقش شامل غنائم جنگ و غیر آن می باشد.

واقع شدن آیه در سیاق آیات جنگ بدر هم موجب تخصیص آیه به غنائم

جنگ نمی شود، زیرا هیچ گاه مورد آیه نمیتواند علت اختصاص حکم بهمان مورد باشد، چون اگر چنین بود می بایست وجوب خمس فقط مخصوص غنائم جنگ بدر باشد، و هیچ مانعی ندارد که یک مورد خاص سبب نزول حکم کلی گردد که

- جنگ که انسان می رود برای اینست که جنگ کند نه غنیمت بگیرد، منتهی گاهی تصادفا انسان به غنیمتی برمی خورد، این یادآورده است. (الف- م. جلسه ۳۱۰ درس)

(۱) تخصیص عبارت است از اخراج بعضی از افراد موضوع از تحت حکمی که برای عام ثابت است بعد از اینکه موضوعا آن افراد داخل هستند مثل اکرم العلماء الاـ الفاسقین منهم، که عالم فاسق موضوعا از افراد علماست، ولی حکم عام اکرام از او برداشته شده است.

تخصّص عبارت است از اینکه عنوان عام، از همان اول شامل آن افراد نمی شود، یعنی آن افراد موضوعا خارجند مثل اکرم العلماء که افراد جاهل موضوعا از تحت این حکم خارجند. و در اینجا که مؤونه و مخارج شخصی کاسب موضوعا از عنوان غنیمت خارج است تخصصا خارج است نه تخصیصا. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۹۹

عموم و اطلاق آن، مورد خاص را هم شامل شود بلکه متعارف در آیات قرآن چنین است.

بطور کلی عمومیت آیه شریفه شامل معادن و گنجها و غواصی در دریا جهت طلب کردن مروارید و ارباح مکاسب بلکه بخششها و جوائز نیز می باشد، و روایات مستفیضه ای که در تفسیر آیه در ابواب مختلف وارد شده است دلالت بر همین عموم دارد.

[روایات وارده در تبیین مفهوم غنیمت]

۱- در حدیث وصیتهای پیامبر (ص) به علی (ع) آمده است:

«ای علی، بدرستی که عبد المطلب در جاهلیت پنج سنت قرار داد که

خداوند آنها را برای او در اسلام حفظ نمود (تا اینکه فرمود:) عبد المطلب گنجی یافت که خمس آن را خارج نموده و در راه خدا صدقه داد، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰه خُمُسَهُ- بدانید هر غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست.» «۱»

۲- در صحیحه علی بن مهزیار به نقل از امام جواد- ابو جعفر دوم (ع)- آمده است که فرمودند:

«اما خمس غنائم و فواید در هر سال بر آنان واجب است بپردازند، خداوند متعال می فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰه خُمُسَهُ- بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست. پس غنائم و فوائد- خدا رحمتت کند- عبارت است از: غنیمت و فایده ای که انسان برده و جایزه

---

(۱) فی حدیث وصایا النبی (ص) لعلی (ع): یا علی ان عبد المطلب سنّ فی الجاهلیّه خمس سنن اجراها الله له فی الاسلام (الی ان قال) و وجد کنزا فاخرج منه الخمس و تصدق به فانزل الله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰه خُمُسَهُ.» (وسائل ۶/ ۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فی الخمس، حدیث ۳)

گران قیمت از انسانی برای انسانی دیگر، و میراثی که انسان گمان آن را نداشته است ....» «۱»

۳- در روایت حکیم مؤذن بنی عیس، به نقل از امام صادق (ع) آمده است که می گوید:

«به حضرت عرض کردم: منظور از «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» چیست؟ حضرت فرمود: بخدا قسم آن همان فایده روز به روز

است الّا اینکه پدرم خمس را بر شیعیان حلال نمود تا پاک گردند.» «۲»

۴- در باب غنائم و خمس از کتاب فقه الرضا آمده است:

«خداوند متعال می فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ ...» و هر آنچه که مردم فایده می برند غنیمت است، و فرقی هم نیست بین گنجها و معادن و غواصی در دریا و مال فی ء که در آن اختلاف نباشد و همان است که گفته شده در آن رخصت داده شده است (در مثل جنگ جمل در فی ء آن اختلاف شده) و سود تجارت و غله بسیار برآمده و سایر فواید از کسبها و صناعتها و میراثها و غیر آن، چه اینکه تمام اینها غنیمت بوده و فایده ای است از رزق خدا، روایت شده که خمس بر خیاط از سوزن زدن اوست و بر پیشه ور از شغل اوست، پس هر کس که از این راهها مالی را به غنیمت

---

(۱) فی صحیحه علی بن مهزیار الطویله، عن ابی جعفر الثانی (ع): فاما الغنائم و الفوائد فهی واجبه علیهم فی کل عام، قال الله- تعالی-: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ» فالغنائم و الفوائد- یرحمک الله- فهی الغنیمه یغنمها المرء و الفائده یفیدها و الجایزه من الانسان للانسان التی لها خطر، و المیراث الذی لا یحتسب ....

(وسائل ۶/ ۵۰- ۳۴۹، باب ۸، من ابواب ما یجب فی الخمس، حدیث ۵)

(۲) فی روایه حکیم مؤذن بنی عیس، عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: «و اعلموا انّما غنمتم من شی ء فان لله خمسه و للرسول»؟ قال: هی و الله الافاده یوما بیوم

الا ان ابی جعل شیعتنا من ذلک فی حل لیزکوا. (وسائل ۶/ ۳۸۱، باب ۴ من ابواب انفال و ما یختص بالامام، حدیث ۸)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۱

می برد خمس بر او واجب است.» «۱»

محقق در کتاب معتبر بعد از ذکر آیه شریفه چنین می گوید:

«غنیمت اسم فایده است، و چنانکه اطلاق این لفظ غنیمت جنگ را شامل می شود هم چنین شامل غیر آن از دیگر فواید نیز می شود.» «۲»

محقق (ره) علاوه بر اینکه فقیه است، یک عرب اصیل آشنا به لغت عرب هم می باشد. و نیز ممکن است بر همین عموم حمل شود صحیحه عبد الله بن سنان، که گوید از امام صادق (ع) شنیدم که حضرت فرمودند: «خمس نیست مگر در غنائم فقط.» «۳»

در این صحیحه غنائم حمل می شود بر معنای اعم، نه خصوص غنائم جنگ، و حصر در اینجا در قبال آن چیزهایی است که انسان با خریدن و مانند آن مالک آن گردیده بدون اینکه سودی ببرد که در اینها خمس نیست، بلکه در آنها هم که سود می برد اگر به مقداری است که به اندازه مخارج سال بوده نیز خمس نمی باشد، بنابر آنچه که قبلا به آن اشاره کردیم که بر آن غنیمت صدق نمی کند و خروج آن از تحت عنوان غنیمت تخصصی است نه تخصیصی.

احتمال دارد حصر در صحیحه در قبال اضافه به فی ء و انفال باشد، یعنی آنچه در صحیحه محطّ نظر است خصوص آن اموالی است که از کفار به مسلمین رسیده است، و مراد این است که آن اموالی که از کفار به مسلمین می رسد مورد حکم خمس نمی باشد مگر غنائمی که بین جنگجویان تقسیم

گردد، اما فی ء و انفال خمس برنمی دارد و تمام آن برای امام است، بر خلاف شافعی و غیر او که خمس را در فی ء هم ثابت می دانند چنانکه خواهد آمد.

---

(۱) فقه الرضا/ ۲۹۳.

(۲) معتبر/ ۲۹۳.

(۳) صحیحه عبد الله بن سنان، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: لیس الخمس الا فی الغنائم خاصه. (وسائل ۶/ ۳۳۸، باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۲

[اگر اشکال شود که این احتمال با ثبوت خمس اصطلاحی در حلال مخلوط بحرام و زمینی که ذمّی از مسلمان بخرد منافات دارد در جواب می گوییم:] ما در خمس حلال مخلوط به حرام و زمینی که ذمی آن را از مسلمان خریده در اینکه اینها جزء خمس مصطلح باشند مناقشه کرده ایم، که بزودی خواهد آمد، و صحیحه هم ناظر به خمس مصطلح است. «۱»

گفته شده: [بعنوان اشکال بر این مطلب که مورد آیه خمس جنگ بدر بوده است]

«در روایت وارد شده که رسول الله (ص) اموال جنگ بدر را در چند کیلومتری سرزمین بدر در محلّی بنام «سیر» نزدیک مدینه بین اهل بدر تقسیم نمود.» «۲»

---

(۱) مال مجهول المالک مصرف آن صدقه است منتهی اگر نمی دانی مال مجهول المالک چقدر در مالت است این را ائمه مصالحه کرده اند به یک پنجم که مصرف آن همان مصرف صدقه باشد، خمسی که در حلال مخلوط به حرام است، ما در ذهنمان خیلی قوی است که این صدقه باشد، چون خیلی بعید است که بگویند اگر می دانی مجهول المالک چقدر در مالت است صدقه و اگر نمی دانی آن وقت خمس آن را بده به سیدها، بنظر

می آیـد این یک پنجم مصالحه آن مالی است که نمیـدانی چقدر است. چنانکه آن زمینی که ذمّی خریده که مربوط می شود به زمین عشـریه یعنی زمینی که زکات دارد را اهل ذمّه می خریدند و بعد می گفتند چون ما اهل ذمه هستیم همان جزیه را می دهیم و اینجا ضـرر می خورد به زکات، لـذا برای اینکه زمینهای کشت و زرع را نخرند فرموده باشـند اگر اهل ذمه از مسـلمان زمین کشت و زرع را خریدنـد همان زکات، دو برابر می شود و این فتوایی بوده که در زمان امام صادق (ع) شایع گردید یعنی بجای زکات دو برابر از درآمد آنها می گیرند، نه خمس زمین، بلکه خمس درآمد را، و روایات هم در باب خمس همان پنج تا را ذکر کرده، معدن، گنج، غوص، ارباح مکاسب و غنائم جنگ. (الف- م. جلسه ۳۱۰ درس)

(۲) ام شافعی ۴/ ۶۵، تفریق القسم فیما اوجف علیه الخیل و الرکاب، و سیره ابن هشام ۲/ ۲۹۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۳

ظاهر این حدیث تقسیم شدن همه اموال به دست آمده از جنگ بدر است.

و از ابن عباس و ابن زبیر و زیـد بن ثابت روایت شـده که سوره انفال در مـدینه نازل شـده است. «۱» [پس بـا نزول آن در روز جنگ بدر سازگار نیست.]

عباده بن صامت نیز در درّ المنثور گوید:

«می پـذیریم که انفال برای خـدا و رسول است، ولی پیامبر (ص) در اموال اهل بـدر خمس قرار نداد و بعد از آن آیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ. نازل شد، آنگاه رسول خدا (ص) بعد از بدر از مسلمین خواست که از هر غنیمتی خمس

آن را بدهند.» «۲»

ابی عبید چنین گوید:

«رسول خدا (ص) از غنائم جنگ بدر خمس نگرفت.» «۳»

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

«رسول خدا (ص) از غنائم جنگ بدر خمس نگرفت، بلکه آن را بین اصحابش تقسیم نمود، ولی بعد از بدر خمس گرفت.» «۴»

از تمام اینها استفاده می شود که غنائم جنگ بدر مورد آیه خمس واقع نشده است.

بر این مطلب چند اشکال وارد است:

اولا: از ظاهر آیه خمس بر می آید که این آیه در جریان جنگ بدر و حادثه آن روز نازل شده، زیرا مراد از یوم الفرقان (روز جدائی حق از باطل) و یوم التقی الجمعان (روز درگیری دو گروه با ایمان و بی ایمان) چنانکه در روایات وارد شده، روز بدر می باشد، مگر اینکه گفته شود این سخن خداوند که می فرماید:

وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ، اشاره است به نزول آیه انفال نه آیه خمس.

---

(۱) الدر المنثور ۳/ ۱۵۸.

(۲) الدر المنثور ۳/ ۱۸۷.

(۳) تفسیر قرطبی ۸/ ۹.

(۴) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۱/ ۲۳۵، فی تفسیر سوره الانفال.

ثانیا: آنچه از روایات در بالا ذکر شد، خبرهای واحد است که روایات دیگری با آنها معارضه می کند:

۱- از سعید بن جبیر است که گوید: «به ابن عباس گفتم: سوره انفال چه وقت نازل شد؟ گفت: در جنگ بدر نازل شد.» «۱»

از این روایت استفاده می شود که تمام سوره در جنگ بدر نازل شده است.

۲- از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که حضرت فرمودند: «از غنائم جنگ بدر یک شتر مسن نصیب من شده بود، و در همان وقت رسول خدا (ص) نیز یک شتر مسن دیگر بعنوان خمس

به من عطاء فرمود.» «۲»

۳- در رساله منسوب به امام صادق (ع) است که حضرت بعد از ذکر نزول آیه انفال در جنگ بدر می فرماید:

«وقتی که رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت، خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ... رسول خدا (ص) آن غنیمتی را که بدست آورده بود پنج قسمت کرد و سهم خدا را برای خود برداشت ... این روز، روز بدر بود و این هم مصرف غنائمی است که با شمشیر گرفته شد ....» «۳»

از ظاهر سخن حضرت استفاده تخمس غنائم بدر می شود.

ثالثا: شاید اینکه پیامبر (ص) غنائم بدر را پنج سهم نکرده است- بر فرض که صحت داشته باشد- به دلیل این بوده است که به آن احتیاجی نداشته و محل

---

(۱) عن سعید بن جبیر قال: قلت لابن عباس: سوره الانفال؟ قال: نزلت فی بدر. الدر المنثور ۳/ ۱۵۸.

(۲) عن امیر المؤمنین (ع) قال: کان لی شارف من نصیبی من المغنم یوم بدر، و کان رسول الله (ص) اعطانی شارفا من الخمس یومئذ. (تفسیر قرطبی ۸/ ۹، عن مسلم فی صحیحه).

(۳) فی الرساله المنسوبه الی الإمام الصادق (ع) بعد ذکر نزول آیه الانفال فی بدر قال: فلما قدم رسول الله (ص) المدینه انزل الله علیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ...» فخمس رسول الله (ص) الغنیمه التی قبض بخمسه اسهم فقبض سهم الله لنفسه ... فهذا یوم بدر و هذا سبیل الغنائم التی اخذت بالسیف. (تحف العقول/ ۳۴۱.)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۵

مصرفی در آن روز برای آن وجود نداشته است، و لکن خداوند متعال با فرو فرستادن آیه شریفه خواسته است به

مسلمانان بفهمانـد که خمس به حسب شرع ثـابت بوده تـا اینکه جنگجویان توقع نداشـته باشـند که در وقایع آینـده هم جمیع خمس بینشان تقسیم گردد.

رابعـا: اینکه غنائم جنگ بـدر تخمیس نشـده بر اینکه خمس در غنائم دیگر جنگها هم ثابت نمی باشـد دلالت نمی کنـد و این نکته ایست شایان توجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۷

جهت دوم: چیزهایی که در آنها خمس واجب است

فتاوای فقها در مسأله:

محقق در شرایع گوید:

«چیزهایی که خمس در آنها واجب است هفت چیز است:

اول: غنائم جنگ از آنچه که در لشکر است (شمشیر و نیزه و ...) و آنچه که در لشکر نیست از زمین و غیر آن، اگر آن چیز از مسلمان یا معاهد (ذمی و غیر آن) غصب نشده باشد، کم باشد یا زیاد.

دوم: معادن، می خواهد معدن چکش خور و چاپ بردار باشد مثل طلا و نقره و سـرب، یا چکش خور و چاپ بردار نباشد مثل یاقوت و زبرجد و سنگ سرمه، یا مایع باشد مثل قیر و نفت و کبریت ...

سوم: گنجها، و آن هر مالی است که زیر زمین پنهان شده است.

چهارم: هر آنچه که با غواصی کردن از دریا خارج می شود مثل جواهر و درها ...

پنجم: آنچه از مخارج سالیانه شخص و عیال او اضافه می آید از سود تجارتها

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۸

و صناعتها و زراعتها ...

ششم: اگر ذمی زمینی را از مسلمانی خرید خمس آن واجب است ...

هفتم: مال حلال اگر با حرام مخلوط شد و قابل تمییز دادن هم نیست خمس در آن واجب است.» «۱»

صاحب مدارک گوید:

«این حصر استقرائی است که از تتبع و بررسی ادله شرعیه استفاده شده است، و شهید در کتاب بیان فرموده همه این هفت مورد

داخل در غنیمت است.» «۲»

به نظر ما مندرج کردن حلال مخلوط به حرام و زمینی که ذمی از مسلمان می خرد تحت عنوان غنیمت خالی از اشکال نمیباشد، و شاید خمس در این دو از سنخ دیگری باشد و برای آن هم مصرف دیگری است چنانکه می آید، اما پنج تای دیگر تحت عنوان غنیمت داخل بوده و عمومیت آیه شریفه شامل آنها می شود چنانکه گذشت، و ما پس از اینکه عنوان غنیمت بر آنها صدق نمود مقید به صدق عنوان خاص نیستیم.

پس بطور کلی، موضوع خمس مصطلح، یک چیز بیشتر نیست- و آن عنوان غنیمت است- که قرآن متعرض آن شده است، و ملاک در همه موارد هم صدق همین عنوان به مفهوم عام آن است و این مطلبی است شایان توجه. «۳»

---

(۱) شرایع ۱/ ۱۷۹- ۱۸۱ (چاپ دیگر ۱/ ۱۳۳).

(۲) مدارک/ ۳۳۵.

(۳) مرحوم آیه الله بروجردی در اینجور جاها که بحث می شد خمس در چند چیز است بر این مطلب اصرار داشتند که فقه ما جوری نبوده که بین آن فترت پیدا شده باشد و از ائمه (ع) منقطع شده باشد، بلکه اصحاب ائمه روایات را به شاگردانشان منتقل می کردند تا زمان شیخ طوسی و مفید که آنها هم به ما منتقل کرده اند، و می گفتند این عناوینی که در کتب فقهیه فقهاء ما هست مثل نهایه، مقنعه ... برای اصول متلقاه از معصومین وضع شده و جوری نیست که اجتهاد فقهاء در اینها بکار رفته باشد، و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۰۹

البته تفصیل بحث خمس باید از کتب فقهی طلب شود، در گذشته از ما نیز کتابی در خمس و انفال به چاپ رسیده

و در اینجا ما به اختصار این هفت موضوع را مورد بحث قرار می دهیم.

موارد وجوب خمس

۱– غنائم جنگ:

کتاب و سنت و اجماع مسلمین بر ثبوت خمس در غنائم جنگ بطور اجمال دلالت دارد. بحث از آیه شریفه که اجمالا گذشت.

اما روایات: ۱– در صحیحه عبد الله بن سنان که قبلا مطرح شد آمده است که گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«خمس نیست مگر در غنائم فقط.» «۱»

که متیقن از غنائم، غنائم جنگ می باشد.

– تعبیرات فقهاء اگر شهرت هم در آن بود ایشان حجت می دانست و لو اینکه روایتی هم بر طبق آن نباشد، و اگر چنانچه در کتب قدماء هفت چیز را نقل می کردند که خمس در آن است ایشان قبول می کردند و می گفتند معلوم می شود از معصومین رسیده است.

ولی ما به این کلّیتی که ایشان فرموده نتوانستیم باور کنیم و همانطور که صاحب مدارک فرموده «هذا الحصر استقرائی»، دیده ایم کلمات فقهاء موارد خمس را که ذکر کرده اند، جمع که کرده اند هفت تا شده است، اما اینکه حالا این هفت تا سربسته و در بسته از معصومین باشد معلوم نیست، شما روایات را هم که ببینید روایتی که هفت مورد را پشت سر هم آورده باشد نداریم، بنابراین ما روی هفت مورد تأکید نداریم، آیه شریفه را وقتی به حسب لغت بررسی کردیم با استعمالاتی که در کلمات پیامبر (ص) و ائمه (ع) هست می بینیم «غنمتم» یعنی انسان مال بازیافته گیرش بیاید، آیه شریفه این پنج چیز را قطعا می گیرد اما چون فقهاء هفت مورد عنوان کرده اند ما این هفت تا را اجمالا بررسی می کنیم. (الف– م. جلسه ۳۱۱ درس).

(۱) صحیحه عبد الله بن سنان قال:

سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: ليس الخمس الا فى الغنائم خاصّه. (وسائل ۶/ ۳۳۸، باب ۲ من ابواب ما يجب فيه الخمس، حديث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۰

۲- خبر ابی بصیر از امام باقر (ع) که حضرت فرمود: «هر چیزی که بر آن جنگ شده و این جنگ برای شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص) بوده یک پنجم آن برای ما است ....» «۱»

۳- مرسله حماد بن عیسی به نقل از بعض اصحاب ما از بنده صالح خدا (امام موسی بن جعفر (ع)) روایت نموده که آن حضرت فرمود: «خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم، از غواصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک.» «۲»

و غیر اینها از دیگر روایات که از آن جمله است صحیحه ربعی که می آید. «۳»

بطور کلی ثبوت خمس اجمالا در غنائم جنگ بدون اشکال بوده و فرقی هم بین کم و زیاد آن نمی باشد و نصاب هم در آن معتبر نگردیده است.

ظاهر فتوای مشهور اینست که خمس ثابت است حتی در آن زمینهایی که به عقیده شیعه بین غانمین تقسیم نمی شود بلکه برای مسلمین باقی می ماند، قبلا عبارت محقق در کتاب خمس شرایع را نیز ملاحظه فرمودید، ایشان در جهاد شرایع می گوید:

«اما آنچه قابل انتقال نیست برای تمامی مسلمین بوده و در آن خمس می باشد و امام مخیر است بین اینکه خمس آن را برای صاحبانش جدا نماید و بین اینکه آن را باقی گذارد و از بالا رفتن آن- درآمد یا ارتفاع قیمت- خمس را بیرون نماید.» «۴»

---

(۱) خبر ابی بصیر، عن ابی جعفر (ع) قال:

کل شی ء قوتل علیه علی شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (ص) فان لنا خمسه ... (وسائل ۶/ ۳۳۹، باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵).

(۲) مرسله حماد الطویله، عن بعض اصحابنا، عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسه اشیاء: من الغنائم و الغوص و من الکنوز و من المعادن و الملاحه. (وسائل/ ۳۳۹ ۶، باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۴).

(۳) وسائل ۶/ ۳۵۶، باب ۱ من ابواب قسمه الخمس حدیث ۳.

(۴) شرایع ۱/ ۳۲۲ (- چاپ دیگر/ ۲۴۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۱

شیخ طوسی در کتاب فی ء از خلاف (مسأله ۱۸) گوید:

«آنچه که قابل نقل و انتقال نیست از خانه ها و باغها و زمینها به عقیده ما شیعه در آن خمس است، که خمس آن برای اهلش می باشد و ما بقی آن برای همه مسلمین است چه آنها که در قتال حضور داشته اند و چه آنها که حضور نداشته اند، آنگاه درآمد آن در مصالح مسلمین مصرف می شود، شافعی معتقد است آنچه که قابل نقل و انتقال نیست حکمش مثل چیزهایی است که قابل نقل و انتقال است خمس آن برای اهل خمس است و ما بقی برای جنگجویانی است که غنیمت گرفته اند، و ابن زبیر هم همین را قائل است ....» «۱»

شیخ طوسی در نهایه و مبسوط نیز فتوی به همین داده است رجوع شود. «۲»

برای خمس در زمینها به عموم آیه خمس و عموم روایت ابی بصیر که قبلا گذشت استدلال شده. «۳»

صاحب حدائق با مسأله خمس در زمینها مخالفت نموده که حاصل بیان ایشان اینست:

«آنچه از کتب

روایات در پیش من بود تتبع نمودم، به چیزی که بر دخول زمین و مانند آن در عنوان غنیمتی که خمس به آن تعلق گرفته است دلالت کند برنخوردم.» «۴»

سپس سه دسته از روایات را ذکر نموده و از آنها این نتیجه را خواسته است بگیرد که در اراضی (زمینها) خمس نیست:

«اول: روایاتی که در زمینه تقسیم غنیمت وارد شده است، مثل صحیحه

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۳.

(۲) نهایه/ ۱۹۸، مبسوط ۱/ ۲۳۵ و ۲۳۶.

(۳) وسائل ۶/ ۳۳۹، باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵.

(۴) حدائق ۱۲/ ۳۲۵.

ربعی، به نقل از امام صادق (ع) که فرمودند: هرگاه غنیمت برای رسول خدا (ص) می آوردند گلچین آن را می گرفت- برای بیت المال-، سپس ما بقی آن را پنج قسمت می کرد و یک قسمت آن را خود برمی داشت و چهار قسمت دیگر را بین کسانی که بر آن جنگیده بودند تقسیم می نمود ....» «۱»

از امثال این روایات نمی توان حکم زمین را استفاده نمود، زیرا زمین قطعا بین مقاتلین تقسیم نخواهد شد، شاید از چنین روایتی بتوان استفاده نمود که آنچه تقسیم می شود، در آن خمس است.

«دوم: روایاتی که دلالت می کند بر اینکه زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده است (مفتوحه عنوه) برای تمامی مسلمانان است چه آنها که هستند و چه آنها که بعدا خواهند آمد تا روز قیامت، و اختیار این زمینها بدست امام است، اگر بخواهد واگذار می کند یا آباد کرده و حاصل آن را در مصالح مسلمین مصرف می نماید.» «۲»

از ظاهر این روایات استفاده می شود که حکم همه زمین همین است نه چهار

پنجم آن.

«سوم: روایاتی که عمل پیامبر (ص) و امام را نسبت به زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده بیان می کند (مفتوحه عنوه) که از آن جمله است زمین

---

(۱) صحیحه ربعی، عن ابی عبد الله (ع) قال: کان رسول الله (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له ثم یقسم ما بقی خمسه اخماس و یأخذ خمسه ثم یقسّم اربعه اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه ... (وسائل ۶/ ۳۵۶، باب ۱ من ابواب قسمه الخمس حدیث ۳).

(۲) اگر کسی بگوید آیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ ...» عام است زمین را می گیرد یا روایت ابو بصیر عام است (کل شی ء قوتل علیه) زمین را هم می گیرد؟ گوئیم: ما جلوتر گفتیم «ما من عاما الا و قد خص- عامّی نیست که تخصیص نخورده باشد» آیه و روایت ابو بصیر عام است ولی این روات عام را تخصیص می زند می گوید زمین برای مصالح مسلمین است و اطلاق خاص مقدم بر اطلاق عام است (الف- م. جلسه ۳۱۱ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۳

خیبر، و هیچ کدام از این روایات متعرض خمس در زمین نشده است با آنکه زکات را در حاصل آنها بیان کرده است، و اگر خمس در این زمینها امری ثابت بود بی تردید بیان آن اولویت داشت، چرا که خمس به اصل زمین تعلق گرفته است.

از جمله این روایات است آنچه که کلینی در کافی از صفوان و بزنطی نقل می کند که، گویند: به حضرت (علی بن موسی الرضا (ع)) کوفه و آنچه که از مالیات بر آن قرار داده شده و نحوه عمل اهل بیت پیامبر (ص) را

یادآور شدیم، حضرت فرمود: «کسی که از روی رغبت اسلام بیاورد زمین او در دستش باقی می ماند ... و آنچه با شمشیر گرفته شده در اختیار امام است و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا (ص) با زمین خیبر چنین کرد: سیاه و سفید آن را واگذار نمود، یعنی زمین های ساده و نخل دار آن را واگذار کرد ... و کسانی که آن را قبول می کنند، غیر از وجهی که در قبال زمین می پردازند، باید از حصه و بهره ای هم که می برند یک دهم و یک بیستم پرداخت نمایند.» «۱»

و لکن در مقام جواب باید گفت: روشن است که روایات دستهٔ اول بر مقصود دلالت ندارند، زیرا این دسته روایات شامل زمین و غیر زمین نمی شوند نمی توانند عموم آیه و روایت ابی بصیر که شامل زمین و غیر آن می شود را مقید بکنند، اما دو طائفه دیگر دلالتشان بر آنچه استدلال شد روشن است، و هر دو مورد آنها اخص از آیه و روایت است- و اطلاق خاص بر اطلاق عام مقدم است- بلکه صاحب مستمسک می فرماید:

---

(۱) عن الکافی بسنده عن صفوان و بزنطی، قالا: ذکرنا له الکوفه و ما وضع علیها من الخراج و ما سار فیها اهل بیته، فقال: من اسلم طوعا ترکت ارضه فی یده ... و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله بالذی یری، کما صنع رسول الله (ص) بخیبر: قبّل سوادها و بیاضها، یعنی ارضها و نخلها ... و علی المتقبّلین سوی قباله الارض العشر و نصف العشر فی حصصهم» وسائل ۱۱/ ۱۲۰، باب ۷۲ من ابواب جهاد العدو حدیث ۱ و ۲.

حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۴

«ظاهر روایات اشاره به خصوص زمین خراجی دارد نه یک مفهوم کلی، پس موضوع روایات خود زمین می باشد، لذا حمل روایات زمین، بر چهار پنجم آن مجاز است که قرینه ای بر این حمل وجود ندارد.» «۱»

نتیجه اینکه، روایات وارده شده زیادی که حکم زمین های خراجی و سیره پیامبر (ص) در رابطه با این زمینها را بیان می کنند، نسبت به بودن خمس در این زمینها سکوت کرده اند در حالی که این روایات در مقام بیان هم می باشند و اگر مشمول خمس بودند می بایست حکم آن بیان شود، بنابراین مورد روایات از آیه و روایت (روایت ابو بصیر) اخص است.

حتی کسی می تواند ادعا کند که آیه شریفه خمس، از مثل زمینهایی که برای عموم مسلمین فی ء است، منصرف است چنانچه از تقریرات بحث حضرت استاد آیه الله العظمی بروجردی (ره) در رابطه با خمس می توان چنین استفاده نمود «۲»، چون خطاب در آیه شریفه متوجه به خصوص کسانی است که خود غنیمت گرفته اند یا در جنگ حضور داشته و مجاهدت نموده و غنیمتی بدست آورده اند، و زمینها، غنیمتی نیست که به آنها برگردد، بلکه غنیمت برای اسلام و عنوان مسلمین است، و ظاهر خطاب در «غنمتم» اشخاص غنیمت گیرنده اند نه جهات و عناوین. و این نکته ایست شایان توجه. «۳»

---

(۱) مستمسک ۹/ ۴۴۴ مرحوم آیه اللّه حکیم در مستمسک می خواهد بگوید مسأله از اطلاق بالاتر است، برای اینکه آن روایاتی که می گوید زمین برای مسلمین است، زمینهای خاص خراجی را می گوید مثل زمینهای خیبر و سواد عراق، آن وقت اگر شما بگوئید خمس آن برای مسلمین نیست و برای سادات است، در حقیقت

شما زمین سواد را استعمال کرده اید در چهار پنجم زمین، و یک پنجم را اراده نکرده اید و این مجاز است، چون لفظ موضوع برای کل، در جزء آن مجاز است. (الف- م. جلسه ۳۱۱ درس).

(۲) زبده المقال/ ۱۶.

(۳) اراضی مفتوحه عنوه تاریخ و شناسنامه دارد، در زمان پیامبر (ص) و ابو بکر و عمر و علی (ع) عامل خراج می آمد، اراضی عراق را می دید، و هیچ جا ندارد که یک پنجم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۵

و از کلمات بعضی چنین استفاده می شود که لفظ غنیمت منصرف به خصوص منقولات است، ماوردی در احکام السلطانیه گوید:

«اما اموال منقول، همان غنائم جمع آوری شده اند.» «۱»

علاوه بر اینکه در تخمیس زمینهای عراق و غیر آن از دیگر زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده است از جانب خلفاء و امیر المؤمنین (ع) شناخته نشده است، و همچنین است گرفتن خمس خراج زمینها و درآمد سالیانه آنها، چرا که اگر چنین چیزی واقع گردیده بود بی تردید آشکار گشته و مورخین آن را در تاریخ ثبت می نمودند.

مطلب دیگر اینکه چنانکه بیان آن خواهد آمد خمس از جمله مالیاتهایی است که برای منصب امامت و حکومت حق در اسلام مقرر شده است، همانطور که اراضی مفتوحه عنوه نیز چنین بوده و تحت اختیار حکومت اسلامی و امام مسلمین می باشد چنانکه در خبر صفوان و بزنطی این مطلب گذشت.

و در هیچ یک از حکومتهای متعارف مشاهده نشده که بر مالیات و اموال عمومی که در اختیار حکومت می باشد- گرچه موارد مصرف آنها هم با هم اختلاف داشته باشد- مالیات قرار بدهند بلکه مالیات را بر غنائم و درآمدهای مردم قرار

می دهند تا به نفع بیت المال باشد. «۲»

- زمین را خمس دادند و ما بقی را صرف مصالح مسلمین کردند. (الف- م. جلسه ۳۱۱ درس)

(۱) احکام السلطانیه/ ۱۳۸.

(۲) اراضـی مفتوحه عنوه از اول در اختیار امام مسـلمین و حکومت، قرار می گیرد و آن وقت دیگر برای خود حکومت مالیات قرار نمی دهند.

اینکه در روایت اینجا می گویـد: «بیت المال» و یکجا می گوید «امام» بعضـی خیال کرده اند با هم تهافت دارد، مثلا در میراث من لا وارث له روایات ما مختلف است بعضـی می گوید بیت المال و بعضـی می گوید امام مسـلمین، صاحب وسائل گفته آن روایـاتی کـه می گویـد بیت المـال از روی تقیـه صـادر شـده، در حـالی که این درست نیست، و روایـاتی که می گویـد امـام المسلمین مراد شخص امام نیست بلکه حکومت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۶

شاهد بر این مطلب سخن امام موسی بن جعفر (ع) در مرسله حماد است، آنجا که حضرت می فرماید:

«در مـال خمس زکـات نیست، زیرا رزق فقراء در امـوال مردم قرار داده شـده است ... و به همین دلیـل است که بر مـال پیـامبر (ص) و والی زکات نمی باشد.» «۱»

و نیز ممکن است حمل بر همین سخن شود آنچه را که ابو بصیر از امام

- اسـلام مراد، است و حیثیت امـامت حیثیت تقییـدیه است نه تعلیلیه. حیثیت تعلیلیه یعنی اینکه امـام جعفر صادق (ع) چون امام شده، حیثیت امامت علت شده که چیزی را برای شـخص قرار بدهند و، حیثیت تقییدیه یعنی اینکه امامت خودش موضوع حکم است پس مال، مال امامت و حکومت است نه شخص امام و بنظر ما اینچنین است پس اراضی مفتوحه عنوه مال ملت است

در اختیار دولت و حکومت اسلامی.

سهم امام یا انفال مال مقام و حیثیت امام است، نه شخص امام، مرحوم حاج آقا رضا همدانی (ره) در کتاب خمس راجع به سهم امام و انفال در زمان غیبت می گوید چون اینها برای حضرت ولی عصر (عج) است مثل مالی که گم شده و صاحبش معلوم نیست باید از طرف او صدقه بدهیم چون امام زمان نیست. یا در کلمات شیخ طوسی و مفید است که زیر خاک بکنیم و وقتی که امام زمان (ع) ظاهر شد به حضرت بدهیم، تمام اینها برای اینست که از لفظ امام شخص امام توی ذهنشان آمده.

این نظر درست نیست پس اگر در زمان غیبت یک حکومت حقی تشکیل شد سهم امام و انفال در اختیار آن است و باید به مصرف ملت و مسلمین برساند. در باب خمس و بیت المال و زکات و انفال هر جا لفظ امام وارد شده معنایش حضرت امام جعفر بن محمد (ع) نیست، البته وقتی حضرت صادق (ع) حیات داشته باشد امامت حق ایشان است و امثال منصور غاصب است، اما مال، مال شخص حضرت نیست مال مقام ایشان است، اراضی مفتوحه عنوه بیابانها و کوهها و دریاها و فضا، اینها مال شخص نیست اموال عمومی و ملی و بیت المال است، و در اختیار حکومت، و حکومت بر اموال خودش مالیات قرار نمی دهد. (الف- م. جلسه ۳۱۱ درس)

(۱) فی مرسله الحماد، عن العبد الصالح (ع): «لیس فی مال الخمس زکاه لان فقراء الناس جعل ارزاقهم فی اموال الناس ... و لذلک لم یکن علی مال النبی (ص) و الوالی زکاه».

(وسائل ۶/ ۳۵۹، باب ۱

من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۷

صادق (ع) روایت نموده، که گوید به حضرت عرض کردم: آیا بر امام زکات است؟ حضرت فرمود:

«محال می دانی ای ابا محمد؟ مگر نمیدانی که دنیا و آخرت از آن امام است هرکجا خواهد می نهد و به هر که خواهد می دهد؟» «۱»

مراد از اینگونه روایات اینست که آنچه به ملك امام بعنوان اینکه امام است درآمده، یعنی آن اموال که در بیت المال مسلمین آمده است زکات به آن تعلق نمیگیرد نه آن اموالی که متعلق به شخص امام است، چرا که خیلی بعید است که به اموال شخصی امام وقتی که به حدّ نصاب برسد زکات تعلق نگیرد زیرا بدیهی است امام خود یکی از افراد مکلفین می باشد، و عمومات تکلیف او را هم شامل می شود، همچنانکه نماز در پنج وقت بر او واجب است، زکات هم نیز به اموال شخصی او وقتی به حد نصاب برسد تعلق می گیرد.

در کتاب خراج یحیی بن آدم قرشی آمده است:

«بعضی از فقهاء گویند: زمین تخمیس نمی شود، چرا که فی ء بوده و غنیمت نیست، زیرا غنیمت را امام نگه نمی دارد، ولی زمین را اگر امام بخواهد نگه می دارد و اگر بخواهد آن را تقسیم می نماید، چنانکه فی ء را تقسیم می کند، و در فی ء خمس نیست بلکه آن برای جمیع مسلمین است.» «۲»

با این حال یادآور می شوم: بعد از نوشتن این مسأله به روایاتی برخوردم که از آنها ممکن است استفاده شود که پیامبر (ص) زمینهای خیبر یا درآمد آن را تخمیس نمودند با آنکه خیبر از زمینهای مفتوحه عنوه بود.

در سیره ابن هشام آمده است:

---

(۱) ما رواه

ابو بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال قلت له: اما علی الامام زکاه؟ فقال: احلت یا ابا محمد؟ اما علمت ان الدنیا و الآخره للامام یضعها حیث یشاء و یدفعها الی من یشاء؟

الحدیث. (کافی ۱/ ۴۰۸، کتاب الحجه، باب انّ الارض کلها للامام، حدیث ۴).

(۲) خراج/ ۲۰.

«ابن اسحاق گوید: نصیبهای اموال خیبر بر شق و نطاه و کتیبه (نام قلعه های خیبر) بود، شق و نطاه نصیب مسلمین شد، و کتیبه هم خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و سهم ذوی القربی و یتیمان و مسکینان شد و از عوائد آنها چیزی هم نصیب زنان پیامبر (ص) و مردانی که جهت صلح بین پیامبر (ص) و اهل فدک رفت و آمد می کردند شد ... ابن شهاب مرا خبر داد به اینکه رسول خدا (ص) خیبر را بعد از جنگ کردن و چیره شدن بر آن فتح نمود و خیبر از چیزهایی بود که خداوند عز و جل آن را به پیامبر (ص) برگرداند، و رسول خدا (ص) هم آن را پنج قسمت نمود و یک سهم را بعنوان خمس و ما بقی را بین مسلمین تقسیم نمود.» «۱»

طبری نیز صدر حدیث را روایت نموده «۲»، ابو عبید هم خبر ابن شهاب را روایت کرده است. «۳»

و لکن ممکن است گفته شود: از آنچه که بیان شد چنین استفاده می شود که رسول خدا (ص) خود زمینهای خیبر را هم تقسیم نمود، نه فقط درآمد آن را؛ پس بنابر فرض صحت روایت، شاید پنج قسمت نمودن (تخمیس) بعنوان یک حکم همیشگی نبوده بلکه ثبوت آن مربوط به همان زمان بوده

که می خواستند تقسیم نمایند، زیرا قبلا این مطلب را شناختید که تخمیس زمینهای عراق و مانند آن در تاریخ شناخته نشده است، و شاید در اول امر بناء حکم شرع بر تقسیم زمینها یا مخیر بودن امام بین تقسیم آن و وقف برای مسلمین بوده است، و سپس این حکم نسخ گردیده، بنابر آنچه که روایت و بناء عملی بر آن شهادت می دهد- که تقسیمی انجام نمیشده- چنانکه خواهد آمد.

ابو عبید گوید:

---

(۱) سیره ابن هشام ۳/ ۳۶۳، و ۳۷۱.

(۲) تاریخ طبری ۳/ ۱۵۸۸ (چاپ لیدن).

(۳) الاموال/ ۷۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۱۹

«روایات تواتر دارند بر اینکه زمینهایی که به وسیله جنگ فتح می شدند یکی از این دو حکم را داشتند: اما حکم اول، همان حکم رسول خدا (ص) درباره زمینهای خیبر که حضرت آن را بعنوان غنیمت قرار دادند، پنج قسمت نموده و تقسیم کردند ... اما حکم دیگر همان حکم عمر در سواد عراق «۱» و غیر آن است، و آن اینکه عمر، آن را فی ء وقف شده برای مسلمین قرار داد تا مادامی که نسل آنان باقی است و آن را پنج قسمت ننمود، و این همان نظری بود که علی بن أبی طالب (ع) و معاذ بن جبل هم به آن اشاره کردند.» «۲»

علاوه بر این آنچه از صحیحه صفوان و بزنطی و مانند آن که قبلا نقل شد استفاده می شود اینست که زمینهای خیبر تقسیم نشده است و ذکری از خمس نیز در آنها نیامده است.

در صحیح بخاری به نقل از عبد الله است که گوید: «رسول خدا (ص) زمین خیبر را به یهود داد تا در آن کشاورزی و

زراعت کنند و از آنچه بدست می آید جزئی هم سهم آنان باشد.» «۳»

در این خبر نیز هیچ اسمی از تقسیم و خمس نیامده است، و شاید اینکه پیامبر (ص) سهمی از درآمد آن را به همسران و خانواده خود عطا می فرمود، اصحاب از آن تعبیر به خمس نموده اند و این توهمی بوده از سوی اصحاب، که این عمل پیامبر (ص) را از باب تخمیس مصطلح می دانسته اند نظیر آنچه که از سهم نبی (ص) و سهم ذی القربی در باب فی ء گاهی به خمس تعبیر می شود به این

---

(۱) سواد عراق: سرزمین عراق را گویند که در عهد عمر فتح شد، سواد نامیده شده چون دارای درختان و مزارع سر سبز بوده است. (مقرر)

(۲) الاموال/ ۷۵. پس معلوم می شود مسأله تقسیم اراضی هر چه بوده بعدا نسخ شده و مورد عمل حکومتها و خلفاء نیز نبوده است.

(۳) فی البخاری بسنده عن عبد الله، قال: «اعطی رسول الله (ص) خیبر الیهود ان یعملوها و یزرعوها و لهم شطر ما یخرج منها» (صحیح بخاری ۲/ ۷۶، باب مشارکه الذمی و المشرکین فی المزارعه.)

توهم که فی ء را با حذف سهم خداوند به پنج سهم تخمیس می نموده اند- در صورتی که اصولا فی ء و مالی که به عنوان خمس گرفته شده دیگر متعلق مالیات و خمس قرار نمی گیرد- ما در فصل فی ء و مصرف آن نیز به تتمه ای در ارتباط با این بحث خواهیم پرداخت.

اگر کسی اشکال کرده و بگوید: در صحیح مسلم به نقل از رسول خدا (ص) آمده است:

«هر قریه ای که نسبت به خدا و رسول عصیان بورزند، خمس آن برای خدا

و رسول بوده، سپس ما بقی برای شما می باشد.» «۱»

احمد هم در مسند آن را روایت نموده «۲»، و ظاهر این حدیث تقسیم زمین و تخمیس آن است.

در پاسخ گوئیم: ممکن است این حدیث نیز حمل بر تقسیم فی ء شود که در این صورت فتح قریه از روی صلح بوده است، یا اگر ناظر به صورت جنگ باشد، از اموال قریه آن اموالی که در میان لشکر است خمس آن پرداخت می شود و مابقی بین مقاتلین تقسیم می گردد و نه اراضی- و بهر حال دلالتی بر تخمیس زمین ندارد- و در اینجا نکته ایست شایان تأمّل.

۲- معادن

[تعریف معادن]

معادن عبارت از معدن طلا، نقره، سرب، روی، آهن، یاقوت، زبرجد، فیروزه، عقیق، جیوه، نفت، گوگرد، قیر، نمک و مانند آن می باشد. «۳»

---

(۱) فی صحیح مسلم عن رسول الله (ص): و ایما قریه عصت الله و رسوله فان خمسها لله و لرسوله ثم هی لکم. (صحیح مسلم ۳/ ۱۳۷۶ کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفی ء حدیث ۱۷۵۶).

(۲) مسند احمد ۲/ ۳۱۷.

(۳) معدن چه منطبعه (چکش خور) باشد یا منطبعه نباشد، چه جامد باشد و چه مایع باشد در آن خمس است. (الف- م. در جلسه ۳۱۲ درس).

نزد ما بی تردید به اینگونه معادن خمس تعلق می گیرد. بر این مطلب علاوه بر عموم آیه خمس چنانکه گذشت روایات مستفیضه ای نیز دلالت دارد، که از آن جمله است:

۱- صحیحه محمد بن مسلم، که گوید از حضرت امام محمد باقر (ع) درباره معادن طلا و نقره و روی و آهن و سرب سؤال نمودند، حضرت فرمود:

«بر جمیع اینها خمس است.» «۱»

۲- صحیحه زراره که گوید از

امام محمد باقر (ع) سؤال نمودم آیا در معادن چیزی هست؟

حضرت فرمود: «هر آنچه که در زمین نهاده شده در آن خمس است.»

و فرمود: «آنچه با مالت روی آن کار انجام داده ای و در نتیجهٔ استخراج از سنگ بصورت صافی خداوند آن را برای تو قرار داده، در آن خمس است.» «۲»

۳- صحیحه حلبی، که گوید از امام صادق (ع) پرسیدم در گنج چه مقدار باید پرداخت شود؟ حضرت فرمود: خمس. پرسیدم در معادن چه مقدار باید پرداخت شود؟ حضرت فرمود: خمس از سرب و روی و آهن و هر آنچه که از معادن است پرسیدم چه مقدار در آنها است؟ حضرت فرمود: مقداری که از این معادن گرفته می شود به همان اندازه ای است که از نظر ارزش و قیمت از معدن طلا و نقره گرفته می شود.» «۳»

---

(۱) صحیحه محمد بن مسلم، عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن معادن الذهب و الفضه و الصفر و الحدید و الرصاص، فقال: علیها الخمس جمیعا. (وسائل ۶/ ۳۴۲، باب ۳ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱).

(۲) صحیحه زراره، عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن المعادن ما فیها؟ فقال: کل ما کان رکازا ففیه الخمس. و قال: ما عالجته بما لک ففیه ما اخرج الله- سبحانه- منه من حجارته مصفی الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۳، باب ۳، من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۳).

(۳) صحیحه حلبی، قال: سالت ابا عبد الله (ع) عن الکنز کم فیه؟ قال: الخمس. و عن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۲

۴- صحیحه دیگری است از محمد بن مسلم که گوید:

«از امام باقر (ع) درباره ملاحه (معدن نمک) سؤال

نمودم، حضرت پرسید ملاحه چیست؟ عرض کردم: زمین شوره زاری است که آب در آن جمع می شود و تبدیل به نمک می گردد، حضرت فرمود: این معدن است و در آن خمس است عرض کردم گوگرد و نفت هم از زمین بیرون آورده می شود؟ حضرت فرمود: اینها و امثال آن خمس در آن است.» «۱»

و روایات دیگر در این زمینه که برای اطلاع بیشتر به وسائل باب سوم از چیزهایی که در آن خمس واجب است مراجعه شود.

[نظریّه فقهای سنت دربارۀ معادن]

در این مسأله بعضی از فقهای اهل سنت نیز با ما موافقند:

در زکات خلاف «۲» (مسأله ۱۳۷) آمده است:

در همه معادن خمس واجب است معادن همچون طلا و نقره و آهن و روی و مس و سرب و مانند آن، آنها که چکش خور و چاپ بردارند و آنها که چکش خور نیستند مثل یاقوت و زبرجد و فیروزه و مانند آن، و همچنین قیر و مومیا و

- المعادن کم فیها؟ قال: الخمس. و عن الرصاص و الصفر و الحدید و ما کان من المعادن کم فیها؟ قال: یؤخذ منها کما یؤخذ من معادن الذهب و الفضه. (وسائل ۶/ ۳۴۲، باب ۳ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

(۱) صحیحه محمد بن مسلم الاخری، قال: سالت ابا جعفر (ع) عن الملاحه، فقال: و ما الملاحه؟ فقلت: ارض سبخه مالحه یجتمع فیه الماء فیصیر ملحا، فقال: هذا المعدن فیه الخمس. فقلت: و الکبریت و النفط یخرج من الارض؟ قال: فقال هذا و اشباهه فیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۳، باب ۳ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۴).

(۲) قدماء، کتاب خمس را مستقل ذکر نمی کردند، مثلا در کافی

روایات خمس را در بحث امامت ذکر کرده، که این نشان می دهد خمس از شئون امامت و در اختیار امام به حق است. (الف- م. جلسه ۳۱۲ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۳

نمک و شیشه و معادن دیگری از این قبیل.

شافعی گوید: در معادن چیزی واجب نیست مگر در معدن طلا و نقره، در این دو زکات واجب است، و غیر این دو چیزی در آن نیست، چه چکش خور باشند یا چکش خور نباشند.

ابو حنیفه گوید: هر آنچه که چکش خور است مثل آهن و سرب و طلا- و نقره در آن خمس است، و آنچه چکش خور نیست، چیزی در آن واجب نمی باشد ... دلیل ما اجماع گروه امامیه و روایات می باشد، و نیز این آیه شریفه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ ...» و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «آنچه در زمین نهاده شده خمس دارد.» و معدن رکاز است (یعنی از چیزهایی است که در زمین نهاده شده است.» «۱»

در خراج ابو یوسف «۲» آمده است:

«ابو یوسف گوید: در هر چه که بدست آید از معادن چه کم باشد و چه زیاد خمس می باشد، اگر شخصی در معدنی به کمتر از وزن دویست درهم نقره دسترسی پیدا کند یا به کمتر از وزن بیست مثقال طلا- دست یابد در آن خمس واجب است، جایگاه معدن چون جایگاه زکات نیست (در وجوب زکات نصاب منظور است) بلکه جایگاه معدن چون غنائم می باشد (نصاب ندارد) در خاک معدن چیزی واجب نیست، همانا در طلای خالص و نقره خالص و آهن و مس و سرب خمس است و ...

آنچه غیر اینها است و از معادن استخراج می شود از سنگهای قیمتی مثل یاقوت و فیروزه و سنگ سرمه و جیوه و گوگرد

---

(۱) خلاف ۱/ ۳۱۹.

(۲) ابو یوسف قاضی، شاگرد معروف ابو حنیفه بوده که قاضی بغداد بود و کتاب خراج را برای هارون الرشید نوشت، ابو حنیفه در زمان امام صادق (ع) فقیه عراق بود، چنانچه مالک فقیه حجاز بود، و شاگرد دیگر ابو حنیفه محمد بن حسن شیبانی است.

(الف- م. در جلسه ۳۱۳ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۴

و گل سرخ در هیچ کدام خمس نیست، اینها به منزله گل و خاک می باشد ...

گوید: اما «رکاز» (چیزی که در زمین نهاده شده) همان طلا و نقره است که خداوند- عز و جل- روزی که زمین خلق شد آن را خلق نمود، در این نیز خمس می باشد ...

ابو یوسف گوید: برای من حدیثی روایت کرد عبد الله بن سعید بن ابی سعید المقبری از جدش که گفت: در جاهلیت چنین بود که وقتی شخصی در چاه می افتاد و هلاک می شد، چاه را دیه او قرار می دادند، و وقتی حیوانی او را می کشت آن حیوان را دیه او قرار می دادند، و هنگامی که معدنی باعث هلاکت او می شد، معدن را دیه او قرار می دادند، سائلی از پیامبر اکرم (ص) از این عمل دوران جاهلیت سؤال نمود، حضرت (ص) فرمودند: اگر کسی بوسیله زبان بسته (حیوان) هلاک شود، تلف است، و اگر به سبب معدن هلاک شود تلف است، و اگر بچاه هلاک شود تلف است، و در «رکاز» خمس می باشد. سؤال شد ای رسول خدا (ص) رکاز چیست؟ حضرت فرمودند: طلا و نقره ای

که خداوند در روز آفرینش زمین آن را آفرید.» «۱»

مختص نمودن «رکـاز» به طلا و نقره بی وجه است، مگر اینکه این دو از باب مثال ذکر شـده باشـد و ظاهر این است که مفهوم «رکاز» معـدن و گنـج هر دو را شامل می شود، البته صدق مفهوم «ثبات و نهادن» در معدن قویتر و شدیدتر است. و این سـخن پیامبر (ص) که فرمودند: خداوند در روز خلقت زمین، آن را خلق نمود، نیز ظهور در معدن دارد.

در نهایه ابن اثیر آمده است:

«رکـاز نزد اهـل حجـاز همـان گنجهـای دوران جاهلیت است که در زمین دفن می کردنـد، و نزد اهل عراق: معادن است. لغت «رکاز» قابل حمل بر هر دو قول

---

(۱) خراج/ ۲۱ و ۲۲.

می باشد زیرا معدن و گنج هر دو در زمین نهاده شده اند یعنی ثابت می باشند.» «۱»

و در کتاب الاموال ابی عبید آمده است:

«مردم در معنای «رکاز» اختلاف کرده انـد، اهل عراق گوینـد: «رکاز» معـدن و مال دفن شده است و در هر یک از آنها خمس واجب است، اهل حجاز گوینـد: «رکاز» مال دفن شده است و تنها همان است که در آن خمس واجب است، گویند: اما معدن «رکاز» نبوده و در آن خمس نیست، فقط در آن زکات است.» «۲»

[نظریه فقهای شیعه در باره معادن]

ولی صـحیحه زراره که قبلاـ گـذشت، از امـام بـاقر (ع) سؤال نمود که چه چیز در معـادن است؟ حضـرت فرمود: «هر آنچه که «رکاز» است در آن خمس می باشد.» «۳»

ظاهر صحیحه اینست که از رکاز معدن اراده شده است.

و در سنن بیهقی به نقل از ابی هریره است که گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: «رکاز: طلائی

است که در زمین می روید.» «۴»

رکاز در این روایت نیز انطباق بر معدن دارد.

و لکن در صحیح بخاری چنین آمده است:

«مالك و ابن ادریس گویند: «رکاز» دفن شده زمان جاهلیت است، در کم و زیاد آن خمس است، و معدن رکاز نیست.»

وجه آنچه که بخاری بیان کرده معلوم نیست، مگر اینکه گفته

---

(۱) نهایه ۲/ ۲۵۸.

(۲) الاموال/ ۴۲۲.

(۳) صحیحه زراره عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن المعادن ما فیها؟ فقال: کل ما کان رکازا ففیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۳، باب ۳، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

(۴) فی سنن البیهقی بسنده، عن ابی هریره، قال: قال رسول الله (ص): «الرکاز: الذهب الذی ینبت فی الارض.» (سنن بیهقی ۴/ ۱۵۲، کتاب الزکاه، باب من قال المعدن رکاز فیه الخمس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۶

شود: پیامبر (ص) به لغت حجاز تکلم فرموده اند.

این حدیث که در رکاز خمس است را- آنطور که گفته شده- ابن عباس و ابی هریره و جابر بن عبد الله و عباده بن صامت و انس بن مالك از پیامبر (ص) روایت کرده اند. بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و مالك و احمد و بیهقی هم آن را روایت کرده اند. برای اطلاع بیشتر به کتاب زکات از صحیح بخاری باب خمس در «رکاز» و کتاب حدود از صحیح مسلم باب زخم زدن حیوان و تلف شدن در معدن و افتادن در چاه، و کتاب زکات از بیهقی «۱»، و نیز دیات وسائل الشیعه مراجعه کنید. «۲»

نزد شیعه خمس در همه معادن ثابت است: چه چکش خور باشد چه نباشد، جامد باشد یا مایع،

بنابراین نفی خمس از یاقوت و امثال آن وجهی ندارد. [چنانچه ابو یوسف بر عدم خمس در آنها نظر دارد.]

ما در کتاب خمس مفهوم معدن را شرح داده ایم «۳» و کلمات اهل لغت را درباره آن حکایت نموده ایم، که فشرده آنچه ما برگزیده ایم اینست که: مراد از معدن، مطلق آن چیزی است که در زمین به وجود آمده است اگر چه آن چیز مایع باشد، در صورتی که آن مشتمل بر خصوصیتی باشد که انتفاع از آن عظیم بوده و آن را دارای قیمت نموده باشد گرچه با داشتن چنین خصوصیتی از حقیقت زمین بودن هم خارج نشده باشد مثل بعضی از سنگهای قیمتی.

آیا در خمس معدن، نصاب معتبر است؟ در این مسأله سه قول است: اول:

اینکه نصاب معتبر نیست. دوم: اینکه نصاب معتبر است و باید به بیست دینار برسد. سوم: اینکه نصاب آن رسیدن به ارزش یک دینار است.

قول اول به اکثر قدما نسبت داده شده است، و از «خلاف» شیخ طوسی و

---

(۱) صحیح بخاری ۱/ ۲۶۲، و صحیح مسلم ۳/ ۱۳۳۴، و سنن بیهقی ۴/ ۱۵۲.

(۲) وسائل ۱۹/ ۲۰۳، باب ۳۲ من ابواب موجبات الضمان.

(۳) کتاب الخمس/ ۴۳ و ما بعد آن.

«سرائر» ابن ادریس استفاده اجماع بر آن می شود، بعضی از فقهاء شیعه و از جمله شیخ طوسی در کتاب «نهایه» قول دوم را اختیار نموده اند، برخی هم قول سوم را برگزیده اند، و برای هر یک از دو قول اخیر روایتی وارد شده است که برای اطلاع به کتاب خمس [کتاب خمس و انفال معظم له] مراجعه نمائید. «۱»

در اینجا اشکالی «۲» است که

باید به آن توجه شود و آن این که قول قوی در نزد ما بنابر آنچه بیانش خواهد آمد این است که از بعضی روایات استفاده می شود که معادن از انفال است و تمامی انفال هم برای امام بوده بعنوان اینکه امام المسلمین است، و ظاهر روایاتی هم که بر وجوب خمس در معدن دلالت دارد اینست که

---

(۱) کتاب الخمس/ ۴۸ و بعد از آن.

(۲) اشکال: یکی از انفال معدن است (بنابر اختیار ما) و انفال هم، همه اش برای امام است، و از آن طرف روایات می گوید معدن خمس دارد، حال این دو دسته روایات را چگونه جمع کنیم؟

ممکن است جواب داده شود به اینکه:

اولا: انفال را ائمه ما اجازه داده اند افراد تصرف بکنند، در زمین هم همین بحث می آید مثل زمین موات که جزء انفال و در اختیار امام است که می فرماید: من احیی ارضا میته فهی له، بگوئیم من احیی ارضا اجازه است نه حکم الهی ثابت، زمین موات برای امام است، پیامبر (ص)، و ائمه (ع) اجازه داده اند انسان زمین را احیاء کند، حالا ـ اگر حاکمی در حکومت اسلامی خواست کنترل کند می تواند، معادن هم مال امام است، نه شخص امام بلکه حکومت اسلام، ائمه (ع) ما اجازه داده باشند هر کس معدن را احیاء کرد یک پنجم را بدهد به حکومت اسلام، یعنی این حکم خمس در معادن حکم فقهی نباشد بلکه حکم حکومتی و سلطانی باشد، در حقیقت انفالی که از اموال عمومی است امام به بخش خصوصی اجازه احیاء داده به شرط اینکه مثلا یک پنجم آن را بدهد، این یک احتمال.

احتمال دیگر اینکه: این خمس حکم شرعی

باشـد، خـدا یکی از احکـامی که قرار داده این است که معـدن برای امام است، حال هر کس معـدن را با اجازه امام المسـلمین احیاء کرد، خدا هم رویش مسأله دارد و آن اینکه باید یک پنجم را بدهد. (الف- م. جلسه ۳۱۳ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۸

بعد از دادن خمس ما بقی معدن برای کسی است که آن را استخراج کرده است، حال جمع بین این دو دسته از روایت چگونه است؟

ممکن است جـواب داده شـود به اینکه: اولاـ شایـد قرار دادن خمس در معـادن از جـانب پیـامبر (ص) و ائمه (ع) بعنوان اینکه امامنـد باشـد، و این یـک حکم حکومـتی و سـلطانی است که بعنـوان حق الاقطـاع «۱» می باشـد، بنـابراین چنیـن قراردادی در حقیقت اذنی است از ائمه- علیهم السلام به شیعیان- در استخراج نمودن معادن در ازاء پرداخت خمس از حاصل آن.

ثانیـا: احتمـال دارد این تخمیس در معـدن به عنوان یک حکم شـرعی الهی برای کسـی که به اذن ائمه- علیهم السـلام- آن را اسـتخراج می کند باشد گرچه این اذن بخاطر تحلیل مطلق در عصـر غیبت برای شـیعه باشد [ابحنا لشیعتنا]، حال این خمسی که بعنوان حق الاقطاع جعل شـده لازمه اش این نیست که فقط مختص به امام- علیه السـلام- باشد و مصـرف نصف ان در مخارج سادات جایز نباشد، چنانکه بعضی اینطور توهم کرده اند، زیرا کیفیت مصرف تابع قرار داد امام است.

علاوه بر اینکه ما بعـدا این احتمال را بیان خواهیم کرد که تمام خمس مطلقا حق واحـدی است که برای امام می باشد، چنانکه بعضی از روایات بر این مطلب دلالت دارند و از آن به حق امارت

(حق حکومت) تعبیر شـده است، نهایت امر اینکه اداره فقراء بنی هاشم از وظایف و شئون امامت است. بدین علت که آنان از شاخه های درخت نبوت و امامتند، و این نکته شایان دقت است.

و اینکه ائمه (ع) در عصـر غیبت انفال را برای شـیعه حلال نموده انـد منافاتی با جواز دخالت حاکم شـرعی که قـدرتش وسـیع باشد، در انفال، ندارد زیرا صدور

---

(۱) اقطاع: اعطاء کردن قطعه زمین یا غیر آن به شخصـی توسط امام را اقطاع گوینـد، حال می خواهـد بصورت تملیک باشد یا بدون تملیک، و حق الاقطاع چیزی است که امام از آن شخص می گیرد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۲۹

تحلیل برای شیعه از جانب ائمه (ع) ظاهرا متناسب با زمانی است که شیعه نمی توانسته یک حکومت حقّه تشکیل داده و در انفال و ثروت های عمومی دخالت و تصرف نماید.

بنابراین اگر فرض کردیم برای حکومت حق امکان تصـرف در معادن و اسـتخراج آنها مسـتقیما وجود دارد، در این صورت به این معـادن خمس تعلق نمی گیرد، زیرا چنـانکه شـناختید خمس یک مالیات اسـلامی است که مورد آن آنچه مردم به غنیمت برده اند می باشد، نه آنچه که حکومت و دولت خود به غنیمت برده اند و در اختیار آنهاست، که تفصیل این مطلب در مبحث انفال خواهد آمد.

۳- گنج

گنـج مـال ذخیره شـده در زمین یـا دیوار یا کوه را گوینـد، از جنس طلا باشـد یا نقره یا از جواهرات دیگر، و اجمالا در ثبوت خمس در گنج اختلافی بین شیعه و سنی نیست:

شیخ طوسی در زکات خلاف مسأله ۱۴۵ گوید:

«رکاز همان گنج دفن شده می باشد، که در آن خمس واجب است بدون اینکه اختلاف نظری

در آن باشد. و در نزد شیعه این رعایت شده که باید به نصابی که زکات در مثل چنان نصابی واجب می شود برسد تا خمس واجب گردد، و این سخن شافعی در فتوای جدید او نیز می باشد، ولی در فتوای قدیم می گوید: کم و زیاد آن خمس دارد، مالك و ابو حنیفه هم این را می گویند. دلیل ما اجماع فرقهٔ امامیّه است.» «۱»

بله در مصرف خمس گنج و معادن بین فقهاء سنت اختلاف است: شیخ در خلاف مسأله ۱۵۱ گوید:

«مصرف خمس از رکاز و معادن همان مصرف فی ء می باشد، ابو حنیفه هم

---

(۱) خلاف ۱/ ۳۲۱.

همین را می گوید. شافعی و بیشتر اصحابش گویند: مصرف آن مصرف زکات است، مالك و لیث بن سعد هم چنین گفته اند. مزنی و ابن وکیل از اصحاب شافعی گویند: مصرف واجب در معدن همان مصرف صدقات است، اما مصرف حق رکاز مصرف فی ء می باشد.» «۱»

علاوه بر اینکه بین فقهاء در ثبوت خمس در گنج و نیز در صدق غنیمت ذکر شده در آیه شریفه بر آن، اختلاف نیست روایات زیادی به ثبوت آن دلالت دارد. که از آن جمله است:

۱- صحیحه حلبی از امام صادق (ع) که درباره گنج سؤال نمود که در آن چه مقدار واجب است؟ حضرت فرمود: «یک پنجم (خمس) ....» «۲»

۲- صحیحه بزنطی، به نقل از امام رضا (ع) که گوید: از مقدار خمسی که در گنج واجب است از حضرت سؤال نمودم، حضرت فرمود: «آنچه که در مثل آن زکات واجب است خمس هم در آن واجب است.» «۳»

آیا مراد از مثلیت «۴»، مثلیت در جنس است یا

مقدار یا هر دو؟ وجوهی

---

(۱) خلاف ۱/ ۳۲۲.

(۲) صحیحه حلبی انه سال ابا عبد الله (ع) عن الکنز کم فیه؟ فقال: «الخمس».

(وسائل ۶/ ۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱).

(۳) صحیحه بزنطی، عن ابی الحسن الرضا (ع) قال: سألته عما یجب فیه الخمس من الکنز، فقال: ما یجب الزکاه فی مثله ففیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

(۴) این مثلیت سه احتمال دارد:

الف. احتمال اینکه تماثل در مقدار باشد، مثلا طلا و نقره اگر به بیست دینار یا دویست درهم برسد زکات دارد، گنج نیز اگر به آن حد برسد آن وقت خمس دارد.

ب. منظور تماثل در جنس باشد، در حقیقت همه گنجها خمس ندارد، آن گنجی که زکات دارد (طلا و نقره) همان خمس دارد، گنج برلیان یا یاقوت یا عقیق خمس ندارد.

ج. اینکه هر دو را می خواهد بگوید یعنی اگر هم از نظر جنس و هم از نظر مقدار مثل آن چیزی که در آن زکات هست باشد در آن صورت خمس دارد. (الف- م. جلسه ۳۱۴ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۱

محتمل است که در کتاب خمس آنها را بیان کرده ایم، مراجعه فرمائید. «۱»

در اینجا مسئله ای است که سزاوار است به آن اشاره شود، و آن اینکه به احتمال قوی گنج نیز مثل معدن از انفال است، یعنی از اموال عمومی است که تمامی آن در اختیار امام می باشد و حکم به تخمیس در آن یا اجازه ای است از جانب ائمه (ع) در استخراج آن که در این صورت خمس یک حکم سلطانی و حکومتی بعنوان حق

الاقطاع می باشد، یا اینکه خمس یک حکم شرعی الهی است که بر کسی که آن را با اجازه امام استخراج نموده ثابت گردیده است.

در هر صورت امام یا حاکم شرعی هنگامی که قدرت داشته باشد این حق برای او هست که اشخاص را از استخراج گنج منع نماید، و اگر خود امام یا حاکم شرعی آن را استخراج نمود خمسی در آن نمی باشد، پس وضعیت گنج در اسلام چون وضعیت معدن است و اعتبار عقلائی و روش جاری در تمامی کشورها همین معنا را تأیید می کند و این نکته ای است شایان توجه. «۲»

---

(۱) کتاب الخمس/ ۷۹ و ما بعد آن.

(۲) به نظر می رسد گنج هم جزء اموال عمومی باشد، زیرا چیزهایی که مردم با زحمت خود تحصیل کرده اند مال آنهاست، اما چیزهائی که ارزش دارد و انسان کاری روی آن نکرده مثل جنگل و باران و هوا و زمین و کوهها و دریاها، در زمان ما فضاء که هواپیما از آن عبور می کند، بیابانها و معادن و گنج، اینها عرفا جزء اموال عمومی است، و لذا می بینیم دولتها همیشه اگر کسی بخواهد گنجی را درآورد مزاحمش می شوند، این را در حقیقت دولت مال خودش می داند که صرف مصالح همه باید بشود، یک فردی بیاید گنجی را استخراج بکند و میلیاردر بشود این همان تکاثر در اموال است که شرعا هم مبغوض است «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ- حشر آیه ۷» اینکه یک معدن نفت را دارسی مالک شود یا گنج را فردی مالک شود، بناء حکومتها بر این نیست بلکه این را جزء اموال عمومی می دانند که در اختیار امام و حاکم مسلمین

است نه شخص ایشان، و در اصطلاح فقه ما به حاکم و زعیم مسلمین، امام گفته می شود. حتی به امام باطل هم امام گفته می شود، گنج هم جزء انفال است اگر چه فقهاء آن را جزء انفال ذکر نکرده اند و مثل اینکه آنها موارد خاص را که در روایات ذکر شده در انفال ذکر کرده اند

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۲

۴- غوّاصی

چهارم از چیزهایی که خمس در آن است: غوّاصی است.

غوص: خارج نمودن جواهر از دریا است، که در میان فقهاء شیعه نسبت به خمس در آن اختلافی نیست و شاهد بر آن، علاوه بر صدق غنیمت در آیه شریفه، روایات می باشد که چند نمونه از آن را یادآور می شویم:

۱- در خبر بزنطی از محمد بن علی بن ابی عبد الله به نقل از امام رضا (ع) آمده است که گوید: از چیزهایی که از دریا خارج می شود از قبیل مروارید و یاقوت و زبرجد، و از معادن طلا و نقره پرسش نمودم که آیا در آنها زکات هست؟ حضرت فرمودند: «وقتی که قیمت آن به یک دینار رسید در آن خمس می باشد.» «۱»

- در انفال و الغاء خصوصیت نکرده اند و لذا مرحوم شیخ مفید (ره) که دریا را جزء انفال دانسته، همه استیحاش کرده اند، به چه دلیل؟ در صورتی که فرمایش شیخ مفید مطابق قاعده است، دریا اهمیت دارد و جزء اموال عمومی است، آن روزها فضاء مهم نبوده اما حالا اهمیت دارد، پس جزء انفال است. ما از روایاتی که مصادیق انفال را ذکر می کند الغاء خصوصیت می کنیم و می گوئیم هر چیزی که ارزش دارد و شخص خاصی برای آن زحمت نکشیده

جزء اموال عمومی است، و گنج هم به نظر می آید اینطور باشد، بنابراین خمسی که در روایت گنج آمده در حقیقت نظیر همان خمس در معدن می شود که در مورد آن دو احتمال می دادیم: رجوع شود. (الف- م. جلسه ۳۱۴ درس)

(۱) خبر بزنطی، عن محمد بن علی بن ابی عبد الله، عن ابی الحسن (ع) قال: سألته عما یخرج من البحر من اللؤلؤ و الیاقوت و الزبرجد، و عن معادن الذهب و الفضه هل فیها زکاه؟ فقال: اذا بلغ قیمته دینارا ففیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۳ باب ۳ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۵). این کلمه «ففیه الخمس» یعنی زکات ندارد، و خمس دارد، یا اینکه در جواب سؤال کننده که گفت زکات دارد؟ حضرت فرموده بله زکات دارد اما زکاتش یک پنجم است [خمس به مفهوم لغوی نه اصطلاحی] پس روایت در مقام نفی زکات نیست تا آن را دلیل بگیریم که زکات و خمس قسیم هم هستند (الف- م. جلسه ۳۱۴ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۳

۲- و در صحیحه حلبی است که گوید:

«از عنبر (گیاهی خوش بو در دریا و یا زعفران و یا یک نوع ماهی قیمتی) و غواصی در دریا برای یافتن مروارید سؤال نمودم، حضرت فرمود: بر آن خمس هست.» «۱»

و دیگر روایات.

نصاب غوص یک دینار است چنانکه مشهور بین فقهاء چنین است، و روایت محمد بن علی [خبر بزنطی] نیز به همین معنی دلالت دارد.

۵- مازاد بر مخارج سال (سود سالانه)

[کلمات فقها در مسأله]

پنجم از چیزهایی که خمس در آن است: چیزهایی است که از مخارج سال زیاد بیاید از سود انواع تجارت و صنعت و زراعت.

در اینکه سود سال خمس دارد

نزد علمای شیعه اختلافی در آن نیست گرچه فقهاء سنت در این جهت با ما موافق نمی باشند.

و بر این حکم دلالت دارد عموم آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ) و اجماع علمای شیعه و روایات زیادی که اگر متواتر نباشند قطعا مستفیض هستند. «۲»

اما دلالت کتاب روشن است، به دلیل صدق کلمه: «ما غنمتم: آنچه به غنیمت برده اید»، بنابر آنچه که از بیان معنای آن گذشت.

در انتصار سید مرتضی آمده است:

«از چیزهایی که امامیه قائل به آن است اینست که در همه غنیمتها و کسبها و آنچه که از معادن و غواصی در دریا و گنجها استخراج می شود و آنچه

---

(۱) فی صحیحه الحلبی، قال: سالت ابا عبد الله (ع) عن العنبر و غوص اللؤلؤ فقال: علیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۷، باب ۷ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱).

(۲) روایت متواتر آنست که نقل آن بحدّی است که موجب اطمینان می شود و روایت مستفیض روایتی است که افرادی که آن را نقل کرده اند از متواتر کمترند و از آن کمتر خبر واحد است (مقرر)

از سود تجارتها و زراعتها و صناعتها اضافه بیاید بعد از کسر نمودن مخارج سال و میانه روی در مصرف به اندازه کفایت در طول سال، خمس واجب است.» «۱»

شیخ طوسی در زکات خلاف مسأله ۱۳۸ گوید:

«در همه بهره هایی که از سود تجارتها و محصولات زمین و میوه ها با اختلاف اجناس آن برده می شود، بعد از کم کردن حقوق و مخارج تحصیل آنها و نیز بعد از کم کردن مخارج سالانه خود و عیالش خمس واجب است، و هیچ یک از فقهاء سنت بر

این حکم با ما موافق نمی باشند، دلیل ما در این حکم اجماع علمای شیعه و روایات است و طریقه احتیاط هم همین را اقتضاء می کند.» «۲»

در غنیه ابن زهره آمده است:

«خمس در اضافه از مخارج سال با رعایت میانه روی در مخارج، از آنچه که از تجارت یا زراعت یا صناعت یا غیر آن به هر نحو از انحائی که تحصیل فایده شده، واجب است، به دلیل اجماعی که به آن اشاره شد و همچنین طریقه احتیاط.» «۳»

علامه در منتهی گوید:

«صنف پنجم: خمس در سود تجارتها و زراعتها و صناعتها و تمامی انواع کسبها و اضافه معاش و خوراک (بعد از کسر نمودن مخارج سال با رعایت میانه روی در مخارج) از محصولات زمین و زراعتها واجب است، و این سخن همه علمای شیعه می باشد، و در این حکم فقهاء سنت تماما مخالف

---

(۱) جوامع الفقهیه/ ۱۵۵ (چاپ دیگر/ ۱۱۳).

(۲) خلاف ۱/ ۳۱۹.

(۳) جوامع الفقهیه/ ۵۰۷ (چاپ دیگر/ ۵۶۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۵

می باشند، دلیل ما آیه شریفه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ... است.» «۱»

علامه در تذکره نیز مثل همین سخن را بیان نموده است؛ رجوع نمائید. «۲»

و غیر اینها از دیگر کلمات علماء که می توانید جهت اطلاع به کتاب خمس ما رجوع نمائید. «۳»

[روایات مسأله]

اما روایات در این مسأله زیاد است که صاحب وسائل در باب هشتم از چیزهایی که خمس در آنها واجب است ذکر نموده و ما بعضی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

۱- موثقه سماعه، گوید از امام موسی بن جعفر (ع) درباره خمس سؤال نمودم حضرت فرمود: «در هر آنچه که مردم بهره بدست آورده اند از کم یا زیاد

خمس می باشد.» «۴»

۲- در صحیحه طولانی علی بن مهزیار است که راوی گوید: امام جواد (ع) به علی بن مهزیار نوشت: «اما غنیمتها و بهره ها خمس آنها در هر سال بر شیعیان واجب است، خداوند متعال می فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّه خُمُسَهُ- بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست.

پس غنیمتها و بهره ها- خدا رحمتت کند- آن غنیمتی است که انسان بر آن دست پیدا کند و فایده ای است که انسان به دست می آورد، و جایزه ایست که دارای قدر و منزلت است و انسانی برای انسان دیگر می آورد، و میراثی است که از غیر پدر و پسر از راه بی گمان به کسی رسد، و مثل اموال دشمنی که ریشه کن گردیده و

---

(۱) منتهی ۱/ ۵۴۸، و آیه: انفال (۸) آیه/ ۴۱.

(۲) تذکره ۱/ ۲۵۳.

(۳) کتاب خمس/ ۱۴۵ و بعد از آن.

(۴) موثقه سماعه، قال: سالت ابا الحسن (ع) عن الخمس، فقال: فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر. (وسائل ۶/ ۳۵۰، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۶).

اموال او تصرف شده است، و مانند مالی که پیدا شده ولی صاحب آن شناخته شده نیست، و آنچه که گروهی از شیعیان از اموال لشکریان فاسق بابک خرمدین «۱» بدست آورده اند.

و من دانستم که اموال زیادی از این گروه فاسق به دست گروهی از شیعیان رسیده است، هر کس در پیش او چیزی از آنچه که گفتم وجود دارد باید آن را به وکیل این جانب برساند، و کسانی که در مکانهای دور هستند باید

در صدد باشند برای رساندن آن به اینجا، گرچه بعد از مدت زمانی باشد.» «۲»

این روایت از روایتهای جامع در باب خمس است که ما در کتاب خمس آن را شرح داده ایم؛ مراجعه فرمائید. «۳»

---

(۱) بابک خرم دین پیشوای خرم دینان بود که در سال ۲۰۱ هجری به پیشوائی آنان برگزیده شد و مدت بیست و دو سال پیشوای آنان بود، بابک در قیام دینی خود که علی الظاهر دنباله یی از دین مزدک بود به مقابلهٔ با مسلمین پرداخت و نسبت به عرب و مسلمین کینه ای سخت داشت و عدهٔ مقتولین از مسلمین بدست پیروان او را تا یک میلیون تن هم نگاشته اند، سرانجام معتصم خلیفهٔ عباسی، خیذر بن کاووس معروف به افشین را برای دفع او گسیل داشت، بابک در دفع لشکر خلیفه به امپراطور بیزانس نامه نوشت و او را دعوت به لشکرکشی به آذربایجان کرد. اما پیش از آن که امپراطور اقدامی کند، بابک بدست افشین از بین رفت. (مقرّر)

(۲) فی صحیحه علی بن مهزیار الطویله، قال: کتب الیه ابو جعفر (ع) (الی ان قال): فاما الغنائم و الفوائد فهی واجبه علیهم فی کل عام. قال الله- تعالی-: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّه خُمُسَهُ. الآیه. فالغنائم و الفوائد- یرحمک الله- فهی الغنیمه یغنمها المرء و الفائده یفیدها، و الجائزه من الانسان للانسان التی لها خطر، و المیراث الذی لا یحتسب من غیر اب و لا ابن و مثل عدو یصطلم فیوخذ ماله، و مثل مال یؤخذ و لا یعرف له صاحب، و ما صار الی قوم من موالی من اموال الخرمیه الفسقه. فقد علمت ان اموالا عظاما صارت الی

قوم من موالی، فمن کان عنده شی ء من ذلک فلیوصله الی وکیلی، و من کان نائیا بعید الشقه فلیتعمد لإیصاله و لو بعد حین. الحدیث.

(وسائل ۶/ ۳۴۹، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵).

(۳) کتاب خمس/ ۱۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۷

شاید مقید شدن جایزه در این روایت به چیزی که دارای قدر و منزلت باشد، و نیز مقید بودن وارث به آنچه گمان آن برده نشود، شاهد باشد به آنچه ما قبلا گفتیم که در صدق عنوان غنیمت غیر منتظره بودن آن شرط است.

۳- در صحیحه دیگر علی بن مهزیار است که گوید: ابو علی بن راشد (وکیل حضرت هادی (ع)) به من گفت به حضرت هادی (ع) عرض کردم: مرا به اقامه حکومت و گرفتن حقتان امر فرمودید و من دستور شما را به دوستانتان گفتم، برخی از آنان به من گفتند: حق آن حضرت چیست؟ و من نمی دانستم چه جواب آنها را بدهم؟ حضرت فرمودند: «بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند.» عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمود: «در متاعها و صنایعشان.» عرض کردم: آیا هم بر تاجر و هم بر سازنده واجب است؟ حضرت فرمودند: «در صورتی که بعد از مخارج شان این امکان بر ایشان وجود داشته باشد.» «۱»

ابو علی بن راشد اسمش حسن است، اهل بغداد بوده و مورد اعتماد می باشد و از اصحاب امام جواد و هادی- علیهما السلام- است، و وکیل حضرت هادی (ع) بوده است. «۲»

---

(۱) فی صحیحه اخری لعلی بن مهزیار، قال: قال لی ابو علی بن راشد: قلت له: امر تنی بالقیام بامرک و

اخـذ حقک، فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضـهم: و ای شـی ء حقه؟ فلم ادر ما اجیبه؟ فقال: یجب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شـی ء؟ فقال: فی امتعتهم و صنائعهم (ضیاعهم خ. ل.) قلت: و التاجر علیه و الصانع بیده؟ فقال: اذا امکنهم بعد مئونتهم. (وسائل ۶/ ۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

(۲) خمس ارباح مکاسب از زمان حضـرت رضا و جواد و هادی- علیهم السلام- مطرح شده و در زمان پیامبر (ص) و علی (ع) جایی نمی یابیم که اسم خمس ارباح مکاسب باشد، و در زمان حضـرت باقر (ع) و صادق (ع) اخبار تحلیل صادر شده است و این طبیعی است که حسن بن راشد یا شیعه ها از آن اطلاع نداشته باشند برای اینکه خیلی معمول نبوده، با اینکه عمومات شامل آن می شود و فقهاء شیعه هم بر آن اجماع دارند و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۸

۴- روایت حسنه محمد بن حسن اشعری گوید: بعضی از شیعیان به امام جواد (ع) نوشتند:

ما را از خمس خبر دهید، آیا بر همه آنچه که شخص بهره می برد قرار داده شده چه کم باشد و چه زیاد از هر قسمی که باشد و بر صنعتگران، این مطلب چگونه است؟ حضرت به خط خود نوشتند: «بعد از کسر نمودن مخارج خمس واجب است.» «۱»

۵- محمد بن علی بن شجاع نیشابوری از امام هادی (ع) سؤال نمود درباره مردی که از مزرعه خود مقدار صد کیل گندمی که به حد زکات است، بدست آورده، و مقدار یک دهم از ده کیل را از او بعنوان زکات گرفته اند و سی کیل هم به سبب

آباد نمودن مزرعه خرج کرده، و مقدار شصت کیل هم در دست او باقی مانده، که آیا چیزی بر گردن او واجب است؟ حضرت مرقوم فرمودند:

«آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است.» «۲» (البته

- در تأیید آن روایات خوبی داریم؛ اما در مقام عمل از زمان حضرت رضا و جواد و هادی- علیهم السلام- رسما مطرح گشت و شایع شد. (الف- م. جلسه ۳۱۶ درس).

(۱) حسنه محمد بن الحسن الاشعری، قال: کتب بعض اصحابنا الی ابی جعفر الثانی (ع): اخبرنی عن الخمس، اعلی جمیع ما یستفید الرجل من قلیل و کثیر من جمیع الضروب و علی الصنّاع، و کیف ذلک؟ فکتب (ع) بخطه: «الخمس بعد المئونه».

(وسائل ۶/ ۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱).

(۲) فی خبر محمد بن علی بن شجاع نیشابوری، انه سال ابا لحسن الثالث (ع) عن رجل اصاب من ضیعته من الحنطه مائه کرّ ما یزکّی، فاخذ منه العشر عشره اکرار، و ذهب منه بسبب عماره الضیعه ثلاثون کرّا، و بقی فی یده ستون کرا، ما الذی یجب لک من ذلک؟ و هل یجب لاصحابه من ذلک علیه شی ء؟ فوقع: «لی منه الخمس مما یفضل من مئونته.» (وسائل ۶/ ۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲). زکاتی را که پرداخت نموده، حضرت قبول کرده، این که دوباره یک زکات هم به شیعیان بدهد، این را حضرت ساکتند و این سکوت دلیل بر اینست که واجب نیست.

در آن زمان اینطور نبوده که مردم خودشان زکات بدهند بلکه حکومت و مأمورین

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۳۹

محمد بن علی بن

شجاع در سند روایت مجهول است.)

۶- در صحیحه یا حسنه ریّان بن صلت آمده است که، گوید: به امام عسکری (ع) نوشتم: ای مولای من چه چیزی بر من واجب است در حاصل زمینی که در آن آسیاب دارم و در پولی که از فروش ماهی و نی ضخیم و نی معمولی که از محصولات این قطعه زمین می باشد بدست می آورم؟ حضرت نوشتند:

«در اینها بر تو خمس واجب است اگر خدای متعال (ان شاء الله) بخواهد.» «۱»

۷- ابی بصیر به نقل از امام صادق (ع) گوید: به حضرت نوشتم درباره شخصی که مولا و پناه آورنده به او برای او هدیه ای می آورد که قیمت آن به دو هزار درهم یا مقداری کمتر و یا بیشتر می رسد آیا در این هدیه بر عهده شخص، خمس واجب است؟ حضرت نوشتند: «در آن خمس است.»

و سؤال نمود درباره شخصی که در خانه اش باغی است که در آن میوه می باشد و اهل و عیال او از آن میوه می خورند و مقداری از آن را هم به صد یا پنجاه درهم می فروشد، آیا بر او خمس است؟ حضرت نوشتند:

«آن مقدار که خورده می شود خیر، اما مقداری که فروخته می شود آری، مثل دیگر باغها.» «۲» (البته این روایت بخاطر وجود احمد بن هلال در سند آن خالی از

- می رفتند زکات را می گرفتند و فقهاء هم به استثناء مؤونه قائل نبودند ما هم قائل نیستیم فقط همان فقه الرضا است که نسبت به شهرت داده، باید توجه داشت که مئونه را خود شرع در متن حکم آورده همین که بین آب قنات و رودخانه با آب چاه فرق گذاشته معلوم می شود

مسأله مئونه را در متن حکم در نظر گرفته است. (الف- م. جلسه ۳۱۶ درس)

(۱) فی صحیحه ریان بن الصلت او حسنته، قال: کتبت الی ابی محمد (ع): ما الذی یجب علیّ یا مولای فی غله رحی ارض فی قطیعه لی و فی ثمن سمک و بردیّ و قصب ابیعه من اجمه هذه القطیعه؟ فکتب (ع): یجب علیک فیه الخمس ان شاء الله- تعالی- (وسائل ۶/ ۳۵۱ باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۹).

(۲) فی خبر ابی بصیر، عن ابی عبد الله (ع) قال: کتبت الیه فی الرجل یهدی الیه مولاه و المنقطع الیه هدیه تبلغ الفی درهم او اقل او اکثر، هل علیه فیها الخمس؟ فکتب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۴۰

ضعف نیست.)

۸- عبد الله بن سنان گوید امام صادق (ع) فرمودند: «هر کس غنیمت ببرد، یا کاسبی کند از آنچه بدست او رسیده خمس آن برای حضرت فاطمه (س) و برای کسانی که ولایت امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجتهای خداوند بر مردم اند می باشد، و آن خمس مخصوص ایشان بوده هر جا بخواهند آن را قرار می دهند و صدقه بر ایشان حرام شده است، حتی خیاط اگر لباسی را به پنج دانق (یک ششم درهم) بدوزد یک دانق از آن، از آن ماست مگر کسانی از شیعیان که بر آنان حلال نموده ایم تا اینکه ولادت بر ایشان پاک باشد [فرزندانشان حلال زاده باشند]، چه اینکه در روز قیامت چیزی نزد خدا از زنا بزرگتر نیست، همانا صاحب خمس در آن روز می ایستد و می گوید: «پروردگارا از اینان بپرس که به چه دلیل آن

را مباح دانستند.» «۱» (البته سند روایت خالی از ضعف نیست.)

- (ع): الخمس فی ذلک. و عن الرجل یکون فی داره البستان فیه الفاکهه یأکله العیال انما یبیع منه الشی ء بمائه درهم او خمسین درهما، هل علیه الخمس؟ فکتب (ع): اما ما اکل فلا، و اما البیع فنعم هو کسائر الضیاع (وسائل ۶/ ۳۵۱، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱۰).

(۱) و فی خبر عبد الله بن سنان، قال: قال ابو عبد الله (ع): علی کل امرئ غنم أو اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمه- علیها السلام- و لمن یلی امرها من بعدها من ذریّتها الحجج علی الناس، فذلک لهم خاصه یضعونه حیث شاءوا و حرم علیهم الصدقه، حتی الخیّاط لیخیط قمیصا بخمسه دوانیق فلنا منه دانق الا من احللناه من شیعتنا لتطیب لهم به الولاده، انه لیس من شی ء عند الله یوم القیامه اعظم من الزنا، انه لیقوم صاحب الخمس فیقول: یا ربّ سل هؤلاء بما ابیحوا. (وسائل ۶/ ۳۵۱، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۸).

زمانی من راجع به فدک گفتم و الان هم عقیده ام همین است که پیامبر (ص) فدک را می خواست به ائمه بدهد، زیرا آینده را پیش بینی می کرد و می خواست دست امیر المؤمنین (ع) و اهل بیتش خالی نباشد، برای اینکه بیت امامت و حکومت سرمایه می خواهد و دلیلش این است که وقتی در زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) هارون به

و غیر اینها روایات زیاد دیگری است که از آنها استفاده می شود که خمس در درآمدها و بهره های روزانه بعد از کسر نمودن مخارج شخص و عیالش

ثابت و قطعی است، و اکثر آنها بطور ظاهر یا صریح در مقام بیان وظیفه فعلی شیعه هستند و بیشترین این روایات از ائمه متأخر صادر شده است، و آنان خمس را از شیعیان طلب می کردند و وکلائی را برای مطالبه و گرفتن آن نصب می نمودند، و این سیره حتی تا عصر نواب چهارگانه حضرت حجت (عج) استمرار داشت، و بدین جهت است که دیگر مجالی برای حمل این روایات بر اصل جعل و تشریع نیست و این روایات با روایات تحلیل معارضه ندارد بلکه روایات تحلیل بر اخبار تشریع، حکومت دارد.

به علاوه اینکه خمس ارباح مکاسب یک منبع مالی بسیار زیادی است که به حسب منابع ثروت و مکانها و زمانها تغییر پیدا می کند، و خواهد آمد که خمس مخصوصا خمس ارباح مکاسب یک حق واحدی است که در اختیار امام مسلمین است، و اگر در هر زمانی با یک نظم صحیح طلب شود و جمع آوری گردد، احتیاجات زیادی به وسیله آن برطرف می شود.

گفتگو پیرامون چند مطلب

اشاره

ما در کتاب خمس چند مطلب را یادآور شده ایم که اینجا به سه مطلب آن

- حضرت گفت حدود فدک را بگو، حضرت حدود کشورهای اسلامی را ذکر کرد، پس پیامبر (ص) نمی خواست دخترش را به اعتبار اینکه دخترش است ثروتمند کند و بعد کسانی اشکال کنند و بگویند مگر شما نمی گوئید «کی لا یکون دوله بین الاغنیاء منکم» ولی به اعتبار اینکه او ام الائمه و همسر علی (ع) است و می خواست دست امیر المؤمنین (ع) و اهل بیتش بسته نباشد فدک را در اختیار او گذاشت و کسانی هم که آن را گرفتند روی همین فکر گرفتند که

اینها دستشان خالی باشد. (الف- م.

جلسه ۳۱۶ درس) مشروح جریان فدک در جلد ۳ عربی کتاب ص ۳۲۹ آمده است که در جای خود به ترجمه آن خواهیم پرداخت. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۴۲

اشاره می کنیم:

مطلب اول: خمس ارباح مکاسب از چه زمانی تشریع گردید؟

اشاره به اشکالی در خمس ارباح مکاسب و جوابی که از آن داده شده است:

روایاتی که بر خمس ارباح مکاسب دلالت دارد از امام باقر و صادق- علیهما السلام- و ائمه بعد از آنان روایت شده و بلکه بیشتر روایات از امام جواد (ع) و امام هادی (ع) است که از ائمه متأخرند، و شما در کتب صحاح خودمان و صحاح اهل سنت هیچ روایتی را از پیامبر (ص) یا امیر المؤمنین (ع) درباره خمس ارباح مکاسب نمی یابید مگر برخی عمومات که احتمال انطباق آن بر ارباح مکاسب داده شده است- نظیر روایت ابن طاووس که بعدا به نقل آن می پردازیم- در تاریخ نیز جایی ضبط نشده است که پیامبر (ص) و امیر المؤمنین (ع) خمس ارباح مکاسب را از احدی طلب کرده باشند، با اینکه اگر در زمان آنان ثابت بوده و تشریع گردیده بود نیاز همگانی به آن اقتضاء می کرد که روات و مورخین از شیعه و سنی آن را نقل نمایند.

و این عدم نقل از جهت مخالفت حکومتهای جائر با خمس نبوده تا اینکه چنین گمان برده شود که اختفاء حکم آن بخاطر مخالفت آنان بوده، چگونه چنین ظنی ممکن است در صورتی که خمس ارباح مکاسب موجب ازدیاد بیت المال و تقویت جهات مالی آنان می گردیده است؟!

پس چطور شده که در نزد فقهاء سنت و روات آنان از این حکم اعراض شده است

بطوری که هیچ یک از آنان به آن فتوی نداده و هیچ یک از اهل حدیث و تاریخ متعرض ثبوت یا مطالبه و گرفتن آن نشده اند و چگونه است که در فرمانها و نوشته های پیامبر (ص) و امیر المؤمنین (ع) به عمال و جمع آوری کننـدگان اموال هیچ گونه اسم و نشانی از خمس ارباح مکاسب یافت نمی شود، با اینکه اگر چنین چیزی وجود داشت به جهت نیاز همگانی به آن نقل می گردید، زیرا این حکم

شامل هر تاجر و کاسب و سازنده و زارع و عاملی می شده است؟!

بلی، در روایت ابن طاووس از عیسی بن مستفاد، به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) از پدرشان [امام صادق (ع)] آمده است که می فرمود:

«همانا رسول خدا (ص) به ابی ذر و سلمان و مقداد- دستوراتی فرمودند- از جمله ... و بیرون آوردن خمس از تمام آنچه که همه افراد مالک آن می شوند تا اینکه آن را به سرپرست مؤمنین و امیر آنان برساند.» «۱»

لکن در این حدیث علاوه بر ضعف سند، این اشکال هست که بیان پیامبر (ص) غیر از خمس ارباح مکاسب است، شاید چنین عملی از باب هدیه به امام و مستحب بوده باشد. و این جای تأمل دارد.

ممکن است گفته شود: در برخی از نوشته ها و پیمانهای پیامبر (ص) است که حضرت از غنیمتها خمس می گرفتند:

۱- مثل آنجا که وقتی عمرو بن حزم را به یمن فرستادند در نامه ای که به او نوشت چنین فرمود:

«و او را دستور داد تا از غنیمتها خمس خدا را بگیرد و نیز آنچه را بر مؤمنین در صدقه زمین واجب شده است.»

«۲» (در این روایت کلمه «المغانم» است که جمع با الف و لام ظهور در عموم دارد.)

۲- و برای قافله عبد قیس فرمود: «از غنیمت خمس آن را پرداخت نمائید.» «۳»

---

(۱) فی روایه ابن طاووس باسناده، عن عیسی بن المستفاد، عن موسی بن جعفر (ع) عن أبیه (ع) «ان رسول الله قال لأبی ذر و سلمان و المقداد .... و اخراج الخمس من کل ما یملکه احد من الناس حتی یرفعه الی ولی المؤمنین و امیرهم.» (وسائل ۶/ ۳۸۶، باب ۴، من ابواب الانفال و ... حدیث ۲۱).

(۲) فی کتابه لعمر بن حزم حین بعثه الی الیمن: و امره ان یأخذ من المغانم خمس الله و ما کتب علی المؤمنین فی الصدقه من العقار، الحدیث. (سیره ابن هشام ۴/ ۲۴۲).

(۳) قوله (ص) لوفد عبد القیس: و ان تعطوا من المغنم الخمس. (صحیح بخاری ۱/ ۲۰ باب اداء الخمس من الایمان).

۳- و در نامه برای امیران حمیر نوشتند: «و زکات را بدهید و از غنیمتها خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و آن چیزهای برجسته ای که در غنیمت است و مخصوص امام مسلمین است بپردازید.» «۱» (در این روایت هم کلمه «المغانم» با الف و لام آمده است.)

۴- و در نامه ای برای «صیفی بن عامر» بزرگ بنی ثعلبه نوشتند: «هر کس از ایشان که اسلام آورد و نماز را بپادارد و زکات بدهد و خمس غنیمت و سهم پیامبر (ص) و چیزهای برجسته از غنیمت را که مخصوص امام است بپردازد، پس او به امان خدا در امان است.» «۲»

و غیر اینها از آنچه که در نامه ها و پیمانهای

پیامبر (ص) برای قافله هایی که نزد ایشان می آمدند وجود دارد که نمی توان از خمس در این نامه ها خمس غنیمتهای جنگی را اراده نمود، چون پیامبر (ص) از حمله مسلحانه و غارت اموال نهی کردند، و فرمان جنگها بدست پیامبر (ص) بود، پس بناچار مراد از خمس در آنها خمس ارباح مکاسب و استفاده های روزمره می باشد. «۳»

لکن ممکن است پاسخ گفته شود: به اینکه اولاـ: ما اجازه ندادن جنگ از جانب پیامبر (ص) را نمی پذیریم، زیرا از جنگ با کفار به جهت دعوت به اسلام نهی نشده است، و شاهد بر آن نیز اینست که در بعضی از این روایات «صفی» بیان شده است و آن چیزهای برجسته ای است که از مغانم جنگ می باشد و مخصوص امام

---

(۱) فی کتابه (ص) لملوک حمیر: و آتیتم الزکاه و اعطیتم من المغانم خمس الله و سهم النبی (ص) و صفیه. (فتوح البلدان/ ۸۲).

(۲) فی کتابه (ص) لصیفی بن عامر سیّد بنی ثعلبه: من اسلم منهم و اقام الصلاه و آتی الزکاه و اعطی خمس المغنم و سهم النبی (ص) و الصفی فهو من آمن بامان الله.

(الاصابه ۲/ ۱۹۷).

(۳) در گروههای کوچکی که پیامبر (ص) برای برخورد نظامی می فرستادند- سریّه- ممکن است غنائم جنگی در آنها تصور نمود و جریان عمرو بن حزم نیز از همین موارد است.

(مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۴۵

مسلمین است.

چنانچه ابن اثیر در نهایه می گوید:

«صفی: چیزی است از غنیمت که رئیس لشکر قبل از قسمت نمودن غنیمت آن را گرفته و برای خود اختیار می کند و به آن صفیه هم گفته شده و جمع آن صفایا می باشد، و از همان باب است سخن

عایشه که گفت: صفیه «۱» (رض) از صفی می باشد.» «۲»

و در مرسله طولانی حماد است: «و چیزهای برجسته غنائم، از آن امام است و او حق دارد از این اموال بهترین ها را برگزیند، کنیز نیکو و حیوان با نشاط قوی.» «۳»

و ثانیا: از چیزهایی که پیامبر (ص) نیز به آن امر فرمود خمس رکاز بود که غنیمت هم بر آن صدق می کرد- پس ممکن است چند روایت را بر آن حمل نمود-، اما خمس ارباح مکاسب اگر در زمان حضرت واجب می بود و مطالبه و گرفتن آن متعارف بود البته در سخنها و کتابها منتشر و شایع می شد و تا زمان صادقین (ع) مخفی و مهمل نمی ماند، پس این یک مشکل قوی است که باید به آن توجه نموده و برای حل آن جستجو کرد. و لکن با همه اینها این اشکال، به اصل حکم خمس در ارباح مکاسب بعد از ثبوت آن به وسیله عموم کتاب و اجماع گروه شیعه و روایات زیاد، ضرر نمی زند چنانکه گذشت.

و شاید این حکم به نحو حکم اقتضائی و غیر فعلی و انشاء محض در زمان پیامبر (ص) ثابت شده، و لکن به سبب فقر نوعی، یا وحشت مسلمین از آن بجهت اینکه تازه به اسلام گرویده بودند و موجب حرج می شد و یا باین جهت که

---

(۱) یکی از همسران پیامبر (ص) به معنی برجسته و برگزیده (مقرر).

(۲) نهایه ابن اثیر ۳/ ۴۰.

(۳) فی مرسله حماد الطویله: و للامام صفو المال ان یأخذ من هذه الاموال صفوها الجاریه الفارهه و الدابه الفارهه. (وسائل ۶/ ۳۶۵، باب ۱ من ابواب الانفال و ...، حدیث ۴).

ج ۶، ص: ۱۴۶

پیامبر (ص) در مظنّه تهمت قرار می گرفت، چون خمس به نفع شخص پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان بود تنفیذ و اجرای آن تا زمان ائمه- علیهم السلام- به تاخیر افتاد.

و احکام اسلام تدریجی است و چه بسا عملی شدن بعضی از آنها حتی تا زمان ظهور امام منتظر (عج) به جهت اینکه قبل از ظهور حضرت شرائط آن محقق نیست به تاخیر بیفتد.

و نیز ممکن است گفته شود: خمس ارباح مکاسب یک مالیات حکومتی است که ائمه متأخر بعنوان اینکه شرعا رهبران مردم و مدیران جامعه بودند بر حسب نیاز زمان خود، آن را قرار داده اند، چون زکاتها و اموال عمومی و دیگر مالیاتهای اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف شده و در اختیار خلفاء جور و عمال آنان قرار گرفته بود، و لذا می بینید ائمه- علیهم السلام- گاهی آن را حلال می کردند و گاهی آن را طلب می نمودند.

و نظیر همین مطلب را ما نیز در خمس معادن و گنجها نیز احتمال می دهیم، بنابراین که این دو از انفال بوده و خمس در آنها بعنوان حق الاقطاع و اجازه تصرف در آنها باشد.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه‍ ق

لازمه این مطلب اینست که به حسب مقتضیات زمان و شرائط، تجدید نظر در خمس ارباح مکاسب جایز باشد.

و لکن استدلال ائمه- علیهم السلام- برای خمس ارباح مکاسب و همچنین خمس گنج به آیه شریفه و تطبیق آیه بر آن ها این احتمال را دور می کند. مگر

اینکه گفته شود استدلال به آیه برای اقناع کسانی که در قلبشان مرض است و در سعه اختیار ائمه- علیهم السلام- شک دارند از باب جدل بوده است، یا اینکه با بیان آیه فقط می خواسته اند حکم اقتضائی غیر فعلی را بیان نمایند و بفهمانند که فعلیّت آن از اختیارات آنان است.

در هر صورت در اصل حکم (خمس ارباح مکاسب) اشکالی نیست، و چه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۴۷

بسا این مطلب را روایات وارده از شیعه و سنی که دلالت بر حرمت زکات بر بنی هاشم دارد و اینکه به عوض زکات برای آنان خمس، قرار داده شده است تأیید می کند، پس همانطور که موضوعات زکات یک سری از اموری است که هر سال استمرار دارد، لازم است خمسی که عوض از زکات است موضوعش هر سال استمرار داشته باشد و آن موضوع چیزی نیست مگر ارباح مکاسب، زیرا غنائم جنگ و معادن و گنجها و مانند آن اموری اتفاقی بوده که گاهی در چندین سال پیاپی محقق نخواهند شد که لازمه آن محروم ماندن بنی هاشم در بیشتر اوقات است. و این نکته ایست شایان توجه.

مطلب دوم: بیان روایات تحلیل «۱» و جواب از آنها:

[بیان روایات]

پوشیده نیست که روایات زیادی هست که از آنها اجمالا تحلیل (عفو نمودن و حلال بودن) خمس استفاده می شود. و معنای روایاتی که بر ثبوت خمس در ارباح مکاسب و غیر آن دلالت می کند مجرد جعل حکم و تشریع آن به طور اقتضاء و انشاء نیست تا اینکه به حکومت روایات «تحلیل» بر روایات «ثبوت» و عدم معارضه بین آنان حکم شود. بلکه بیشتر روایات «ثبوت»، در بیان حکم فعلی ظهور و یا صراحت دارند و ائمه

آن را طلب می نمودنـد و وکلائی را جهت مطالبه معین می کردنـد یا شـیعیان را به اداء آن امر می فرمودنـد، پس باید محملی برای روایات تحلیل بیان کرد:

اما بطور اجمال می گوئیم: روایاتی که دلالت بر مطالبه و وجوب اداء دارند از موسـی بن جعفر (ع) و ائمه بعد از ایشان روایت شده است، و این روایات مستفیضه بلکه شاید متواتر باشند که فقهاء شیعه هم به مضمون آن فتوی داده اند.

---

(۱) مقصود از تحلیـل که در خمس مورد بحث است اینست که ائمه (ع)، خمس را به شـیعیان بخشـیده و بر آنـان حلال نموده اند و دیگر لازم نیست مردم سهم امام و سهم سادات بدهند.- مقرر-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۴۸

اما روایات تحلیل از دو امام عظیم الشأن حضـرت باقر (ع) و صادق (ع) می باشد مگر صـحیحه علی بن مهزیار که از امام جواد (ع) است و لکن مورد صحیحه هم در آن صورت است که فرستادن خمس دشوار بوده و امکان اداء نباشد.

و مورد دیگر توقیعی است که از صاحب الزمان (ع) روایت شـده، و آن هم مجمل است، بـدلیل اینکه جواب در توقیع، ناظر به سؤال سائل است که آن هم معلوم نیست چه بوده، شاید مورد سؤال، خاص بوده باشد، علاوه بر اینکه به قرینه بیان علت حلال بودن ولادت، توقیع شـریف ظهور در نکـاح زنـان بطور خـاص دارد، بنـابراین حلاـل نمودن خمس در زمان خاص یا موضوع خاص بوده است، لـذا عمل به روایاتی که بر وجوب اداء و فعلیت حکم دلالت دارد و از ائمه متأخر از صادقین (ع) صادر شـده است تعیّن پیدا می کند.

و امّا تفصیل مسأله اینکه: بعضی

از روایات تحلیل، مختص به وقتی است که پرداخت خمس دشوار است و آن هم فقط نسبت به حق- سهم- امام است.

مثل صحیحه علی بن مهزیار که گوید:

در نوشته ای که برای امام جواد (ع) بود در جواب از سؤال شخصی که از حضرت خواسته بود تا از بابت خوردنی و نوشیدنی که در آن خمس بوده است او را در گشایش قرار بدهد (بر او حلال گرداند) خواندم که حضرت به خط خود چنین نوشته بودند: «کسی که پرداخت چیزی از حق من بر او دشوار باشد، او در گشایش است (بر او حلال است).» «۱»

روشن است که این صحیحه خود شاهدی است بر اینکه در زمان امام جواد (ع)، بناء و عمل بر اداء خمس بوده است و لذا آن شخص برای خود طلب

---

(۱) صحیحه علی بن مهزیار، قال: قرأت فی کتاب لأبی جعفر (ع) من رجل یساله ان یجعله فی حلّ من مأکله و مشربه من الخمس، فکتب بخطه: من اعوزه شی ء من حقی فهو فی حلّ. (وسائل ۶/ ۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال و ... حدیث ۲).

حلال نمودن خمس کرده است، پس دانسته می شود که روایات تحلیل با اینکه زیاد بوده و از صادقین (ع) هم صادر گردیده ولی اطلاق این روایات در زمان امام جواد (ع) مورد عمل نبوده است، و ظاهر از جواب حضرت اینست که حلال نمودن خمس بطور مطلق نبوده و مخصوص فردی که از جهت پرداخت در مشکل بوده است می باشد. بلکه شاید تحلیل فقط در زمان حضرت برای کسی که امکان پرداخت نداشته واقع شده است. از

جمله آن روایات آنهائی است که دلالت بر حلال نمودن نکاح زنان برای شیعیان دارد، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- روایت ضریس کناسی که گوید: امام صادق (ع) فرمودند: آیا می دانی زنا از کجا در میان مردم وارد شد؟ عرض کردم: نمی دانم، حضرت فرمود: «از جانب خمس ما اهل بیت بجز برای شیعیان پاک سرشت ما، همانا خمس حلال است بر ایشان و بر آنان که از ایشان زاده می شوند.» «۱»

۲- روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع) که گوید:

شخصی به امام صادق (ع)- در حالی که من هم حاضر بودم- گفت: فروج را برایم حلال کن، امام صادق (ع) از این سخن بیمناک شد، آنگاه مردی به حضرت گفت: از شما نمی خواهد که به زنان کوچه و خیابان دست درازی بکند، بی گمان خواسته او اینست که کنیزی که می خرد یا زنی که با او ازدواج می کند یا ارثی که نصیب او می شود، یا تجارتی که می کند یا چیزی که به او عطاء می شود بر او حلال نمائی، حضرت فرمود:

«اینها بر شیعیان ما حلال است: چه شیعیان این زمان و چه زمانهای دیگر، چه آنان که مرده اند و چه آنها که زنده اند و هر چه که از ایشان تا روز قیامت زاده

---

(۱) خبر ضریس کناسی، قال: قال ابو عبد الله (ع): أ تدری من این دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا ادری، فقال: من قبل خمسنا اهل البیت الا لشیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم و لمیلادهم. (وسائل ۶/ ۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۳).

می شوند بر تمامی آنان حلال است، اما بخدا قسم

حلال نیست مگر برای کسانی که بر آنان حلال نمودیم، و نه بخدا قسم ما به هیچ کس امان نداده ایم و برای احدی در نزد ما عهد و پیمانی نیست.» «۱»

شاید به قرینه سؤال مراد از میراث و تجارت و آنچه عطا شده، خصوص کنیزان و مملوکان باشد و اگر اعم اراده شده باشد، بر خصوص آنچه که منتقل به او شده از طرف کسی که اعتقاد به خمس نداشته یا خمس نمی دهد حمل می شود، زیرا از روایت استفاده می شود که قبل از انتقال به او حق امام به آن تعلق گرفته، پس قطعا شامل خمسی که تعلق به اموال خود شخص گرفته نمی شود، بلکه چنین حملی که قبل از انتقال متعلق خمس بوده است نیز مشکل است به دلیل اینکه با روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) معارضه دارد که گوید: از حضرت شنیدم که می فرمود:

«کسی که از خمس چیزی را بخرد خداوند عذر او را نمی پذیرد، زیرا چیزی را خریده که بر او حلال نمی باشد.» «۲»

و روایت دیگری از امام صادق (ع) که فرمود:

«برای احدی حلال نیست که از مال خمس دار چیزی را بخرد تا اینکه حق ما

---

(۱) خبر ابی خدیجه، عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رجل و انا حاضر: حلّل لی الفروج، ففزع ابو عبد الله (ع) فقال له رجل: لیس یسالك ان یعترض الطریق، انما یسالك خداما یشتریها أو امرأه یتزوجها او میراثا یصیبه او تجاره او شیئا اعطیه، فقال: هذا لشیعتنا حلال: الشاهد منهم و الغائب و المیت منهم و الحی و ما یولد منهم الی یوم القیامه فهو لهم حلال، اما و الله لا یحل

الا لمن احللنا له، و لا و الله ما اعطينا احـدا ذمه و ما عندنا لاحد عهد (هواده) و لا لاحد عندنا میثاق. (وسائل ۶/ ۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۴).

(۲) خبر ابی بصـیر عن ابی جعفر (ع) قال: سـمعته یقول: من اشتری شـیئا من الخمس لم یعذره الله اشتری ما لا یحل له.» (وسائل ۶/ ۳۳۸، باب ۱، من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۵).

را به ما برساند.» «۱»

پس متیقن از روایت، خصوص کنیزان و مملوکـان به غنیمت گرفته شـده ای است که بـا خریـدن یا به میراث یاماننـد آن به او منتقل شده است.

۳- در روایاتی که در مورد ازدواجها وارد شده روایت محمد بن مسـلم از یکی از آن دو (امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است که حضرت فرمود:

«همانا شدیـدترین چیز برای مردم در قیامت این است که صاحب خمس بایسـتد و بگویـد: پروردگارا خمس من! ولی ما آن را برای شیعیان حلال قرار دادیم تا ولادت آنان پاک و فرزندان آنان حلال زاده باشند.» «۲»

و احتمالاـ روایت مرسله عیاشـی که دلالت بر تحلیل دارد جزئی از همین روایت باشـد پس قهرا بایـد اطلاق آن حمل بر مورد کنیزها بشود. «۳»

۴- روایت حارث بن مغیره نصـری، از امام صادق (ع) که گوید: به حضرت عرض کردم: همانا برای ما اموالی از حاصل زمینها و تجارتهـا وماننـد آن هست، و دانسـتم که برای شـما در این اموال حقی است، حضـرت فرمود: «مـا آن را برای شـیعیان حلال نکردیم مگر بخاطر پاک شدن ولادت آنان و هر کس که متابعت

از پدرانم نمود آنچه که از حق ما در دست او است بر او حلال می باشد، پس حاضرین به غائبین این را ابلاغ نمایند.» «۴»

---

(۱) خبره الآخر عنه (ع) قال: لا یحل لاحد ان یشتری من الخمس شیئا حتی یصل الینا حقنا. (وسائل ۶/ ۳۳۷، باب ۱ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۴).

(۲) خبر محمد بن مسلم عن احدهما (ع) قال: ان اشدّ ما فیه الناس یوم القیامه ان یقوم صاحب الخمس فیقول: یا رب خمسی، و قد طیّبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم و لتزکوا اولادهم. (وسائل ۶/ ۳۸۰ باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۵).

(۳) (وسائل ۶/ ۳۸۶، باب ۴ انفال حدیث ۲۲).

(۴) خبر حارث بن مغیره النصری، عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: ان لنا اموالا من غلات و تجارات و نحو ذلک و قد علمت ان لک فیها حقا، قال: فلم احللنا اذا لشیعتنا الا لتطیب ولادتهم و کل من والی آبائی فهو فی حلّ مما فی ایدیهم من حقنا فلیبلغ

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۵۲

و غیر اینها از دیگر روایاتی که ناظر به تحلیل در مورد نکاح زنان است بخاطر بیان علتهایی که در آنها وارد شده است.

باز از جمله روایات تحلیل روایاتی است که بر تحلیل چیزهای خریداری شده از کسی که اعتقاد به خمس ندارد یا کسی که در زمان خاصی خمس نمیداده حمل می شود: مثل بعضی از روایاتی که بیان شد- مانند روایت ابی خدیجه- و همچنین روایت یونس بن یعقوب که گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی از قنداق سازان بر حضرت داخل شد و چنین گفت: فدایت شوم

در دستان ما مالها و سودها و تجارتها واقع شده که می دانیم حق شما در آن ها ثابت است و ما در پرداخت آن کوتاهی می کنیم، امام صادق (ع) فرمودند: «با شما به انصاف رفتار نکرده ایم اگر امروز شما را به پرداخت آن مکلف نمائیم.» «۱»

از این روایت بخوبی تحلیل در زمان خاص استفاده می شود، چنانچه در حلال کردن آنچه که خمس یا حق دیگری به آن تعلق گرفته و در دست دیگری بوده سپس منتقل به او شده ظهور دارد، پس شامل آنچه که در دست خود شخص بوده و حق به آن تعلق گرفته نمی شود.

از جمله روایات تحلیل، روایاتی است که بر حلال نمودن فی ء و غنائم جنگ که از دست مخالفین به شیعه رسیده باشد دلالت دارد:

۱- مثل صحیحه فضلاء به نقل از امام باقر (ع) که فرمود:

«امیر المؤمنین (ع) علی بن أبی طالب (ع) فرمودند: مردم بوسیله شکمها و فرجهایشان هلاک شدند، زیرا حق ما را به ما اداء نکردند، مگر شیعیان ما که

- الشاهد الغائب. (وسائل ۶/ ۳۸۱، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۹).

(۱) روایه یونس بن یعقوب قال: کنت عند ابی عبد الله (ع) فدخل علیه رجل من القمّاطین فقال: جعلت فداک تقع فی ایدینا الاموال و الارباح و تجارات نعلم ان حقک فیها ثابت و انا عن ذلک مقصرون فقال ابو عبد الله (ع): ما انصفناکم ان کلفنا کم ذلک الیوم.

(وسائل ۶/ ۳۸۰، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۶).

ایشان و پدرانشان از آن درگشایشند.» «۱»

ظاهرا سخن حضرت «من ذلک» اشاره است به همان حق ثابت نزد مردم

وقتی که به شیعه برسد. [بعید نیست که کلمه حقّنا در روایت ظهور ضعیفی در هر آنچه مورد حق ائمه است داشته باشد چه ارباح مکاسب باشد، یا فی ء و یا چیزهای دیگر].

۲- و روایت ابی حمزه به نقل از امام باقر (ع) که حضرت فرمودند:

«خداوند برای ما اهل بیت سه سهم از همه فی ء قرار داد و خداوند- تبارک و تعالی- چنین فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّه خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُول وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكين وَ ابْن السَّبيل. پس مائیم صاحبان خمس و فی ء و ما آن را بر تمام مردم به غیر از شیعیانمان حرام کرده ایم، به خدا ای ابا حمزه هیچ سرزمینی فتح نشود و هیچ خمسی بیرون نرود و بر چیزی از آن دست نزنند جز آنکه به دست هر کس که رسیده حرام باشد چه فرج باشد و چه مال.» «۲»

محققا غنائم جنگ و کنیزهای اسیر در آن زمانها زیاد بوده و شیعه هم به آن بسیار مبتلی بوده است پس مصلحت اقتضاء می نمود که امر بر شیعه آسان شود و کنیزان بر آنان حلال شوند، بنابراین اینگونه روایات هیچ گاه شامل ارباح مکاسب و دیگر موضوعاتی که در نزد آنان به آنها خمس تعلق می گرفته نخواهد شد.

---

(۱) صحیحه الفضلاء عن ابی جعفر (ع) قال: قال امیر المؤمنین علی بن أبی طالب (ع): هلك الناس فی بطونهم و فروجهم لانهم لم یؤدّوا الینا حقنا، الا و ان شیعتنا من ذلک و آبائهم فی حل. (وسائل ۶/ ۳۷۹، باب ۴، من ابواب الانفال ... حدیث ۱).

(۲) خبر ابی حمزه عن ابی جعفر (ع) قال: ان الله

جعل لنا اهل البيت سهاما ثلاثه فی جمیع الفی ء فقال- تبارک و تعالی-: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُول وَ لذی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکین وَ ابْن السَّبیل. فنحن اصحاب الخمس و الفی ء، و قد حرمناه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا. و الله یا ابا حمزه ما من ارض تفتح و لا خمس یخمس فیضرب علی شی ء منه الا کان حراما علی من یصیبه فرجا کان او مالا. (وسائل ۶/ ۳۸۵، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۵۴

از جمله روایات تحلیل روایاتی است که بر حلال نمودن زمینها و انفال دلالت دارد، مثل بیشتر روایات باب خمس- که می توان به آن مراجعه نمود- و بحث آن در فصل انفال (مجلد چهارم عربی- فصل انفال، جهت چهارم، مسأله دوم) از نظر شما خواهد گذشت.

کلام در توقیعی که در کتاب اکمال الدین صدوق و احتجاج طبرسی، از کلینی از اسحاق بن یعقوب از صاحب الزمان (ع) وارد شده است باقی می ماند، و آن کلام چنین است:

در احتجاج آمده است: کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که گوید: از محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب اربعه آن حضرت) خواستم نوشته ای را که در آن از مسائلی که پیرامون آن برایم اشکال پیش آمده بود و از حضرت صاحب (ع) سؤال کرده بودم بآن حضرت برساند، آنگاه توقیع شریف به خط مولایمان صاحب الزمان (ع) وارد شد:

«... و امّا آنان که در اموال ما چنگ آویخته اند. هر کسی کوچکترین چیزی از آن را حلال بشمارد و آن را بخورد، گویا آتش خورده

است. و امّا خمس را ما بی گمان برای شیعیان حلال کردیم و تا زمان ظهور اجازه این تصرف را به آنان دادیم تا برای پاک بودن و پلید نبودن ولادتشان در گشایش باشند» «۱»

در مورد اسحاق بن یعقوب [که در سند روایت آمده] مدح یا مذمتی [در کتابهای رجال] نیامده است.

از توقیع شریف نیز استفاده می شود که حضرت صاحب الامر (ع) اموال

---

(۱) فی الاحتجاج: محمد بن یعقوب کلینی عن اسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سالت فیه عن مسائل اشکلت علیّ، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام-: ... و اما المتلبسون باموالنا فمن استحلّ منها شیئا فاکله فانما یأکل النیران و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حلّ الی وقت ظهور امرنا للتطیب ولادتهم و لا تخبث. (وسائل ۶/ ۳۸۳، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱۶).

مشمول خمس را مطالبه و اخذ می فرموده و آن را بطور کلیّ حلال نفرموده و شاید خمسی که در توقیع بیان شده نوع خاصی از خمس بوده که مصلحت، حلال نمودن آن را اقتضا می کرده چنانکه بیان علت به پاک شدن ولادت، اشعار به آن دارد. پس شاید خمس مطرح شده در رابطه با خمس غنائم و کنیزهایی که از جانب حکام ستمگر اسیر می شدند و شیعیان هم در زندگیشان مبتلی به آنان بودند باشد.

و با توجه به اینکه جواب حضرت مسبوق به سؤال بوده، و سؤال هم نه بیان شده و نه معلوم است، لذا دلیلی بر حمل «الف و لام» در کلمه «الخمس» بر استغراق

نیست، زیرا شاید سؤال از نوع خاصی از خمس بوده و «الف و لام» هم برای عهد و اشاره به همان نوع خاص باشد، و وقتی هر یک از این احتمالات بیاید، دیگر استدلال برای استفاده عموم از توقیع شریف باطل است.

به علاوه اینکه ظاهر کلام در توقیع و غیر آن حلال نمودن همه خمس حتّی سهم سادات آن است، و این مطلب از دیگر روایات تحلیل نیز استفاده می شود.

در حالی که التزام به چنین مطلبی ممکن نیست با توجه به اینکه صدقه بر سادات حرام شده و خمس عوض از آن قرار داده شده است.

خلاصه کلام و نتیجه

خلاصه کلام اینکه: موضوع صحیحه علی بن مهزیار حلال نمودن خمس نسبت به کسی است که پرداخت برای او دشوار است، و توقیع شریف نیز در آن اجمال بود، و اما غیر این دو از دیگر روایات تحلیل، که در باب چهارم از ابواب انفال کتاب وسائل بیان شده است، تمامی آنها از دو امام عظیم الشأن حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) صادر شده است، به جز یک روایت از تفسیر امام که حکایت از حلال نمودن امیر المؤمنین (ع) «۱» می کند.

---

(۱) وسائل ۶/ ۳۸۵، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۲۰.

و هنگامی که ائمه متأخر از این دو امام (ع) را مشاهده می کنیم آنان به وجوب خمس ارباح مکاسب حکم می کنند و تمام یا قسمتی از آن را هم می گرفتند، پس بناچار واجب است روایات تحلیل حمل بر موضوعات خاص یا زمان خاص شود:

بر این پایه، بعضی از آن روایات بر حلال کردن نکاح زن و کنیزهای اسیری

که در آن زمانها در دست مردم بوده، به جهت حفظ پاکی ولادتها دلالت دارد.

و بعضی از آنها بر حلال نمودن فی ء و غنائم جنگ که از دست مخالفین به شیعه می رسیده دلالت دارند. چون در آن زمان غنائم جنگ و کنیزهای اسیر زیاد بوده و شیعه هم زیاد به آنها مبتلی بوده است.

و بعضی از آن روایات بر تحلیل آنچه که از کسی که اعتقاد به خمس نداشته یا خمس نمی داده خریداری شده، حمل می گردد.

و بعضی از آنها بر تحلیل در زمانی خاص حمل می شود.

و بعضی از آنها فقط بر تحلیل زمینها و انفال دلالت دارد.

بنابراین از این روایات، تحلیل خمس ارباح مکاسب و دیگر موضوعاتی که خمس به آنها تعلق می گیرد استفاده نمی شود، و اگر تفصیل مطالب گفته شده را خواستید به آنچه در کتاب خمس بیان نموده ایم رجوع کنید. «۱»

چند نمونه از روایات مخالف با تحلیل خمس:

۱- صدوق از عبد الله بن بکیر، از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمودند:

«بدرستی که از هر یک از شما درهم خواهم گرفت و من در مدینه از کسانی هستم که بیشترین مال را دارد، و با این عمل (گرفتن درهم) اراده نکردم مگر

---

(۱) کتاب الخمس/ ۱۵۱ و بعد از آن.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۵۷

اینکه پاکتان کنم». «۱»

۲- کلینی از محمد بن زید طبری روایت کرده که گوید: مردی از تجار فارس که از دوستان امام رضا (ع) بود به حضرت نامه ای نوشت و درخواست نمود تا حضرت به او اجازه در مصرف خمس بدهد، حضرت در جواب چنین مرقوم فرمودند:

«بنام خداوند بخشنده مهربان، بدرستی که خداوند گشایشگر با کرامتی است، کفالت نموده ثواب را بر

عمل و انـدوه را بر بخل ورزیـدن، حلال نمی باشد مالی مگر از آن جهت که خداوند آن را حلال نموده است، همانا پرداخت خمس یـاری است بر دین مـا و خانواده و دوسـتان ما و آنچه که می بخشـیم و با آن آبرویمان را از کسـی که از تعرض او بیم داریم می خریم، پس مانع آن از ما نشویـد و خودتان را تا آن مقـدار که قـدرت داریـد از دعای ما محروم نکنیـد، همانا بیرون آوردن خمس از مال خودتان کلید روزی شـما و آمرزش گناهانتان است، و چیزی است که امروز می دهید برای آمادگی تان در روز نداری (قیامت) و مسـلمان کسـی است که به آنچه با خدا عهد بسـته وفا کند، و مسلمان نیست کسی که با زبان اجابت کند و با قلب مخالفت ورزد. و السلام». «۲» [از این روایت نیز فهمیده می شود که تحلیل

---

(۱) روی الصـدوق باسـناده عن عبـد الله بن بکیر، عن ابی عبـد الله (ع) انه قال: انی لاخذ من احدکم الدهم و انی لمن اکثر اهل المدینه مالا، ما ارید بذلک الا ان تطهروا.

(وسائل ۶/ ۳۳۷ باب ۱، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

(۲) روی الکلینی باسـناده عن محمـد بن زیـد الطبری، قـال: کتب رجـل من تجّار فارس من بعض موالی ابی الحسن الرضا (ع) یساله الاذن فی الخمس، فکتب الیه: بسم الله الرحمن الرحیم. انّ اللّه واسع کریم، ضمن علی العمل الثواب و علی الضیق الهمّ، لا یحلّ مال الا من وجه احلّه الله، ان الخمس عوننا علی دیننا و علی عیالنا و علی موالینا و ما نبذله و نشتری من اعراضنا ممن نخاف سطوته، فلا

تزووه عنّا و لا تحرموا انفسکم دعائنا ما قدرتم علیه، فان اخراجه مفتاح رزقکم و تمحیص ذنوبکم، و ما تمهدون لانفسکم لیوم فاقتکم، و المسلم من یفی اللّه بما عهد الیه، و لیس المسلم من اجاب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۵۸

و اجازه در آن روزها معمول بوده است و در ذهن سائل و دیگران تحلیل مطلق نبوده وگرنه نیازی به کسب اجازه از حضرت نبود].

۳- کلینی از محمد بن زید روایت کرده که گوید: گروهی از خراسان بر علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدند و از حضرت خواستند تا خمس را بر آنان حلال گرداند، حضرت فرمودند:

«چه فریب و بهانه بزرگی است این سؤال؟! دوستی خالصانه را با زبانتان به ما دارید در حالی که حقی را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای او قرار داده و آن خمس است از ما منع می کنید؟! آن را بر هیچ کدامتان حلال قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم». «۱» نظیر این روایت را مرحوم شیخ طوسی با سند خود از محمد بن زید نقل می کند. «۲»

۴- کلینی و شیخ از علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده اند که گوید: نزد امام جواد (ع) بودم وقتی که صالح بن محمد بن سهل بر حضرت وارد شد- صالح بن محمد بن سهل از طرف حضرت متولی موقوفات قم بود- به حضرت گفت: ای آقای من، مرا از بابت ده هزار درهم در گشایش قرار ده، بدرستی که آن را خرج نموده ام حضرت به او فرمود:

«تو را در گشایش قرار دادم، پس هنگامی که صالح از آنجا خارج شد امام جواد (ع) فرمودند: فردی

از اینها خودش را بر اموال آل محمد (ص) و اموال یتیمان و مسکینان و فقراء و درراه ماندگان از آل محمد (ص) می افکند و آن را

- با للسان و خالف بالقلب. و السلام. (وسائل ۶/ ۳۷۵ باب ۳، من ابواب الانفال ...، حدیث ۲).

(۱) بالاسناد عن محمد بن زید، قال: قدم قوم من خراسان علی ابی الحسن الرضا (ع) فسألوه ان یجعلهم فی حل من الخمس، فقال (ع): ما امحل هذا؟! تمحضونا الموده بالسنتکم و تزوون عنا حقّا جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس، لا نجعل، لا نجعل، لا نجعل لاحد منکم فی حلّ. (وسائل ۶/ ۳۷۶ باب ۳ من ابواب الانفال ...، حدیث ۳).

(۲) وسائل ۶/ ۳۷۵ باب ۳، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱.

می گیرد، سپس می آید و می گوید: مرا در گشایش قرار ده آیا به نظر تو این درست است که من به او بگویم: اجازه نمی دهم؟! به خدا قسم خداوند در روز قیامت از ایشان بازخواست می کند، بازخواستی شدید.» «۱»

شیخ طوسی در کتاب استبصار بعد از نقل روایات تحلیل و این سه روایت آخر که مفاد آنها با روایات تحلیل تعارض دارد اینطور می گوید:

«وجه جمع بین این دو سنخ روایات همان است که شیخ ما (شیخ مفید) قائل به آن شده و آن اینکه روایاتی که در رابطه با رخصت و مجاز بودن مصرف خمس و تصرف در آن وارد شده، مخصوص به نکاح زنان می باشد به دلیل علتی که در روایات ائمه (ع) قبلا بیان شد که همان پاک شدن ولادت شیعیان باشد، و ربطی به سایر اموال ندارد، و

روایاتی که در رابطه با سختگیری در خمس و جدّیت در گرفتن آنست اختصاص به خمس در اموال دارد». «۲»

به علاوه اینکه خمس و همچنین انفال ملک شخص امام معصوم نیست چنانکه گاهی اینطور توهم می شود، بلکه این دو، ملک منصب امامت یعنی منصب زعامت مسلمین و اداره حوائج عمومی آنان است، و امامت و زعامت در همه زمانها از ضروریات اجتماع مسلمین است و خمس از مهمترین مالیاتها و بودجه تشریع شده برای امامت است و لذا در روایت محکم و متشابه به نقل از امیر المؤمنین (ع) از آن به وجه الاماره (حق حکومت) تعبیر شده است.

---

(۱) روی الکلینی و الشیخ عن علی بن ابراهیم عن أبیه قال: کنت عند ابی جعفر الثانی (ع) اذ دخل علیه صالح بن محمد بن سهل- و کان یتولی له الوقف بقم- فقال: یا سیدی، اجعلنی من عشره آلاف درهم فی حلّ فانی قد انفقتها. فقال له: انت فی حلّ. فلما خرج صالح قال ابو جعفر (ع): احدهم یثب علی اموال آل محمد و ایتامهم و مساکینهم و فقرائهم و ابناء سبیلهم فیأخذها ثم یجئ فیقول،: اجعلنی فی حل، أ تراه ظن انی اقول: لا- افعل، و الله لیسألنّهم الله یوم القیامه عن ذلک سؤالا- حثیثا (وسائل ۶/ ۳۷۵، باب ۳ من ابواب الانفال حدیث ۱)

(۲) استبصار ۲/ ۶۰ کتاب الزکاه باب ۳۲ ذیل حدیث ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۰

چنانکه انفال نیز از اموال عمومی است که در همه نظامها و از جمله نظام اسلام به حکومت برگردانده می شود.

بنابراین حکم به تحلیل مطلق برای خمس و انفال، نابود کردن اساس امامت و حکومت حق

است، پس بناچار روایات تحلیل را چنانکه شناختید باید بر موضوعات خاص یا زمان خاص یا شرائط خاص حمل نمود.

و شاید حلال کردن انفال عمومی مثل زمینها و جنگلها و مانند آن برای شیعه مختص به زمانی بوده است که حاکمان ستمگر و ایادی آنان نسبت به انفال خودسرانه عمل می نمودند، و برخی از شیعیان هم به آن احتیاج پیدا می کردند و برای آنان اجازه خواستن از ائمه عدل و نواب آنان میسر نبوده است، و اگر جز این باشد، یعنی رها کردن انفال بطور مطلق و نبودن برنامه ای برای حدود و تقسیم آن بر طبق مقدار و معیار عدل و انصاف و این موجب می شود عده ای با انفال خود سرانه عمل نموده و مستحقین و ضعیفان از آن محروم گردند چنانکه در زمانهای ما چنین مشاهده می شود و این چیزی است که شرع با آن قطعا مخالف است چنانکه این مطلب بر کسانی که به مذاق شرع مبین شناخت دارند پوشیده نیست.

مطلب سوم: درآمد چیست؟

[معنای درآمد]

مطلب دیگر اینکه آیا موضوع خمس در ارباح مکاسب، سود کسب و تلاش انسان است، یا مطلق بهره ای که بدست می آید؟ در این موضوع چهار احتمال داده شده است:

اول: اینکه در تحقق موضوع خمس فقط صدق کسب کردن معتبر است، یعنی هدف فراهم آوردن و به دست آوردن مال است [چه کاسبی بعنوان شغل باشد و چه نباشد] این قول به مشهور نسبت داده شده است.

دوم: اینکه کسب کردن صدق کند بدین گونه که بعنوان خدمت و شغل دائمی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۱

وی محسوب گردد این قول به محقق خوانساری در حاشیه ایشان بر شرح لمعه نسبت داده

شده است.

سوم: حکم خمس عمومیت داشته باشد و هر کسب و هر بهره ای که بطور اتفاقی بدست می آید در صورتی که با اختیار در دست انسان قرار گرفته باشد مثل بخشش و جایزه را شامل شود.

چهارم: حکم خمس عمومیت داشته باشد گرچه بهره بدست آمده بدون اختیار باشد مثل ارثها و مانند آن.

ولی آنچه در کلمات بیشتر قدما از فقهاء شیعه پیرامون خمس در ارباح مکاسب بیان شده مختص به مالی است که با کسب کردن بدست آمده است مثل سود انواع تجارتها و صناعتها و زراعتها. «۱»

---

(۱) فقهاء قدیم ما در کتابهایی که به تعبیر مرحوم آیت اللّه بروجردی برای اصول متلقات از معصومین وضع شده همین انواع تجارتها و صناعتها و زراعتها و اینگونه چیزهایی را که با قصد هستند- علاوه بر این که حرفه مستمر هم هستند- را بیان کرده اند و چیزهائی مانند ارث و هدیه و جایزه و صداق زن و عوض خلع را ذکر نکرده اند. حال ممکن است کسی اشکال کند و بگوید چون فقهاء در قسم پنجم از چیزهایی که خمس دارد همین ها را گفته اند معلوم می شود که خصوصیتی داشته و اگر بر فرض روایاتی داشته باشیم که بر مثل هدیه و جایزه را دلالت کند، معلوم می شود که اصحاب از آنها اعراض کرده اند، است برای اینکه اصحاب خودشان این روایتها را در کتابهای حدیثشان نقل کرده اند و با این حال در کتاب فتوی اسمی از آن نبرده اند.

در پاسخ می گوئیم: ما تابع عمومات و روایاتی هستیم که اهل بیت گفته اند، البته اگر اعراض اصحاب محقق بشود اعراض آنان سبب می شود که روایات از حجیت بیفتد، اما اعراض محرز نیست،

آن اندازه که هست اینست که فقهاء در مقام مثال هدیه و جایزه را ذکر نکردند، و عدم تعرض اصحاب غیر از اعراض اصحاب است و شاید ذکر تجارت و صناعت و زراعت از باب این است که درآمد نوع مردم کسب و کار است و کسب و کار هم یا تجارت است یا صناعت است و یا زراعت، و افراد نمی نشینند تا برایشان هدیه یا جایزه بیاورند و لذا شیخ در نهایه می فرماید «و غیر ذلک» و ابن زهره هم در غنیه «غیر ذلک» را دارد، و شاید با این «و غیر ذلک» همین فوائد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۲

و لکن از آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) و روایات، اعم از کسب کردن و آنچه که انسان به دنبال تحصیل آن نبوده استفاده می شود «۱»، چه با اختیار باشد مثل بخششها و جایزه ها یا بدون اختیار مثل ارثی که انسان گمان آن را نداشته است بلکه بنا بر قولی حتی ارثی که انسان پیش بینی آن را می کرده نیز شامل می شود.

توضیح مطلب اینکه متعارف بین مردم اینست که برای برطرف نمودن احتیاجات روزانه خود هر یک از آنان به شغلی از شغلها می پردازند، برخی از مردم به تولید و بهره گیری از کار خود روی می آورند مثل کشاورزان، و برخی دیگر به جابجایی اموال می پردازند مثل تاجرها، و عده ای دیگر به تغییر شکل کالاها و کار روی آن به طوری که باعث افزایش قیمت آن گردد رو می آورند مانند صنعتگران، این سه نوع که بیان شد راههای متعارف بدست آوردن مال است که مردم به آن تکیه می کنند. و فقهاء شیعه در کلماتشان

متعرض آنها شده اند.

بله، گاهی برای انسان مالی بدون سختی و تلاش برای تحصیل آن فراهم می شود چه با اختیار مثل بخششها و جایزه ها و مهریه و عوض خلع «۲» و مانند آن یا

- اتفاقی را می خواسته اند بگویند پس به صرف عدم تعرض ما اعراض را احراز نمی کنیم، و زمانی که اعراض احراز نشد این روایات و عمومات محکمند. (الف- م.

جلسه ۳۲ درس)

(۱) بر این معنا به اولویت قطعی هم می شود استدلال کرد به این بیان که وقتی انسانی با جان کندن خرج سالش را گذرانده و مقداری اضافه آمد، این اضافه غنیمت است و باید خمس آن را بدهد! اما آدمی که یک دفعه و بدون زحمت یک جایزه ده میلیونی به نامش افتاده و از خمس معاف باشد؟! عقلا این را تقبیح می کنند و ما می گوئیم احکام شرع بر حسب ملاکات است، وقتی ملاک جعل خمس و زکات نیازهای جامعه باشد نمی توان گفت ارباح صناعات و ... خمس دارد اما جایزه پرقیمت و با ارزش خمس ندارد.

(الف- م. جلسه ۳۲۰ درس)

(۲) عوض خلع آنست که، اگر زنی هیچ گونه تمایلی به ادامه زندگی زناشوئی نداشته باشد می تواند به اندازه مهریه اش یا بیشتر و یا کمتر بعنوان عوض به شوهر خود داده تا او را طلاق دهد. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۳

بدون اختیار مثل ارث و نذر نتیجه «۱» بنا بر قول به صحت آن، و لکن مالهای این چنین بدست آمده اتفاقی بوده و به ندرت پیش می آید و اقتصاد مردم بر چنین مالهایی بنا نمیشود و بر آن کسب کردن صدق نمیکند و مشکل است کلمات فقهاء شیعه شامل این مالها

شود.

مگر اینکه عناوین بیان شده در کلمات فقها بر مثال حمل شود و اینطور گفته شود که غرض آنان بیان مطلق اموالی است که روز به روز بدست می آید غیر از آن عناوین خاصی که قبلاـ گذشت از قبیل غنائم و معادن و گنجها و غواصی که دارای احکام مخصوصی بودند و کلمه «غیر ذلک» که در نهایه شیخ طوسی و غنیه ابن زهره بعد از عناوین تجارت و صناعت و زراعت بیان شده است، مؤید این مطلب است.

ادلهٔ وجوب خمس در مثل هدیه و جایزه

در هر صورت به مشهور نسبت داده شده که در اموالی که بطور اتفاقی بدست می آید خمس نمی باشد و لکن نظر قوی بر این است که در مثل هدیه و جایزه نیز خمس هست.

دلیلی که می توان برای آن آورد، علاوه بر عموم آیه شریفه و صدق معنای غنیمت بر چنین اموالی، روایات زیادی است که بر آن دلالت دارند:

۱- در صحیحهٔ علی بن مهزیار از امام جواد (ع) است که حضرت- بعد از حکم به وجوب خمس در غنیمتها و اموالی که بدست می آید (فوائد)- چنین فرمودند: «پس غنیمتها و اموالی که بدست می آید (فوائد)- خدا رحمتت کند- آن است که انسان چیزی را به غنیمت دارا شود و فائده بهره ای است که بدست آورده باشد، و جایزه ای که دارای قدر و منزلت است و دیگری به انسان دهد وارث- غیر

---

(۱) نذر نتیجه آنست که شخص نذر کند که مال خاصی از او ملك دیگری باشد مثل اینکه بگوید از برای خداست به گردن من که این مال، ملك فلانی باشد، در صحت چنین نذری بین فقهاء اختلاف است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص:

پدر و پسر- که گمان رسیدن آن برده نمی شد، و مثل اموال دشمنی که ریشه کن گردیده است، و مثل مالی که پیدا شده ولی صاحب آن شناخته شده نیست». «۱»

اینکه در روایت جایزه مقید شده به آنکه دارای قدر و منزلت باشد شاید از این جهت است که جایزه کوچک فورا مصرف شده و تا آخر سال باقی نمی ماند.

و از مقید شدن ارث به آنکه گمان آن برده نشود، نبودن خمس در ارثهای متعارفی که قابل پیش بینی است استفاده می شود چنانکه بیان آن خواهد آمد.

۲- در موثقه سماعه است که گوید: از امام موسی بن جعفر (ع) درباره خمس سؤال نمودم، حضرت فرمود:

«هر سودی که مردم می برند، چه کم باشد چه زیاد» «۲»

بنابراین که لفظ کلّ ما افاد عام بوده و اموالی که بطور اتفاقی نیز بدست می آید را بگیرد، چنانکه چنین احتمالی بعید نیست.

۳- صحیحه علی بن مهزیار، از علی بن راشد از حضرت هادی (ع) که حضرت فرمود:

«بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند». عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمود: در متاعها و صنایعشان». «۳»

---

(۱) فی صحیحه علی بن مهزیار، عن ابی جعفر الثانی (ع)- بعد الحکم بوجوب الخمس فی الغنائم و الفوائد- قال: فالغنائم و الفوائد- یرحمک الله- فهی الغنیمه یغنمها المرء و الفائده یفیدها، و الجائزه من الانسان للانسان التی لها خطر، و المیراث الذی لا یحتسب من غیر اب و لا ابن، و مثل عدو یصطلم فیوخذ ماله، و مثل مال یؤخذ و لا یعرف له صاحب. الحدیث. (وسائل ۶/ ۵۰- ۳۴۹، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵).

(۲)

فی موثقه سماعه قال: سألت ابا لحسن (ع) عن الخمس، فقال: فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر. (وسائل ۶/ ۳۵۰، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۶).

(۳) فی صحیحه علی بن مهزیار، عن ابی علی بن راشد عنه (ع) قال: یجب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شی ء؟ فقال: فی امتعتهم و صنائعهم. الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۵

متاع به حسب لغت و موارد استعمال هر آنچه که در نیازمندیها از آن انتفاع برده می شود آمده است پس همه لوازم زندگی گرچه با بخشش و مانند آن بدست آید را شامل می شود.

در قاموس آمده است:

«متاع: منفعت و کالای تجارت و وسایل کار است و آنچه که در احتیاجات از آن انتفاع می بری؛ جمع متاع، امتعه است» «۱»

ظاهرا متاع برای معنای اخیر وضع شده (آنچه که در احتیاجات از آن انتفاع می بری) و ما بقی بعنوان مصداقهای متاع می باشد.

۴- در روایت ابی بصیر، از امام صادق (ع) است که گوید: به حضرت نوشتم درباره مردی که مولای او و کسی که به او پناه آورده، هدیه ای که به دو هزار درهم یا کمتر یا بیشتر می رسد باو می دهد آیا در این هدیه بر گردن آن شخص خمس است؟ حضرت نوشتند: «در آن خمس هست». «۲»

البته در سند این روایت احمد بن هلال می باشد و در مورد او حرف هست.

۵- در خبر عبد الله بن سنان است که گوید: امام صادق (ع) فرمودند:

«هر کس از آنچه به دست او رسیده غنیمت ببرد یا کاسبی کند خمس آن

برای حضرت فاطمه (س) و برای کسانی که ولایت امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجتهای خداوند بر مردم اند، می باشد». «۳»

بنابراین که تردید (غنم او اکتسب) از راوی نباشد [یعنی امام (ع) لفظ «غنم» را

---

(۱) قاموس اللغه/ ۵۰۸.

(۲) فی خبر ابی بصیر، عن ابی عبد الله (ع) قال: کتبت الیه فی الرجل یهدی الیه مولاه و المنقطع الیه هدیه تبلغ الفی درهم او اقل او اکثر هل علیه فیها الخمس، فکتب (ع):

الخمس فی ذلک. (وسائل ۶/ ۳۵۱، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱۰).

(۳) فی خبر عبد الله بن سنان قال: قال ابو عبد الله (ع): علی کل امرئ غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمه (س) و لمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس. الحدیث وسائل ۶/ ۳۵۱ باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۸).

فرموده باشد که عام است]. و در سند روایت ضعفی است که بر اهل فن پوشیده نیست.

۶- در روایت احمد بن محمد بن عیسی، از یزید است که گوید: به حضرت (امام موسی بن جعفر (ع) نوشتم: فدایت شوم مرا آگاه کن که فائده چیست و اندازه آن چه مقدار است؟ خداوند شما را باقی بدارد- با بیان نظر خود بر من منت گذارید تا اینکه مرتکب حرامی نگردم که نماز و روزه ام باطل باشد، حضرت نوشتند:

«فائده بهره ای است که از سود تجارت بدست آورده ای و در کشاورزی بعد از کسر نمودن خسارت آن تحصیل نموده ای یا جایزه ای که برده ای». «۱» در سند روایت بقرینه نقل احمد بن

محمد بن عیسی گمان می رود یزید، همان یزید بن اسحاق باشد که اهل رجال او را توثیق کرده اند.

۷- در روایت علی بن حسین بن عبد ربه است که گوید: امام رضا (ع) برای پدرم هدیه ای فرستاد، پدرم به حضرت نوشت: آیا در آنچه که بعنوان هدیه برایم فرستادی خمس هست؟ حضرت به او نوشتند: «در آنچه که صاحب خمس بعنوان هدیه فرستاده خمسی بر تو نیست.» «۲»

از این روایت استفاده می شود که در هدیه طبعا خمس می باشد (منتهی امام (ع) چون خود صاحب خمس است دیگر مال او خمس بردار نیست).

۸- در تحف العقول، از امام رضا (ع) روایت شده در نوشته ای که حضرت

---

(۱) فی خبر احمد بن محمد بن عیسی، عن یزید قال: کتبت: جعلت لک الفداء تعلّمنی ما الفائده و ما حدّها؟ رایک- ابقاک الله- ان تمنّ علیّ ببیان ذلک لا اکون مقیما علی حرام لا صلاه لی و لا صوم، فکتب: الفائده مما یفید الیک فی تجاره من ربحها و حرث بعد الغرام او جائزه. (وسائل ۶/ ۳۵۰ باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۷).

(۲) فی روایه علی بن الحسین بن عبد ربه قال: سرّح الرضا (ع) بصله الی ابی، فکتب الیه ابی: هل علیّ فیما سرّحت الیّ خمس؟ فکتب الیه: لا خمس علیک فیما سرّح به صاحب الخمس. (وسائل ۶/ ۳۵۴ باب ۱۱ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۷

برای مأمون دادند اینطور می فرمایند: «و از همهٔ مال یک مرتبه خمس واجب است». «۱» ولی در کتاب عیون این جمله در نامه حضرت به مأمون دیده نمیشود.

۹- در روایت عیسی

بن مستفاد، از امام موسی بن جعفر (ع) است از پدرشان که فرمود پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «... از آنچه که هر یک از مردم مالک آن می شوند باید خمس بیرون آورند تا آن را به سرپرست مؤمنین و امیر آنان برسانند». «۲»

۱۰- در فقه الرضا بعد از بیان آیه شریفه اینطور می گوید:

«و هر آنچه که مردم بهره می برند غنیمت است و فرقی هم بین گنجها و معادن و غواصی نیست ... و همچنین سود تجارت و حاصل زمین و دیگر بهره هایی که از کسبها و صنعتها و میراثها و غیر آن بدست می آید، زیرا همه اینها غنیمت و بهره اند». «۳»

به علاوه وقتی چیزی که با سختی و مشقت برای انسان حاصل می شود مالیات به آن تعلق می گیرد پس چیزی که مجانا و بدون سختی بدست او رسیده سزاوارتر و شایسته تر است به اینکه مالیات به آن تعلق گیرد، و این حقیقتی است که هم عقل و هم اعتبار عقلاء و عرف مردم بر آن شهادت می دهند.

و بطور کلی باید گفت: از آیه شریفه و روایات مستفیضه زیاد استفاده می شود که در مطلق بهره ای که انسان می برد خمس تعلق می گیرد.

و لکن در کلمات فقهاء منحصرا سود تجارتها و صناعتها و زراعتها بیان شده است، پس در- مقام اجتهاد- آیا عموم آیه و روایات بیان شده را باید گرفت و کلمات فقهاء را حمل بر بیان مثال و ذکر منابع متعارف برای بدست آوردن مال

---

(۱) فی تحف العقول عن الرضا (ع) فی کتابه الی المامون قال: و الخمس من جمیع المال مرّه واحده. (وسائل ۶/ ۳۴۱ باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث

.(۱۳

(۲) فی روایه عیسی بن المستفاد عن ابی الحسن موسی بن جعفر عن أبیه (ع) ان رسول الله (ص) قال: ... و اخرج الخمس من کل ما یملکه احد من الناس حتی یرفعه الی ولیّ المؤمنین و امیرهم الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۸۶، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۲۱).

(۳) فقه الرضا/ ۲۴۹.

نمود؟، یا بر عکس ظاهر کلمات فقهاء را گرفت و از روایاتی که دلالت بر بودن خمس در مثل هدیه و جایزه و ارث دارد دست برداشت به دلیل اینکه فقهاء از آن اعراض نموده اند. به این بیان که چون فقهاء در کتابهایشان که آماده گردیده برای نقل فتواهایی که از ائمه (ع) نقل شده است متعرض مثل ارث و هدیه و جایزه با اینکه همه افراد مبتلی به آنهایند نشده اند. پس این عدم تعرض کشف قطعی می کند از اینکه در پیش آنان امثال ارث و هدیه و جایزه از موضوع خمس خارجند و این را ایشان از ائمه (ع) گرفته و به دیگری رسانیده اند.

ابن ادریس در کتاب سرائر می گوید:

«بعضی از فقهای شیعه گفته اند در ارث و هدیه و بخشش خمس می باشد، این مطلب را ابو الصلاح حلبی در کتاب کافی بیان نموده، و هیچ یک از فقهای شیعه این را بیان نکرده اند به جز ایشان و اگر خمس در اینها صحیح بود بطور متواتر از امثال ایشان نقل می شد، و اصل هم برائت ذمه است». «۱»

فشرده بیان مرحوم حاج آقا رضا همدانی در «مصباح الفقیه» چنین است:

«سزاوار نیست شک شود که در زمان پیامبر (ص) (خمس هدیه و جایزه و ارث) بین مسلمین متعارف نبوده و

همچنین در زمـان هیـچ یـک از ائمه بین شـیعه متعـارف نبـوده، زیرا در غیر این صورت بایـد مخفی مانـدن چنین حکمی یعنی وجوب خمس ارثها و همچنین هدیه ها با اینکه عموم مردم به آن مبتلی هسـتند حتی بر زنان و کودکان از مسلمان بطور عادی ممتنع باشـد چه رسـد به اینکه چنین حکمی مـورد اختلاـف واقع شود یـا حـتی نبودن خمس در اینهـا اگر مورد اجمـاع نباشـد مشهور بین فقهاء گردد، پس اینکه در مثل چنین حکمی اختلاف واقع شده نشانه ای است قطعی بر نبودن آن در زمان ائمه (ع) بلکه در زمان غیبت صغری زیرا اگر چنین حکمی شناخته شده بود عادت چنین حکم می نمود که از ضروریات دین شود، اگر در زمان پیامبر (ص) شناخته

---

(۱) سرائر / ۱۱۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۶۹

شده بود، یا از ضروریات مذهب شیعه گردد اگر در زمان ائمه (ع) چنین حکمی شناخته شده بود.» «۱»

در اوائل بحث خمس دانستیـد که غنیمت اسم است برای هر بهره ای که نسـبت به آن چشم داشتی نباشـد یا زیادتر از مقداری که مورد چشم داشت است باشـد، پس بدون اشـکال مثل هدیه و جایزه ارزشـمند را شامل می شود، و روایات هم متعرض آن شده است.

و اما ارث چون نظام تکوین برای هر فردی بـدون اسـتثناء اقتضای آن را دارد، پس ممکن است گفته شود که ارث امری اسـت که هر فردی انتظار آن را می کشد و امید بدست آوردن آن را دارد و نسبت به تحقق آن قطع حاصل است، بنابراین غنیمت بر چنین ارثی صدق نمیکند بجز آن موارد از ارثی که قبلا پیش بینی نگردیده، چنانکه صحیحه علی بن

مهزیار بر آن دلالت داشت.

بلکه ممکن است گفته شود وقتی غنیمت صدق می کند که مالها تغییر کرده و یا نقل و انتقال پیدا کنند و حال آنکه در ارث آنچه تغییر پیدا می کند مالکها هستند نه اموال، در واقع که اموال و زمینها به حال خود و در جایشان باقی اند و این صاحبان آن هستند که بر حسب اقتضای نظام تکوین تغییر می کنند، فتامل «۲»

و اگر از پذیرفتن آنچه که بیان شد کراهت داری و اطلاق غنیمت را بر ارث صادق می دانی ممکن است بر نبودن خمس در ارثی که پیش بینی می شود به مفهوم وصف در صحیحه استدلال شود [در صحیحه علی بن مهزیار داشت که ارث پیش بینی نشده خمس دارد، مفهوم این کلام این است که ارث پیش بینی

---

(۱) مصباح الفقیه/ ۱۲۹.

(۲) ممکن است وجه تأمل این باشد که: بهر حال در هر دو قسم، نسبت مملوکیت اموال با مالکین خود تغییر نموده و لازم نیست تغییر فیزیکی در اموال پیدا شود وگرنه در قسم اول هم خیلی جاها تغییری محسوس نخواهد بود، مگر اینکه گفته شود مثلاـ فرزند ثمره وجودی پدر است و حیات او در واقع ادامهٔ حیات پدر است در نتیجه نه ملک تغییر کرده و نه مالك و لذا خمس بر آن نیست. (مقرر)

شده خمس ندارد] و دیگر اینکه اگر در ارث خمس بود البته به سبب زیادی ابتلاء به آن، در همه کشورها و در همه زمانها میان عوام نیز مشهور می شد در نهایت شهرت، چه رسد به خواص.

و شاید مهر زنان نیز همانند ارث باشد، چون مهریّه نیز بر حسب نظام

اجتمـاع امری است که امیـد تحقق آن می رود، بلکه می توان گفت مهر، عوض از زوجیت و حق همبستری شوهر است، چون زن در مقابل مهر، خودش را تحت سـلطه مرد قرار می دهد و به این وسـیله آزادی او سلب می شود، پس غنیمت بر مهر صدق نمی کند.

و نیز از این قبیل است عوض خلع، زیرا این مال در مقابل دست برداشـتن مرد از همسـر خود که در اختیار اوست به او پرداخت می شود و اگر در این دو (مهر و عوض خلع) خمس بود البته به جهت ابتلاء زیاد مردم به آن دو مخصوصا مهر، مشهور شده و ظاهر می گشت.

و امـا دست برداشـتن از عمومـات و روایـات زیـادی که بر بودن خمس در بخشـش و هـدیه و جایزه و ارثی که گمان آن برده نشود دلالت دارد، به دلیل اعراض فقهاء شـیعه از آن، مشکل است، برای اینکه در این مورد اعراض [فقها از این روایات] محرز نمی باشد، فقط تنها چیزی که ثابت است اینست که بیشتر فقهاء متعرض آن نشده اند، و شاید فقها عنوانهای تجارت و صناعت و زراعت را از باب مثال و از باب مصداقهای غالبی که بیشتر فقهاء بیان آن را اراده کرده اند گفته باشـند، و لذا بعضی از آنان کلمهٔ «و غیر ذلک» را عطف بر آن عنوانها نموده اند.

در هر صورت آنچه در ذهن قوت می گیرد اینست که در اینهـا خمس هست و این با نظر ابی الصـلاح حلبی موافقت دارد، در لمعه هم آن را نیکو دانسـته، شـرح لمعه نیز متمایل به این نظریه است، شـیخ والامقام انصاری (ره) نیز در کتاب خمسش آن را قوی دانسته، بلکه شاید از

معتبر نیز چنین استفاده شود.

پوشیده نماند که از مصداقهای بهره ای که ما در آن خمس را قوی می دانیم،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷۱

وقتی است که کسی چیزی را برای نگهداری خریده نه برای تجارت، بعد چنین اتفاق افتد که آن را به بیشتر از مقداری که خریده بفروشد، پس مقدار زیادتر از پول خرید از بهره سال فروش بوده، و در هر مقدار از آن که از مخارج سال اضافه بیاید خمس می باشد، بلکه ممکن است کسی آن را تحت عنوان کاسب به حساب آورد، زیرا اگر چه هنگام خریدن قصد نماء و زیادتی را نداشته و لکن هنگام فروش زیادی را قصد نموده است و در صدق عنوان کاسبی کردن همین مقدار کفایت می کند، بلکه گاهی در مثل بخشش نیز همین مطلب احتمال داده می شود. به این بیان که قبول بخشش خود نوعی از کاسبی کردن است. و در اینجا نکته ایست شایان دقت.

۶- زمین خریداری شده از مسلمان توسط کافر ذمّی

ششم از چیزهایی که خمس در آن است- بنا بر آنچه گفته اند- زمینی است که ذمی از مسلمان خریداری کرده است:

در «جواهر» این چنین آمده است:

«این حکم در نزد ابن حمزه و ابن زهره و بیشتر متأخرین از فقهاء شیعه ثابت است، بلکه در «لمعه» آن را به شیخ و همه متأخرین نسبت داده، و در «منتهی» و «تذکره» علامه آن را به علماء شیعه نسبت داده، و در «غنیه» ادعای اجماع بر آن نموده، و این اجماع- بعد از اینکه با سایر ادلّه ای که یادآور شدیم تقویت می شود- خود دلیل مستقلّی است.» «۱»

در نهایه شیخ طوسی آمده است:

«ذمی وقتی از مسلمان زمینی را می خرد بر او در آن

زمین خمس واجب است.» «۲»

(۱) جواهر ۱۶/ ۶۵.

(۲) نهایه/ ۱۹۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷۲

و در مبسوط می فرماید:

«وقتی که ذمی از مسلمان زمینی می خرد بر او در آن زمین خمس واجب است.» «۱»

و در غنیه آمده است:

«و در مالی که حلال آن را از حرامش نمی توان جدا کرد، و در زمینی که ذمی آن را بخرد به دلیل اجماعی که در کلمات فقها مطرح است [خمس واجب است]. «۲»

و لکن در مختلف آمده است:

«ابن جنید و ابن ابی عقیل و مفید و سلار و ابو الصلاح هیچ کدام آن را بیان نکرده اند». «۳»

پس مسأله اختلافی است و اصل و ریشه در مسأله هم چیزی است که شیخ به سند صحیح، از ابی عبیده حذّاء روایت کرده که گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: «هر ذمی که از مسلمان زمینی را بخرد بر او خمس است و همین روایت را صدوق نیز با سند خود از حذاء نقل کرده است» «۴»

و در «زیادات مقنعه» به نقل از امام صادق (ع) است که حضرت فرمود: «وقتی که ذمی از مسلمان زمینی را بخرد بر او در آن زمین خمس است». «۵»

این روایت با توجه به اینکه مرسل است احتمال برگشت به همان صحیحه را

(۱) مبسوط ۱/ ۲۳۷.

(۲) جوامع الفقهیه/ ۵۰۷ (چاپ دیگر/ ۵۶۹).

(۳) مختلف/ ۲۰۳.

(۴) عن ابی عبیده الحذاء قال: سمعت ابا جعفر (ع) یقول: ایما ذمی اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۵۲ باب ۹ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱).

ارض در روایت یعنی زمین کشت و زرع چون عرفا اگر کسی یک دکان از مسلمان بخرد یا یک

انبار یا یک خانه بخرد نمی گوید من یک زمین خریدم (الف- م. جلسه ۳۲۲ درس).

(۵) فی زیادات المقنعه عن الصادق (ع) قال: الذمی اذا اشتری من المسلم الارض فعلیه فیها الخمس (وسائل ۶/ ۳۵۲، باب ۹ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷۳

دارد و در نسبت آن به امام صادق (ع) توهم و اشتباهی واقع شده است.

ظاهر از حدیث و مخصوصا از مرسله اینست که خمس به اصل زمین تعلق گرفته است، و از «نهایه» و «مبسوط» و غیر آن دو، همین استفاده می شود، و لکن تتبع در مسأله موجب تزلزل و اضطراب در آن می شود». «۱»

۱- در خراج ابی یوسف آمده است:

«ابو یوسف گوید: و هر زمینی از زمینهای عشریه را که نصرانی منسوب به تغلب بخرد یک دهم بر او مضاعف می شود (یک پنجم می گردد) چنانکه

---

(۱) مسأله مورد بحث در آن زمان این بوده که می خواستند حتی المقدور یهود و نصاری و مجوس زمینهای کشت و زرع را نخرند چون آنها زکات نمی دادند فقط خراج می دادند زمینهایی که دست مسلمانها بود اسمش اراضی عشریه بود یعنی زمینی که زکات دارد و اراضی که دست اهل کتاب بود می گفتند اراضی خراجیّه که بر آنها یک خراجی معین می کردند و زکات دیگر نبوده، می گفتند مثلا هر جریبی این قدر درهم بدهید و خودشان هم جزیه می دادند و گاهی از اوقات فقط جزیه می گرفتند و از زمینشان چیزی نمی گرفتند، آن وقت مسلمانان توجه داشتند که حتی المقدور زمینهایشان را به اهل ذمه نفروشند- بسیاری از بدبختیها که سر مسلمانها آمده همین است، همین اسرائیل نطفه اش به این

شکل منعقد شد، که افرادی را فرستاده بودند زمینهای مسلمانها را برای یهودیها خریدند، شش درصد زمینهای فلسطین که مال یهود شد آمدند اسرائیل را درست کردند، حالا که دیگر همه اش را تصاحب کرده اند-.

در آن زمان که مسأله مطرح بوده گفته انـد زمینهای مسـلمانها را اهل ذمه نخرنـد اگر بخرنـد تنبیه شان می کنیم، تنبیه شان این بوده که زکات را دو برابر می کنیم، عشر را خمس می کنیم تا برایشان صرف نکند،

این مسـأله بین فقهـاء عـامه نیز مطرح بوده و فتـاوی آنها بر این اساس بوده، وقتی انسان کلمات بزرگان خودمان را هم می بیند اینهـا هم در ذهنشـان همـان مسأله بوده، اگر چه گفته انـد خمس اما این خمس یعنی مضاعف شـدن عشـر، مسأله اینکه خمس زمین را بگیریم نبوده بلکه اراضـی عشـریه را اگر اینهـا بخرنـد زکاتش را دو برابر می کنیم تا دیگر رغبت نکننـد این زمینها را بخرند، در ذهن بزرگان ما اینطور بوده است. (الف- م.

جلسه ۳۲۲ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷۴

مالهـایی که در تجارتهـا بکـار می برنـد گمرک آن برایشـان مضاعف می شود، و هر چیزی که در آن بر مسـلمان یکی واجب باشد بر نصـرانی بنی تغلبی دو تا واجب است. گوید: اگر مردی از اهل ذمه غیر از نصارای بنی تغلب زمینی از زمینهای عشـریه را بخرد، ابو حنیفه گوید: من بر آن زمین خراج قرار می دهم ... و من می گویم بر آن زمین عشر مضاعف قرار داده می شود و همین خراج آنست ... ابو یوسف گوید: بعضی از بزرگان ما نقل کرده اند که حسن بصری و عطاء گویند در چنین زمینی عشر مضاعف می باشد، ابو یوسف گوید:

چنین است که سخن حسن بصری

و عطاء در نزد من از سخن ابی حنیفه نیکوتر است». «۱»

۲- در کتاب اموال ابی عبید آمده است:

«محمد بن حسن شیبانی مرا خبر داد از ابی حنیفه که گوید: وقتی که ذمی زمین عشریه را بخرد، تغییر کرده زمین خراج می شود، گوید: و ابو یوسف گفته است:

عشر بر او مضاعف می شود ... ابو عبیده گوید: سفیان بن سعید می گوید:

عشر بر او بر همان حال باقی می ماند ... و بعضی از ایشان از مالك روایت کرده اند که گفته است: عشر بر او نیست و لکن او را امر به فروش می کنند چون خریدن چنین زمینی را صد قهرا باطل می کند، و از حسن بن صالح روایت شده که گوید: بر او، نه عشر است و نه خراج». «۲»

۳- ابن قدامه حنبلی در مغنی گوید:

«حرب گوید: از احمد درباره ذمی که زمین عشر را می خرد سؤال نمودم؟

گفت: من چیزی نمی دانم، اهل مدینه در این باره سخن خوبی را می گویند:

گویند: نباید گذاشت ذمی از مسلمان زمین بخرد ولی اهل بصره سخن عجیبی دارند آنها می گویند بر ایشان مضاعف می شود، و از احمد روایت شده

---

(۱) خراج/ ۱۲۱.

(۲) الاموال/ ۱۱۶- ۱۱۸.

که ایشان از خریدن آن منع می شوند، خلّال، این را اختیار نموده، و سخن مالك هم همین است بعلاوه اینکه اگر چنین زمینی را ذمّی بخرد بر آنان عشر مضاعف می گردد پس از ایشان خمس گرفته می شود». «۱»

۴- شیخ طوسی (ره) در خلاف سه مسأله دنبال هم و متناسب با هم عنوان کرده، در مسأله ۸۴ از زکات گوید:

«وقتی ذمی زمین عشریه را بخرد بر او در آن زمین خمس واجب

است، ابو یوسف هم همین را قائل است او چنین می گوید: بر او در آن زمین دو عشر است و محمد بن حسن شیبانی گوید: بر او یک عشر است و ابو حنیفه گوید: زمین عشریه تغییر می کند و خراجیه می شود و شافعی گوید: بر او نه عشر است و نه خراج. دلیل ما اجماع گروه شیعه است ایشان در این مسأله اختلاف ندارند، و مسأله برایشان نوشته شده و بر آن روایت صریح دلالت دارد، آن را ابو عبیده حذاء روایت کرده، گوید: شنیدیم امام باقر (ع) می فرمود: هر ذمی که از مسلمانی زمینی را بخرد بر او خمس است». «۲»

و در مسأله ۸۵ گوید:

«وقتی که ذمی تغلبی- که از نصاری عرب اند- زمینش را به مسلمانی بفروشد، بر مسلمان در آن زمین یک دهم یا یک بیستم واجب است، و بر او خراج نیست و شافعی گوید: بر او یک دهم است و ابو حنیفه گوید: از او دو عشر گرفته می شود دلیل ما اینست که این زمین، ملکی است که مال مسلمانی شده و در آن بیشتر از یک دهم واجب نمیباشد، و آنچه که از ذمی بعنوان خراج گرفته می شود جزیه است، پس بر مسلمان جزیه لازم نیست». «۳»

---

(۱) المغنی ۲/ ۵۷۶.

(۲) خلاف ۱/ ۳۰۰.

(۳) خلاف ۱/ ۳۰۰.

و در مسأله ۸۶ گوید:

«اگر ذمی تغلبی (عرب) از ذمی دیگری (غیر عرب) زمینی را بخرد جزیه بر آن ذمی لازم می شود چنانکه بر ذمی قبل لازم بود، ابو حنیفه و اصحابش گویند:

بر او دو عشر است و این دو عشر در نزد ایشان خراج است که به

اسم صدقه گرفته می شود و شافعی گوید: بر او نه عشر است و نه خراج دلیل ما اینست که این زمین ملکی است که برای ذمی ایجاد شده پس بر او در زمین، جزیه واجب است چنانکه جزیه در دیگر اهل ذمه لازم است». «۱»

۵- علامه در منتهی گوید:

«وقتی ذمی از مسلمان زمینی را بخرد بر او خمس واجب است، علماء ما بسوی این قول رفته اند و مالک گوید: وقتی که زمین عشریه باشد ذمی از خریدن منع می شود و همین را اهل مدینه و احمد در روایتی قائلند. حال اگر خرید بر او عشر مضاعف می شود پس بر او خمس واجب است. و ابو حنیفه گوید: زمین خراج می گردد و ثوری و شافعی و احمد در روایت دیگری گویند: فروش صحیح است و بر او چیزی نیست و نیز عشری بر او نیست و محمد بن حسن شیبانی گوید: بر او عشر است. دلیل ما اینست که در ساقط کردن عشر ضرر زدن به فقراء است، پس وقتی که اهل ذمه برای خریدن زمین پیش آمدند عشر بر آنان مضاعف می گردد، پس خمس از آنان گرفته می شود». «۲»

مانند همین بیان در تذکره نیز آمده است. «۳»

محقق در معتبر نیز متعرض مسأله شده و اقوال را نقل نموده، رجوع نمائید. «۴»

---

(۱) خلاف ۱/ ۳۰۰.

(۲) منتهی ۱/ ۵۴۹.

(۳) تذکره ۱/ ۲۵۳.

(۴) معتبر/ ۲۹۳.

۶- در منتقی الجمان بعد از نقل صحیحه ابی عبیدهٔ حذّاء گوید:

«گویم: ظاهر سخن بیشتر فقهاء شیعه اتفاق بر اینست که مراد از خمس در این حدیث همان خمس معروف است، و برای اشکال در آن مجال

است.

و به مالک نسبت داده شده که گوید ذمّی از خریدن زمین عشریه منع می شود و اگر آن را خرید عشر بر او مضاعف شده و بر او خمس واجب است و احتمال اراده جدّی این معنی از حدیث هست یا اینکه شاید واقعا نظر امام همین بوده و یا به جهت احتمال تقیه یعنی تظاهر به موافقت با نظر اهل سنّت بوده زیرا معلوم است که در زمان امام باقر (ع) نظر مالک نظر حاکم بوده. و با وجود چنین احتمال و بلکه قطعیت چنین نظریّه ای دیگر وجهی برای تمسک به حدیث در جهت اثبات آنچه فقهای شیعه گفته اند نیست و نظر فقهای شیعه هم به حد اجماع نمی رسد تا از خواستن دلیل بی نیاز باشیم زیرا جمعی از فقهای شیعه اصلا آن را بیان نکرده اند و بعضی هم به توقف در آن تصریح دارند ...» «۱»

یادآوری می شود: که بنابر آنچه در مقدمه موطأ هست، ولادت مالک در ۹۵ هجری می باشد، و بنا بر آنچه در اصول کافی است امامت امام باقر (ع) نیز در همین سال بوده است، و وفات امام (ع) در سال ۱۱۴ می باشد بنابراین مالک در زمان امامت حضرت باقر (ع) برای اینکه فتوایش ظاهر و حاکم باشد و از او تقیه شود اهلیّت نداشته است. بله این فتوی قبل از مالک از حسن بصری و عطاء ظاهر بوده چنانکه گذشت. بلکه عمل پیامبر (ص) و همچنین خلیفه دوم اینطور بوده است چنانکه بزودی خواهد آمد.

در هر صورت آیا با تمسک به ظاهر صحیحه و اجماع منقول و شهرت متأخرین از فقهاء شیعه ملتزم به بودن خمس در اصل زمین بشویم،

یـا آن را منع کنیم؟ توضـیح مطلب اینکه: صـدور حـدیث از امـام (ع) در جو و فضائی بوده که بحث از فروش زمین عشـریّه به ذمی و از چگونگی معامله با او از گرفتن خراج یا

---

(۱) منتقی الجمان ۲/ ۴۴۳.

عشـر یا خمس در بین آنان ظاهر بوده که این موجب تردید در حکم می شده به جهت اینکه احتمال صدور حدیث یا بصورت تقیه بوده یا اینکه مراد امام- علیه السـلام- بودن خمس یعنی دو عشـر نیز در محصول زمین بعنوان زکات است از باب موافقت با اهل سنّت و از باب آنچه که از پیامبر (ص) حکایت شده است. زیرا بعید نیست چنین خمسـی [دو عشـر] متعلق به ذمّی باشد تـا اینکه اهل ذمه در خریـدن زمینهای مسـلمین رغبت پیـدا نکننـد. بلکه ذهن راوی (ابو عبیـدهٔ حـذاء) در آن جو با حکم شایع مأنوس بوده که این موجب می شده از کلام امام (ع) نیز همان معنی به ذهن برسد [خمس یعنی دو عشـر درآمد زمین]. پس با این مطلب ظهور صحیحه در خمس اصل زمین منع می شود.

از سوی دیگر چگونه می توان گفت ظـاهر از صـحیحه خمس در اصـل زمین است؟! در حـالی که عمـده دلیل بر حجیت خبر، بنـاء عقلاـء است و در جـائی که قرائنی بر خلاـف ظـاهر باشـد هیـچ گـاه بناء عقلاء بر عمل به ظواهر نیست و قرائن ذکر شـده موجب آنست که بگوئیم یا ظهوری برای روایت نمی ماند یا اگر بماند ظاهر آن، مراد حضرت نیست.

و شاید بعضی از کسانی که در مسأله فتوی داده اند مانند شیخ در خلاف و علامه در منتهی و

نیز در تـذکره نظرشـان بر این است که در محصول زمین خمس است نه در اصل زمین، در عبارتهایی که گـذشت تأمل کنیـد. بلکه ظاهر از عبارت خلاف اینست که موضوع بحث در پیش فقهاء شیعه نیز محصول زمین عشریه است و ایشان صحیحه را نیز حمل بر آن می کنند.

بله حـاکم مسـلمین می توانـد ذمی را از خریـدن زمین و سـائر امـوال غیر منقول مسـلمانان بـازدارد وقـتی که احسـاس کرد این خریـدن مقـدمه ایست برای چیره شـدن بر اقتصـاد و سـیاست آنـان، چنانکه در فلسـطین این ماجرا اتفاق افتاد و همچنین حاکم مسلمین هرگاه دید فروش زمین به ذمّی معمول شده، می تواند بر اصل زمین نیز خمس قرار دهد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۷۹

و همین خمس بر آنان، یک نحو جزیه محسوب می گردد.

و قرار دادن خمس در محصول زمینهـای کفـار یـک امر دوری نیست تـا باعث تعجب گردد، بلکه چنین چیزی در سـیره پیامبر (ص) و خلفاء سابقه دارد:

در روایت محمـد بن مسـلم است که گویـد: به امـام صـادق (ع) گفتم آیـا آنچه که این خلفـاء به عنـوان خمس از زمین جزیه خمس می گیرنـد و از کشـاورزان زمیـن جزیه سـرانه می گیرنـد درست است؟، آیـا در رابطه بـا گرفتن جزیه یـک چیز معیّنی وجود نـدارد؟ حضـرت فرمود: «آنچه بر اهـل ذمه است چیزی است که خود آنـان اجازه داده انـد، برای امام نیست که بیشتر از جزیه بگیرد، حـال اگر خـواست آن را سـرانه ایشـان قرار می دهـد و دیگر بر امـوال آنـان چیزی نیست و اگر خواست آن را بر اموالشان قرار می دهد و سرانه نمی گیرد». به حضرت عرض کردم: پس این خمس دیگر چیست؟ حضرت

فرمود: این همان چیزی است که رسول خدا (ص) با آنان بر آن مصالحه کرد». «۱»

و صدوق روایت کرده، گوید: حضرت رضا (ع) فرمود:

«بنی تغلب از جزیه ننگ داشتند و از عمر خواستند تا آنها را معاف کند، عمر ترسید که آنان به روم پناهنده شوند پس با آنان مصالحه کرد که جزیه سرانه آنان برداشته شود. و صدقه [مالیات- زکات] را بر آنان مضاعف کرد، پس بر آنان آنچه که بر آن مصالحه نمودند و به آن راضی شدند بیشتر نمیباشد، تا اینکه حق ظاهر شود». «۲»

---

(۱) فی خبر محمد بن مسلم، قال: قلت لأبی عبد الله (ع) أ رأیت ما یأخذ هؤلاء من هذا الخمس من ارض جزیه و یأخذ من الدهاقین جزیه رءوسهم، اما علیهم فی ذلک شی ء موظف؟ فقال: کان علیهم ما اجازوا علی انفسهم، و لیس للامام اکثر من الجزیه، ان شاء الامام وضع ذلک علی رءوسهم و لیس علی اموالهم شی ء و ان شاء فعلی اموالهم و لیس علی رءوسهم شی ء فقلت: «فهذا الخمس» فقال: لا انما هذا شی ء کان صالحهم علیه رسول اللّه (ص) (وسائل ۱۱/ ۱۱۴ باب ۶۸ من ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

(۲) روی الصدوق قال: قال الرضا (ع): ان بنی تغلب انفوا من الجزیه و سألوا عمر ان یعفیهم فخشی ان یلحقوا بالروم فصالحهم علی ان صرف ذلک عن رءوسهم و ضاعف

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸۰

از آنچه تا کنون گفتیم روشن شد که در بودن خمس در اصل زمینی که ذمی از مسلمان می خرد اشکال است، ولی چیزی که هست اینست که در محصول آن به عنوان زکات، خمس هست [یک

پنجم محصول را باید بپردازد] و این روایات صحیحه و بسیاری از کلمات فقهای شیعه بر همین معنی حمل می شود و در مسأله نه اجماع هست و نه شهرتی که قانع کننده باشد، و ظاهر از کلمه زمین در آن زمانها، زمینهای زراعت و درختکاری بوده نه مثل زمینهای خانه و دکان و مانند آن زیرا در اینگونه اموال اصل زمین به عنوان زمین مورد عنایت نیست. و این نکته ایست شایان توجه.

۷- مال حلال مخلوط به حرام

هفتم از چیزهایی که خمس در آنست، مال حلال مخلوط به حرام است، به صورتی که قابل جدا کردن نباشد، با جهل به صاحب و مقدار آن. که با بیرون آوردن خمس آن، حلال می شود:

شیخ طوسی در نهایه و ابن زهره در غنیه و دیگران به این مطلب فتوی داده اند بلکه بر آن ادعای اجماع و شهرت شده است:

شیخ در نهایه گوید:

«وقتی که برای انسان مالی بدست آمد که حلال و حرام آن با یکدیگر مخلوط شده باشند بطوری که انسان نمی تواند آنها را از هم جدا کند، و اراده پاك کردن آن را نموده، خمس آن را بیرون آورد، آن وقت تصرف در باقی آن برای او حلال است». «۱»

در غنیه در شمارش چیزهایی که خمس در آنست آمده است:

- علیهم الصدقه فعلیهم ما صالحوا علیه و رضوا به الی ان یظهر الحق. (وسائل ۱۱۶ باب ۶۸ من ابواب جهاد العدو ... حدیث ۶)

(۱) نهایه/ ۱۹۷.

«در مالی که حلال آن را از حرامش نمی توان جدا کرد، و در زمینی که ذمی آن را بخرد به دلیل اجماعی که در کلمات فقها مطرح شده است». «۱»

بله، مفید

و ابن ابی عقیل و ابن جنید آن را بیان نکرده اند، چنانچه علامه در مختلف فرموده است.

در مدارک آمده است:

«جدا نمودن مالی که انسان یقین دارد مال خودش نیست از سایر اموال و جستجو کردن از صاحب آن تا وقتی که از شناخت صاحبش مأیوس شود، طبق قواعد واجب است. که در آن صورت آن را بعنوان صدقه به فقراء می دهد چنانکه در غیر این از دیگر مالهایی که صاحب آن مجهول است باید چنین کند». «۲»

در هر صورت برای وجوب خمس در حلال مخلوط به حرام استدلال به روایاتی نموده اند، ما بعضی از آنها را بیان می کنیم:

۱- صحیحۀ عمار بن مروان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

در آنچه که از معادن و دریا بدست می آید و در غنیمت و حلال مخلوط به حرام در صورتی که صاحب آن شناخته شده نیست و گنجها خمس هست». «۳»

روایت از جهت سند و دلالت اشکال ندارد و ظاهر خمس هم در آن، همان خمس اصطلاحی است، بله چه بسا بیان نشدن آن در کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضر) موجب ضعف آن می شود.

۲- شیخ طوسی از حسن بن زیاد، از امام صادق (ع) روایت کرده که می فرمودند: «مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من

---

(۱) جوامع الفقهیّه/ ۵۰۷ (چاپ دیگر/ ۵۶۹).

(۲) مدارک/ ۳۳۹.

(۳) صحیحه عمار بن مروان، المرویه عن الخصال، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول:

فیما یخرج من المعادن و البحر و الغنیمه و الحلال اختلط بالحرام اذا لم یعرف صاحبه و الکنوز الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۴، باب ۳، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۶).

مالی بـدست آوردم که حلال آن را از حرامش تشـخیص نمی دهم؟ حضـرت به او فرمود: از آن مال خمس بیرون بیاور، همانا خدای- عز و جل- از آن مال به خمس راضی است و از آنچه که صاحبش شناخته شده است اجتناب کن». «۱»

۳- شـیخ طوسـی و کلینی و صدوق از سکونی به سندی که اشکالی ندارد- چنانچه در من لا یحضره الفقیه آمده از امام صادق (ع) از پدرش از پدرانش روایت کرده اند که فرمود: «مردی خدمت علی (ع) آمد و گفت: من مالی را کسب کردم که نسـبت به حلال و حرام آن تساهل نموده ام، می خواهم توبه کنم ولی مقـدار حلال و حرام آن را نمی دانم و به هم آمیخته شـده اند؟ حضرت علی (ع) فرمود:

خمس مالت را بیرون بیاور، همانا خداوند- عز و جل- از انسان به دادن خمس راضی می شود، و بقیه مال همه آن بر تو حلال است». «۲»

شیخ طوسی نیز از کلینی همین را روایت کرده است.

ظاهرا روایت سکونی (روایت سوم) و حسن بن زیاد (روایت دوم) به یک روایت بر گشت می کنند، به دلیل مشابهت هر دو در سؤالی که از امیر المؤمنین (ع) شده و هر دو یک واقعه را که در زمان امیر المؤمنین (ع) اتفاق افتاده نقل می کنند.

و تعدد واقعه امر بعیدی است، بنابراین تکیه کردن بر خصوصیات واقعه ای که

---

(۱) رواه الشیخ بسـنده، عن حسن بن زیاد، عن ابی عبـد الله (ع) قال: ان رجلا اتی امیر المؤمنین (ع) فقال: یا امیر المؤمنین، انی اصبت مالا لا اعرف حلاله من حرامه؟

فقال له: اخرج الخمس من ذلک المال، فان الله- عز و

جل قد رضی من ذلک المال بالخمس و اجتنب ما کان صاحبه یعلم. (وسائل/ ۶/ ۳۵۲، باب ۱۰ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۱)

(۲) ما رواه المشایخ الثلاثه بسند لا باس به، عن السکونی، عن ابی عبد الله (ع) ففی الفقیه: روی السکونی، عن ابی عبد الله (ع) عن أبیه، عن آبائه (ع) قال: اتی رجل علیّا (ع) فقال: انی کسبت مالا اغمضت فی طلبه حلالا و حراما، فقد اردت التوبه و لا ادری الحلال منه و لا ـ الحرام فقد اختلط علی؟ فقال علی (ع): اخرج خمس مالك، فان الله- عز و جل- قد رضی من الانسان بالخمس و سائر المال کله لک حلال. (فقیه/ ۱۸۹ ۳، کتاب المعیشه، باب الدین و القرض، حدیث ۳۷۱۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸۳

این دو روایت در آن با هم اختلاف دارند مشکل است.

بهر حال آیا این دو روایت حمل می شوند بر مالی که انسان از شخص دیگری به وراثت یا خریدن یا مانند آن بدست آورده و مال آن شخص هم اجمالا حلال و حرامش با هم آمیخته شده و لکن احتمال دارد این مالی که به انسان منتقل شده همه اش از حلال باشد پس برای انسان حلال است و در این صورت خمس در دو روایت بر خمس ارباح مکاسب و بهره ها حمل می شود چنانکه اینطور احتمال داده شده، یا نه مراد مالی باشد که نزد خود انسان یا نزد دیگری حلال و حرامش به هم آمیخته گردیده و لکن این مال مخلوط، به انسان منتقل شده، آن وقت خمس برای حلال نمودن آن باشد؟ دو نظر است، و شاید احتمال دوم آشکارتر

باشد.

در این دو روایت احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه مراد، حلال شـدن مال آمیخته با حرام یا مشـتبه باشـد، که به سـبب توبه شخص حلال شـده، و خمس در آن نیز از قبیل خمس بهره ها باشد، و یا اینکه مال به هم آمیخته یا مشـتبه به سـبب توبه حلال شود، که حرام، در این میـان رنگ حلال بخود بگیرد. و این احتمال بعیـد هم نیست، چنانچه روایات زیادی که در مال آمیخته با «ربا» وارد شده، شاهد بر این مطلب است.

در این ارتبـاط به وسائـل باب پنجم از بابهای ربا «۱» و همچنین موثقـهٔ «۲» سـماعه درباره کسـی که از کار برای بنی امیه مالی بـدست آورده مراجعه نمائیـد، و نیز شاهـد بر این مطلب است مرسـلهٔ صـدوق در همین بحث حلاـل مخلوط به حرام که مـا در کتاب خمس درباره آن مفصل بحث نموده ایم، مراجعه فرمایید».

۴- مرسلهٔ صدوق گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیر مؤمنان مالی بدست آورده ام که در آن تساهل نموده ام، آیا توبه برایم هست؟

حضرت فرمود: خمس آن را نزد من بیاور، آن مرد خمس مالش را آورد، حضرت

---

(۱) وسائل ۱۲/ ۴۳۰.

(۲) کتاب الخمس/ ۱۱۰ و بعد آن

فرمود: «این مال از آن تو، همانا مرد وقتی که توبه کند مالش هم با او توبه می کند». «۱»

ظاهر اینست که مرسله اشاره به همان واقعه ای دارد که در روایت سـکونی و حسن بن زیاد بیان شد پس سخنی که در آن دو گفته شد در این هم گفته می شود.

۵- موثقهٔ عمار ساباطی، از امام صادق (ع) که از حضرت

سؤال شد درباره کار برای سلطان که آیا انسان می تواند برای او کاری را بعهده بگیرد؟ حضرت فرمود: «خیر مگر اینکه بر کار دیگری قادر نباشد تا بخورد و بیاشامد و چارهٔ دیگری نباشد، پس اگر چنین کرد (برای سلطان کار کرد) و چیزی به دستش آمد باید خمس آن را نزد اهل بیت بفرستد». «۲»

ظاهرا مراد از خمس در این روایت خمس اصطلاحی می باشد و لکن مورد آن مال مشتبه است نه مال حلال مخلوط به حرام، زیرا کسی که مال به او منتقل شده علم به وجود حرام در مال ندارد، پس خمس در آن، خمس ارباح مکاسب است.

پس مهمترین دلیل در این مسأله صحیحهٔ عمار بن مروان و معتبرهٔ سکونی است و عمدهٔ اشکال در مسأله هم اینست که حکم شرعی در مالی که صاحب آن شناخته شده نیست یا امکان رساندن آن به صاحبش وجود ندارد مثل مال پیدا شده و مالی که دزدان پیش انسان به ودیعه می گذارند و غیر آن، صدقه دادن است چنانکه روایات در موارد مختلف آن را گفته اند.

---

(۱) مرسله الصدوق قال: جاء رجل الی امیر المؤمنین (ع) فقال: یا امیر المؤمنین، اصبت مالا اغمضت فیه، أ فلی توبه؟ قال: ایتنی خمسه، فاتاه بخمسه، فقال: هو لک، ان الرجل اذا تاب تاب ماله معه. (وسائل ۶/ ۳۵۳، باب ۱۰ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۳).

(۲) موثقه عمار الساباطی، عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن عمل السلطان یخرج فیه الرجل؟ قال: لا الا ان لا یقدر علی شی ء یأکل و لا یشرب و لا یقدر علی حیله، فان فعل فصار فی یده شی ء فلیبعث

بخمسه الی اهل البیت». (وسائل/ ۳۵۳، باب ۱۰ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸۵

و بسیار بعید است وقتی که مقدار حرام معلوم است، مصرف آن مصرف صدقه باشد و آنجا که مقدار حرام معلوم نیست، مصرف آن مصرف خمس اصلاحی باشد، پس احتمال قوی داده می شود که مصرف خمس در مال حلال مخلوط به حرام همان مصرف صدقات باشد، نهایت امر اینکه وقتی مقدار مجهول باشد خداوند متعال بعنوان مالك اموال و سرپرست افراد غائب، حرام در این میان را به خمس مصالحه فرموده باشد.

و تأیید می کند این مطلب را (که مصرف خمس در حلال مخلوط به حرام، مصرف صدقات است) سخن امام صادق (ع) در روایت سکونی طبق نقل کلینی که فرمود: «خمس مالت را صدقه بده».

علاوه بر اینکه کلینی روایات خمس را در آخر کتاب الحجّه از اصول کافی بیان کرده، چون خمس مصطلح در نزد ایشان از حقوق امامت است، و لکن روایت سکونی- که گذشت- را در کتاب معیشه از فروع کافی بیان فرموده، پس به این ترتیب روشن می شود که ایشان خمس در مال حلال مخلوط به حرام را از قبیل خمس اصطلاحی قرار نداده است.

و در حاشیهٔ فروع کافی به نقل از مرآه العقول مجلسی آمده است:

«اختلاف کرده اند در اینکه خمس مال مخلوط بحرام خمس اصطلاحی است یا صدقه، و نظر اخیر مشهورتر است». «۱»

و باید توجه داشت که لفظ خمس یک حقیقت شرعیه در خمس اصطلاحی نیست، چنانکه گاهی چنین توهم می شود، بلکه با این لفظ یک قسمت از پنج قسمت اراده شده است، بله قرینه اسلوب کلام در

بعضی موارد مانند صحیحه عمار بن مروان بسا گواه باشد بر اینکه خمس اصطلاحی مورد نظر است.

اگر گفته شود: خمس اصطلاحی تمام آن حق واحدی است برای منصب امامت چنانکه بزودی بیان آن خواهد آمد، و صدقه بطور مطلق مصرف آن همه

---

(۱) کافی ۵/ ۱۲۵ کتاب المعیشه باب المکاسب الحرام، ذیل خبر سکونی

مصارف هشتگانه ای است که از جمله آنها تمامی راههای خیر می باشد، نه فقط خصوص فقراء و مساکین، چنانچه چنین چیزی بعید نیست و شاهد بر آن آیه مصرف صدقات و همچنین اطلاق صدقه بر موقوفات عمومی است و نیز این سخن پیامبر (ص): که «هر معروفی صدقه است» «۱» و باز این سخن: «از بافضیلت ترین صدقه ها اینست که ضعیف را یاری نمائی» «۲» و مانند دیگر استعمالات لفظ صدقه، در این صورت بطور کلّی اشکال مرتفع می شود، زیرا همه اینها [چه خمس و چه صدقات] در مصالح اسلام و مسلمین و کارهای مربوط به امامت و حکومت مصرف می شود که رسیدگی به فقراء مسلمین و فقراء بنی هاشم از آن جمله است و در اینجا نکته ایست شایان تأمل «۳» زیرا اگر دادن صدقه به بنی هاشم را منع کنیم اشکال که مصرف خمس غیر از صدقه هست هنوز باقی است، مگر اینکه گفته شود فقط تنها زکات واجب است که بنی هاشم از آن منع می شوند. «۴»

---

(۱) قوله (ص): کل معروف صدقه. (وسائل ۶/ ۳۲۱ باب ۴۱ من ابواب الصدقه حدیث ۱ و ۲).

(۲) قوله (ع): عونک للضعیف من افضل الصدقه. (تحف العقول/ ۴۱۴).

(۳) فتامل: بالاخره صدقه اصطلاحی اگر باشد نمی شود به سادات داد مگر

اینکه بگوئیم فقط به پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) نمی شود داد، به سادات دیگر می شود داد یا بگوئیم آن صدقه ای که به سادات نمی شود داد خصوص زکات واجب است.

(الف– م. جلسه ۳۲۶ درس)

(۴) اینجا دو مطلب هست: یکی اینکه خمس از آن سادات نیست، همه آن حق واحدی است برای منصب امامت و سادات. از باب اینکه وابستگان به بیت رسالتند امام مسلمین باید آنان را اداره کند، لذا خداوند در آیه شریفه وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ ... برای خدا و رسول و امام لام آورده و برای فقراء و مساکین و ابن سبیل لام نیاورده.

دوم اینکه در شرع دارد که مال مجهول المالك و لقطه و ... را صدقه بدهید ما به ذهنمان می آید که یعنی بدهید به فقراء اما این طور نیست، صدقه به مطلق کارهای خیر می گویند و مصرف صدقه هشت چیز است که در آیه شریفه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ... بیان شده یعنی تقریبا تمام کمبودهای اجتماعی، و سبیل الله همه راههای خیر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸۷

جهت سوم مصارف خمس

[برخی از کلمات علمای شیعه]

در این ارتباط به برخی از کلمات علمای شیعه و سنت توجه فرمائید:

۱– شیخ طوسی در کتاب فی ء از خلاف (مسأله ۳۷) گوید:

«خمس نزد فقهاء شیعه به شش قسم تقسیم می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول و سهمی برای ذی القربی، این سه سهم برای پیامبر (ص) و بعد از او برای کسی که قائم مقام ایشان است از ائمه و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای درراه ماندگان از آل محمد (ص) که غیر آنان در سهم با آنان شریك نمی باشند.

فقهاء

سنت در این مسأله با هم اختلاف دارند: شافعی قائل است که خمس غنیمت بر پنج سهم تقسیم می شود، سهمی برای رسول خدا (ص) و سهمی برای ذی القربی و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای ماندگان در راه، اما سهم رسول خدا (ص) در مصالح مسلمین مصرف می شود، و اما سهم ذی القربی مصرف خود آنان می شود همانطور که در زمان

- وامی گیرد، لذا از تمام اوقاف در روایت تعبیر به صدقه شده با اینکه می دانیم تمام موقوفات را به فقراء نمی دهند بلکه در تمام راههای خیر و در مصارفی که در جامعه نیاز است و کمبود است مصرف می شود. (الف- م. جلسه ۳۲۶ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۸۸

پیامبر (ص) صرف آنان می شد، بنابر آنچه که بعدا بیان خواهیم کرد.

و ابو العالیه ریاحی قائل است که خمس از غنیمت و فی ء بر شش قسم تقسیم می شود: سهمی برای خداوند متعال و سهمی برای رسول، و سهمی برای ذی القربی، و سهمی برای یتیمان سهمی برای مساکین و سهمی برای ماندگان در راه. مالك قائل است به اینکه خمس غنیمت و چهار پنجم فی ء مربوط به اجتهاد امام بوده هرکجا صلاح دید مصرف کند باید مصرف شود. ابو حنیفه قائل است به اینکه خمس غنیمت و چهار پنجم فی ء بر سه سهم تقسیم می شود:

سهمی برای یتیمان، سهمی برای مساکین، سهمی برای ماندگان در راه و این چیزی است که حسن بن زیاد لؤلؤی از او روایت کرده ....

دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، و نیز آیه شریفه: فَأَنَّ للّه خُمُسَهُ وَ للرَّسُول. الآیه. «۱»

۲- و

نیز در خلاف (مسأله ۳۸) آمده است:

«سهم ذی القربی ثابت است و با وفات پیامبر (ص) ساقط نمی شود، و برای کسی است که قائم مقام ایشان است. شافعی گوید: سهم ذی القربی ثابت بوده و از بین نمی رود و آن یک پنجم خمس است که به مصرف خویشاوندان پیامبر (ص) می رسد چه غنی آنان و چه فقیر که به سبب خویشاوندی مستحق آن هستند.

ابو حنیفه گوید: سهم ذی القربی با وفات پیامبر (ص) ساقط می شود ...

دلیل ما. اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، و نیز آیه شریفه: وَ لِذِی الْقُرْبیٰ ...»* «۲»

۳- و نیز در خلاف (مسأله ۳۹) است:

نزد فقهای شیعه است که سهم ذی القربی برای امام است، و در نزد شافعی

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۴۰

(۲) خلاف ۲/ ۳۴۱.

است که برای همه ذی القربی است و دور و نزدیک و مرد و زن در آن مساویند ... دلیل ما اجماع گروه شیعه است». «۱»

۴- و نیز در خلاف (مسأله ۴۱) آمده است:

«سه سهمی که از خمس برای یتیمان و مساکین و ماندگان در راه است، مخصوص کسانی است که از آل رسول (ص) می باشند نه غیر ایشان، و همه فقهاء سنت در این جهت مخالفند و میگویند: برای فقراء مسلمین و یتیمان آنان و مسلمین مانده در راه می باشد و مخصوص کسانی که از آل رسول (ص) باشند نیست. دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است». «۲»

[برخی از کلمات علمای سنّی]

۵- و در خراج ابو یوسف قاضی آمده است:

«اما خمسی که از غنیمت بیرون آورده می شود محمد بن سائب کلبی از ابی صلاح، از عبد الله بن

عباس برای من نقل کرد که گفت: خمس در زمان رسول خدا (ص) بر پنج سهم بود. سهمی برای خدا و رسول، و سهمی برای ذی القربی و سه سهم برای یتیمان و مساکین و ماندگان در راه، سپس ابو بکر و عمر و عثمان آن را بر سه سهم تقسیم نمودند، و سهم رسول و ذی القربی ساقط شد و بر سه تای بقیه تقسیم گردید، سپس علی بن أبی طالب (ع) به همان نحوی که ابو بکر و عمر و عثمان تقسیم کرده بودند تقسیم نمود از عبد الله بن عباس برای ما روایت شده که گفت: عمر بن خطاب عرضه داشت بر ما که از خمس، بی همسران را به ازدواج در آوردیم و از آن دیون بدهکاران را قضا نمائیم، پس ما از قبول آن خودداری کردیم مگر اینکه در اختیار خود ما قرار دهد، و او هم از آن امتناع نمود.

ابو یوسف گوید: محمد بن اسحاق مرا خبر داد، از امام باقر (ع) گوید به حضرت عرض کردم: نظر علی (ع) در خمس چه بود؟ حضرت فرمود:

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۴۳.

(۲) خلاف ۲/ ۳۴۴

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۹۰

نظر علی (ع) در خمس همان نظر اهل بیتش بود و لکن از مخالفت ابا بکر و عمر کراهت داشت ...

ابو یوسف گوید: عطاء بن سائب برای من نقل کرد که عمر بن عبد العزیز سهم رسول و سهم ذی القربی را برای بنی هاشم فرستاد». «۱»

۶- در تفسیر قرطبی آمده است:

«مالک گوید: خمس به نظر و اجتهاد امام واگذار شده از آن به هر اندازه که خواست می گیرد و طبق اجتهاد خود

به خویشاونـدان می دهـد، و بقیه را در مصالـح مسـلمین مصـرف می کنـد، و خلفـاء چهارگـانه هم به آن قائل بوده و عمل می کردند و سخن پیامبر (ص) بر آن دلالت دارد: از آنچه که خدا به شما برگردانده (فی ء) برای من نیست مگر خمس، و خمس هم به خود شما برگردانده می شود». «۲»

۷- در مغنی ابن قدامهٔ حنبلی آمده است:

«فصل چهارم اینکه خمس بر پنـج سـهم تقسـیم می شود، عطا و مجاهد و شـعبی و نخعی و قتاده و ابن جریح و شافعی به همین قائلند، و گفته شده خمس بر شش قسم تقسیم می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول ...

ابن عباس روایت کرده که ابو بکر و عمر خمس را بر سه سـهم تقسـیم می کردند، و مانند آن هم از حسن بن محمد بن حنفیه حکایت شـده، و اصـحاب قیاس هم همین را قائلنـد: می گوینـد: خمس بر سه سـهم تقسـیم می شود: یتیمان و مساکین و درراه ماندگان، و سهم رسول خدا (ص) و نیز سهم خویشاوندانش را با وفات حضرت ساقط می دانند.

مالک گوید: فی ء و خمس یکی بوده و در بیت المال قرار داده می شود، ابن قاسم گوید: از کسـی که به او اعتقاد دارم به من رسیده که مالک گوید: امام

---

(۱) خراج/ ۱۹- ۲۱.

(۲) تفسیر قرطبی ۸/ ۱۱

خویشاونـدان رسول خدا (ص) را بنا بر آنچه که خود نظر دارد از خمس می دهد، ثوری و حسن گویند: امام، خمس را هر جا که خداوند- عز و جل- نظر دارد قرار می دهد و دلیل ما این آیه شریفه است که: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ.

الآیه». «۱»

آنچه در کلام شیخ

طوسی و غیر ایشان از فقهاء شیعه است که سه سهم (خدا، رسول و ذی القربی) و حتی سهم ذی القربی در زمان پیامبر (ص) برای پیامبر (ص) است شاهد است بر آنچه که بیان خواهیم نمود که آن سه سهم بلکه همه شش سهم حق امامت و امارت (حکومت) است چون منصب امامت در زمان پیامبر (ص) برای خود حضرت است و امامت قائم به ایشان است و لازمه این مطلب انتقال این سهام است از پیامبر (ص) به امام بعد از ایشان و همچنین از امام قبل به امام بعد تا آخر.

و آنچه که ابو حنیفه و پیروان او فتوی داده اند به اینکه با وفات پیامبر (ص) آن سه سهم ساقط می شود بر اساس چیزی است که از عمل خلفاء بعد از پیامبر (ص) حکایت کرده اند، و کسی که دارای زیرکی باشد، دست سیاست را اینگونه اعمال مشاهده می کند، وگرنه ساقط شدن حق ذی القربی بعد از وفات پیامبر (ص) چه وجهی می تواند داشته باشد؟!

و آنچه که مالك به آن فتوی داده به اینکه خمس و فی ء را از بیت المال دانسته و اینکه امام خویشاوندان رسول (ص) (سادات) را از آن می دهد به همان چیزی که ما آن را بزودی بیان خواهیم کرد بازگشت می کند که همه خمس حق واحدی است که در اختیار امام مسلمین می باشد و خمس نیز نظیر فی ء و انفال است، نهایت امر اینکه امام از آن، احتیاجات سه صنف از سادات (یتیمان و مساکین و ابن سبیل) را بعنوان اینکه آنان از خانه وحی و امامتند برطرف می نماید.

در هر صورت تقسیم خمس به شش سهم چیزی است

که به مشهور نسبت داده

---

(۱) المغنی ۷/ ۳۰۰.

شده، و در مجمع البیان آمده: فقهاء شیعه به آن قائلند. و در انتصار و خلاف و غنیه آمده که اجماع بر آنست، و از امالی صدوق است که تقسیم آن به شش سهم از دین امامیه است.

و استدلال نموده اند بر تقسیم خمس به شش سهم- علاوه بر اجماعی که ادعا شد و شهرت قطعی به ظاهر آیه و روایات مستفیضه ای که به توضیح آن می پردازیم:

بیان معنای آیه شریفه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ...

خداوند متعال می فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتامیٰ وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ: بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد. «۱»

در اول بحث خمس بیان صدر آیه گذشت رجوع نمائید.

اما این قسمت فرمایش خداوند: فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ ...، در این سخن با یک نگاه ابتدائی دو احتمال وجود دارد:

اول: اینکه از آن قسمت کردن و جزء جزء نمودن اراده شده، پس قسمت کردن به شش سهم مراد است، چنانکه مشهور از فقهاء شیعه بر این قولند، یا پنج سهم نمودن به اینکه سهم خدا و رسول یکی قرار داده شود چنانکه بعضی این را قائلند، و بر این احتمال نیز دلالت دارد ظاهر زیادی از روایات.

دوم: اینکه مراد از «فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ» اینست که همه خمس مال خدا است و در آن، ترتیب مراعات شده، به این بیان که همه خمس حق واحدی است که خداوند متعال آن را برای منصب امامت و

مقام فرمانروائی قرار داده است، و چون فرمان دادن اولا و بالذات برای خداوند متعال، بعنوان اینکه صاحب عالم ملك

(۱) انفال (۸)/ ۴۱

و ملکوت است می باشد (إن الْحُكْمُ إِلّا للّه‌: حکم و فرمان تنها از آن خداست) «۱» خداوند آن را برای رسول قرار داده آنجا که می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ منْ أَنْفُسهِمْ»: پیامبر (ص) نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خود ایشان است» «۲» و پیامبر (ص) آن را برای ذی القربی قرار داد چنانکه این سخن پیامبر (ص) در غدیر خم شاهد بر آنست: «هر کسی که من سرپرست و مولای او هستم بعد از من علی (ع) مولای اوست». «۳»

پس قهرا همه خمس اولا و بالذات برای خداوند متعال است، و در طول آن همه خمس برای رسول است، و بعد از رسول برای کسی که جانشین اوست از خویشاوندان او، هر امامی بعد از امام دیگر، بنا بر آنچه که اعتقاد ما در امامت است.

و اما این سخن خداوند: «و الیتامی» و کلمات بعد از آن چون لام ملکیت و اختصاص بر آن داخل نشده پس خمس به ایشان اختصاص نداشته و ملك آنان نمی باشد و تنها آنان مصارف خمس می باشند نه مالك آن و اینکه در آیه صریحا نام برده شده اند از باب اهمیت به شئون آنان و آگاهی دادن به اینکه ایشان از وابستگان و پیوستگان به حکومت و بیت پیامبر (ص) هستند، می باشد.

و شاید در بیان نشدن «لام» علاوه بر آنچه گفته شد نکته دیگری نیز باشد و آن اشاره به شدت پیوستگی آنان به رسول و ذی القربی است در

حقیقت آنان از پیامبر و ذی القربی جـدا نیسـتند تا نیاز به تکرار لام ملکیت باشـد پس آیه دلالت دارد بر اعتبار انتساب آنان از نظر نسب به رسول و ذی القربی.

و اما این قول خداوند: «وَ لذی الْقُرْبی»* در این سخن با یک نگاه ابتدائی سه احتمال وجود دارد:

---

(۱) انعام (۶)/ ۵۷ و یوسف (۱۲)/ ۴۰ و ۶۷.

(۲) احزاب (۳۳)/ ۶.

(۳) الغدیر و بعد آن، و این جزء از کلام پیامبر (ص) در صفحه ۱۱ است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۹۴

اول اینکه: مراد به «ذی القربی» خویشاونـدان کسـی که خمس به او تعلق گرفته باشـد، مانند این آیه شـریفه: «وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّه ذَوی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیـل»: نیکوکـاران کسـانی هسـتند که مـال خود را بـا تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه انفاق می کنند». «۱»

ظاهرا تا آن اندازه ای که اطلاع دارم هیچ یک از علماء شیعه و سنی در ذی القربی آیه خمس، این احتمال را نگفته اند.

دوم: اینکه مراد به «ذی القربی» خویشاونـدان پیامبر (ص) از قریش یا از بنی هاشم یا بنی هاشم و بنی المطلب بطور مطلق باشـد [اگر چه عباسـی یا حارثی یا لهبی باشند] و فقهاء سنت این احتمال را اختیار نموده اند و به ابن جنید نیز که از فقهاء شیعه است نسبت داده شده است.

سوم: مراد به «ذی القربی» خصوص امام باشد و اینکه مفرد بیان شده برای آگاهی دادن به همین نکته است، چون در هر زمانی امام یک شخص است، و خداوند متعال با این تعبیر آگاهی داد به اینکه مستحق

برای منصب امامت بعد از رسول خویشاوندان او می باشند، و از ظاهر کلمات فقهاء امامیه همین احتمال استفاده می شود و، روایات شیعه نیز بر آن دلالت دارد، و عبارت خلاف درباره آن قبلا گذشت و در آن نسبت مخالفت نداده بود مگر به ابن جنید که از فقهاء شیعه است.

و چون آن سه صنف (یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان) در نزد شیعه باید کسانی باشند که منتسب به پیامبر (ص) هستند چنانکه می آید، پس بناچار مراد از ذی القربی مطلق کسانی که نزدیک به پیامبرنـد نمی باشد- به جهت پرهیز از تکرار- پس مراد به ذی القربی کسی است که دارای نزدیکی خاص باشد و آن امام بعد از پیامبر (ص) است.

و اما قول خداوند متعال: «وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيل»* مشهور بین فقهاء

---

(۱) بقره (۲)/ ۱۷۷.

شیعه است که این سه صنف به کسانی که از آل رسول (ص) می باشند اختصاص دارد، و بعضی از فقهاء بر آن ادعای اجماع کرده اند.

اما فقهای سنت قائل به عمومیت آن برای همه یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان از مسلمین می باشند و تا اندازه ای ابن جنید از فقهاء شیعه نیز با آنان موافقت نموده است.

فقهاء شیعه بعد از ادعای اجماع و شهرت قطعی بر اختصاص سه صنف، به آل رسول (ص) به روایات زیادی استدلال کرده اند، از جمله آن روایات مرسلهٔ ابن بکیر، از یکی از آن دو (امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است که فرمود:

«و یتیمان- در آیه شریفه- یتیمان رسول (ص) و مسکینان از آل رسول (ص) و درراه ماندگان از آل رسول (ص) می باشند و به

غیر آنان تفسیر نمی شود». «۱»

و از جمله آن روایات مرسلهٔ طولانی حماد است، از عبد صالح (ع)- موسی بن جعفر (ع)- که فرمود:

«و نصف دیگر خمس بین اهل بیت پیامبر (ص) تقسیم می شود، سهمی برای یتیمانشان، و سهمی برای مسکینانشان، و سهمی برای درراه ماندگانشان». «۲»

و غیر اینها از دیگر روایات، رجوع نمائید.

ممکن است برای احتمال دیگر [تعمیم آیه به یتامی و مساکین و ابن سبیل غیر منتسبین به پیامبر اکرم (ص)] به دو دلیل استدلال نمود:

اول: اینکه معنای آیه اگر چه نسبت به همه زمانها عام است، لکن مورد آیه جنگ بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و در آن وقت در میان کسانی

---

(۱) فی مرسله ابن بکیر عن احدهما (ع): و الیتامی یتامی الرسول و المساکین منهم و ابناء السبیل منهم، فلا یخرج منهم الی غیرهم. (وسائل ۶/ ۳۵۶ باب ۱ من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۲).

(۲) فی مرسله حماد الطویله، عن العبد الصالح (ع): و نصف الخمس الباقی بین اهل بیته، فسهم لیتاماهم، و سهم لمساکینهم، و سهم لابناء سبیلهم. الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۵۸، باب ۱، من ابواب قسمه الخمس حدیث ۸).

که از بنی هاشم اسلام آورده بودند یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان موجود نبود تا اینکه خمس غنیمت بر آنان قسمت شود و لکن اصناف سه گانه از غیر بنی هاشم زیاد بودند، مخصوصا از مهاجرینی که از محل زندگی شان بیرون رانده شده بودند، مگر اینکه تشریع حکم برای سه صنف از بنی هاشم به لحاظ زمانهای آینده واقع شده باشد نه فقط زمان نزول آیهٔ شریفه.

دوم: آیه فی ء که در

سوره حشر «۱» بیان گردیده با این آیه در الفاظ و خصوصیات مانند یکدیگرند و فی ء در نزد شیعه از انفال بوده که اختصاص به امام مسلمین دارد، و در آن نه چند سهم کردن راه دارد و نه قسمت کردن، بله امام می تواند در اصناف سه گانه بطور مطلق (بنی هاشم و غیر آن) مصرف نماید چنانچه رسول خدا (ص) در فقیران مهاجری که از موطنشان بیرون شده بودند و در بعضی از انصار مصرف نمودند.

و در روایات ما نیز مواردی که بر عمومیت دلالت داشته باشد وجود دارد چنانچه در رسالۀ منسوب به امام صادق (ع) که در تحف العقول روایت شده آمده است که حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) آن غنیمتی را که بدست آورده بود پنج قسمت کرد و سهم خدا را خود بدست گرفت تا نام خدا را با آن زنده نگاه دارد، و پس از خودش آن را جاودانه سازد، سهمی هم به خویشان خود از بنی عبد المطلب اختصاص داد، سهمی هم برای یتیمان مسلمان، سهمی هم برای مستمندان، سهمی هم برای واماندگان در راه از مسلمانان که در غیر تجارت سفر کرده اند، و این بود جریان روز بدر- یعنی کیفیت تشریع خمس در آن روز- الحدیث.». «۲»

---

(۱) حشر (۵۹)/ ۷.

(۲) فی الرساله المنسوبه الی الامام الصادق (ع) المرویه فی تحف العقول قوله: فخمّس رسول الله (ص) الغنیمه التی قبض بخمسه اسهم، فقبض سهم الله لنفسه یحیی به ذکره و یورث بعده، و سهما لقرابته من بنی عبد المطلب، فانفذ سهما لایتام المسلمین و سهما لمساکینهم و سهما لابن السبیل من المسلمین فی غیر تجاره، فهذا یوم بدر.

الحدیث. (تحف

العقول/ ۳۴۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۹۷

بیان مصارف خمس در روایات

روایاتی که متعرض مصرف خمس شده اند زیاد است، از بعضی از آنها تقسیم خمس به شش سهم استفاده می شود، و از بعضی دیگر تقسیم خمس به پنج سهم، و ما به تفصیل در کتاب خمس متعرض این روایات شده ایم، رجوع نمائید. «۱»

و در اینجا نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- مرسلهٔ طولانی حماد که مشتمل بر احکام زیادی است و کلینی و شیخ هر دو آن را روایت کرده اند: در آخر کتاب الحجّه از اصول کافی آمده است: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب ما از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) روایت نموده که فرمودند:

«خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم (جنگ)، از غوّاصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می شود و در اختیار کسانی است که خداوند برای آنها قرار داده و چهار پنجم دیگر- در غنائم جنگ- بین کسانی که در آن جنگ شرکت نموده و پیشرفت آن را به عهده داشته اند تقسیم می شود.

و خمس در بین اهل آن بر شش سهم قسمت می شود: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول خدا، سهمی برای ذی القربی، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مستمندان و سهمی برای واماندگان در راه، پس سهم خدا و سهم رسول خدا (ص) برای اولو الامر بعد از رسول خدا (ص) بصورت وراثت می باشد، پس اولو الامر سه سهم دارد: دو سهم بعنوان وراثت (سهم خدا و رسول) و یک سهم هم که از طرف خدا قسمت او شده، و

نصف خمس بطور کامل برای او است.

و نصف دیگر خمس بین اهل بیت پیامبر (ص) تقسیم می شود: سهمی برای یتیمانشان و سهمی برای مستمندانشان و سهمی برای واماندگانشان در راه که بین آنان بر اساس کتاب و سنت [کفاف و گشایش زندگی، تهذیب] قسمت می شود،

---

(۱) کتاب الخمس/ ۲۵۵ به بعد.

به مقداری که در طول سال بی نیاز باشند پس اگر چیزی از آن زیاد آمد برای والی و حاکم است، و اگر قابل قسمت نبود یا کم آمد و به حدی نبود که آنان را بی نیاز سازد بر والی است که از اموالی که نزد اوست به حدی که آنان را بی نیاز کند مخارج آنان را تکمیل نماید و این لزوم تکمیل مخارج آنان از این نظر به عهده حاکم گذاشته شده که مقدار اضافه از سهم آنان نیز به حاکم تعلق دارد». «۱»

این روایت با اینکه مرسل است ولی فقهاء شیعه در ابواب مختلف به فرازهای مختلف آن عمل کرده اند و حماد بن عیسی از کسانی است که بزرگان بر صحت آنچه از طریق او صحیح دانسته شده اجماع دارند. «۲»

محور کلام در روایت بیان وظائف امام در زمان بسط ید و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح چگونگی قسمت نمودن و مصرف کردن اموال و مالیاتهای اسلامی- از قبیل خمس ها و زکات ها و خراج زمینها و انفال- که نزد امام جمع

---

(۱) فی اواخر کتاب الحجه من اصول الکافی: علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن بعض اصحابنا، عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسه اشیاء: من الغنائم الغوص و من الکنوز

و من المعادن و الملاحه یؤخذ من کل هذه الصنوف الخمس فیجعل لمن جعله الله- تعالی- له و یقسّم الاربعه الاخماس بین من قاتل علیه و ولی ذلک و یقسّم بینهم الخمس علی ستّه اسهم: سهم لله و سهم لرسول الله و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لابناء السبیل، فسهم الله و سهم رسول الله (ص) لا لی الامر من بعد رسول الله (ص) وراثه فله ثلاثه اسهم:

سهمان وراثه و سهم مقسوم له من الله و له نصف الخمس کملا.

و نصف الخمس الباقی بین اهل بیته: فسهم لیتاماهم و سهم لمساکینهم و سهم لابناء سبیلهم یقسّم بینهم علی الکتاب و السنه (علی الکفاف واسعه- التهذیب) ما یستغنون به فی سنتهم، فان فضل عنهم شی ء فهو للوالی، و ان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یستغنون به، و انما صار علیه ان یمونهم لان له ما فضل عنهم. الحدیث.

(اصول کافی ۱/ ۵۳۹ کتاب الحجه، باب الفی ء و الانفال ... و وسائل ۶/ ۳۵۸ باب ۱، من ابواب قسمه الخمس حدیث ۸).

(۲) تنقیح المقال ۱/ ۳۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۱۹۹

می شود است، بنابراین روایت از حکم زمان غیبت یا زمان عدم قدرت جهت تشکیل حکومت حقه ساکت است. بنابراین استدلال به این مرسله برای جواز برطرف کردن نیاز فرزندان پیامبر (ص) یعنی سادات در عصر غیبت یا در زمان عدم بسط ید از سهم امام در حالی که اموال جمع شده نزد امام بسیار بوده و بعضی از موارد مصرف هم به مراتب با اهمیت تر از تأمین سادات می باشند، چنین استدلالی

جدا مشکل است چنانکه مخفی نیست.

و اینکه این روایت متعرض خمس ارباح مکاسب نشده با اینکه در مقام برشمردن همه موارد خمس است. و از طرفی در زمان امام کاظم (ع) هم خمس ارباح از چیزهایی بوده که عام البلوی محسوب می شده، این تا حدّی موجب سستی و اشکال در خمس ارباح مکاسب است، فتدبر (قبلا گفتیم که اجماع و روایات بر خمس ارباح مکاسب دلالت دارد).

۲- مانند همین مرسله است مرفوعهٔ احمد بن محمد، پیرامون موارد خمس و قسمت نمودن آن به شش سهم و کامل کردن حق سادات اگر کم آمد که شیخ آن را روایت کرده، رجوع نمائید. «۱»

۳- شیخ به سند خود از عبد الله بن بکیر، از برخی اصحابش، از یکی از آن دو بزرگوار (امام باقر (ع) یا صادق (ع) درباره سخن خداوند متعال: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ...، روایت نموده که حضرت فرمود:

«خمس خدا برای امام است، و خمس رسول هم برای امام است، و خمس ذی القربی برای خویشان رسول است، یعنی امام و یتیمان منظور یتیمان رسول و مستمندان و واماندگان در راه از آنان می باشد، و به غیر ایشان روا نیست داده شود». «۲»

---

(۱) وسائل ۶/ ۳۵۹ باب من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۹.

(۲) ما رواه الشیخ عن عبد الله بن بکیر عن بعض اصحابه عن احدهما (ع) فی قول الله تعالی: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ...، قال: خمس الله للامام و خمس الرسول للامام، و خمس ذوی القربی لقرابه الرسول: الامام و الیتامی یتامی الرسول و المساکین منهم و ابناء السبیل منهم، فلا یخرج منهم الی غیرهم. (وسائل ۶/ ۳۵۶ باب ۱ من ابواب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۰

و عبد الله بن بکیر از کسانی است که بزرگان، بر صحت آنچه از طریق او صحیح دانسته شده اجماع و اتفاق دارند. «۱»

۴- در درّ المنثور آمده است:

«ابن منذر از طریق ابی مالك به نقل از ابن عباس روایت نموده که گفت:

رسول خدا (ص) آنچه که فتح می شد را پنج قسمت می نمود: چهار پنجم برای کسانی که شاهد فتح بودند و یک پنجم را بعنوان خمس خدا می گرفت و بر شش سهم قسمت می کرد: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول، سهمی برای ذی القربی سهمی برای یتیمان، سهمی برای مسکینان و سهمی برای واماندگان در راه». «۲»

۵- در صحیحهٔ ربعی بن عبد الله، از امام صادق (ع) که حضرت فرمودند:

«رسول خدا (ص) هر وقت غنیمت بدستشان می آمد اجناس برجسته آن را می گرفت و آن برای ایشان بود، سپس بقیه را پنج قسمت می کرد یك پنجم آن را خود می گرفت سپس چهار پنجم دیگر را بین مردمی که بر آن جنگ کرده بودند تقسیم می نمود، سپس یك پنجمی که گرفته بود پنج قسمت می کرد: خمس خدا- عز و جل- را برای خود برمی داشت، بعد چهار پنجم دیگر را بین خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه قسمت می کرد و به هر یك از آنان حقی می داد. و امام هم این چنین می گیرد همانطور که پیامبر (ص) می گرفت». «۳»

- الخمس حدیث ۲).

(۱) تنقیح المقال ۲/ ۱۷۱

(۲) فی الدر المنثور: و اخرج ابن المنذر من طریق ابی مالك، عن ابن عباس قال: کان رسول الله (ص) یقسم ما افتتح علی خمسه اخماس: فاربعه اخماس لمن شهده و یأخذ

الخمس الله فيقسمه على سته اسهم: فسهم لله و سهم للرسول و سهم لذى القربى و سهم لليتامى و سهم للمساكين و سهم لابن السبيل. الحديث. (الدر المنثور ۳/ ۱۸۶).

(۳) صحيحه ربعى بن عبد الله عن ابى عبد الله (ع) قال: كان رسول الله (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و كان ذلك له ثم يقسّم ما بقى خمسه اخماس و يأخذ خمسه، ثم يقسم اربعه اخماس بين الناس الذين قاتلوا عليه. ثم قسم الخمس الذى أخذه خمسه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۱

معنای صحیحه بیان کاری است که پیامبر (ص) در غنیمت و در خمس نه یک مرتبه بلکه بطور دائم انجام می داده است، و شاید اینکه پیامبر (ص) در خمس چنین می کرد (پنج قسمت می نمود) از جهت افزودن بر دیگر مستحقین بوده است.- در حقیقت سهم خود را بدیگر مستحقین خمس داده است- و این با آن سخن حضرت (ع) که فرمود: «و امام هم این چنین می گیرد» منافات ندارد زیرا شاید همانند بودن- امام با پیامبر (ص) در گرفتن خمس و اشیاء برجسته از غنیمت و خمس باشد، نه همانندی در همه جهات.

ظاهر این صحیحه عمومیت اصناف سه گانه (یتیمان و مسکینان و ماندگان در راه) می باشد و اختصاص به فرزندان پیامبر (ص) ندارد. (روایت قبلی از درّ المنثور نیز عمومیت داشت)

و صحیحه را حمل بر تقیه نمودن مشکل است، زیرا جدّا از امام صادق (ع) دور است که به انگیزه تقیه نسبت خلاف واقع به پیامبر (ص) بدهد.

و لکن با همه اینها مقاومت صحیحه با ظاهر آیه و صریح روایات و فتواهایی که دلالت بر تقسیم خمس به شش سهم دارند

مشکل است.- زیرا در همه اینها انتساب اصناف ثلاثه به پیامبر شرط شده است- «۱»

خمس حقی واحد برای منصب امامت

[دلالت آیات]

قبلاـ در تفسیر آیه شریفه احتمال دیگری را بیان کردیم که فی نفسه قوی است و آن اینکه مراد از ترتیب آیه ترتیب در اختصاص خمس است، نه قسمت نمودن

- اخماس: یأخذ خمس الله- عز و جل- لنفسه، ثم یقسم الاربعه اخماس بین ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابناء السبیل یعطی کل واحد منهم حقا و کذلک الامام یأخذ کما اخذ الرسول (ص). (وسائل ۶/ ۳۵۶ باب ۱ من ابواب قسمه الخمس حدیث ۳).

(۱) ولی با توجه به مبنای حضرت استاد که خمس را کلا حق واحد و در اختیار حاکم به حق می دانند چه اشکالی دارد گفته شود که صحیحه، عمل پیامبر را که صاحب اختیار می باشد نقل نموده نه اینکه در مقام بیان حکم کلی الهی و همیشگی باشد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۲

و جزء کردن آن، به این بیان که خمس حق واحدی است که برای منصب امامت و فرمانروائی قرار داده شده و چون فرمانروائی اولاـ و بالذات برای خداوند متعال است، و از طرف خدا برای رسول و از طرف رسول (ص) برای ذی القربی در غدیر خم قرار داده شده، پس بناچار همه خمس اولا و بالذات برای خداوند متعال بوده و در مرتبه بعد همه آن برای رسول بعنوان اینکه جانشین خدا در فرمان دادن است می باشد و بعد از رسول برای امامی است که جانشین رسول می باشد، و انفال نیز مانند خمس است.

نمی گوئیم: خمس و انفال برای شخص امام است، بلکه می گوییم: خمس و انفال برای

منصب امامت است، همانگونه که اموال عمومی مال دولت و حکومت است. و اما اصناف سه گانه خمس، نه ملک آنان است و نه اختصاص به آنان دارد بلکه آنها فقط مصارف خمس می باشند، و برای همین است که نه در آیه خمس و نه در آیه فی ء بر سر اصناف «لام» داخل نشده است، و سیاق آیه خمس و روایات زیاد بر این احتمال شهادت می دهند:

اما آیه، اولا: از این جهت که خداوند متعال «لام اختصاص» را فقط بر اسم شریف خود و بر هر یک از رسول و ذی القربی و نه اصناف سه گانه، آورده است و ظاهر لام هم اختصاص تام و ملکیت مستقل است.

و آن موجب می شود که همه خمس اختصاص به خداوند متعال بطور مستقل پیدا کند و سپس به رسول و سپس به ذی القربی و بناچار اختصاص خمس بصورت طولی و به ترتیب می باشد. و اما اصناف سه گانه دیگر، خمس اختصاصی به آنان نداشته و ملکیتی برای آنان نیست آنان فقط مصارف خمس می باشند، و از مالیات حکومت و امامت روزی می خورند برای اینکه جزء افراد خانه و شئون امامتند، و به همین جهت است که ممتازند و از دیگر فقراء جدا می شوند، چون دیگر فقراء از اموال مردم و صدقات آنان ارتزاق می کنند.

و ثانیا: چنانچه در جای خود گفته اند: اگر چیزی که حق او تاخیر است مقدم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۳

شود فایده حصر می دهد بنابراین مقدم شدن «لله»- که خبر انّ است- بر «خمسه»- که اسم انّ است- در آیه شریفه از چیزهایی است که از آن اختصاص همه خمس به خدا استفاده می شود.

و

بر فرض اینکه آیه شریفه ظهور در قسمت نمودن داشته باشد باید گفت که خمس به سه قسم تقسیم بشود نه شش قسم یعنی سهمی برای خدا و سهمی برای رسولش و سهمی برای ذی القربی قرار داده شود و اصناف سه گانه هم از جهت نسبت پیدا کردن به پیامبر (ص) تابع ذی القربی بوده و در سهام با ذی القربی شریک می باشند.

[دلالت روایات]

و اما روایاتی که ظهور در این دارد که خمس حق واحدی است برای منصب امامت، زیاد است، که بعضی از آنها را بیان می کنیم:

روایت اول: سید مرتضی در محکم و متشابه به نقل از تفسیر نعمانی از علی (ع) روایت کرده که فرمود:

اما آنچه در قرآن آمده از بیان وسائل و اسباب زندگانی و درآمدهای خلق که خداوند سبحان ما را به آن آگاه گردانیده از پنج راه است: راه امارت (حکومت) راه آباد نمودن، راه کرایه دادن، راه تجارت و راه صدقات.

اما بهره بردن از راه امارت از این آیه شریفه استفاده می شود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكين. پس در این آیه شریفه خمس غنائم برای خدا قرار داده شده ...» «۱»

نگاه کن که امام (ع) همه خمس را پول امارت (حکومت) نامید سپس تصریح

---

(۱) ما رواه السید المرتضی فی المحکم و المتشابه نقلا عن تفسیر النعمانی باسناده عن علی (ع) قال: و امّا ما جاء فی القرآن من ذکر معایش الخلق و اسبابها فقد اعلمنا- سبحانه- ذلک من خمسه اوجه: وجه الاماره و وجه العماره و وجه الاجاره و وجه التجاره و وجه الصدقات. فاما

وجه الاماره فقوله تعالی وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ. فجعل اللّه خمس الغنائم ...

الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۴۱ باب ۲ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۴

فرمود که همه آن برای خداوند متعال است، و مقصود از آن مالکیت تکوینی خدا نمیباشد چه اینکه چنین مالکیتی مخصوص به خمس تنها نیست، بلکه مقصود مالکیت تشریعی است یعنی خداوند خمس را ملک خود بعنوان حاکم حقیقی و به حق مردم قرار داده است، و اگر فقط یک ششم آن برای خدا بود دیگر نسبت همه آن به خدا نیکو نبود، پس آنچه ما گفتیم که همه خمس حق واحد بوده و برای کسی است که حق فرمان دادن و امر نمودن دارد صحیح می باشد، و فرمان دادن برای خدا و رسولش و کسی که جانشین رسول است بنحو ترتیب می باشد.

و اموال عمومی هم که در اختیار امام است گاهی از آن به مال خدا تعبیر شده چنانچه در نهج البلاغه آمده است:

«مال خدا را می خوردند مانند خوردن شتر گیاه بهار را». «۱» ولی در صحت روایات کتاب محکم و متشابه اشکالی هست که در بحثهای گذشته بآن اشاره شد.

روایت دوم: صدوق در فقیه از سکونی، از جعفر بن محمد (ع) از پدرش، از پدرانش روایت کرده که فرمود: علی (ع) فرمودند: «وصیت به یک پنجم باشد، زیرا خداوند- عز و جل- برای خود به خمس راضی شده است». «۲»

از این روایت استفاده می شود که همه خمس برای خداوند متعال است. بله ممکن است کسی بگوید: مراد

از خمس در این روایت خمس اصطلاحی نیست بلکه منظور اینست که آنچه وصیت می شود در راه قرب به خدا، یک پنجم از مال باشد.

روایت سوّم: صفار در بصائر الدرجات از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که گوید:

---

(۱) فی نهج البلاغه: یخضمون مال الله خضمه الابل نبته الربیع. (نهج البلاغه فیض ۵۱، لح/ ۴۹ خطبه ۳. عبده ۱/ ۳۰).

(۲) ما رواه الصدوق عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه (ع) قال: قال علی (ع): الوصیّه بالخمس، لان الله- عز و جل- قد رضی لنفسه بالخمس. (وسائل ۱۳/ ۳۶۱، باب ۹، از ابواب احکام وصایا. حدیث ۳).

«بر حضرت آیه خمس را خواندم حضرت فرمود: آنچه برای خداست، برای رسولش می باشد، و آنچه برای رسول خداست، برای ماست. سپس فرمود: به خدا سوگند خداوند بر مؤمنین روزیشان را آسان گردانیده به پنج درهم که یک درهم را برای پروردگارشان قرار دهند و چهار درهم دیگر را بطور حلال بخورند». «۱»

از روایت استفاده می شود که خمس برای خداوند متعال و پس از آن برای پیامبر و امام است که در روایات از چنین خمسی به خمس خدا تعبیر شده و از شیعه و سنی روایات در این زمینه زیاد است که انسان جستجوگر آنها را در جایگاه آن می یابد. و احتمال اینکه اضافه شدن خمس به خدا به لحاظ تشریع خمس از جانب او یا واقع شدن آن در راه قرب و نزدیکی بسوی خدا و خشنودی او باشد مثل دیگر کارهایی که موجب تقرب به خدا می گردد بسیار خلاف ظاهر است.

روایت چهارم: در روایت

ابن شـجاع نیشـابوری که گـذشت به نقل از امام هادی (ع) آمـده است که فرمود: «آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است». «۲»

امام همه خمس را به خود نسبت داده است.

روایت پنجم: در صـحیحهٔ ابی علی بن راشـد است که به حضـرت هـادی (ع) عرض کردم: مرا به قیـام به امر خودتـان (ولا-یت شما) و گرفتن حقتان امر فرمودید، و من دستور شما را به دوستانتان گفتم، برخی از آنان به من گفتند: حق

---

(۱) عن عمران بن موسـی بن جعفر (ع) قـال: قرأت علیه آیه الخمس فقـال: مـا کان لله فهو لرسوله، و ما کان لرسوله فهو لنا. ثم قـال: و الله لقـد یسّـِر الله علی المؤمنین ارزاقهم بخمسه دراهم جعلوا لربهم واحـدا و اکلوا اربعه احلّاء. (وسائل ۶/ ۳۳۸ باب ۱ از ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۶)

(۲) فی روایه ابن شـجاع نیشابوری، قوله (امام هادی (ع)): لی الخمس مما یفضل من مؤنته. (وسائل ۶/ ۳۴۸ باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۶

آن حضرت چیست؟ و من نمی دانستم چه جواب آنها را بدهم؟ حضرت فرمودند: «بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند». عرض کردم:

در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمودند: در متاعها و صنایعشان». «۱»

از این صـحیحه اسـتفاده می شود که همه خمس حق امام است، ابو علی بن راشـد اهل بغداد است و مورد اعتماد بوده و وکیل امام هادی (ع) می باشد. «۲»

روایت ششم: سخن امام رضا (ع) در تفسیر آیه خمس که فرمودند: «خمس برای خدا و رسول است و برای ما است». «۳»

حضرت

همه خمس را برای خودشان قرار داده است.

روایت هفتم: در آخر مرسلهٔ حماد در مقام علت آوردن برای نبودن زکات در مال خمس حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید: «و در مال خمس زکات نیست، چون فقیران مردم ... و به همین جهت بر مال پیامبر (ص) و والی زکات نمی باشد». (۴)

پس حضرت همه خمس را برای پیامبر (ص) و والی قرار داده با اینکه خود این مرسله متعرض قسمت نمودن خمس به شش سهم شده است پس لازم است برای این تقسیم وجهی بیان شود چنانکه بیان آن خواهد آمد.

---

(۱) صحیحه ابی علی بن راشد، قلت له: أمرتنی بالقیام بأمرك و أخذ حقك، فاعلمت موالیك بذلك، فقال لی بعضهم: و ای شی ء حقه؟ فلم ادر ما اجیبه فقال: یجیب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شی ء؟ فقال: فی امتعتهم و صنائعهم. الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۴۸ باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

(۲) تنقیح المقال ۳/ ۲۷ من فصل الکنی.

(۳) قول الرضا (ع) فی تفسیر آیه الخمس: الخمس لله و الرسول، و هو لنا. (وسائل/ ۳۶۱ ۶ باب ۱، من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۱۸).

(۴) قوله (ع) فی آخر مرسله حماد الطویله فی مقام التعلیل لعدم الزکاه فی مال الخمس: و لیس فی مال الخمس زکاه، لان فقراء الناس ... و لذلک لم یکن علی مال النبی (ص) و الوالی زکاه. (وسائل ۶/ ۳۵۹، باب ۱، من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۸).

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۷

هشتم: روایت محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) که درباره این آیه شریفه:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى، حضرت فرمود: «ذی القربی خویشان رسول خدا (ص) هستند و خمس برای خدا و برای رسول و برای ما است». «۱»

روایت نهم: صحیحهٔ بزنطی، از امام رضا (ع) گوید: از حضرت سؤال شد درباره آیه شریفه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ. به حضرت عرض شد: آنچه برای خدا است برای چه کسی می باشد؟ حضرت فرمود: «برای رسول خدا (ص) است و آنچه برای رسول خدا (ص) است برای امام است، به حضرت عرض شد: به نظر شما اگر صنفی از اصناف بیشتر باشند و صنفی کمتر چه باید کرد؟ حضرت فرمود: آن به اختیار امام است، آیا ندیدید رسول خدا (ص) چگونه عمل می کرد؟

آیا چنان نبود که بنا بر آنچه تشخیص می داد اعطاء می کرد؟ امام هم چنین می کند». «۲»

صحیحه صراحت دارد در اینکه همه مال به امام برمی گردد و او است که بنا بر آنچه تشخیص می دهد قسمت می کند، و تقسیم به شش یا پنج واجب نیست.

روایت دهم: روایت ابن سنان، گوید امام صادق (ع) فرمود: «هر کس غنیمت ببرد، یا کاسبی کند، از آنچه بدست آورده خمس آن برای حضرت فاطمه

---

(۱) خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) فی قول الله- عز و جل- وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لذی الْقُرْبى، قال: هم قرابه رسول الله (ص) و الخمس لله و للرسول و لنا. (وسائل ۶/ ۳۵۷، باب ۱ از ابواب

قسمه الخمس حدیث ۵)

(۲) صحیحه بزنطی عن الرضا (ع) قال: سئل عن قول الله- عز و جل- وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ الآیه، فقیل له: فما کان لله فلمن هو؟ فقال: لرسول الله (ص) و ما کان لرسول الله (ص) فهو للامام. فقیل له: أ فرأیت ان کان صنف من الاصناف اکثر و صنف اقل ما یصنع به؟ قال: ذاک الی الامام، أ رأیت رسول الله (ص) کیف یصنع، أ لیس انما کان یعطی علی ما یری؟ کذلک الامام. (وسائل ۶/ ۳۶۲، باب ۲ من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۸

(س) و برای کسانی که امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجتهای خداوند بر مردم اند می باشد، و آن خمس مخصوص ایشان بوده، هر جا بخواهند آن را قرار می دهند». «۱»

ظاهر اینست که مراد به «امر فاطمه» (س) امر امامت و ولایت است و علت اینکه آن حضرت نام فاطمه (س) را بیان نموده است به جهت اینست که ایشان و صدف پاک گوهر امامت است. [و بهمین علت نیز پیامبر ص فدک را بحضرت فاطمه تحویل داد و او را صاحب اختیار آن نمود زیرا آن حضرت محور ولایت و امامت و امّ الائمه بود] و بطور کلی ظاهر زیادی از روایات خمس و همچنین انفال اینست که همه آن حق واحدی است که برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد، یعنی امامت جهت «تقییدیه» آن لحاظ شده نه جهت «تعلیلیه» آن [یعنی انفال مقیّد به امامت است نه اینکه امامت علت ثبوت حکم ملکیت برای شخص امام باشد] پس مال برای منصب امامت است

نه برای شخص امام و لذا از او به امام بعد منتقل می شود نه به ورثه او چنانکه دلالت بر این مطلب دارد آنچه که صدوق از ابی علی بن راشد روایت کرده که گوید: به حضرت هادی (ع) عرض کردم چیزی نزد ما آورده می شود، و گفته می شود: این برای امام جواد (ع) است که نزد ما بوده، چه کار کنیم؟ حضرت فرمود:

«آنچه برای پدرم به عنوان مقام امامت بوده مال من است، و آنچه غیر این بوده، میراثی است که باید بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل شود.» «۲»

---

(۱) خبر ابن سنان قال: قال ابو عبد الله: علی کل امرئ غنم او اکتسب: الخمس مما اصاب لفاطمه (ع) و لمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس، فذاک لهم خاصه یضعونه حیث شاءوا. (وسائل ۶/ ۳۵۱، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۸).

(۲) ما رواه الصدوق باسناده عن ابی علی بن راشد قال قلت لأبی الحسن الثالث (ع) انّا نؤتی بالشی ء فیقال: هذا کان لأبی جعفر (ع) عندنا فکیف نصنع؟ فقال (ع): ما کان لأبی (ع) بسبب الإمامه فهو لی، و ما کان غیر ذلک فهو میراث علی کتاب الله و سنه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۰۹

و از جمله ادله ای که دلالت می کند بر اینکه خمس حق واحدی است که برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد همهٔ روایات تحلیل است، زیرا از این روایات استفاده می شود که امام تنها مرجع در خمس است و همهٔ آن برای امام است و اصناف سه گانه هم از باب مصرف خمس می باشند.

و نیز شاهد بر همین مطلب است

اینکه خداوند متعال فی ء را نیز در آیه فی ء که در سوره حشر بیان شده برای همین مصارف شش گانه ای که در آیه خمس بیان شده قرار داده بدون هیچ گونه تفاوتی بین آنها، بدین ترتیب: خداوند سبحان خود و رسول و ذی القربی را با «لام اختصاص» بیان کرده، و اصناف سه گانه را بدون لام با اینکه فی ء قطعا اختصاص به امام دارد و قسمت نمودن آن به شش سهم واجب نمی باشد، که بزودی بحث آن در آیه فی ء در فصل چهارم می آید.

مرحوم کلینی (قدس سره) نیز در فروع کافی پیرامون خمس و انفال بحثی را نگشوده و روایات این دو را در آخر کتاب الحجّه از اصول کافی «۱» متعرض شده است، از این شیوهٔ بیان استفاده می شود که کلینی خمس و انفال را از حقوق و شئون امامت قرار داده است. و این نکته ایست شایان توجه

اگر اشکال شود: اینکه بیان کردی که همه خمس حق واحدی است که برای امام است با روایات زیادی که بر قسمت نمودن خمس به شش سهم یا پنج سهم دلالت دارد و اینکه پیامبر (ص) و امام (ع) آن را این چنین قسمت می کرد منافات دارد. بلکه از مرسلهٔ طولانی حماد و مرفوعهٔ احمد بن محمد تقسیم به سهم های مساوی استفاده می شود، چون در این دو روایت بعد از قسمت نمودن خمس به شش سهم حکم کرده به اینکه نصف خمس بطور کامل برای امام است و نصف دیگر برای بقیهٔ اصناف سه گانه می باشد. و این چیزی است که فقهای شیعه در زمانهای مختلف به آن فتوی داده اند.

در جواب گفته می شود: صدر مرسله و همچنین مرفوعه اگر

چه دلالت بر تقسیم

- نبیّه، (وسائل ۶/ ۳۷۴ باب ۲ من ابواب الانفال ... حدیث ۶).

(۱) اصول کافی ۱/ ۵۳۸ کتاب الحجه باب الفی ء و الانفال ...

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۰

به سهم های مساوی دارد، و لکن در این دو روایت بعد از بیان تقسیم، گفته شده که امام بین اصناف سه گانه به مقداری که در مخارج سالشان بی نیاز شوند قسمت می کند، پس اگر چیزی اضافه آمد برای والی می باشد و اگر کم آمد بر والی است که از پیش خود به مقداری که بی نیاز شوند به آنان بپردازد، پس معلوم می شود که جزء جزء نمودن لازم نیست، بله بر امام است که نفقه افراد نیازمند را هر چند توسط سهام غیر مساوی تأمین کند

و شاهد بر این مطلب است اینکه: اولاً: تعبیر به هشت سهم در مرسله حماد نسبت به زکات نیز واقع شده است، با اینکه مصارف هشتگانه در باب زکات فقط مصارف محض است و به نظر ما در آن مصارف، جزء جزء نمودن زکات لازم نیست.

ثانیا: در آخر مرسله، امام (ع) همه خمس را مال پیامبر (ص) و والی بشمار آورده است، چنانکه گذشت.

و شاید اصرار امام (ع) بر تعبیر به سهام در مقام اقامه حجت و ستیز (جدل) با طرف مقابل بوده است، چون فتوای رائج در زمان امام موسی بن جعفر (ع) و بعد از او فتوای ابو حنیفه بود، و ابو حنیفه قائل به سقوط حق پیامبر (ص) و حق ذی القربی بعد از وفات پیامبر (ص) بود و در نزد او خمس به سه سهم برای اصناف سه گانه قسمت می شد. و همه فقهاء

اهـل سـنت نیز قائـل به عمومیت در اصـناف سه گـانه برای غیر سادات بودنـد و نتیجه آن این می شـد که ائمه (ع) ما و سادات شریف و آبرومند از حق مشروعشان محروم بمانند. بلکه این مدار عمل خلفاء بعد از وفات پیامبر (ص) بود چنانکه در آنجا که اقوال را از کتاب خراج ابی یوسف نقل می کردیم این مطلب گذشت، «۱» پس ائمه (ع) ما به اندازه امکان با بیان ظاهر آیهٔ

---

(۱) بدیهی است هنگامی که مقام مقدس افتاء و مرجعیت دینی ملعبهٔ سیاستمداران غاصب قرار گرفت چرخش آن بجای اینکه بر محور حق و عـدالت و فضـیلت باشـد بر مـدار شـیطنت و سـیاست و توجیه اهـداف حـاکمیت غصب و مـدعیان خلافت قرار میگیرد.

(مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۱

شریفه طبق ذوق فقهاء اهل سـنت- چون آنان آیه را حمل بر قسـمت نمودن و جزء جزء کردن خمس میکردنـد- می خواسـتند حق خود را اثبات نمایند.

نـتیجه اینکه اقتضـای جمع بین آنچه که دلالـت دارد بر اینکه همه خمس حق امـام بوده بعنوان اینکه امـام است و بین روایـات تقسـیم خمس اینست که روایـات تقسـیم را بر ستیز (جـدل) و محـاجه کردن بـا طرف مقابـل یا راه های دیگری نظیر آن حمل نمود- نظیر اینکه چون اختیار خمس بدست پیامبر و امام است گاهی بنا به مصالحی مساوی تقسـیم می کرده اند و وکلاء آنان هم اینگونه عمل می کردند.

و شاهد بر این مطلب نیز خود روایات تقسـیم است، چون این روایات بر این دلالت دارد که مقدار زائد از مخارج سال اصناف سه گانه برای امام است و به او برمی گردد و به این مضمون عده زیادی از فقهای شیعه

فتوی داده اند، پس بناچار ملکیت اصناف سه گانه تقسیم مساوی منتفی می باشد، و این مطلبی است شایان دقت.

و مفروض در مرسله حماد نیز وجود امامی است که بواسطه حکومت و قدرت دستش باز بوده و همه خمسها و زکاتها و غیر آن از دیگر اموال شرعیه به او بازمی گردد، و در این صورت اگر چنین قدرتی در زمان ما باشد خمس یک شهر از شهرهای بزرگ مانند طهران برای همه فقراء سادات کفایت می کند، پس چگونه می توان گفت نصف خمس ثروت عالم با همه زیادی آن برای آنان قرار داده شده است.

پس با این مطالب دانسته شد که برای اصناف سه گانه نسبت به خمس ملکیت و اختصاصی نیست، بلکه همه خمس حق واحدی است که برای امام می باشد و بر امام است که مخارج فقرا سادات را از خمس بپردازد، پس فقراء سادات فقط بعنوان مصارف بیان شده اند مانند بیان اصناف سه گانه و بیان فقراء مهاجرین در سوره حشر بعد از آیه فی ء، با اینکه روشن است که فی ء مختص به امام بعنوان اینکه امام است می باشد چنانکه بیان آن خواهد آمد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۲

توضیح و تکمیل:

معروف بین فقهاء شیعه وجوب زکات است در نه چیز و وجوب خمس است در هفت چیز، و از جمله هفت چیز، معادن با همه زیادی و تمام انواع و اقسام آن و نیز ارباح مکاسب را بیان کرده اند، و زیادی معادن استخراج شده و درآمد آنها و همچنین ارباح مکاسب با شاخه های مختلف آن در همه زمانها مخصوصا در این زمانها روشن است، پس خمس ثروت بزرگ فراوانی است که با میلیاردها و بالاتر از آن

قابل شمارش نیست.

و اما مالهای نه گانه (گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر و طلا و نقره) که زکات به آنها تعلق گرفته، به مراتب کمتر از موضوعاتی است که خمس به آنها تعلق گرفته، و زکاتی که بر آن نه چیز واجب شده نیز کمتر از خمس است، زیرا زکات یک دهم یا یک بیستم یا یک چهلم است [ولی خمس یک پنجم].

از سوی دیگر فقهاء گفته اند که نصف خمس در همه موارد آن برای فقراء سادات است که غیر آنان در آن نصف شریک آنان نخواهند بود، و برای زکات مصارف هشتگانه را بنا بر آنچه در قرآن آمده بیان کرده اند که از جمله آنها فقراء و همه راههای خیر مثل ایجاد مسجدها و مراکز علمی و بیمارستانها و راهها و پلها و آماده نمودن افراد و ساز و برگ جنگ برای جهاد و مانند آن از مصارف مهم عمومی است که متوقف بر خرج کردن اموال زیادی است.

و می گویند زکاتهای بنی هاشم را میتوان در نیازمندیهای خودشان مصرف نمود، و شما می بینید که تعداد بنی هاشم نسبت به دیگر افراد در نهایت کمی است مخصوصا در صدر اسلام و هنگام تشریع این احکام.

پس بنا بر دیدگاه آقایان فقهاء، نصف خمس بطور کامل با گستردگی آن از نظر موضوع (همه ثروتهای حاصله از ارباح تمام مکاسب و معادن و غیره)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۳

و مقدار (یک دهم) برای فقراء از بنی هاشم با تعداد کمی که دارند تشریع شده در حالی که غیر آنان هم در آن نصف شریک آنان نخواهند بود ولی زکات با اینکه نسبت به خمس هم

از جهت موضوع و هم از جهت مقـدار کمتر است، مصارف هشت گانه ای برای آن تشـریع شده که از جمله آنها همه راههای خیر است که تمـامی افراد حتی سـادات از آن اسـتفاده می کننـد و از جمله مصارف، همه فقراء، حتی فقراء سادات است که از زکات خود سادات اسـتفاده می کننـد، پس آیا چنین جعل و تشـریعی ظلم و مخالف با عقل و حکمت شـمرده نمیشود، که در آن هیـچ تعادل و تناسبی یافت نمی شود؟! مخصوصا با توجه به آنچه در روایات زیادی آمـده که خداوند متعال برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند قرار داد، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز فقرا را نمی کند البته آن را زیادتر قرار می داد، چون از این روایات استفاده می شود که قرار دادن حکم و تشریع با محاسبه حاجتها و نیازها می باشد.

بنابراین جز آنچه گفتیم که خمس حق واحـدی است برای منصب امامت و رهبری که تحت اختیار امام می باشـد راهی نیست، و برای امام است که آن را در همه آنچه که از مصالح خود و مصالح مسـلمین تشـخیص می دهد مصرف نماید، و از آن جمله است اداره زنـدگی فقراء چنانچه زکات و دیگر مالیاتهای اسـلامی نیز تحت اختیار امام قرار داده شـده. نهایت امر اینکه بر امام لازم است مخـارج فقراء بنی هـاشم را از آن مالیـاتی که منسـوب به امـامت و امـارت (حکـومت) است بدهـد به جهت بزرگ داشتن حال آنان چون ایشان از اهل بیت نبوت و امامتند، و تکریم و احترام به پیامبر تکریم اهل بیت و منسوبین اوست.

امام خمینی مد ظلّه [طاب

ثراه] در کتاب بیع از بحثهایشان می گویند:

«و بطور کلی کسی که در معنای آیه و روایات خمس بیندیشد برای او روشن می شود که تمام سهام خمس مربوط به بیت المال است، و حاکم هم سرپرستی تصرف در آن را دارد، و به حسب مصالح عمومی مسلمین نظر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۴

او باید تبعیت شود، و بر حاکم است که بر حسب آنچه که صلاح می بیند زندگی سه طائفه (یتیمان و مسکینان و درراه ماندگان) را از سهمی که برای ارتزاق آنان برقرار شده اداره نماید، چنانکه در زمان امام نیز حکم زکاتها به دست او است که سهم ها را بر حسب آنچه که صلاح می بیند در مصارفشان قرار میدهد، تمام اینها در خمس و زکات بود و ظاهرا انفال نیز ملک رسول خدا (ص) و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین- نمی باشد بلکه برای آنان مالکیت در تصرف است و بیان آن از آنچه که گذشت استفاده می شود». «۱»

ورود در مسأله از راه دیگر:

اگر قبول آنچه بیان کردیم برای شما سنگین است، مطلب را از راه دیگر محکم می کنیم، و فشرده آن اینست که: شاید خمس مال حرام مخلوط به حرام از قبیل صدقات باشد چنانکه بیان آن گذشت. و خمس زمینی که ذمی از مسلمان می خرد نیز از قبیل زکات بوده و به حاصل زمین تعلق می گیرد نه اصل آن، چنانکه گذشت.

و معادن و گنجها و آنچه در قعر دریاهاست نیز چنین است، چون اینها از انفالی هستند که مخصوص امام است، پس خمس در اینها از قبیل حق الاقطاعی است که از جانب امام برای کسی که در ملك امام تصرف نموده و آن را

بیرون آورده قرار داده شده، و به بنی هاشم ارتباطی ندارد، بلکه همه آن برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد، یعنی برای امامت و حکومت حق است.

و اما خمس ارباح مکاسب چنانچه در گذشته روشن گردید، احتمال دارد یک نوع مالیاتی باشد که از جانب ائمه متأخر (ع) قرار داده شده باشد و فلسفه آن این ستکه بعد از جدا شدن دست ائمه از زکاتها و مالیاتهای اسلامی تشریع شده از جانب خداوند متعال، احساس نیاز به آن به وجود آمد، پس خمس ارباح مکاسب نیز

---

(۱) کتاب البیع ۲/ ۴۹۵.

مخصوص امام است، و لذا امام (ع) در روایت ابن شجاع نیشابوری آن را به خودش اضافه نموده و فرمود: آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است». و در صحیحهٔ ابی علی بن راشد بعنوان یک حق مسلّم برای امام شمرده شده است. «۱»

در حدائق به نقل از منتقی الجمان در مقام جواب از اشکالاتی که بر صحیحه علی بن مهزیار وارد شده آمده است: «احتمال دارد این خمس مخصوص امام باشد و از بعضی روایات باب و فتوای جماعتی از قدماء نیز چنین استفاده می شود» رجوع نمائید «۲»

از سخنان محقق سبزواری در کفایه و ذخیره نیز تمایل ایشان به اینکه همه خمس ارباح مکاسب برای امام است استفاده می شود. «۳»

صاحب جواهر نیز در آخر بحث خمس جواهر در مسأله چهارم گوید:

«بله اگر وحشت تنها ماندن از اجماعی که فقهاء شیعه دارند نبود امکان ادعای ظهور روایات در اینکه همه خمس برای امام است وجود داشت اگر چه بر امام واجب است از

آن به اصناف سه گانه ای که نان خور او هستند بپردازد و لذا اگر اضافه آمد برای امام است، و اگر کم آمد بر امام است که از سهم خودش آن را کامل کند، و آن را بر هر کس که ائمه «ع» بخواهند حلال کنند» «۴»

بنابراین موضوعی برای قسمت نمودن و سهم بندی کردن باقی نمی ماند مگر خمس غنائم جنگ که موضوع آن در زمان ما منتفی است.

البته روشن است که امتیاز غنائم جنگ بر دیگر اموال و غنائم به اینست آنها از ابتدای کار بدلیل پیروزی بر دشمن در اختیار رسول یا امام قرار می گیرد و از قبیل

---

(۱) وسائل ۶/ ۳۴۸ باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۲ و ۳.

(۲) حدائق ۱۲/ ۳۵۶

(۳) کفایه/ ۴۴، و الذخیره/ ۴۸۶

(۴) جواهر ۱۶/ ۱۵۵.

مالیاتهایی که از مردم گرفته می شود نیست، و شاید اینکه از خمس غنائم جنگ نیاز بنی هاشم برطرف می شود نه از زکات و دیگر مالیاتهایی که از مردم می گیرند، به جهت برداشتن تهمت از پیامبر (ص) باشد به این دلیل که شاید کسانی که تازه اسلام آورده اند گمان کنند که اصرار پیامبر (ص) بر گرفتن زکات و دیگر مالیاتها برای مخارج خانواده و قبیله اش می باشد، لذا آن ها را بر بنی هاشم حرام کرد.

و تعبیر به «چرکها» در بعضی از روایات زکات، بر فرض صحت اینگونه روایات، برای ابراز بیزاری و فاصله گرفتن خانواده آن حضرت از زکوات و نداشتن علاقه و اصرار بر استفاده از آن هاست، و اگر غیر از این بود بین زکاتها و خمسها که هر دو از مردم گرفته می شود چه

فرقی است؟ و به چه دلیل اولی چرک دست مردم است و دومی نیست؟

مگر اینکـه بین این دو تفـاوت گذاشـته شـود به اینکه زکاتهـا از مردم بطـور مسـتقیم به اسم فقیران و مسـکینان به انگیزه پـاک نمودن آنان گرفته می شود چنانچه آیه شریفه: تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا «۱» بر آن دلالت دارد و به همین دلیل چرک نامیده شده و اما خمسـها اولا و بالـذات همه آن برای خداوند متعال قرار داده شده، چنانکه بیان کردیم، و از جانب خداوند به دنبال انتقال حکومت از جانب خـدا به رسول و به ذی القربی، به رسول و ذی القربی و نیازمنـدان بنی هاشم منتقل می شود پس در حقیقت فقراء مردم، نانخور مردمند، و فقراء بنی هاشم نانخور خدا و از وابستگان به امامت و حکومت اسلامیند و بین این دو اعتبار فرق روشنی است.

بله در اینجـا اشـکالی بـاقی می مانـد که بسا درباره آن سـخن گفته می شود و آن اینکه: امتیاز قائل شـدن بین بنی هاشم و غیر آنان بر خلاف آن چیزی است که طبع و روح اسـلام می خواهـد که بین طبقات و عناصـر جامعه مساوات برقرار نمایـد و بنیان امتیازات مادی و گروهی از جامعه ریشه کن شود.

و لکن این جهت را نیز باید توجه داشت که گرامی داشتن شخص در قبیله

---

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

و خانواده اش کاری است عاقلانه و متـداول بین مردم که روح اجتماع آن را می پـذیرد و احترام فرزندان و خویشاوندان پیامبر (ع) احترام پیـامبر (ص) محسوب می شود، پس چه مـانعی دارد که چون اینان از شاخه درخت نبوتنـد احتیاجات آنان از اموال حکومت

اسلامی برطرف شود؟

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۱۹

جهت چهارم حکم خمس در زمان غیبت

شیخ طوسی- قدس سرّه- در نهایه گوید:

«و اما در حال غیبت- ائمهٔ «ع» به شیعیان اجازه تصرف در حقوقشان را از آنچه که تعلق به خمسها و غیر آن می گیرد داده اند، نسبت به چیزهایی که شیعیان ناچار از آن بوده اند از قبیل مناکح و متاجر و مساکن «۱» و اما غیر اینها تصرف در آن به هر حال جایز نیست.

و امّا دیگر خمسها از قبیل گنجها و غیر آن در حال غیبت، سخن فقهاء شیعه

---

(۱) مناکحی که مورد ابتلاء بوده کنیزهایی بوده است که در بازار خریدوفروش می شده و بسیاری از شیعیان اولاد کنیزها بودند، و این کنیزها در جنگها بدست می آمدند و جنگها بدون اذن امام بوده و یا اگر با اذن امام بوده خمس داشته، آنها خمسش را نمی دادند و چون این مناکح مورد ابتلاء بود ائمه تحلیل کردند.

و متاجر: تجارت با آنهایی بوده که خمس را قبول نداشتند مثلا- کفار خمس معدن را قبول ندارند و معدن را از آنها می خریدند. و مساکن که در آن می خواستند زندگی کنند، این سه دسته زیاد مورد ابتلاء بوده و حقوق ائمه در آن بوده، حالا یا همه اش حق امام بوده، یا خمسش، ائمه (ع) این ها را تحلیل کرده اند بر شیعیان، بعضی تحلیل را منحصر به مناکح می دانستند بعضی تحلیل را اصلا منکر بودند. (الف- م. جلسه ۳۳۴ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۰

در آن مختلف است و کلام صریح معینی در مورد آن نیست به جز اینکه هر یک از آنان سخنی گفته اند که در خور احتیاط باشد:

بعضی گفته اند: خمس در حال غیبت نازل منزله آنچه که

برای ما حلال شده از مناکح و متاجر می باشد.

گروهی گویند: حفظ خمس تا وقتی که انسان زنده است واجب است، پس زمانی که وقت وفات او رسید به کسی که اعتماد به او دارد از برادران مؤمنش وصیت کند تا آن را در صورتی که صاحب الامر (ع) ظهور کرد به دست او دهد، یا بر حسب آنچه به او وصیت شده او هم وصیت کند تا اینکه به صاحب الامر (ع) برسد.

عده ای گویند: واجب است خمس را دفن کنند، چون هنگام قیام قائم (عج) زمین گنجهایش را بیرون می ریزد.

گروهی گویند: واجب است که خمس به شش قسمت تقسیم شود: سه قسم برای امام است که دفن یا سپرده می شود به کسی که به امانتداریش اعتماد شده، و سه قسم دیگر بر مستحقین آن از یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه از آل محمد (ص) تقسیم می شود.

و این قول اخیر عمل به آن سزاوار است، چون مستحقین این سه قسم آشکارند گرچه سرپرست پخش آن در میانشان نمایان نمی باشد، چنانچه مستحق زکات آشکار بوده ولی سرپرست گرفتن و پخش آن نمایان نمی باشد، و در زکات هیچ کس نگفته که سپردن آن به مستحقش جایز نیست.

اگر انسانی احتیاط کند و بر یکی از سخنانی که بیان شد از دفن کردن یا وصیت نمودن عمل نماید، گناهکار نمی باشد. اما تصرف در خمس بنا بر آنچه قول اول در برداشت (حلال شدن خمس) این خلاف احتیاط است، و سزاوار است بر حسب آنچه که مقدم داشتیم از آن اجتناب شود». «۱»

---

(۱) نهایه/ ۲۰۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۱

مقصود از نقل کلام طولانی شیخ این بود که

معلوم شود مسأله نزد قدماء نیز اختلافی بوده است، و اینکه در مسأله نه اجماعی بوده و نه شهرتی، پس واجب است در مسأله به آنچه که مناسب با قواعد است عمل شود.

مفید در مقنعه نیز تصریح به اختلاف کرده است، گوید:

«فقهاء شیعه در مسأله خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند، و هر گروهی از آنان به طرف گفتاری رفته اند، از ایشان کسانی اند که به دلیل غیبت امام وجوب بیرون آوردن خمس را از مال ساقط می دانند ...». «۱»

در حدائق این قولها را به چهارده تا رسانده است:

اول: جدا کردن همه خمس هر شش سهم از اموال و وصیت به انسانی مورد اعتماد و او هم به فرد مورد اعتماد دیگر تا هنگام ظهور امام (ع) و شیخ مفید این قول را اختیار کرده است.

دوم: قول به حلال گردیدن خمس و سقوط آن بطور مطلق (چه سهم امام و چه سهم سادات) این قول به سلّار و فاضل خراسانی و عده ای از اخباریّین نسبت داده شده است و لکن با دقت در عبارت مراسم، اطمینان حاصل می شود که مورد حکم تحلیل، بنظر سلّار انفال است نه خمس، رجوع نمائید. «۲»

سوم: قول به دفن همه آن، در مقنعه و نهایه آن را از برخی فقهای شیعه نقل کرده با تکیه به آنچه که در مقنعه روایت کرده از اینکه زمین هنگام ظهور امام (ع) گنجهایش را آشکار می کند.

چهارم: پرداختن نصف آن به اصناف سه گانه (یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه) و نصفی که برای امام (ع) است به امانت گذاشته یا دفن شود، و شیخ در نهایه این را اختیار کرده است.

---

(۱) مقنعه/ ۴۶.

(۲) جوامع الفقهیه/ ۵۸۲.

پنجم: نسبت به سهم اصناف سه گانه مثل قول چهارم است، و اما حق امام (ع) حفظ می شود تا به دست امام (ع) برسد، در مقنعه این قول را صواب دانسته و ابو الصلاح و ابن برّاج و ابن ادریس آن را

اختیار کرده اند و علامه در منتهی آن را نیکو شمرده و در مختلف آن را اختیار نموده است.

ششم: پرداختن سهم اصناف سه گانه به آنان، و برای کامل کردن آن، پرداخت سهم امام نیز به ایشان، علامه در مختلف آن را نزدیک به صواب دانسته و از عده ای از علمای شیعه آن را نقل نموده، و محقق در شرایع آن را اختیار کرده، و مشهور بین متأخرین از فقهای شیعه هم همین است، و عمده دلیل آنان برای پرداخت سهم امام به جهت کامل کردن سهم سادات فقیر مرسلهٔ حماد و مرفوعهٔ احمد بن محمد است که قبلا بیان شد. «۱»

هفتم: نصف آن به مصرف اصناف سه گانه برسد، اما سهم امام با بودن امکان، به امام رسانده شود، و با نبود امکان به مصرف اصناف سه گانه برسد و در صورت امتناع رساندن به امام و نیازمند نبودن اصناف، برای شیعه حلال است. صاحب وسائل همین قول را اختیار کرده است.

هشتم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام برای شیعه حلال شده که در این صورت بیرون آوردن سهم امام از مال ساقط است. از مدارک و محدث کاشانی در وافی و مفاتیح این قول استفاده می شود و در حدائق آن را نزدیک بصواب دانسته.

نهم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام توسط دوستان با معرفت امام مصرف شود، و این قول را ابن حمزه اختیار نموده (یعنی کسانی که شیعه واقعی هستند و در راه ائمه «ع» که راه مبارزه با ظلم بوده قدم برمی دارند).

دهم: تحلیل، مخصوص خمس ارباح مکاسب است به جهت اینکه همه آن

---

(۱) در هر دو روایت این

نکته تصریح شده بود: که اگر سهم سادات کافی بمخارج آنان نبود امام باید از آنچه در اختیار دارد کمبود آنها را جبران نماید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۳

برای امام است، و اما خمس دیگر چیزهایی که خمس در آن است بین امام و بین اصناف مشترک می باشد، شهید ثانی در منتقی الجمان آن را اختیار کرده و روایات تحلیل را بر خصوص ارباح مکاسب حمل نموده است.

باید توجه شود که: همه روایات تحلیل را بر خصوص خمس ارباح مکاسب حمل کردن مشکل است مخصوصا آن روایاتی که مشتمل بر تحلیل اسراء و زنان است.

یازدهم: حلال نبودن هیچ گونه تصرف حتی نسبت به مناکح و مساکن و متاجر با اینکه گروهی از فقهاء شیعه قائل به تحلیل آنها هستند و بلکه ادعای اجماع بر حلال بودن مناکح شده است، و از ابی الصلاح حلبی در کافی این قول استفاده می شود.

دوازدهم: روایات تحلیل را محدود کردن بر جواز تصرف در مالی که خمس در آن است باین صورت که تصرف قبل از بیرون آوردن خمس از آن جایز باشد ولی مشروط بر اینکه خمس را در ذمه خود به عهده گیرد، و این قول را مجلسی (ره) اختیار کرده است.

سیزدهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن و در نصیب امام مخیّر باشد بین دفن آن، یا وصیت به شکلی که گذشت و یا احسان به اصناف با اذن فقیه در صورت دشوار بودن دفن یا وصیت، و شهید در دروس این نظر را برگزیده است.

چهاردهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن بصورت واجب یا مستحب و نصیب امام (ع) را تا هنگام ظهورش

حفظ کردن، و علماء اجازه دارند آن را در مستحقین از اصناف مصرف نمایند، شهید اول در بیان این قول را اختیار کرده است». «۱»

اینها چهارده قول در مسأله خمس در عصر غیبت بود که مرحوم بحرانی

---

(۱) حدائق ۱۲/ ۴۳۷ و صفحات بعد از آن.

در حدائق آنها را بیان کرده است.

در اینجا دو قول دیگر است که متأخرین فقهای شیعه آنها را اختیار کرده اند:

اول: سهم اصناف را به مصرف آنان رساندن، و نصیب امام را از جانب ایشان صدقه دادن به دلیل آنچه که از روایات صدقه دادن مال مجهول المالک استفاده می شود از این جهت که ملاک در وجوب صدقه دادن چنین مالی اینست که امکان رساندن مال به صاحبش نباشد اگر چه صاحبش را به شخصه هم می شناسد، چنانچه در روایت یونس به نقل از امام رضا (ع) درباره کسی که بعضی از کالاهای رفیقی که همسفر مکه اش بوده پیش او مانده، بعد از اینکه رفیقش به شهرش رفته و این شخص شهر او را نمی شناسد، آمده، که حضرت فرمود:

«هرگاه وضع چنین است آن کالا را بفروش و پول آن را از طرف صاحبش صدقه بده». «۱»

در جواهر و مصباح الفقیه «۲» این قول قوی دانسته شده.

دوم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن و نصیب امام را در آنچه که علم به رضایت امام یا اطمینان به رضایت امام در آن است، مصرف کردن از قبیل کامل نمودن نصیب سادات یا کمک کردن به فقراء شیعه یا اداره حوزه های علمیه و هر آنچه که استواری مبانی دین مبین در آن است.

توضیح اینکه صدقه دادن مالی که امکان رساندن آن به صاحبش نمی باشد در صورتی جایز است

که علم به رضـایت جهت مصـرف آن در کاری که مالك آن راضـی به آنست نباشـد، و اما وقتی که رضایت صاحب مال در مصـرف خاصـی بـدست آیـد و در غیر آن مورد خـاص چنین رضـایتی بـدست نیایـد یا عـدم رضایت او محرز باشـد در چنین صورتی، تجاوز از آن مورد خاص جایز نمی باشد، پس

---

(۱) فی روایه یونس عن الرضـا (ع) فیمن بقی عنـده بعض المتاع من رفیق له بمکه بعـد ما رحل الی منزله و لا یعرف بلـده فقال (ع): اذا کان کذا فبعه و تصدق بثمنه. (وسائل ۱۷/ ۳۵۷، باب ۷ من ابواب اللقطه، حدیث ۲).

(۲) جواهر ۱۶/ ۱۷۷، و مصباح الفیه/ ۱۵۸- ۱۵۹.

اگر مال زیـد پیش عمرو باشد و برای عمرو رساندن آن به زید ممکن نباشد و لکن برای صاحب مال (زید) اهل بیتی است که فقیرنـد یـا خانه ای است که در معرض خراب شـدن است، آیا صاحب مال راضـی است به این که مالش را صـدقه دهنـد و در خـانواده یـا تعمیر منزلش مصـرف نشود؟ و مـا می دانیم که کامل نمودن وسایل زنـدگی سادات و کمك به فقراء شـیعه و برپا داشـتن استوانه های دین و ترویج شرع مبین از مهمترین کارها در نزد ائمه معصومین «ع» و سیره و شیوه آنان بوده است پس بر ما واجب است که مال امام (ع) را در آن جهتی که علم قطعی بر اهمیت دادن امام به آن جهت داریم، مصـرف نمائیم. و این با اختلاف موقعیتها تغییر پیدا می کند.

[اختصاص دادن آن به فقراء سادات بدون وجه است]

پس اختصاص دادن آن به فقراء سادات چنانکه در کلمات عدۀ زیادی از متأخرین آمده،

بـدون وجه است، بـا توجه به اینکه اموری یـافت می شونـد که بسا در نزد امام از تکمیل و تتمیم هزینه سادات فقیر به مراتب با اهمیت ترند. مرسلهٔ حماد و مرفوعه احمد بن محمد نیز که گمان شده بر کامل نمودن کمبود سادات و توسعه بر آنان از نصف سهم امـام دلالـت می کننـد، در صورتی است که امـام دارای حکومت و قـدرت بوده و همه مالیاتهـا و اموال عمومی در نزد او جمع شونـد و همه نیازها را اداره کنـد، بنابراین از این دو روایت، حکم صورتی که امام در راس قدرت نباشد و مصـرفها با هم مزاحمت دارند و بعضی از آنها به مراتب با اهمیت تر از توسعه بر ساداتند، استفاده نمی شود.

بنـابراین مبنا وقتی کسـی که مال امام (ع) در پیش اوست رضایت امام (ع) را به مصـرف مالش در جهتی خاص بـدست آورد، برای او جائز است که بدون رجوع به فقیه عهده دار مصـرف آن شود، و اینکه گفته شده فقیه عهده دار و ولیّ کارهای شخص غائب است شامل این مورد که شخص غائب، امام زمان «عج» باشد نمی شود.

زیرا ادله ولایت فقیه مربوط به کارهائی است که نیابتا از طرف امام باید انجام

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۶

دهـد و اینگونه کارهـا یک سـری کارهای عمومی است که شارع مقـدس راضـی به ترک آنها نمی باشـد و در اصـطلاح امور حسبیه می گوینـد و شامل ولایت بر خود امام و انجام کاری در مورد اموال شخصـی او نمی شود مگر اینکه گفته شود: فقیه به مصالح دین و به آنچه که ائمه (ع) راضی به آن هستند بیناتر است [پس باید مصرف اموال شخصی امام

زمان «ع» نیز زیر نظر فقیه باشد.]

بنابراین وجه یک نکته باقی می ماند و آن اینکه تنها رضایت قلبی مالک به مصرف نمودن مالش در جهتی خاص، معامله های انجام گرفته روی مالش را تا اذن وی یا اذن شرعی شارع از فضولی بودن بیرون نمی آورد، زیرا لازم است عقد استناد به مالک داده شود، بطوری که مثلاـ گفته شود ملکش را فروخت، و چنین چیزی واقعیت پیدا نمی کند مگر با اذن یا اجازه مالک، و شیخ انصاری- قدس سرّه- در اول بحث فضولی از کتاب مکاسبش به این نکته اشاره فرموده، اگر چه قول قوی نزد آن مرحوم این است که صرف رضایت مالک کفایت می کند.

رجوع نمائید. «۱»

سپس گوئیم: اینها سخنان فقهای شیعه درباره حکم خمس در زمان غیبت بود و ضعف بعضی از این سخنان روشن است، مثل قول به وجوب دفن همه خمس یا دفن سهم امام تا اینکه امام (ع) ظاهر شود و آن را بیرون آورد، یا کنار گذاردن و حفظ آن و به امانت سپردن و مانند آن تا اینکه به دست امام برسد. لازمه چنین سخنانی ضایع و تلف شدن مال و محروم گردیدن مستحقین آن و تعطیل شدن مصرفهایی که ضروری است می باشد و نظیر همین سخنان است، قول به حلال شدن خمس بطور مطلق، مخصوصا نسبت به سهم اصناف سه گانه بخصوص با توجه اینکه این اصناف از زکات نیز محرومند.

و روشن است که بیشتر این سخنان مبتنی است بر اینکه بگوییم خمس به دونیم تقسیم می شود، نیمی ملک اصناف سه گانه است و نیم دیگر ملک شخص امام

---

(۱) مکاسب/ ۱۲۴ (چاپ دیگر: ۸/ ۱۵۶- ۱۵۷

معصوم و از اموال شخصی او می باشد و از اینرو گفته می شد، واجب است خمس حفظ شود تا به دست او برسد یا از طرف او صدقه داده شود، یا در آنچه که مورد رضایت او است مصرف گردد.

و لکن ما قبلا چندین بار بیان کردیم که همه خمس حق واحدی است که برای منصب امامت و حکومت حق، قرار داده شده، و آن مال امام است بعنوان اینکه امام است نه برای شخص او، و جهت امامت، تقییدیه (یعنی ملکیت خمس مقید به امامت است) لحاظ شده نه تعلیلیه (نه اینکه امامت علت و واسطه در ثبوت حکم ملکیت برای شخص باشد) و انفال نیز مانند خمس است و کسی که حق حکومت برای اوست عهده دار گرفتن خمس و انفال و مصرف آن در امور مربوط به امامت و حکومت است، در زمان پیامبر (ص) این حق برای ایشان بوده، و بعد از آن حضرت، برای امام معصوم است، و در زمان غیبت امام معصوم این حق برای فقیه عادل عالم به مصالح اسلام و مسلمین است.

به تعبیر دیگر می توان گفت: این دو از اموال عمومی هستند که شرعا در اختیار فردی که نماینده اجتماع و دارای حق حکومت بر مردم است می باشد، و اذن و اجازه چنین شخصی تصحیح کننده معاملاتی است که روی خمس و انفال واقع می شود، پس معنای اینکه خمس و انفال برای امام است اینست که امام عهده دار تصرف در آن دو بوده و اختیار آنها به دست او است، و مورد مصرف آن دو، مصالح عمومی است که بنا بر آنچه امام عادل تشخیص می دهد مصرف

می شود، و از مهمترین مصالـح نیز اداره خـانواده شـخص امام و حفظ موقعیت او است، چنانکه مخارج اصـناف سه گانه نیز از روشن ترین وظائف امام می باشد.

و چون امـامت و حکومت از نظر شـرع تعطیل بردار نیست و تعطیل کارها و وظائف حکومت گرچه در زمان غیبت باشـد جایز نیست- چنـانچه به تفصـیل در این کتـاب مورد پژوهش قرار گرفت- پس بناچار حـذف نظام مالی ثابت شـده برای حکومت و تعطیل آن بطور کلی جایز نمیباشد، و خمس و انفال از مهمترین منابع

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۸

مـالی حکـومت اسـلامی است. پس برای حلال نمـودن مطلـق آن دو، یـا واجب کردن حفظشـان و امتنـاع از مصـرف آنهـا در مصارفی که برای آنها ثابت شده، یا آزاد و مختار بودن مردم در مصـرف آنها بدون مراجعه به کسـی که برای او حق حکومت می باشد، اگر چه این حکومت در شهر خاص یا منطقه خاصی باشد، مجالی نیست.

از سوی دیگر اگر فقهـای صالـح، قـدرت کـافی برای تشـکیل حکومت نداشـته و نتوانسـتند حکومت کامـل و بتمام معنا برقرار نماینـد، بـاز با وجوب برپا داشـتن بعضـی از کارهای حکومت که برای آنان ممکن است و مصـرف نمودن اموالی که مصارف آن مشـخص شـده به انـدازه وسـعت و محدوده قدرت آنان، منافاتی ندارد، چنانچه عمل ائمه ما (ع) نیز بر همین اساس اسـتوار بوده است.

و از مهم ترین موارد مصـرف آن که عقلا و شـرعا واجب است، حفظ حوزهای علمیّه و ترویج دین مبین اسلام و تهیّه مقدمات و وسائل تشـکیل حکومت صالـح دینی و گسترش محـدودهٔ آنست، که همواره در سایه و به برکـت حکومت حقه است که می توان امید

اقامه عدل و اجرای دستورات اسلام را در بین امت اسلام و لو در یک منطقهٔ خاصی داشت.

و آیا ممکن است به این مطلب ملتزم شد که خداوند متعال یک پنجم اموال مردم یا یک دهم آن را با گستردگی و کثرتی که دارد و نیز همه اموالی که دارای مالک خاصی نیست مثل زمین های موات و جنگلها و رودخانه ها و کوهها و معادن و دریاها و مانند آن ها را برای شخص خاصی قرار داده، اگر چه این شخص معصوم هم باشد، بطوری که از اموال شخصی او شمرده شود و به هر شکل بخواهد در آن تصرف کند بدون اینکه مصالح امت را در نظر بگیرد و بعد هم به ورثه او منتقل شود مانند آنچه با کار کوشش خود یا به وراثت از کسی که از او ارث می برد داخل در ملکش شده است؟ گمان ندارم کسی بچنین مطلبی ملتزم بشود، و این نکته ایست شایان توجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۲۹

آنچه اینجا از بحث زکات و خمس بیان کردیم بیشتر آن را از بحثهایی که قبلا در این دو باب در کتابهای جداگانه نوشته بودیم گرفتیم، و چون در گذشته این دو کتاب چاپ شده است، بدین خاطر بحث در این دو موضوع را اینجا بطور فشرده و مجمل آوردیم. برای اطلاع در این زمینه به آن دو کتاب مراجعه فرمایید. «۱»

---

(۱) کتاب خمس و انفال حضرت استاد توسط انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است؛ کتاب زکات معظم له نیز در چهار مجلد توسط نشر تفکر به زیور طبع آراسته گردیده است. (مقرر)

حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۱

فصل سوم: غنایم، زمینها و اسرای جنگ

اشاره

* معنی و مفهوم غنیمت

* اختصاص غنایم به خدا و رسول

* چگونگی تقسیم غنایم

* سلب

* اشیاء برجسته از غنیمت (صفایا)

* حکم زمینهایی که به وسیله جنگ فتح شده است

* اسیران جنگ

* غنایم اسرای اهل بغی (شورشگران)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۲

این فصل به غنائم جنگ که از جمله آنها زمینهایی است که بوسیله جنگ فتح شده و نیز اسرای جنگ اختصاص دارد:

ما اینجا درباره غنائم جنگ بطور اجمال بحث می کنیم و کسی که تفصیل آن را بخواهد به کتاب الجهاد از کتابهای مبسوط فقه مراجعه کند.

در مسأله از چند جهت بحث می شود:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۳

جهت اول معنای غنیمت و فرق بین غنیمت و فی ء

۱- راغب در مفردات گوید:

«غنم همان غنم معروف یعنی گوسفند است، خداوند متعال می فرماید: وَ منَ الْبَقَر وَ الْغَنَم حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُما: و از گاو و گوسفند پیه و چربی آن را بر آنان حرام کردیم. و غنم: بدست آوردن و غلبه پیدا کردن بر گوسفند است، سپس استعمال شده

در هر چه که بر آن غلبه پیـدا شود، چه از دشـمن بـدست آید و چه غیر آن، خداوند متعال می فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ:

بدانید هر گونه غنیمتی که نصیب شما می شود. و آیه: فَكُلُوا مِمّٰا غَنِمْتُمْ حَلاٰلاً طَيِّباً: از آنچه به غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه، بخورید». «۱»

در اول بحث خمس درباره معنای غنیمت و نقل برخی از کلمات پیرامون آن سخن گفته شد رجوع نمائید. «۲»

۲- در مجمع البیان دنبال آیه خمس آمده است:

«غنیمت آن است که از اموال کفاری که با اسلام سر ستیز دارند به وسیلۀ

---

(۱) مفردات راغب/ ۳۷۸.

(۲) به اول

بحث خمس همین کتاب مراجعه شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۴

جنگ گرفته می شود، و آن بخششی است از جانب خداوند متعال برای مسلمانان، و فی ء چیزی است که بدون جنگ گرفته می شود، سخن عطاء و مذهب شافعی و سفیان همین است، و از امامان ما هم چنین روایت شده و گروهی گویند:

غنیمت و فی ء یکی می باشند، و ادعاء نموده اند که این آیه ناسخ آیه ای است که در سوره حشر آمده آنجا که می فرماید: ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُوله منْ أَهْل الْقُری فَللّه وَ للرَّسُول وَ لذی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکین وَ ابْن السَّبیل: آنچه را خداوند از اهل آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و درراه ماندگان است.» «۱»

و مانند همین را شیخ طوسی در تفسیر تبیان دنبال آیه خمس بیان نموده است. «۲»

۳- در تفسیر قرطبی دنبال آیه خمس آمده است:

«غنیمت در لغت آن چیزی است که فردی یا جماعتی با تلاش آن را بدست آورند ... و مغنم و غنیمت به یک معنایند، گفته می شود: گروه، غنیمت گرفتند. اجماع علماء سنت بر آن است که مراد از آیه شریفه: «غَنمْتُمْ منْ شَیْ ءٍ»، مال کفار است آن هنگام که مسلمانان با قهر و غلبه بر آن چیره شوند.

بنابر آنچه که بیان نمودیم، لغت غنیمت اقتضای تخصیص به غنیمت جنگ را ندارد و لکن اصطلاح شرع لفظ غنیمت را به این نوع معنی مقید نموده است، و شرع اموالی که از کفار به ما می رسد را به دو اسم نامیده است: غنیمت و فی ء.

پس چیزی که مسلمانان از دشمنانشان با تلاش و

رانـدن اسـبان و شـتران بـدست آورنـد غنیمـت نامیـده می شـود، و این اسم لازمه این معنی است بطوری که اصطلاح در آن گردیده و فی ء از فاء یفی ء به معنی برگشت است، و آن هر

---

(۱) مجمع البیان ۲/ ۵۴۳ (جزء ۴).

(۲) تبیان ۱/ ۷۹۷، در تفسیر انفال.

مالی است که از غیر جنگ و بـدون راندن اسـبان داخل اموال مسلمانان شده است مثل مالیات زمینها و مالیات سرانه و خمس غنـائم. و سـفیان ثوری و عطاء بن سائبماننـد همین را گفته انـد. و گفته شـده: غنیمت و فی ء یکی بوده و در آنها خمس می باشد، قتاده آن را گفته است. و گفته شده: فی ء عبارت است از تمامی اموالی که بدون غلبه برای مسلمانان حاصل شده است و این با معنایی که قبلا بیان شد نزدیک به هم می باشند». «۱»

۴- ماوردی در احکام سلطانیه گوید:

«فی ء و غنائم اموالی است که از مشرکین رسیده باشد یا آنان سبب رسیدن آن شده باشند، و هر دو مال اختلاف در حکم دارند، و این دو با مال صدقات از چهار جهت تفاوت دارند ...

اما فی ء و غنائم از دو جهت با یکدیگر اتفاق دارند و از دو جهت اختلاف:

اما دو صورت اتفاق آنان، اول: اینکه هر یک از آن دو به سـبب کفر بـدست می آیـد. و دوم: اینکه مصـرف یک پنجم هر دو یکی است.

اما آن دو صورتی که با هم اختلاف دارنـد، اول: اینکه مال فی ء از روی بخشـش بـدست می آیـد و مال غنیمت به غلبه گرفته می شود. و دوم: اینکه مصرف چهار پنجم فی ء با مصرف چهار پنجم غنیمت تفاوت

دارد بنابر توضیحی که بزودی خواهیم داد، ان شاء اللّه». «۲»

و مانند همین سخن را ابو یعلی الفراء در احکام السلطانیه بیان نموده است. «۳»

در فصل چهارم بحث در معنای فی ء و حکم آن و اینکه آیا در آن خمس قرار گرفته یا نه، و آیا تقسیم می شود یا همه آن برای امام می باشد؟ به بررسی این مسأله خواهیم پرداخت، از کلمات علماء بنابر آنچه گذشت استفاده می شود که غنیمت

---

(۱) تفسیر قرطبی ۸/ ۱.

(۲) احکام السلطانیه/ ۱۲۶.

(۳) احکام السلطانیه/ ۱۳۶.

و فی ء در نزد آنان بطور کلی یا متباین با هم بوده و یا متساویند.

و لکن ممکن است گفته شود: آن دو از نظر مفهوم با هم مخالف می باشند و نسبت بین آنان یا عموم و خصوص من وجه است و یا فی ء اعم مطلق «۱» است:

زیرا مراد از فی ء چیزی است که به امام مسلمین یا بیت المال برگشت داده شده حال یا بطور مطلق (از مال کفار و غیر آن) یا از جانب کفار فقط، که شاید این احتمال، قوی تر باشد، پس غنائم جنگ و قتال را نیز شامل می شود، و در روایات زیادی بر غنائم جنگی، فی ء اطلاق گردیده چنانکه خواهد آمد، و از همین باب است آنچه که در نهج البلاغه آمده آنجا که حضرت به عبد اللّه بن زمعه می فرماید: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه فی ء است و از آن همه مسلمانان و درو شده شمشیر آنان است». «۲»

و اینکه مورد آیه در سوره حشر حصول مال بدون جنگ است دلالت بر اختصاص لفظ «فی ء»

به این معنی را ندارد.

و بنظر ما مراد از غنیمت هر مالی است که انسان بر آن غلبه پیـدا کرده، گرچه با کسب کردن باشد، و اینکه بر غنائم جنگ نیز غنیمت اطلاق می شود به لحاظ غلبه جنگجویان بر آن و بدست آوردن آنان است، و غنیمت به آنان نسبت داده

---

(۱) اگر گفتیم غنیمت به همـان معنای لغوی است کما اینکه ما گفتیم، یعنی مالی که نعمت غیر مترقبه است مثل معادن و کنوز و ارباح مکاسب که اینها مصداق غنمتم است، بنابراین ما بین فی ء و غنیمت عموم و خصوص من وجه می شود یعنی بعضی از غنیمتهـا هست که فی ء نیست مثل ارباح مکاسب و بعضـی از فیئ ها هست که غنمتم به آن اطلاق نمیشود مثل آنجا که بـدون جنگ بـدست آمـده و به مسـلمانها نمی دهند چون «غنمتم» نیست. و یک ماده مشترک دارند و آن غنائم جنگ است که، هم فی ء است و هم غنیمت، و اگر گفتیم غنیمت خصوص غنـائم جنگ است آن وقت فی ء اعم می شود از غنیمت. (الف- م. در جلسه ۳۳۷ درس)

(۲) نهج البلاغه: «ان هذا المال لیس لی و لا لک و انما هو فی ء للمسـلمین و جلب اسیافهم» (نهج البلاغه، فیض/ ۷۲۸، عبده ۲/ ۲۵۳، لح/ ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۷

نمیشود مگر بعد از اینکه تقسیم آن بین آنها مراد باشد، بنابراین نسبت بین غنیمت و فی ء عموم و خصوص من وجه است.

و اگر مراد از غنیمت فقـط غنـائم جنـگ باشـد به دلیـل زیـادی اسـتعمال آن در غنائم جنگ، در آن صورت فی ء اعم مطلق از غنیمت می باشد، مگر اینکه ادعا

شود غنیمت نیز بر آنچه که از کفار بـدون جنگ و قتال بـدست می آیـد گفته می شود، چنانکه چنین معنایی بعید نیست، پس در آن صورت هر دو لفظ از نظر مفهوم و مورد مساوی می باشند.

و ظاهر آنچه که از کلمات علماء گذشت اینست که غنیمت فقط به آنچه که از کفار گرفته می شود اختصاص دارد، و بزودی در حکم چیزهـایی که از بغـات- خروج کننـدگان بر حکومت اسـلامی- گرفته می شود و اطلاق غنیمت بر آن مطالبی خواهد آمد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۳۹

جهت دوم اختصاص غنایم به خدا و رسول

[آیه انفال]

مطلب دیگر اینکه غنائم از آن خدا و رسول بوده و از انفال می باشد، و آیه انفال درباره آن نازل شده است:

۱- مرحوم طبرسی در مجمع البیان در دنبالهٔ آیه انفال می گوید:

«ابن عباس گوید همانا پیامبر (ص) روز بدر فرمود: هر کس از غنائم دشـمن چیزی بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود و هر کس اسیری بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود، پس جوانها شتافتند و پیران زیر پرچمها باقی ماندند، وقتی که جنگ سپری شد جوانها از پیامبر (ص) غنیمت طلب نمودند، پیران گفتند ما پشتیبان شـما بودیم، اگر بر شـما شکستی وارد می شد به طرف ما برمی گشتید. و بین ابی یسر بن عمرو انصاری برادر بنی سلمه و سعد بن معاذ سخنانی رد و بدل شد، آن وقت خداوند متعال غنـائم را از آنـان گرفت و آن را برای رسولش قرار داد که هر کـار بخواهـد بـا آن بکنـد، پیـامبر (ص) هم بین آنان به تساوی تقسیم نمود.

و عباده بن صامت گوید: ما در غنیمت با هم اختلاف کردیم بطوری که در رابطه با آن اخلاقمان

بد شد، پس خداوند آن را از دست ما گرفت و برای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۰

رسولش قرار داد، پیامبر (ص) هم بین ما به تساوی تقسیم نمود، و این عمل پیامبر (ص) بر اساس تقوی و طاعت خدا و مصلحت صورت گرفت.

سعد بن ابی وقاص گوید: برادرم عمیر روز بدر کشته شد، آنگاه من سعید بن عاص بن امیه را کشتم و شمشیر او را گرفتم که «ذو الکتیفه» نامیده می شد، و آن را به نزد پیامبر (ص) آوردم و از او خواستم آن را به من ببخشد حضرت فرمودند: این نه مال من است و نه تو، برو و آن را در همانجا که برداشتی بینداز. آن را انداختم و برگشتم و حالی داشتم که کسی جز خدا نمی دانست- از کشته شدن برادرم و گرفته شدن غنیمتم- و پیش خود گفتم: شاید این به کسی داده شود که مبتلی به بلاهای من نشده باشد، از آنجا مگر مقدار کمی نگذشته بودم که پیکی نزدم آمد که خداوند متعال آیه «يَسْئَلُونَكَ»* را نازل فرمود، ترسیدم که درباره من چیزی نازل شده باشد، وقتی پیش رسول خدا (ص) آمدم فرمود: ای سعد، تو از من شمشیر خواستی و آن وقت مال من نبود، و حال از آن من شده است برو و آن را بگیر که آن فعلا مال تو است.

و علی بن طلحه به نقل از ابن عباس گوید: غنائم مخصوص رسول خدا (ص) بود و برای هیچ کس در آن چیزی نبود، و اگر مسلمین در «سریه» ها چیزی نصیبشان می شد آن را پیش پیامبر (ص) می آوردند و اگر کسی سوزن

یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت حساب می شد و آنگاه که از رسول خدا (ص) خواستند تا از غنائم به آنها بدهد آیه انفال نازل شد.

و ابن جریح گوید: از مهاجرین و انصار کسانی که حاضر در جنگ بدر بودند در غنیمت با هم اختلاف کردند و آنها سه دسته بودند (دسته ای به دنبال دشمن و دسته ای غنیمت جمع می کردند و دسته ای هم دور رسول خدا (ص) حلقه زده بودند و ایشان را از دشمن حفظ می نمودند) آنگاه آیه انفال نازل شد و خداوند آن را به ملک رسولش در آورد تا آنطور که خداوند به او آموخته آن را تقسیم کند» «۱».

---

(۱) مجمع البیان ۲/ ۵۱۷ (جزء ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۱

۲- در رساله ای که به امام صادق (ع) نسبت داده شده و در تحف العقول روایت گردیده، خلاصه آن چنین است:

«و اما غنیمتها»: و آن اینکه وقتی جنگ بدر رخ داد، رسول خدا (ص) فرمود:

هر کس دشمنی را بکشد از آن او چنین و چنان است، و هر کس اسیری بگیرد از غنیمت این قوم چنین و چنان حق اوست، و چون خداوند مشرکان را شکست داد و غنائم آنان جمع آوری شد یک مرد انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) همانا من دو تن را کشته ام- و بر آن بینه (گواه عادل) دارم- و یکی را هم اسیر کردم، پس ای رسول خدا (ص) آنچه برای ما بر خود تعهد کردی به ما بده و نشست.

آنگاه سعد بن عباده برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) مانع ما نبود که آنچه را جنگجویان بدست آوردند

بـدست آوریم، نه از دشـمن ترس داشتیم و نه به آخرت و جمع غنیمت بی رغبت بودیم، ولی ما ترسـیدیم که اگر از شـما دور شویم دسـته ای از قشون مشـرکین به شـما حمله کننـد یـا آسـیبی به شـما رساننـد، و شـما اگر به این مردم جنگجو آنچه را می خواهند بدهید مسلمانان دیگر بدون غنیمت به مدینه برمی گردند، سپس نشست.

همـان مرد انصـاری باز برخاست و مثل سـخن اول خود را گفت و نشـست و هر کـدام از آن دو تا سه بار گفتار خود را تکرار کردنـد، و پیـامبر (ص) روی از آنهـا گردانیـد و خداونـد- عز و جـل- این آیه را نـازل کرد: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، و انفال نام جامعی بود برای آنچه در آن روز بـدست آورده بودنـد، مانند سـخن خداوند: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُوله*، و مانند: أَنَّما غَنِمْتُمْ منْ شَیْ ءٍ، سپس فرمود:

قُلِ الْأَنْفالُ للّه وَ الرَّسُول: بگو ای محمد که انفال از آن خدا و رسول است.

پس خداوند آن را از دست آنان گرفت و برای خدا و رسولش مقرر فرمود ...

و چون رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ منْ شَیْ ءٍ، ... این روز بدر بود و این هم مصرف

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۲

غنائمی که با شمشیر گرفته شد» «۱».

۳- در سیرهٔ ابن هشام آمده است:

«همانا رسول خدا (ص) فرمان جمع نمودن همه غنائمی که در لشکر توسط جمعی از مردم جمع شده بود داد آنگاه مسـلمانان در آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، کسانی که آن را جمع کرده بودند گفتند: آن برای ما است، و

کسانی که با دشمن قتال نموده و آنان را دنبال کرده بودند گفتند: به خدا قسم اگر ما نبودیم شما به آن دست پیدا نمی کردید، ما بودیم که دشمن را مشغول نمودیم تا اینکه شما به غنائم رسیدید، و کسانی که از رسول خدا (ص) نگهبانی نموده بودند از جهت اینکه مبادا دشمن راهش را به طرف ایشان کج کند گفتند: به خدا قسم شما به غنائم مستحق تر از ما نیستید، قسم به خدا که ما می توانستیم

---

(۱) فی الرساله المنسوبه الی الامام الصادق (ص) المرویه فی تحف العقول ما ملخصه:

«و اما المغانم فانه لما کان یوم بدر قال رسول اللّه (ص): من قتل قتیلا فله کذا و کذا، و من اسر اسیرا فله من غنائم القوم کذا و کذا. فلما هزم اللّه المشرکین و جمعت غنائمهم قام رجل من الانصار فقال: یا رسول اللّه (ص) انی قتلت قتیلین- لی بذلک البینه- و اسرت اسیرا، فاعطنا ما اوجبت علی نفسک یا رسول اللّه ثم جلس.

فقام سعد بن عباده فقال: یا رسول اللّه (ص) ما منعنا ان نصیب مثل ما اصابوا جبن عن العدو و لا زهاده فی الآخره و المغنم، و لکن تخوفنا ان بعد مکاننا منک فیمیل الیک من جند المشرکین او یصیبوا منک ضیعه و انک ان تعط هؤلاء القوم ما طلبوا یرجع سائر المسلمین لیس لهم من الغنیمه شی ء ثم جلس:

فقام الانصاری فقال مثل مقالته الاولی ثم جلس، یقول ذلک کل واحد منهما ثلاث مرات، فصدّ النبی (ص) بوجهه فانزل اللّه- عز و جل-: یسألونک عن الانفال، و الانفال اسم جامع لما اصابوا یومئذ مثل قوله: ما افاء اللّه علی رسوله. و

مثل قوله: ما غنمتم من شی ء. ثم قال: قل الانفال للّه و الرسول. فاختلجها اللّه من ایدیهم فجعلها للّه و لرسوله ...

فلما قدم رسول اللّه (ص) المدینه انزل اللّه علیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ، الآیه ... فهذا یوم بدر و هذا سبیل الغنائم التی اخذت بالسیف». (تحف العقول/ ۳۳۹ به بعد).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۳

با دشمن قتال کنیم زیرا خداوند بازوان جنگیدن به ما عطاء فرموده و ما می توانستیم هنگامی که کسی از دشمن مانع نباشد متاع را بگیریم، و لکن از حمله دشمن بر جان رسول خدا (ص) ترسیدیم و نزد ایشان ماندیم، پس شما مستحق تر از ما نسبت به غنائم نیستید ...

سپس ابن هشام از ابی امامه نقل کرده که گفت:

از عباده بن صامت درباره انفال سؤال نمودم گفت: هنگامی که ما اصحاب بدر در غنیمت اختلاف کردیم آیه انفال نازل شد، بطوری که در رابطه با آن اخلاق ما بد شد، آنگاه خداوند آن را از دست ما درآورد و در اختیار رسولش قرار داد، و رسول خدا (ص) هم آن را بین مسلمانان بطور تساوی تقسیم نمود ...

سپس رسول خدا (ص) آمد تا از گردنه صفراء خارج شده و بر تپه کوچکی که بین گردنه و بین نازیه بود وارد شد- که به آن سیر می گویند (در چند کیلومتری سرزمین بدر نزدیک مدینه)- جایی که چهارپایان در آن می چریدند، پس در آنجا پیامبر (ص) غنیمتی که خداوند از مشرکین گرفته و به مسلمانان برگردانده بود بطور مساوی تقسیم نمود». «۱»

روشن است که در این عبارت ابن هشام نفل و همچنین فی ء بر غنائم جنگ اطلاق شده

است. سیوطی در تفسیر درّ المنثور نیز روایت عباده بن صامت را نقل نموده است رجوع نمائید. «۲»

۴- در تفسیر درّ المنثور آمده است:

«ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در سنن از ابن عباس درباره آیه شریفه: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ. نقل می کنند که گفت: انفال غنیمتهایی بود که بطور خالص برای رسول خدا (ص)

---

(۱) سیره ابن هشام ۲/ ۲۹۵.

(۲) درّ المنثور ۳/ ۱۵۹.

بوده و چیزی از آن برای هیچ کس نبود، و آنچه در سریّه ها نصیب مسلمانان می شد پیش پیامبر (ص) می آوردند، و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت بود، آنگاه مسلمانان از رسول خدا (ص) خواستند تا چیزی از آن را به آنان دهد که خداوند آیه انفال را نازل فرمود: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، از تو ای محمد (ص) درباره انفال سؤال می کنند بگو خداوند متعال می فرماید: انفال برای من است و آن را برای رسولم قرار دادم، چیزی از آن برای شما نیست، پس از خدا بترسید و میانه خویش را اصلاح کنید تا آنجا که می فرماید: اگر ایمان دارید. سپس خداوند متعال آیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ، را نازل فرمود آنگاه خمس آن را برای پیامبر (ص) و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و مهاجرین در راه خدا تقسیم نمود، و مردم را در چهار پنجم بقیه مساوی قرار داد، برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم و برای پیاده نظام یک سهم» «۱»

با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم و تبیان

و مجمع البیان و درّ المنثور و قرطبی و سنن بیهقی و اموال ابی عبید «۲» و غیر آن از کتابهایی که راجع به نزول آیه انفال است، برای شما روشن می شود که غنائم قطعا از انفال بوده و انفال است که در حقیقت مورد نزاع و سؤال است.

و در فصل انفال خواهد آمد که مقصود از انفال اموال عمومی است که برای آن مالک شخصی نیست.

و با این معنا اطلاق لفظ انفال بر غنائم جنگ و بر مثل زمین موات و جنگلها و کوهها و دره ها و مانند آن به یک معنی خواهد بود، اگر چه در روایات و فتاوی

---

(۱) درّ المنثور ۳/ ۱۶۰.

(۲) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)/ ۲۳۵، تبیان ۱/ ۷۸۰، مجمع البیان ۲/ ۵۱۷، درّ المنثور ۳/ ۱۵۸ و بعد، تفسیر قرطبی ۸/ ۲، سنن بیهقی ۶/ ۲۹۱، کتاب قسم الفی ء و الانفال، الاموال ۳۸۲ ببعد.

فقهاء ما اطلاق لفظ انفال بر قسم دوم بیشتر است، بلکه در زمان ما انصراف به قسم دوم دارد.

و کشمکش جنگجویان در انفال و سؤال از آن بنابر روایاتی که گذشته، اگر چه در خصوص غنائم جنگ واقع شده است و لکن بنابر ظاهر آیه مانعی نیست از اینکه جواب در آیه بر عموم و استغراق حمل شود، پس «لام» در یسألونک عن الانفال، برای عهد (غنائم بدر) است و «لام» در «قل الانفال للّه» برای استغراق می باشد.

بلکه ممکن است گفته شود: مورد سؤال اگر چه خصوص غنائم است و لکن سؤال از آن بعنوان عموم و اینکه از انفال است واقع شده، نه بعنوان غنائمی که با

قهر و غلبه گرفته شـده، پس سؤال و جواب در وارد شدن تحت عنوان انفال با اطلاق و عمومیتی که دارد با هم مطابقت داشـته و «لام» در هر دو برای استغراق است.

ملک شخصی نبودن غنایم و انفال برای رسول و امام

مقصود از قرار دادن غنـائم و انفـال برای رسول یـا امـام بعـد از او، قرار دادن آن بعنوان ملـك شخصـی آنان نیست، که هماننـد آنچه بـا تجـارت یـا وراثت مالك شـده انـد باشـد، بلکه مقصود قرار گرفتن آن دو در تحت اختیار و تـدبیر امام است، و از آن آنچه را بخواهـد به کسـی که صـلاح ببینـد، می بخشـد و آنچه را که اراده کنـد در موارد مورد نیاز مصـرف می نماید، اگر از غنائم چیزی باقی مانـد، خمس آن را برای اهلش بیرون می آورد، و بقیه را بین جنگجویان تقسـیم می کند، پس امام عهده دار فرمـان بر آن و تصـرف در آن است و برای کسـی که جنگیـده حق اعتراض بر امـام نیست، اگر چه عطـاء و اجرتی که امام می دهد همه غنیمت را شامل شود، و در غنیمت تقسیم بین جنگجویان امری حتمی و مشخص نمی باشد:

۱- در مرسله حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) آمده است که فرمود:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۶

«و چیزهای برجسته غنائم در اختیار امام است او حق دارد از این اموال بهترین ها را- جهت تأمین نیازهای ویژه- برگزیند، کنیز نیکو و حیوان بـا نشاط قوی، و لباس و کالا از آنچه که دوست دارد یا آرزو دارد، پس آنها در اختیار امام است قبل از قسـمت و قبل از بیرون آوردن خمس. و بر امام است که با آن مال هر گونه احتیاج و کمبودی

که به عهـدهٔ اوست را بر طرف کنـد، از قبیـل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجـاتی که پیش می آیـد، پس اگر بعـد از آن چیزی باقی مانـد خمس آن را بیرون آورده و بین اهلش تقسـیم می کنـد، و بقیه را بین کسانی که جنگ نموده اند تقسـیم می نمایـد، و اگر بعـد از برطرف نمودن مشـکلات و کمبودهـا چیزی باقی نمانـد آنان حقی ندارنـد و برای جنگجویان چیزی از زمینها و آنچه که بر آن غلبه پیـدا کرده اند نیست مگر چیزهایی جزئی که لشـکر از اموال مقاتلین دشـمن جمع آوری نموده است (شمشیر و نیزه و ...)». «۱»

۲- در صـحیحه زراره است که گویـد: اما قبل از اینکه سـهمیه بندی کند آنچه بخواهد می دهد و می بخشد و عطاء می کند و رسول خـدا (ص) به همراه گروهی جنگیـد که برای آنان نصـیبی در فی ء قرار نداد، و اگر می خواست آن را بین آنان تقسـیم می کرد» «۲».

---

(۱) فی مرسله حماد عن عبـد الصالح (ع) قوله: و للامام صـفو المال: ان یأخذ من هذه الاموال صـفوها الجاریه الفارهه، و الدابه الفارهه و الثوب و المتاع مما یحب او یشـتهی، فـذلک له قبل القسـمه و قبل اخراج الخمس، و له ان یسـد بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه، فان بقی بعـد ذلک شـی ء اخرج الخمس منه فقسـمه فی اهله، و قسّـم الباقی علی من ولّی ذلک، و ان لم یبق بعد سدّ النوائب شـی ء فلا شـی ء لهم. و لیس لمن قاتل شـی ء من الأرضین و لا ما غلبوا علیه الا ما احتوی علیه العسکر. (وسائل ۶/ ۳۶۵، باب ۱ من

ابواب الانفال ... حدیث ۴. و تمام الحدیث فی الکافی ۱/ ۵۳۹- ۵۴۳ کتاب الحجه باب الفی ء و الانفال، حدیث ۴).

(۲) فی صحیحه زراره قال: الامام یجری و ینفل و یعطی ما یشاء قبل ان تقع السهام، و قد قاتل رسول اللّه (ص) بقوم لم یجعل لهم فی الفی ء نصیبا، و ان شاء قسم ذلک بینهم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۷

اینکه روایت مقطوعه «۱» است ضرری به استدلال نمی زند با توجه به اینکه زراره از فقهاء اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده و آگاه بنظر ائمه می باشد و چنین نیست که همانند او در احکام خداوند متعال سخن بگوید مگر از نصی که به او رسیده است.

و آنچه در مرآه العقول «۲» آمده که کلمه «قوم» (گروه) در روایت را تفسیر به اعرابی کرده که سهمی برای آنان در غنائم نبوده تفسیری است که شاهدی بر آن وجود ندارد، و محققا زراره عمل پیامبر (ص) را شاهد آورده بر آنچه که از عمل امام بیان داشته است.

و از روایت استفاده می شود که فی ء بر غنائم جنگ نیز اطلاق می شود، پس فی ء قسیم غنیمت نمی باشد اگر چه بعضی آن را قسیم غنیمت می دانند چنانچه گذشت و تحقیق در معنای فی ء خواهد آمد.

از آنچه بیان نمودیم صحت شمردن غنائم جنگ را از منابع مالی دولت اسلامی روشن می شود پس زمینها و ملکها و آنچه که در لشکر نیست تقسیم نمی شود بلکه تحت اختیار امام قرار می گیرد و امام می تواند مشکلات و کمبودها را با آنچه که در لشکر است برطرف نماید، در حقیقت اموال هنگامی بین سپاهیان تقسیم می شود که سایر مشکلات

و کمبودها برطرف شود، و تقسیم این اموال نیز به جهت اختصاص آن به جنگجویان است.

نظریه فقها در مورد چگونگی تقسیم غنائم

و فقهاء شیعه بطور اجمال به مفاد این دو حدیث فتوی داده اند.

۱- مفید در مقنعه گوید:

«و برای امام این حق هست که قبل از قسمت نمودن غنیمت آنچه را بخواهد

- (وسائل ۶/ ۳۶۵ باب ۱ من أبواب الانفال ... حدیث ۲).

(۱) مقطوعه حدیثی است که سند آن تا معصوم قطع شده و مستند نیست. (مقرر).

(۲) مرآه العقول ۶/ ۲۷۱ (- ط قدیم ۱/ ۴۴۶).

از آن بردارد، بنابر مطلبی که قبلا گفتیم درباره چیزهای برجسته از اموال غنیمت، و امام می تواند از همان ابتدا با بیشتر یا همه آن مال، آنچه از مشکلات پیش می آید را برطرف کند، و اگر همهٔ آن را هم در مصالح مسلمین مصرف نماید جایز است، و برای هیچ یک از امت حق اعتراضی بر امام نیست». «۱»

در همین زمینه عبارتی نیز از مبسوط شیخ طوسی است که در بحث «فتح مکه با جنگ» (عنوان بعدی) خواهد آمد.

۲- در کافی ابی الصلاح حلبی آمده است:

«همهٔ آنچه که مسلمانان از اقسام جنگجویان مسلمان به غنیمت می گیرند- چه به تنهایی بگیرند و چه به کمک یکدیگر، با همه لشکر یا با دسته ی از آن، به جنگ و غیر جنگ- واجب است آن را در اختیار ولی امر بگذارند.

پس هنگامی که همه غنائم جمع شد امام ملت می تواند قبل از قسمت نمودن، اسب و شمشیر و زره و کنیز آن را برای خود برگزیند، و شروع کند به برطرف نمودن نیازهائی که پیش می آید از قبیل خلأهای موجود بین اهل اسلام

و حفظ مرزها و مصالح مسلمانان. و بر کسی جایز نیست که بر امام اعتراض کند اگر چه همه غنیمت را مصرف نماید و همین عمل برای غیر امام از نمایندگان او در جنگ جایز است با مشورت از مسلمانان شایسته.

سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای اهلش بیرون می آورد، و چهار پنجم بقیه را بین کسانی که بر آن جنگ نموده اند تقسیم می نماید، نه غیر آنان از سایر مسلمین، بر پیاده نظام یک سهم و برای سواره نظام دو سهم.

و مستحب است غنیمت دادن به زنان قبل از قسمت، چون آنان مجروحان را مداوا نموده و به مریضان خدمت کرده و توشه مجاهدین را آراسته اند». «۲»

---

(۱) مقنعه/ ۴۶ باب الزیادات

(۲) کافی ابی الصلاح/ ۲۵۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۴۹

۳- در غنیهٔ ابن زهره آمده است:

«و امام می تواند قبل از قسمت نمودن غنیمت آنچه می خواهد برای خود برگزیند از اسب یا کنیز یا زره یا شمشیر و یا غیر آن برگزیند، و اینها از انفال می باشند، و سپس شروع کند به برطرف نمودن اموری که پیش می آید از قبیل برطرف کردن خلأهای اجتماعی و کسی حق ندارد بر امام اعتراض کند اگر چه امام همه غنیمت را به مصرف رساند، سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای صاحبانش بیرون می آورد و بقیه آن را بین جنگجویان تقسیم می کند:

برای هر پیاده نظام یک سهم و هر سواره نظام دو سهم». «۱»

۴- در وسیلهٔ ابن حمزه آمده است:

«از اموال غنیمت قبل از قسمت چیزهای ممتاز آن برای امام بیرون آورده می شود و آن چیزهایی است که نظیر ندارد از اسب یا

نشاط و قوی، لباس گرانبها، کنیز نیکو و غیر آن. سپس مخارج دیگر را از آن جدا می کنند که آنها هشت صنف است: مزد حمل و نقل کننده، مزد نگهدارنده غنیمت، عطایائی که داده می شود، قراردادهایی که بسته شده، و بخششی که به بردگان و زنان و کمک کنندگان به مسلمانان از مؤلفه و بادیه نشینان می شود بر حسب صلاحدید امام، سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای اهلش بیرون می آورد و بقیه را بین جنگجویان و کسانی که در حکم آنان هستند بطور مساوی تقسیم می نماید: برای پیاده نظام یک سهم و سواره نظام دو سهم ...». «۲»

۵- در جهاد قواعد آمده است:

«مطلب دوم در قسمت نمودن غنیمت است: واجب است در ابتداء چیزهایی که شرط شده پرداخت شود مثل قراردادها و لباس و اسب و شمشیری که جنگجویان برای خود از دشمن گرفته اند و بخشیدنیها، سپس آن مخارجی که

---

(۱) جوامع الفقهیه/ ۵۲۲ (- طبعه اخری/ ۵۸۴).

(۲) جوامع الفقهیه/ ۷۳۲ (- طبعه اخری/ ۶۹۶).

در مدت نگهداری غنیمت قبل از قسمت نمودن آن مورد نیاز بوده مثل مزد چوپان و نگهبان، آنگاه خمس آن بیرون آورده می شود، و چهار پنجم بقیه بین جنگجویان و کسانی که در صحنه جنگ حاضر بوده اند اگر چه جنگ هم نکرده اند حتی نوزادی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از قسمت نمودن آن بدنیا آمده، و نیروهای کمکی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از قسمت نمودن آن رسیده اند و مریضها بطور مساوی تقسیم می شود، و هیچ کس بخاطر سختی بیشتری که دیده برتری داده نمی شود: برای پیاده نظام

یک سهم و سواره نظام دو سهم و دارندگان چند اسب سه سهم». «۱»

۶- در تذکره آمده است:

«و بر امام جایز است که برای کسی که او را بر مصلحتی از مصالح مسلمین راهنمایی کرده چیزی قرار بدهد مثل نشان دادن راه آسان، یا نشان دادن آب در بیابان، یا جایی که بتوان قلعه دشمن را فتح کرد یا مال دشمن که امام می گیرد یا نشان دادن دشمنی که بر او یورش برده شود یا نشان دادن شکافی که از آن بتوان داخل شد. و این حکم جواز، مخالفی ندارد. پیامبر (ص) در هجرت از مکه به مدینه کسی را برای نشان دادن راه اجیر نمود». «۲»

و نظیر همین سخن را در کتاب منتهی نیز آورده است.

۷- در مراسم سالار بن عبد العزیز دیلمی آمده است:

«اگر امام قبل از قسمت نمودن غنیمت چیزی از آن را هر چه خواهد باشد برداشت، آن چیز برای او می شود». «۳»

۸- در جهاد دروس آمده است:

«و برای امام است چیزهای ممتاز از غنیمت، و حلبی جایز دانسته که امام

---

(۱) قواعد ۱/ ۱۰۷.

(۲) تذکره ۱/ ۴۲۹، و منتهی ۲/ ۹۳۸.

(۳) جوامع الفقهیه/ ۵۸۱ (- طبعه اخری ۶۴۳)

ابتداء آنچه از خلأهای اجتماعی اسلامی و مصالح مسلمین پیش آمده، بر طرف نماید اگر چه همه غنیمت را شامل شود، و این کم اتفاق می افتد». «۱»

۹- و در متن لمعه آمده است:

«و از غنائم منقول بعد از پرداخت قراردادها و بخشش به بردگان و زنان و خمس و عطایا و آنچه امام برای خود برمی گزیند، بقیه بین جنگجویان و کسانی که حاضر بوده اند تقسیم می شود

حتی به طفلی که بعد از بدست آمدن غنیمت قبل از قسمت نمودن آن بدنیا آمده، و همچنین نیروهای کمکی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسم آن رسیده اند: برای سواره نظام دو سهم، برای پیاده نظام یک سهم و برای دارندگان چند اسب سه سهم». «۲»

و غیر اینها از کلمات فقهاء شیعه در این زمینه. همه سخنانی که یادآور شدیم دلالت می کند بر اینکه غنائم در اختیار امام بوده و اینکه او چیزهای ممتاز آن را برمی گزیند و بر طبق مصالح از آن می بخشد.

البته کلمات فقهاء در چیزهایی که برای امام است از جهت مقدار و تعداد آن تفاوت می کند.

و شاید چیزهای برجسته ای که امام اختیار می کند نیز بر دو قسم باشد: یک قسم آنهایی که امام برای شخص خودش برمی گزیند به دلیل شدت احتیاج به آن، و او سزاوارتر است به اینکه احتیاجاتش را برطرف نماید، و بر طرف شدن احتیاجات او از مهمترین مصالح مردم است و قسم دیگر: آنهایی که برمی گزیند تا در بیت المال مسلمین ذخیره نماید به جهت گرانبها بودن و زیادی قیمت آن، و اینکه آن از چیزهایی است که خواهان زیادی دارد و تقسیم آن هم ممکن نیست، و اگر بخواهد به عده ای داده شود و عده ای محروم شوند موجب تبعیض و آشوب می شود، پس برای آینده مسلمانان در موزه ها ذخیره می شود، چیزهائی مانند جواهرهای گرانبها و مانند آن.

---

(۱) دروس/ ۱۶۲.

(۲) لمعه دمشقیه ۲/ ۴۰۳ و بعد آن (- چاپ دیگر از متن لمعه/ ۴۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۵۲

تقسیم نشدن غنائم مکه و جنگ حنین

پیامبر (ص) غنائم مکه و حنین را بین جنگجویان تقسیم نکرد با

آنکه به وسیله جنگ فتح شده بودند و آنچه که در صحیحه زراره از نقل عمل رسول خدا (ص) قبلا گذشت شاید اشاره است به آنچه که حضرت در فتح مکه و هوازن انجام داد، چون این دو با جنگ فتح شدند، ولی حضرت چیزی از غنائم را بین جنگجویان تقسم نکرد:

۱- شیخ طوسی در کتاب سیر خلاف (مسأله ۱۲۳) گوید:

«مکه با جنگ و به وسیله شمشیر فتح شد، اوزاعی و ابو حنیفه و اصحابش و مالك قائل به همین مطلبند، و شافعی گوید: مکه با صلح فتح شد، و مجاهد هم همین را گفته، دلیل ما اجماع علماء شیعه و روایات آنان است. و روایت شده وقتی که پیامبر (ص) داخل مکه شد به کعبه تکیه داد سپس فرمود: هر کس سلاحش را بیندازد در امان است، و هر کس درب خانه اش را ببندد در امان است. پس به آنان امنیت داد بعد از اینکه بر آنان پیروز شد، در حالی که اگر با صلح داخل مکه شده بود دیگر احتیاجی به دادن امان نبود و نیز آیه شریفه: إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً- ما برای تو فتح آشکار و نمایانی قرار دادیم، و بی تردید از این آیه فتح مکه اراده شده، نه چیز دیگر، و فتح و پیروزی نامیده نمی شود مگر اینکه با شمشیر گرفته شود، و خداوند متعال می فرماید: إِذا جاءَ نَصْرُ اللّه وَ الْفَتْحُ- هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد. یعنی فتح مکه، و خداوند متعال در سوره فتح، آیه ۲۴ می فرماید: وَ هُوَ الَّذی کَفَّ أَیْدیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدیَکُمْ عَنْهُمْ ببَطْن مَکَّهَ منْ بَعْد أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ- او

کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه بازداشت و دست شما را از آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد. و این صریح در فتح مکه است.

و هر کسی تاریخ و روایات و چگونگی داخل شدن پیامبر (ص) به مکه را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۵۳

بخواند علم پیدا می کند که مسأله همانطوری است که ما گفتیم. و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: همه شهرها با شمشیر فتح شد بجز مدینه که با قرآن فتح گردید. و از پیامبر (ص) روایت شده که وقتی آن حضرت داخل مکه شد بر سرشان کلاه خود بود. و خالد بن ولید گروههایی از اهل مکه را کشت و این می تواند علامت جنگ باشد». «۱»

۲- در مبسوط گوید:

«ظاهر مذهب اینست که پیامبر (ص) مکه را با جنگ و به وسیله شمشیر فتح نمود سپس به آنان امان داد، و علت اینکه زمینها و خانه ها را تقسیم نکرد چون آنها مال همه مسلمین بود چنانکه در هر چه که با جنگ فتح شود و امکان نقل آن به کشور اسلام نباشد همین را می گوئیم و آن برای تمامی مسلمانان است، و پیامبر (ص) بر مردانی از مشرکین منت نهاد و آنان را آزاد کرد، و ما عقیده داریم که امام می تواند چنین کند و همچنین بر آنان منت نهاد و اموالشان را برگرداند به جهت مصلحتی که در این کار می دید». «۲»

۳- علامه در منتهی گوید:

«مسأله: ظاهر مذهب این است که پیامبر (ص) مکه را با شمشیر فتح کرد سپس به اهل مکه امان داد، ابو حنیفه و مالک و

اوزاعی هم همین را قائلند.

و شافعی گوید پیامبر (ص) مکه را با صلح فتح نمود چون قبل از ورود به مکه با آنان قرار داد کرد، و این از ابی سلمه بن عبد الرحمن و مجاهد نقل شده است.

دلیل ما روایتی است که فقهاء سنت از پیامبر (ص) نقل کرده اند که حضرت برای اهل مکه فرمود: گمان می کنید با شما چه خواهم کرد؟ گفتند: برادری بخشنده و پسر برادری بخشنده هستی. حضرت فرمود: همانطور که برادرم

---

(۱) خلاف ۳/ ۳۲۳.

(۲) مبسوط ۲/ ۳۳.

یوسف فرمود به شما می گویم: امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند نیز شما را می بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است، شما آزادید.

و از طریق شیعه آنچه را که شیخ روایت نموده از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر روایت شده که گویند پیش حضرت از کوفه سؤال شد:

تا اینکه حضرت (علی بن موسی الرضا (ع) چنین فرمود: همانا اهل طائف وقتی اسلام آوردند بر آنان زکات را یک دهم و یک بیستم قرار دادند. و همانا رسول خدا (ص) با جنگ داخل مکه شد در حالی که اهل آن اسیر در دست حضرت بودند، آنگاه حضرت آنان را آزاد نمود و فرمود: بروید، شما آزادید.

شافعی دلیل اقامه کرده به آنچه که عبد الله بن عباس روایت نموده و گفته وقتی که رسول خدا (ص) به مر الظهران فرود آمد من نزد خود گفتم: بخدا قسم اگر رسول خدا (ص) قبل از اینکه آنان بیایند و از او درخواست امان کنند با جنگ داخل شود هرآینه قریش نابود

خواهد شد ...». «۱»

خبر صفوان و احمد بن ابی نصر را صاحب وسائل در جهاد وسائل روایت کرده رجوع نمائید. «۲»

دلالت روایت روشن است گرچه سند بواسطه علی بن احمد بن اشیم خدشه دار است، و بحث در آن خواهد آمد و مرحوم مجلسی آن را صحیح نشده است. «۳»

۴- در مغازی واقدی آمده است:

«صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو مردم را به جنگ با

---

(۱) منتهی ۲/ ۹۳۷.

(۲) وسائل ۱۱/ ۱۲۰ باب ۷۲ من ابواب جهاد عدو ... حدیث ۱.

(۳) به همین فصل «جهت» ششم از بحث زمینهای مفتوحه عنوه رجوع نمائید.

رسول خدا (ص) دعوت کردند، و لشکری از مردم قریش و از بنی بکر و از بنی هذیل به سوی آنان آمدند و سلاح بر تن نموده و به خدا قسم یاد کردند که محمد (ص) را نگذارند با جنگ وارد مکه شود: مردی از بنی دیل که به او حماس بن قیس بن خالد دیلی می گفتند وقتی شنید که رسول خدا (ص) به مکه می آید، نشست تا سلاحش را درست و آماده کند، زن او به او گفت: این را برای چه کسی آماده می کنی؟ گفت: برای محمد (ص) و یارانش، همانا من امیدوارم که از آنان کسی را برای خدمتگزاری تو بگیرم چون تو نیاز به خادم داری ...

پس هنگامی که خالد بن ولید وارد مکه شد گروهی از قریش و گروهی از مردم را یافت که برای جنگ با او جمع شده بودند که در میان آنان صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو

هم بودنـد، و مانع از داخل شـدن خالـد شدنـد و شمشـیرهایشان را کشـیدند و تیراندازی کردند و گفتند هرگز با زور نمیتوانی داخـل شوی. آنگـاه خالـد بن ولیـد در میان یاران خود نـداء در داد و با اهل مکه جنگ نمود، و بیست و چهار مرد از قریش و چهار نفر از هذیل را کشت و اهل مکه شکست زشتی خوردند، حتی عده ای در حزوره (بازار مکه) کشته شدند و از هر طرف می گریختند، و گروهی از آنان به بالای کوهها رفتند و مسلمانان آنان را دنبال نمودند، پس از آن ابو سفیان و حکیم بن حزام فریـاد برآوردنـد: ای جمـاعت قریش، برای چه خود را به کشـتن می دهیـد؟ هر کس داخـل خانه اش شود در امان است، و هر کس سلاحش را زمین گذارد در امان است ...». «۱»

و مانند همین مطلب را ابن هشام در سیره اش روایت نموده است. «۲»

---

(۱) مغازی ۲/ ۸۲۳ و بعـد آن. حزوره در متن روایت، بازار مکّه بود، که اکنون بخاطر توسـعه مسـجد پیامبر (ص) جزء مسـجد قرار گرفته است.

(۲) سیره ابن هشام ۴/ ۴۹.

همـانگونه که ملاـحظه فرمودیـد از جانب پیامبر (ص) اموال اهل مکه نه تقسـیم شـد و نه خمس آن گرفته شـد، بلکه قریش را نـداء داد و فرمود: ای جماعت قریش، گمان می کنیـد با شـما چه خواهم کرد؟ گفتند: نسبت به ما خیر روا می داری، برادری بخشنده و پسر برادری بخشنده هستی: حضرت فرمود:

برویـد شـما آزادیـد. پس آنان را عفو فرمود در حالی که خداوند پیامبر (ص) را بر آنان قادر گردانیده بود و برای پیامبر (ص) به منزله

فی ء بودند». «۱»

۵- در سیره ابن هشام و همچنین در غیر آن از دیگر کتب تاریخ و حدیث نسبت به غنائم حنین بطور خلاصه چنین آمده است:

«وقتی که رسول خدا (ص) از برگرداندن اسرای حنین به خانواده شان فارغ شد، بر مرکب سوار شد، مردم هم به دنبال ایشان چنین می گفتند: ای رسول خدا، فی ء ما را از شتر و گوسفند بر ما تقسیم کن، تا آنجا که حضرت را در کنار درختی نگه داشتند، آنگاه حضرت کنار شتر ایستاد و مقداری از پشم کوهان شتر را گرفت سپس فرمود: ای مردم بخدا قسم از فی ء شما و این پشم برای من نیست مگر خمس آن، و خمس هم به خود شما برمی گردد، پس حتی اگر به اندازه نخ و سوزن از آن برده اید برگردانید، همانا خیانت بر اهلش چیزی جز ننگ و آتش و رسوائی در روز قیامت نخواهد بود.

و رسول خدا (ص) از غنائم به مؤلفه قلوبهم عطاء کرد و آنان گروهی از بزرگان آن مردم بودند که پیامبر (ص) برای جلب دلهای آنان به اسلام و جلب دلهای اقوام آنان بوسیله آنها چنین عمل نمود: و به هر یک از ابا سفیان و پسرش معاویه و حکیم بن حزام و حارث بن کلده و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و علاء بن جاریه و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و مالك بن عوف نصری و صفوان بن امیه صد شتر داد.

و به تعدادی از مردان قریش از جمله مخرمه بن نوفل و عمیر بن وهب و

---

(۱) کامل ۲/ ۲۵۲. و مانند آن سیره

ابن هشام ۴/ ۵۵.

هشام بن عمرو کمتر از صد شتر داد ...

زمانی که رسول خدا (ص) آنچه از آن عطایایی که گفته شد به قریش و قبائلی از عرب داد و چیزی از آن در میان انصار نماند، در دل قبیله ای از انصار ناراحتی ایجاد شد تا جایی که سخن ناروا از آنان زیاد شد و حتی کسی از طرف آنان گفت: به خدا رسول خدا (ص) قومش را پذیرائی کرد، آنگاه سعد بن عباده بر پیامبر (ص) داخل شد و گفت: ای رسول خدا (ص) این قبیله انصار بخاطر کاری که در این فیئی انجام دادی خشمی در دلشان علیه شما ایجاد شده، حضرت فرمود: ای سعد نظر تو در این باره چیست؟ گفت: ای رسول خدا نیستم من مگر یک نفر از قومم، حضرت فرمود: پس قومت را در این چهار دیواری جمع کن.

آنگاه سعد بیرون آمد و انصار را جمع نمود، رسول خدا (ص) پیش آنان آمد، و پس از حمد خدا و ستایش بر او فرمود: «ای جماعت انصار، خبر آن ناروایی که گفته اید و نیز خشمی که بر من در دلتان ایجاد گشته بمن رسید آیا وقتی نزد شما آمدم گمراه نبودید آنگاه خداوند متعال هدایتتان کرد، و فقیر بودید خداوند بی نیازتان نمود، با یکدیگر دشمن بودید خداوند بین دلهاتان الفت انداخت» گفتند: بله، خدا و رسولش بر ما بیشترین منّت را گذاردند.

و از هر چیز دیگری برتری دارند. سپس حضرت فرمود: ... ای جماعت انصار آیا راضی نیستید که این مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با رسول خدا (ص)

به منزل خود برگردید؟ قسم به آنکه جان محمد در دست اوست اگر مسأله هجرت من از مکه نبود هرآینه فردی از انصار بودم ... آنگاه انصار گریستند تا اینکه محاسنشان از اشک خیس شد و گفتند: به رسول خدا (ص) از باب نصیب و بهره خود راضی هستیم، سپس حضرت برگشت و آنان متفرق شدند». «۱»

---

(۱) سیره ابن هشام ۴/ ۱۳۴- ۱۴۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۵۸

۶- در روایت انس بن مالک آمده است:

«مردمی از انصار گفتند: ... خدا رسولش را ببخشد، به قریش می دهد و ما را رها می کند در حالی که از شمشیرهای ما خون آنان می چکد». «۱»

در رابطه با این قصه به تفسیر مجمع البیان در شرح جنگ حنین از سوره توبه، «۲» و روایات انس بن مالک و عبد الله بن زید بن عاصم در سنن بیهقی «۳» و بخاری «۴» و روایات جنگ حنین از جامع الاصول ابن اثیر «۵» رجوع نمائید.

۷- در کتابهای تاریخ آمده که: شتر ابی رهم غفاری به شتر رسول خدا (ص) نزدیک شد آنگاه لبه کفش ابی رهم به ساق پای رسول خدا (ص) اصابت کرد که حضرت دردش آمد، پس از آن حضرت با تازیانه به پای او زد، سپس از او طلب رضایت کرد و به او گوسفندانی از غنائم بعنوان عوض از ضربتی که به پای او زده بود داد». «۶»

۸- مانند حادثه بالا از عبد الله بن ابی حدرد هم نقل شده که حضرت با عصایش به او زد و او دردش آمد سپس حضرت هشتاد گوسفند میش به او داد. «۷»

۹- پیامبر (ص) خواست شترش را با

تازیانه بزند که تازیانه اش به ابا زرعه جهنی خورد آنگاه حضرت به او گوسفند داد و فرمود: بخاطر تازیانه ای که دیروز به تو خورد این گوسفندان را بگیر. راوی می گوید: آنها را شمردم دیدم صد و بیست راس گوسفند است. «۸»

---

(۱) سنن بیهقی ۶/ ۳۳۷ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه.

(۲) مجمع البیان ۳/ ۱۹ (جزء ۵).

(۳) سنن بیهقی ۶/ ۳۳۷ و ۳۳۹، کتاب الفی ء و الغنیمه.

(۴) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۸- ۱۹۹، کتاب الجهاد و السیر.

(۵) جامع الاصول ۹/ ۲۶۹- ۲۸۶، غزوه حنین.

(۶) مغازی واقدی ۲/ ۹۳۹ (جزء ۳).

(۷) مغازی ۲/ ۹۴۰ (جزء ۳).

(۸) مغازی ۲/ ۹۴۰ (جزء ۳).

۱۰- صفوان بن امیه با پیامبر (ص) می گشت و حضرت داشت غنائم را بررسی می کرد، در همین هنگام به دره ای از غنائم که خداوند به او برگردانده بود گذر کرد که پر از گوسفند و شتر، به همراه چوپانان آنها بود. صفوان تعجب کرد و شروع کرد نگاه کردن به آن، رسول خدا (ص) فرمود: ای ابا وهب این دره تو را به تعجب واداشته؟ گفت: بله، حضرت فرمود: این دره و آنچه در آن است مال تو، صفوان گفت: شهادت می دهم که جان هیچ کس به پاکی نخواهد بود مگر پیامبر باشد، و شهادت می دهم که تو فرستاده خدایی. «۱»

۱۱- در میان اسراء هوازن خواهر رضاعی پیامبر (ص) که شیماء نام داشت بود، گفته شده: مادر او حلیمه بوده. شیماء به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا (ص) من خواهر شمایم، حضرت فرمود: به چه دلیل؟ گفت:

هنگامی که در نزد آنان شیر می خورده از او گازی گرفته، و جای آن را

به حضرت نشان داد، آنگاه حضرت وی شناخت و آن را بیاد آورد، بلند شد و عبایش را برای او پهن نمود ...

سپس پیامبر (ص) فرمود: اگر بخواهی در پیش ما بمانی در نزد من محبوب و گرامی هستی، و اگر بخواهی تو را بهره مند خواهم نمود و به سوی قومت برگرد، گفت: بهره مندم گردان و به نزد قومم برگردان، پس حضرت به او شتر و گوسفند و غلام و کنیز داد. «۲»

۱۲- پیامبر (ص) درباره اسرای بدر فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده بود و با من راجع به این اسرای صحبت می کرد، آنان را به جهت او رها می کردم. «۳»

تمام این عطایای پیامبر (ص) از غنائم بود، و حمل نمودن اینها بر اینکه از سهم حضرت (ص) و از خمس باشد مشکل است، بلکه در بعضی موارد آن قطعا چنین

---

(۱) مغازی ۲/ ۹۴۶ (جزء ۳).

(۲) سیره زینی دحلان (چاپ شده در حاشیه سیره حلبی) ۲/ ۳۰۶.

(۳) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۶، باب منّ النبی علی الاساری من غیر ان یخمس.

برداشتی درست نیست.

خلاصه آنچه که از دو آیه شریفه (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ ... وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ) و از روایات باب که از شیعه و سنی وارد شده بعد از ارجاع دادن برخی از آنها به برخی دیگر استفاده می شود اینست که غنائم مثل دیگر انفال از اموال عمومی است که به اشخاص تعلق ندارد و نیز به مجرد غنیمت گرفتن هم در ملک جنگجویان داخل نمی شود، بلکه در تحت اختیار رهبر و امام مسلمین قرار می گیرد و او است که آنها را نگهداری و

حفظ نموده و از آنها می بخشـد و بر حسب آنچه که مصالـح عمومی در زمان و محیطش اقتضاء می کند به مصارف معین می رسانـد، اگر چه همه آنهـا را هم شامـل شود، و اینهـا از املاـک شخصـی رسول و امام هم نیست، بلکه امام و مردم در آن حق مساوی دارنـد، و امام حق نـدارد بیهوده در آن تصـرف نموده یا بـدون ملاک به هر کس بخواهد ببخشد، بلکه ملاک در همه موارد رعایت مصالح عمومی است و مردم هم حق اعتراض بر امام ندارند. «۱»

و از جمله مصالـح عمومی مهم، جلب دلهـا و جـذب مردان و زنـان مخصوصـا صاحبـان شوکت به طرف حق و تسـلیم در برابر اسلام و برطرف نمودن شر و اذیت آنان و نیز حفظ موازین اخلاقی و عاطفی که عقلاء در نظامشان به آن اهمیت می دهند می باشد.

پس اگر چیزی از آن بـاقی مانـد امـام خمس آن را برای اهلش و برای نیازهـایی که ممکن است امـام در آینـده با آن برخورد کند می گیرد و بقیه را بین جنگجویان بر حسب آنچه که شرع مبین حکم نموده تقسیم می نماید.

---

(۱) البته این اختیارات گسترده برای پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) صحیح است.

ولی در زمان غیبت که انسانها جایز الخطا هسـتند و اغراض و دواعی مختلف در بذل و بخششها وجود دارد و اینها نیز متعلق به عموم است چگونه مردم حق اظهار نظر و اعتراض نداشـته باشـند، در زمان غیبت بسـیاری از مسائل را می توان طبق قوانینی که نماینـدگان مردم در مجلس وضع می کننـد حـل و فصـل نمود، و اینگونه مسائل راجع به بیت المال و بودجه عمومی کشور در اختیار

یک شخص نباشد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۶۱

بنابراین امام بعد از کسر نیازهای مذکور و ملاحظه تعلق غنائم به جنگجویان و اینکه برای آنان غنیمت است تصمیم بر تقسیم بین آنان می گیرد و خمس آنها را نیز برمی دارد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که در آن زمان، عربها غنائم را ملک جنگجویان می شمردند و حق محض برای آنان می دانستند، بلکه بسا در جنگها گرفتن غنیمت برای آنان هدف اساسی محسوب می شد و حمله قبیله ای به قبیله دیگر به انگیزه غنیمت گرفتن مالها و اسیر کردن زنان و فرزندان آنان بود، و به همین دلیل هم یکی از مسائل اخلاقی ناپسند آنان محسوب می شد و خداوند متعال خواست که گسترش توحید و عدل، هدف و انگیزهٔ آنان باشد، لذا با فرستادن آیه انفال غنائم را در اختیار رسول و امام قرار داد، و امام است که بر حسب مصالح عمومی در آن تصرف می کند و گاهی هم آن را بین آنان تقسیم می نماید. «۱»

عدم تهافت بین آیه انفال و آیهٔ خمس و نسخ نشدن هر یک از آنها:

هیچ گونه تهافتی بین اینکه انفال مال خدا و رسول باشد و اینکه مصارف از طرف شرع- با تخمیس و تقسیم انفال بعد از کسر نیازهای ذکر شده از قبیل

---

(۱) اصولاً در زمانهای گذشته افراد خود با امکانات و وسائل شخصی خویش و به خرج خود در جنگها شرکت می کرده اند و چیزی به عنوان مقرری و حقوق برای آنها در نظر گرفته نمی شده است و تنها نصیب آنها در جنگ همان غنایمی بوده که به دست می آمده و لذا امام یا به تعبیر دیگر حکومت پس از برداشتن «صفایا- اشیاء ارزشمند» و برداشتن یک پنجم غنائم به عنوان

خمس، بقیّه را بین شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می کرده است ولی در زمان ما که همهٔ مخارج جنگ و نیازمندیهای رزمندگان را دولت تأمین می کند و سپاهیان با حقوق و مقرری و مزایا و حق مأموریت در جنگ شرکت می کنند و حتّی برای آیندهٔ آنها بیمه و بازنشستگی در نظر گرفته می شود دیگر تقسیم غنائم بین آنها موضوعا منتفی است و همانگونه که حضرت استاد عنایت فرموده اند همهٔ اموال به بودجهٔ دولت و خزانهٔ عمومی واریز می شود و رهبر مسلمین طبق قانون آنگونه که صلاح بداند آن را در جهت مصالح مسلمانان به مصرف می رساند. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۶۲

قراردادها و غیره- مشخص شده باشد، نیست. زیرا معنای اینکه انفال مال رسول و امام است این ستکه تحت اختیار و تدبیر امام باید باشد و او است که در آن تصرف می کند اگر چه به تقسیم باشد:

در قصه غنائم حنین که قبلا گذشت از رسول خدا (ص) نقل شد که فرمودند:

«به خدا قسم از فی ء شما و این پشم برای من چیزی نیست مگر خمس آن، و خمس هم به خود شما برمی گردد پس اگر به اندازه نخ و سوزن هم از آن برده اید برگردانید». و بعد دیدید که پیامبر (ص) این غنائم را به بزرگان قریش و سران قبائل داد.

و در مرسلهٔ حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) گذشت که فرمودند:

«بر امام است که با آن مال همه احتیاجات و کمبودها را برطرف کند از قبیل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن

را بیرون می آورد و بین اهلش تقسیم می کند، و بقیه را بین کسانی که عهده دار این پیروزی بوده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از برطرف نمودن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند». «۱»

و در نهج البلاغه ضمن سخن امیر المؤمنین (ع) به عبد الله بن زمعه هنگامی که در زمان خلافت حضرت پیش ایشان آمد و از حضرت مالی را طلب کرد، آمده است این مال نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه فی ء است و از آن همه مسلمانان و درو شده شمشیر آنان است اگر تو در جنگ با آنان یار باشی چون ایشان از مال برخوردار خواهی شد، وگرنه دست آورد آنان برای دهانهای غیر آنان نیست. «۲»

---

(۱) فی مرسله حماد عن العبد الصالح (ع) انه قال: و له ان یسدّ بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلّفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه، فان بقی بعد ذلک شی ء اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله و قسم الباقی علی من ولی ذلک، و ان لم یبق بعد سدّ النوائب شی ء فلا شی ء لهم. (وسائل ۶/ ۳۶۵، باب ۱ من ابواب الانفال، حدیث ۴).

(۲) فی نهج البلاغه من کلام له (ع) کلم به عبد اللّه بن زمعه لما قدم علیه فی خلافته یطلب منه مالا قال: ان هذا المال لیس لی و لا لک، و انما هو فی ء للمسلمین و جلب اسیافهم،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۶۳

با توجه به آنچه گفته شد که بین دو آیه مزبور تهافتی وجود ندارد، بطلان این توهم که آیه خمس ناسخ آیه انفال است روشن شد:

-۱

شیخ طوسی در تبیان در تفسیر آیه انفال می گوید:

«علماء در اینکه آیا آیه انفال نسخ شده یا نه اختلاف دارند؟ گروهی گویند: به آیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ نسخ شده است این قول از مجاهد و عکرمه و سدی و عامر شعبی روایت شده. و جبائی هم آن را اختیار نموده، و گروه دیگر گویند: آیه انفال نسخ نشده، ابن زید و طبری این قول را اختیار کرده اند و صحیح هم همین است، چون نسخ احتیاج به دلیل دارد و هیچ منافاتی بین آیه انفال و آیه خمس نیست، تا گفته شود آیه خمس، آیه انفال را نسخ کرده است» «۱»

پس شیخ طوسی در تبیان منکر نسخ آیه انفال توسط آیه خمس می باشد.

۲- و لکن هم ایشان در مبسوط بر خلاف تبیان گفته است، و در کتاب قسمه الفی ء و الغنائم از مبسوط گوید:

«غنیمت در شریعت گذشته حرام بود، و آنان غنیمت را جمع می نمودند آنگاه آتش از آسمان می آمد و آن را می خورد، سپس خداوند متعال بر پیامبر (ص) انعام نمود و آن را مخصوص حضرت قرار داد، آنجا که می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ». و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: خمس برای من حلال شده، و برای هیچ کس قبل از من حلال نبود و غنائم برای من قرار داده شده، و پیامبر (ص) در ابتدا غنیمت را بین کسانی که حاضر در جنگ بودند تقسیم می نمود چون مخصوص خود حضرت بود، ولی بعد از آن با نزول آیه شریفه «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ

- فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم و الا

فجناه ایدیهم لا یکون لغیر افواههم.

(نهج البلاغه فیض ۷۲۸، عبده ۲/ ۲۵۳، صبحی صالح/ ۳۵۳، خطبه ۲۳۲.)

(۱) تبیان ۱/ ۷۸۱.

فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ» نسخ شد. خداوند متعال در آیه مال را اضافه نموده به غنیمت گیرندگان و بعد خمس ان برای صاحبانش بیرون آورده میشود و بقیه بر ملک جنگجویان باقی می ماند، و بر این مطلب اجماع دلالت دارد»، «۱»

۳- در درّ المنثور آمده است:

«ابو عبیده و ابن منذر از ابن عباس درباره آیه شریفه: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفٰالِ، نقل نموده اند که گفت: منظور از انفال غنائم است، سپس آیه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ. آن را نسخ نموده است». «۲»

۴- و نیز در درّ المنثور آمده:

«ابن ابی شیبه و نحاس در کتاب ناسخش و ابو الشیخ از مجاهد و عکرمه نقل می کند که گفته اند: انفال مال خدا و رسول بود تا اینکه آیه خمس: وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ، آن را نسخ نمود». «۳»

۵- و نیز در درّ المنثور آمده است:

«نحاس در کتاب ناسخش به نقل از سعید بن جبیر آورده که سعد و مردی از انصار برای یافتن غنیمت بیرون آمدند که شمشیری پیدا نمودند ... آنگاه آیه:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفٰالِ نازل شد ... سپس این آیه با آیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ، نسخ گردید». «۴»

۶- و در تفسیر قرطبی آمده است:

«آیه خمس نزد فقهاء سنت ناسخ آیه انفال است، و ابن عبد البرّ ادعای اجماع نموده بر اینکه آیه خمس بعد از آیه: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفٰالِ. نازل شده است، و چهار پنجم غنیمت بین جنگجویان تقسیم می شود بنابر بیانی که خواهد آمد، و آیه: یَسْئَلُونَکَ

عَن الْأَنْفَال. در هنگام مشاجره اهل بدر در غنائم جنگ بدر

---

(۱) مبسوط ۲/ ۶۴.

(۲) در المنثور ۳/ ۱۶۰.

(۳) در المنثور ۳/ ۱۶۱.

(۴) در المنثور ۳/ ۱۶۲.

نازل شده است، بنابر آنچه که در اول سوره بیان شد ...

و گفته می شود: آیه انفال از آیات محکم است و نسخ نشده و همانا غنیمت مال رسول خدا (ص) است و بین جنگجویان تقسیم نمیشود، و به همین شکل بعد از پیامبر (ص) برای امامان است، و مازری از بسیاری از فقهاء سنت چنین حکایت نموده و امام می تواند بین آنان تقسیم نکند. و به جریان فتح مکه و قصه حنین استدلال نموده که ابو عبیده گوید: رسول خدا (ص) مکه را با جنگ فتح نمود و بر اهل آن منت نهاد و اموال آنان را به آنان برگرداند و آن را تقسیم ننمود و آن را بر ضرر ایشان فی ء قرار نداد. و برخی از علماء عقیده دارند که این عمل برای امامان بعد از پیامبر (ص) جایز است.

در جواب گویم: بنابراین معنی آیه شریفه: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰه خُمُسَهُ، این است که چهار پنجم آن نیز مال امام است، اگر خواست آن را نگه می دارد و اگر خواست بین جنگجویان تقسیم می کند و این درست نیست به دلیل آنچه که بیان کردیم، و به جهت اینکه خداوند سبحان غنیمت را به جنگجویان اضافه کرده و فرموده: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ ...» «۱»

ظاهر اینست که قول به نسخ اجتهادی است از ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و عکرمه و کسانی که

تابع ایشانند به جهت توهم تهافت بین دو آیه، در حالی که شناختید که تهافتی بین دو آیه نیست و در آیه انفال آنچه مورد نظر است بیـان حکم اموال عمومی بعنوان اینکه اموال عمومی است و اینکه برای آن مالـک شخصـی که چاره اندیشـی کرده و در آن تصرف نماید نیست، پس آیه انفال مفید این معنا است که انفال در اختیار رسول یا امامی که نماینده اجتماع است می باشد و او است که بر حسب آنچه مصالح اقتضاء می کند و شرع مبین بیان نموده در آن تصرف می نماید.

آیه خمس نیز در حقیقت ناظر است به تشریع خمس در همه غنائمی که به

---

(۱) تفسیر قرطبی ۸/ ۲.

اشـخاص می رسـد کـه از آن جملـه است غنـائم جنـگ که اگر بخواهنـد بین جنگجویـان تقسـیم نماینـد بعـد از بیرون آوردن احتیاجـات و جوایز از آن چنین خواهنـد کرد، چون غنـائم جنگ پس از تقسـیم آن بین جنگجویان غنیمت محسوب شـده و به آنان برمی گردد.

و از سـیاق کلاـم و روایـات وارده اسـتفاده می شود که دو آیه در رابطه بـا غنـائم بـدر نازل شـده و زمان نزول یکی به دیگری نزدیک می باشـد، پس در مثل این مقام نسـخ جـدا بعیـد است، مگر اینکه مراد از نسخ بیان مصـرف غنائم بطور اجمال در آیه خمس باشد به اینکه هم خمس آن گرفته و هم تقسیم گردد، با اینکه این مطلب در آیه انفال بیان نشده است.

و اگر خواستی اینطور بگو: که نسبت بین دو آیه نسبت مجمل و مبیّن است نه نسبت منسوخ و ناسخ.

اگر کسی اشکال کند که: در مرسله وراق از امام

جعفر صادق (ع) نقل شده که حضرت فرمود: اگر گروهی بدون اذن امام جنگ کنند و غنیمت بدست آورند، همه غنیمت مال امام است، ولی وقتی که به امر امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند خمس آن مال امام است. «۱»

معنای این مرسله با آنچه که می گوئید که غنیت از انفال بوده و همه آن مال امام است اختلاف دارد، زیرا تفصیل امام دلیل بر تفاوت است و فقهاء شیعه هم به مضمون این مرسله فتوی داده اند.

جواب گوئیم: ما از وجود اندکی تفاوت بین دو غنیمت ابائی نداریم بعد از اینکه هر دو از جهت در اختیار امام بودن مشترکند، زیرا در جایی که جنگ بدون اذن امام باشد نه غنیمت تخمیس می شود و نه تقسیم می گردد چون چنین عملی از

---

(۱) فی مرسله الوراق عن ابی عبد الله (ع) انه قال: اذا غزی قوم بغیر اذن الامام فغنموا کانت الغنیمه کلها للإمام و اذا غزوا بامر الامام فغنموا کان للامام الخمس. (وسائل ۶/ ۳۶۹، باب ۱، من ابواب الانفال ... حدیث ۱۶).

جنگجویان بدلیل اینکه جنگ مشروط به اذن امام شده است احترامی ندارد.

و اما جنگی که به اذن امام صورت گرفته امام می تواند از غنایم ببخشد و در آن بر حسب مصلحتهای لازم یا برتر تصرف نماید اگر چه تصرف امام همه غنیمت را شامل شود، آنگاه اگر چیزی از آن باقی ماند امام خمس آن را برداشته سپس تقسیم می نماید، چون غنایم درو شده شمشیر جنگجویان است، پس آنان یک جهت اختصاصی به غنیمت دارند بعد از اینکه جنگ به اذن امام بوده است، و

این همان وجه تفاوت است چنانکه گذشت و امام متصدی غنایم هر دو نوع جنگ می باشد.

اگر اشکال کرده بگویی: در روایت حفص بن غیاث است که گوید به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: آیا برای امام جایز است که بذل و بخشش داشته باشد؟ حضرت فرمود: «قبل از جنگ امام می تواند ببخشد، اما بعد از جنگ و بدست آوردن غنیمت، جائز نیست، چون غنیمت به دست آمده است». «۱»

در جواب می گوئیم: بخشش آنجایی اطلاق می شده که چیزی را امام برای گروهی از سپاهیان که به دشمن حمله نموده اند قرار می داده و آن زائد بر سهمشان در غنیمت است، یا برای کسی که امام را به چیزی که مصلحت در آن

---

(۱) فی روایه حفص بن غیاث عن ابی عبد الله (ع) قوله: قلت: فهل یجوز للامام ان ینفل؟ فقال: له ان ینفل قبل القتال، فاما بعد القتال و الغنیمه فلا یجوز ذلک لان الغنیمه قد احرزت. (وسائل ۱۱/ ۷۹، باب ۳۸ من ابواب جهاد العدو حدیث ۱).

سرایایی که پیامبر (ص) می فرستاد فرق داشت یک وقت با ارتش و نیرو وارد منطقه ای می شد و قبل از جنگ یک فوجی را می فرستاد تا بروند و به دشمن ضربه بزنند و قرار می گذاشت که هر چه غنیمت پیدا کردید یک ربع آن مال خودتان و مابقی برای همه سپاه باشد یعنی آنها هم در ما بقی شریک بودند و این یک ربع غنیمت جنبه تشویق داشته. ولی اگر بعد از جنگ می خواستند به دشمن ضربه بزنند و یک گردانی را برای ضربه زدن می فرستادند در این صورت چون ارتشی پشت سرشان نبود و آنان با جانشان بازی

می کردنـد، برای ایشان ثلث قرار می دادنـد و این معنای جمله «فی البدأه الربع و فی الرجعه الثلث» است. (الف- م. جلسه ۳۴۲ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۶۸

بوده راهنمایی کرده مثل نشان دادن یک راه آسان یا آبی در بیابان بی آب، یا جایی که بتوان قلعه دشـمن را فتح نمود یا مالی که بتوان از دشمن به غنیمت گرفت یا مکان دشمنی که بر او یورش برده شود یا نشان دادن شکافی که از آن بتوان داخل شد. ولی بعد از جنگ و گرفتن غنیمت دیگر موضوعی برای بخشش باقی نمی ماند.

و این بخلاـف آن احتیاجـات و مصالـح عمومی است که امـام نیـابت آن را دارد مثـل اعطاء به مؤلفه قلوبهم وماننـد آن، چنین چیزهایی بیشتر بعد از غنیمت گرفتن پیش می آید چنانکه پیامبر (ص) در قصه حنین در غنائم انجام داد، و نصوص و فتاوی که گذشت دلالت داشتند بر اینکه جایز است امام احتیاجات را از غنیمت برطرف نماید.

اگر گوئی: در کتابهای سیره و حدیث مطلبی است که فشرده آن چنین است:

دسـته ای از هوازن در جعرانه نزد رسول خـدا (ص) آمدنـد و گفتنـد: ما از یک نژاد و طایفه ایم، بر ما منت گـذار، خداوند بر شما منت گذارد، حضرت فرمود:

می توانیـد یکی از این دو را انتخـاب کنیـد یـا اسـراء را و یا مال را، گفتنـد: ما اسـرایمان را اختیار می کنیم، آنگاه رسول خـدا (ص) در میـان مسـلمانان ایسـتاد و فرمود: همانا برادران شـما آمـده انـد و توبه کرده انـد و من می خواهم اسیرانشان را به آنها برگردانم، هر کس از شما دوست دارد که نیکی کند و از نصیبش بگذرد چنین کند، و

هر کس دوست دارد می تواند بر نصیبش باشد تا اینکه از اولین چیزی که خداوند به ما برمی گرداند به او بدهیم.

مردم گفتند: (در حالی که سر و صدا کرده و هر کس فریادی می زد) ای رسول خدا (ص) ما نیکی نموده و نصیب خود را می دهیم، حضرت فرمود: من نمی دانم کدامتان اجازه دادید و کدامتان ندادید، بروید و با بزرگان و نمایندگانتان مشورت نمائید تا آنها پیش ما بیایند، پس از آن بزرگانشان با آنان مشورت نمودند و به پیامبر (ص) چنین خبر دادند که مسلمانان نیکی کرده و اجازه می دهند».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۶۹

اشکال این است که: اگر اختیار اسراء و غنایم دست پیامبر (ص) بود پس برای چه حضرت در برگرداندن اسراء از اصحابش اجازه خواست؟

جواب گوئیم: ظاهرا این جریان بعد از تقسیم همه زنان و فرزندان اسیر یا بیشتر آنان صورت گرفته و اصحاب پیامبر (ص) آنان را مالک شده بودند، پس قهرا نیاز به اجازه دارد چنانچه شاهد بر این مطلب است آنچه در مغازی از حضرت بیان شده که فرمود: هر کس در نزد او از زنان و فرزندان چیزی موجود است و دوست دارد که برگرداند، پس چنین کند، و هر کس از شما اباء دارد و به حقش تمسک کرده او هم برگرداند و در مقابل ما بر خودمان تکلیف می دانیم که از اولین چیزی که خداوند به ما خواهد داد شش سهم به او برگردانیم.

در این زمینه به مغازی و صحیح بخاری و سیره ابن هشام و غیر آن از دیگر کتب مراجعه نمائید. «۱»

و نیز حدس زده می شود که طلب رضایت پیامبر (ص)

یک عمل اخلاقی، عاطفی از طرف ایشان بوده، اگر چه واجب نبوده است.

---

(۱) مغازی ۲/ ۹۴۹ و بعد آن (جزء ۳) و صحیح بخاری ۳/ ۶۶، و سیره ابن هشام ۴/ ۱۳۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۷۱

جهت سوم چگونگی تقسیم غنائم

[کلمات فقها در این زمینه]

۱- شیخ طوسی در کتاب فی ء و قسمه الغنائم از خلاف (مسأله ۱۵) گوید:

«مال غنیمت از سه حال خارج نیست: یکی مالی که نقل و انتقال آن به کشور اسلام ممکن است مثل لباسها و درهمها و دینارها و وسائل و متاعها، یا افراد مثل زنان و بچه ها.

دوم، چیزهایی که نقل و انتقال آن ممکن نیست مثل زمین و ملك و باغ، پس آن چیزهایی که نقل و انتقال آن ممکن است، بین جنگجویان بطور مساوی تقسیم می شود نه پیاده ای بر پیاده دیگر برتری داده می شود و نه سواره ای بر سواره دیگر.

ولی سواره بر پیاده برتری داده می شود، و شافعی هم همین را قائل است بجز اینکه او می گوید غنیمت به کسی که در صحنه جنگ حاضر نبوده داده نمیشود، و ما شیعه معتقدیم به کسی که برای کمك به جنگجویان ملحق می شود اگر چه در صحنه جنگ هم حاضر نبوده جایز است داده شود و برای بچه ها و کسی که در میدان جنگ به دنیا می آید سهمی داده می شود، و بعد خواهم گفت که این مسأله مورد اختلاف است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۷۲

ابو حنیفه می گوید: به غیر جنگجویان جایز نیست داده شود لکن جایز است برخی از جنگجویان را بر برخی دیگر برتری داد.

مالك گوید: جایز است برتری دادن برخی بر برخی دیگر و جایز است به غیر جنگجویان داده شود.

دلیل ما

اجماع گروه شیعه و روایات آنان است» «۱»

در اینجا شیخ طوسی خمس غنیمت را به جهت اعتماد بر روشن بودن آن بیان نفرموده و در جای خودش بیان نموده است.

۲- در جهاد نهایه گوید:

«هر آنچه که مسلمانان از مشرکین به غنیمت می گیرند بر امام لازم است که خمس آن را بیرون آورد. و آن را بین اهلش و مستحقین آن مصرف کند بر حسب آنچه که در کتاب زکات بیان نمودیم.

و بقیه آن بر دو قسم است: یک قسم از آن فقط برای جنگجویان است نه غیر ایشان از دیگر مسلمانان، و قسم دیگر عمومی است و برای همه مسلمین است: جنگجویان و غیر جنگجویان. آن قسمی که عمومی است و برای همه مسلمانان است آن چیزهایی است که داخل لشکر نیست از زمینها و ملکها و غیر آن، زیرا اینها تماما فی ء است برای مسلمین: چه آنها که غایبند و چه آنها که حاضرند بطور مساوی.

و آن چیزهایی که در دست لشکریان است فقط بین جنگجویان تقسیم می شود و غیر آنان در آن شریک نیستند. پس اگر جنگیدند و غنیمت گرفتند و بعد گروهی دیگر برای کمک به آنان ملحق شدند سهم آنان مثل سهم جنگجویان است و در آن با هم شریکند.

و بر امام لازم است که در قسمت نمودن بین مسلمانان مساوات را رعایت نماید، و هیچ کس از آنان را بخاطر بزرگواریش یا عملش یا زهدش بر کسی

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۱.

که چنین نیست در تقسیم فی ء برتری ندهد.

و لازم است برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دهد، پس اگر همراه

فردی چند اسب بود فقط برای دو اسب آن سهم قرار دهد.

و کسی که در زمین جنگ بدنیا می آید برای او مثل آنچه که برای جنگجوست بطور مساوی سهم می باشد». «۱»

۳- محقق در جهاد شرایع گوید:

«دسته پنجم در احکام غنیمت ... و آن سه قسم است:

۱- چیزهایی که قابل نقل و انتقال است مثل طلا و نقره و کالا.

۲- چیزهایی که قابل نقل و انتقال نیست مثل زمین و ملک.

۳- آنچه که بعنوان اسیر است مثل زنان و کودکان.

قسم اول تقسیم می شود به چیزهایی که برای مسلمانان تملک آن صحیح است که آن داخل در غنیمت می باشد و این قسم بعد از پرداخت خمس و قراردادها، مختص به جنگجویان است و برای آنان تصرف در هیچ چیز غنیمت جایز نیست مگر بعد از قسمت نمودن و اختصاص پیدا کردن.

و گفته شده: برای آنان جایز است مصرف چیزهایی که ناچار از آنند مثل خوراک چهارپا و طعام برای خوردن.

و چیزهایی که تملک آن برای مسلمان صحیح نیست مثل شراب و خوک، که داخل در غنیمت هم نمی شود بلکه از بین بردن آن لازم است مثل خوک یا هم از بین بردن آن جایز است و هم نگه داشتن آن برای سرکه شدن مثل شراب ....

و اما چیزهایی که قابل نقل و انتقال نیست مال تمام مسلمانان بوده و در آن خمس می باشد، و امام مخیر است بین جدا کردن خمس غنیمت برای صاحبانش و باقی گذاردن آن و بیرون آوردن خمس از زیادتی آن.

---

(۱) نهایه/ ۲۹۴.

و اما زنان و فرزندان از جمله غنایم بوده و مخصوص جنگجویان می باشد و

خمس آنها برای مستحقینش است.

سوم: در قسمت نمودن غنیمت است: واجب است ابتداء شروع کنند به انجام آنچه که امام شرط کرده مثل قراردادها و پرداخت لباس و سلاح مقتول (که از دشمن کشته شده در جنگ بدست آمده) اگر امام پرداخت آن را به قاتل شرط کرده باشد، و اگر امام شرط نکرده مختص به قاتل نمی باشد، بعد از آن مخارجی که به آن نیاز است از غنیمت برمی دارند از قبیل هزینه نگهداری غنیمت تا وقت تقسیم آن چون مزد نگهبان و چوپان و راننده، و سپس بخشش اندک که به زنان و بردگان و کفار می شود اگر با اجازه امام جنگ کرده اند، زیرا برای این سه طایفه سهم نیست، آنگاه بعد از همه اینها خمس غنیمت بیرون آورده می شود.

گفته شده: بلکه خمس جلوتر بیرون آورده می شود از باب عمل به آیه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ) ولی قول اول به قواعد شبیه تر است.

سپس چهار پنجم بقیه بین جنگجویان و کسانی که در جنگ حاضر بوده اند گرچه جنگ هم نکرده اند، حتی طفلی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن به دنیا آمده باشد، و همچنین نیروهای کمکی گرچه آنان هم بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن رسیده باشند.

آنگاه به پیاده یک سهم و به سواره دو سهم، و گفته شده به سواره سه سهم، ولی قول اول روشن تر است، و کسی که دو اسب یا بیشتر دارد فقط برای دو اسب سهم داده می شود نه بیشتر». «۱»

۴- ابی یوسف در خراج بعد از بیان آیه خمس گوید:

«آنچه که مسلمانان از لشکر مشرکین بدست می آورند و

آنچه از متاع و سلاح و اسب جمع می کنند در آن خمس است برای کسانی که خداوند- عز و جل- در

---

(۱) شرایع ۱/ ۳۲- ۳۲۴ (چاپ دیگر/ ۲۴۴- ۲۴۸).

قرآن از آنان نام برده، و چهار پنجم آن هم بین سربازانی که آن را بدست آورده اند، چه آنها که حقوق می برند و چه غیر آنان تقسیم می شود، برای سواره آنان سه سهم می باشد: دو سهم برای اسبش و یک سهم برای خودش، و برای پیاده یک سهم است بنابر آنچه که در احادیث و روایات آمده و بعضی اسبان بر بعض دیگر برتری داده نمی شود ...» «۱»

۵- در مغنی ابن قدامه بعد از سخن خرقی آمده است:

«چهار پنجم غنیمت برای کسانی است که حاضر در جنگ بوده اند، برای پیاده یک سهم و برای سواره سه سهم، مگر اینکه اسب سواره اسب ضعیف و عیب دار باشد در آن صورت برای جنگجو دو سهم است: یک سهم برای او و یک سهم برای اسبش».

«علماء سنت اجماع دارند بر اینکه چهار پنجم غنیمت برای جنگجویان است و از آیه شریفه: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ للّه خُمُسَهُ: فهمیده می شود که چهار پنجم مال آنان است، چون آیه شریفه غنیمت را به غانمین نسبت داده، سپس یک سهم از آن را برای غیر آنان می گیرد، و بقیه برای آنان می ماند، نظیر این آیه شریفه: وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ: و اگر تنها پدر و مادر از او ارث می برند برای مادر او یک سوم است. «۲» (یعنی دو سوم بقیه برای پدر او است) و عمر گوید: غنیمت برای کسی

است که در جنگ حاضر بوده.

و همه علماء سنت قائلند که برای پیاده یک سهم و برای سواره سه سهم، و ابو حنیفه گوید: برای سواره دو سهم است، ولی یاران او با او مخالف بوده و موافق با دیگر علمایند، و از ابن عمر نقل شده که: پیامبر (ص) برای سواره سه سهم قرار داد: یک سهم برای او و دو سهم برای اسبش و این قول اجماعی است.

---

(۱) خراج/ ۱۸.

(۲) نساء/ ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۷۶

و خالد حذّاء گوید: اختلافی نیست در اینکه پیامبر (ص) برای اسب دو سهم قرار داد و برای صاحبش یک سهم و برای پیاده یک سهم.

و از میان اسبان «هجین» آن اسبی است که پدرش عربی باشد و مادرش غیر عربی». «۱»

روایاتی که در تقسیم غنیمت وارده شده است:

۱- صحیحه ربعی بن عبد الله، به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمودند:

«هرگاه برای رسول خدا (ص) غنیمت می آوردند، گلچین آن را برمی داشت و آن برای حضرت بود، آنگاه بقیه را پنج قسمت می کرد و خمس آن را می گرفت و چهار قسمت دیگر را بین کسانی که بر آن جنگیده بودند تقسیم می نمود.» «۲»

ظاهر صحیحه اینست که عمل پیامبر (ص) بر همین استوار بوده و پیوسته چنین عمل می نمودند.

۲- مرسله حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع) که فرمودند: «خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم و از غواصی در دریا و از گنجها و از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می شود و در اختیار کسانی است که خداوند برای آنها قرار داده و چهار پنجم دیگر بین کسانی که بر

آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود ... و بر امام است که با آن، همه احتیاجات و کمبودها را برطرف کند از قبیل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلش تقسیم می کند و بقیه را بر کسانی که بر آن مسلط

---

(۱) مغنی ۷/ ۳۱۲.

(۲) صحیحه ربعی بن عبد الله عن ابی عبد الله (ع) قال: کان رسول الله (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له، ثم یقسم ما بقی خمسه اخماس و یأخذ خمسه ثم یقسّه اربعه اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه، الحدیث، (وسائل ۶/ ۳۵۶ باب ۱ از ابواب قسمه الخمس، حدیث ۳).

گردیده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از برطرف کردن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند.» «۱»

۳- صحیحه معاویه بن وهب گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم:

دسته ای را امام برای جنگ می فرستد، آنگاه آنان غنیمت بدست می آورند، چگونه تقسیم می شود؟ حضرت فرمودند: اگر آن غنیمت را با فرماندهی که امام او را بر آنان در جنگ امیر نموده بدست آوردند، خمس آن غنیمت برای خدا و رسول بیرون آورده می شود و چهار پنجم دیگر بین آنان تقسیم می گردد، ولی اگر آن غنیمت را بدون جنگ بدست آوردند مال امام است و هر جا مصلحت بداند آن را قرار می دهد.» «۲»

۴- روایت هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) گوید: «از امام درباره غنیمت سؤال نمودم حضرت فرمود: از آن یک پنجم برای

خدا و رسول بیرون آورده می شود و بقیه بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود.» «۳»

---

(۱) مرسله حماد الطویله عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسه اشیاء: من الغنائم و الغوص و من الکنوز و من المعادن و الملاحه یؤخذ من کلّ هذه الصنوف الخمس فیجعل لمن جعله الله له و یقسم الاربعه الاخماس بین من قاتل علیه و ولی ذلک ... و له ان یسدّ بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلّفه قلوبهم و غیر ذلک، و ان لم یبق بعد سدّ النوائب شی ء فلا شی ء اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله، و قسم الباقی علی من ولی ذلک، و ان لم یبق بعد سدّ النوائب شی ء فلا شی ء لهم. (وسائل ۶/ ۳۵۸ و ۳۶۵، باب ۱ از ابواب قسمه الخمس حدیث ۸ و باب ۱ از ابواب انفال ... حدیث ۴).

(۲) صحیحه معاویه بن وهب قال: قلت لأبی عبد الله (ع): السریّه یبعثها الامام فیصیبون غنائم کیف تقسم؟ قال: ان قاتلوا علیها مع امیر امرّه الامام علیهم اخرج منها الخمس لله و للرسول و قسّم بینهم اربعه اخماس، و ان لم یکونوا قاتلوا علیها المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احبّ. وسائل ۱۱/ ۸۴ باب ۴۱.

(۳) خبر هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) قال: سألته عن الغنیمه فقال: یخرج منها خمس لله و خمس للرسول، و ما بقی قسم بین من قاتل علیه و ولی ذلک. (وسائل/ ۸۶

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۷۸

۵- روایت عبد الله بن سنان به نقل از امام جعفر صادق (ع) که درباره غنیمت فرمودند:

«خمس آن بیرون آورده می شود، و بقیه بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود و اما فی و انفال بطور خالص برای رسول خدا (ص) می باشد.» «۱»

و مثل همین روایت در مستدرک به نقل از تفسیر عیاشی از عبد الله بن سنان آمده است. «۲»

۶- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند: «خمس غنیمت بیرون آورده می شود، سپس چهار پنجم دیگر بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود.» «۳»

۷- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند:

«غنیمت بر پنج قسمت تقسیم می شود، آنگاه چهار پنجم آن بین کسانی که بر آن جنگ کرده اند تقسیم می شود و یک پنجم آن برای ما اهل بیت است.» «۴»

۸- در سنن بیهقی از عبد الله بن عمرو است که گوید: «رسول خدا (ص) هر وقت غنیمتی بدست می آوردند به بلال فرمان می داد که در میان مردم جار بزند و آنان غنایم خود را می آوردند و حضرت خمس آن را برداشته و بقیه را تقسیم

- ۱۱، باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۵)

(۱) خبر عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله (ع) فی الغنیمه قال: یخرج منه الخمس و یقسم ما بقی بین من قاتل علیه، و ولی ذلک، و اما الفی ء و الانفال فهو خالص لرسول الله (ص)، (وسائل ۶/ ۳۷۴، باب ۲ از ابواب انفال ... حدیث ۳).

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۱).

(۳) و فی المستدرک عن العیاشی عن ابی طیار عن ابی عبد الله

(ع) قـال: يخرج خمس الغنيمه ثم يقسم اربعه اخمـاس على من قاتل على ذلك و وليه. (مسـتدرك الوسائل ۲/ ۲۶۱. باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حديث ۲).

(۴) و فى المسـتدرك عن دعـائم الاسـلام عن ابى عبـد الله (ع) انه قـال: الغنيمه يقسم على خمسه اخماس، فيقسم اربعه اخماس على من قاتل عليها، و الخمس لنا اهل البيت.

(مستدرك الوسائل ۲/ ۲۶۱، باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حديث ۳).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۲۷۹

مى نمود، بعد از آن مردى با طناب محكمى كه از مو بافته شده بود آمد و گفت:

اى رسول خـدا (ص) اين در ميان غنيمتهايى بود كه ما بدست آورديم. حضـرت فرمود: آيا شـنيدى كه بلال سه مرتبه ندا داد؟ گفت: بله حضـرت فرمود: چه چيز تو را مانع شد از اينكه آن را بياورى؟ آن شخص معذرت خواهى كرد، حضرت فرمود: اگر آن را روز قيامت هم بياورى هرگز از تو قبول نخواهم كرد.» «۱»

۹- و نيز در سـنن بيهقى بـه نقـل از مردى از بلقيـن گويـد: «در وادى القرى به نزد پيـامبر (ص) آمـدم و حضـرت اسـبش را در معرض فروش گذاشته بود به حضرت عرض كردم: اى رسول خدا (ص) درباره غنيمت چه مى فرمائيد؟ فرمودند:

خمس آن براى خـداست و چهار پنجم ديگر براى لشـكريان است، گفتم: آيا فردى از فرد ديگر نسـبت به آن برترى داده نمى شود؟ حضرت فرمود: خير، حتى آن تيرى كه از پهلويت بيرون مى آورى تو به آن سزاوارتر از برادر مسلمانت نيستى.» «۲»

۱۰- و نيز در سنن بيهقى «از ابن عباس درباره آيه شريفه: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ: قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ.

نقل می کند که گفت: انفال غنیمتهایی بود که بطور خالص برای رسول خدا (ص) بوده و چیزی از آن برای هیچ کس نبود، و

---

(۱) فی سنن البیهقی عن عبد الله بن عمرو، قال: کان رسول الله (ص) اذا اصاب غنیمه، امر بلالا فینادی فی الناس فیجیئون بغنائمهم فیخمسها و یقسمها فجاء رجل بعد ذلک بزمام من شعر فقال: یا رسول الله هذا فیما کنا اصبناه من الغنیمه فقال: اسمعت بلالا ـ نادی ثلاثا؟ قال: نعم قال: فما منعک ان تجی ء به؟ فاعتذر، فقال: کن انت تجی ء به یوم القیامه، فلن اقبله عنک. (سنن بیهقی ۶/ ۲۹۳، کتاب قسم الفی ء و الغنیمه باب بیان مصرف الغنیمه ...).

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۶، ص: ۲۷۹

(۲) و فیه ایضا عن رجل من بلقین قال: أتیت النبی (ص) و هو بوادی القری و هو یعرض فرسا فقلت: یا رسول الله، ما تقول فی الغنیمه؟ قال: لله خمسها و اربعه اخماس للجیش. قلت: فما احد اولی به من احد؟ قال: لا، و لا السهم تستخرجه من جنبک لیس انت احق به من اخیک المسلم.

(سنن بیهقی ۶/ ۳۲۴، کتاب قسم الفی ء و الغنیمه، باب اخراج الخمس من راس الغنیمه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۸۰

آنچه در سریه ها نصیب مسلمانان می شد پیش پیامبر (ص) می آوردند، و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت بود، آنگاه مسلمانان از رسول خدا (ص) می خواستند تا چیزی از آن را به آنان دهد، که خداوند آیه

انفال را نازل فرمود:

و یسألونك عن الانفال، از تو ای محمد (ص) درباره انفال سؤال می کنند، بگو خداوند می فرماید انفال برای من است و آن را برای رسولم قرار دادم، چیزی از آن برای شما نیست، پس از خدا بترسید و میانه خویش را اصلاح کنید تا آنجا که می فرماید: اگر ایمان دارید. سپس خداوند آیه: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ را نازل فرمود: آنگاه خمس آن را تقسیم نمود برای پیامبر (ص) و ذی القربی یعنی خویشاوندان پیامبر (ص) و یتیمان و مجاهدین در راه خدا، و چهار پنجم غنیمت را بین مردم قرار داد که آنان در آن حق مساوی دارند برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم و برای پیاده یک سهم: در کتاب- کتابی که منبع بیهقی بوده- چنانچه ملاحظه فرمودید: «مجاهدین در راه خدا» آمده ولی این غلط بوده است، صحیح آن: ابن سبیل است.» «۱»

سهم هر یک از رزمندگان این روایت قبلا نیز از تفسیر در المنثور بیان شد رجوع نمائید. «۲»

فتاوای فقها در دو برابر بودن سهم سواره

مشهور بین فقهاء شیعه اینست که برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم است:

۱- شیخ طوسی در کتاب فی ء و قسمه الغنائم از خلاف (مسأله ۲۴) گوید:

«برای پیاده یک سهم و برای سواره دو سهم: سهمی برای خودش و سهمی

---

(۱) سنن بیهقی ۶/ ۲۹۳، کتاب قسم الفی ء و الغنیمه، باب بیان مصرف الغنیمه ...

(۲) در المنثور ۳/ ۱۶۰.

برای اسبش، و ابو حنیفه هم همین را قائل است، و از فقهاء شیعه کسانی هستند که می گویند: برای سواره سه سهم: یک سهم برای خودش

و دو سهم برای اسبش، و شافعی هم همین را می گوید، و در صحابه هم علی (ع) و عمر، و در تابعین عمر بن عبد العزیز و حسن بصری و ابن سیرین، و در فقهاء مالک و اهل مدینه و اوزاعی و اهل شام و لیث بن سعد و اهل مصر و احمد و اسحاق و ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی همین را گفته اند. دلیل ما بر قول اول روایاتی است که علماء شیعه روایت کرده اند ...» «۱»

۲- در شرایع آمده است:

«و به پیاده یک سهم و سواره دو سهم داده می شود، و گفته شده سه سهم، ولی قول اول روشن تر است». «۲»

۳- و در جواهر به دنبال عبارت شرایع گوید:

«و این قول مشهورتر است، بلکه دارای شهرت زیادی است، بلکه از «غنیه» اجماع بر آن نقل شده است، و بعد از روایت حفص بن غیاث، اجماع خود دلیل دیگری است». «۳»

۴- در خراج ابو یوسف آمده است:

«برای سواره سه سهم است: دو سهم برای اسبش، و یک سهم برای خودش، و برای پیاده یک سهم، بنابر آنچه که در احادیث و روایات آمده، و بعضی از اسبان بر بعضی دیگر برتری داده نمی شود. ابو یوسف گوید حسن بن علی بن عماره از حکم بن عتیبه و او از مقسم و او از عبد الله بن عباس نقل کرده که پیامبر (ص) از غنائم جنگ بدر برای اسب سوار دو سهم و برای پیاده یک سهم تعیین کردند. ابو یوسف گوید: قیس بن ربیع از محمد بن علی از

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۵.

(۲) شرایع ۱/ ۳۲۴ (- چاپ دیگر/ ۲۴۷).

(۳) جواهر ۲۱/ ۲۰۱.

اسحاق بن عبد الله، از ابی حازم برای ما روایت کرد که ابی حازم گفت:

ابو ذر غفاری برای ما نقل کرد که: من و برادرم همراه رسول خدا (ص) در جنگ حنین بودیم، حضرت برای ما شش سهم قرار داد. چهار سهم برای اسبهایمان و دو سهم برای خودمان، و ما شش سهم خود را در حنین به دو شتر جوان فروختیم.

ابو یوسف گوید: ابو حنیفه فقیه پیشین می گفت: برای مرد یک سهم و برای اسب هم یک سهم است و چنین می گفت: که من حیوان را بر مرد مسلمان برتری نمی دهم، و دلیل می آورد به چیزی که از زکریا بن حارث از منذرین ابی خمیصه همدانی که یکی از کارگزاران عمر بن خطاب در بخشهایی از شهر شام بود برای ما نقل کرد که او برای اسب یک سهم و برای مرد هم یک سهم قرار داده بود، آنگاه خبر این عمل او به عمر رسید، عمر بر او درود فرستاد و آن را اجازه داد، ابو حنیفه هم به این حدیث تمسک نموده و برای اسب یک سهم و برای مرد هم یک سهم قرار داده است ...». «۱»

روایات مؤید نظر فقهای شیعه

روایاتی که بر قول مشهور بین فقهاء شیعه دلالت دارند:

۱- روایت حفص بن غیاث، «از امام جعفر صادق (ع) که از حضرت سؤال می کند درباره دسته ای از لشکر که در کشتی بوده و با دشمن می جنگند و غنیمت بدست می آورند و در میان آنان کسانی اند که با خود اسب دارند، و در همان کشتی با دشمن جنگیده اند و صاحب اسب هم سوار بر اسبش نشده، حال غنیمت چگونه

بین آنان تقسیم می شود؟ حضرت فرمود: برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم، عرض کردم: آنها سوار بر اسب نشده اند و روی اسب با دشمن نجنگیده اند؟ حضرت فرمود: به نظر تو اگر صاحبان اسب در لشکری بودند که

---

(۱) خراج/ ۱۸.

پیاده ها جلوتر از آنان با دشمن می جنگیدند و غنیمت بدست می آوردند، من چگونه می بایست بین آنان تقسیم کنم؟ آیا نباید برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دهم، در حالی که غنیمت را پیاده ها گرفته اند نه سواره ها ...» «۱»

۲- از دعائم الاسلام به نقل از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمودند:

«چهار پنجم غنیمت برای کسانی است که جنگ کرده اند: برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم.» «۲»

۳- از عوالی اللئالی از پیامبر (ص) نقل شده است که: «حضرت غنیمت را تقسیم کردند برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دادند.» «۳»

۴- در سنن بیهقی به نقل از مجمع بن جاریه انصاری است که در یک حدیث طولانی چگونگی تقسیم پیامبر (ص) غنائم خیبر را بر اهل حدیبیه نقل نموده، چنین می گوید: «که پیامبر (ص) به سواره دو سهم و به پیاده یک سهم داد.» «۴»

---

(۱) خبر حفص بن غیاث، عن ابی عبد الله (ع) انه سأله عن سریّه کانوا فی سفینه فقاتلوا و غنموا و فیهم من معه الفرس و انما قاتلوهم فی السفینه و لم یرکب صاحب الفرس فرسه کیف تقسم الغنیمه بینهم؟ فقال: للفارس سهمان و للراجل سهم. قلت: و لم یرکبوا و لم یقاتلوا علی افراسهم؟ قال: أ رأیت لو کانوا فی عسکر فتقدم الرجاله

فقـاتلوا فغنموا كيف اقسم بينهم؟ أ لم اجعل للفارس سـهمين و للراجل سـهما، و هم الـذين غنموا دون الفرسان. (وسائل ۱۱/ ۷۹ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حديث ۱).

(۲) عن دعـائم الاسـلام عن امير المؤمنين (ع) انه قـال: اربعه اخمـاس الغنيمه لمن قاتـل عليهـا: للفارس سـهمان و للراجل سـهم. (مستدرك الوسائل ۲/ ۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حديث ۴).

(۳) عن عوالى اللئالى عن النبى (ص): انه قسم فى النفل للفارس سهمين و للراجل سهما. (مستدرك الوسائل ۲/ ۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حديث ۸).

(۴) فى سـنن البيهقى بسـنده عن مجمع بن جاريه الانصارى فى حـديث طويل يذكر فيه تقسـيم النبى (ص) غنائم خيبر على اهل الحـديبيه قال: فاعطى الفارس سـهمين و الراجل سـهما. (سـنن بيهقى ۶/ ۳۲۵. كتـاب قسم الفى و الغنيمه بـاب مـا جاء فى سـهم الراجل و الفارس).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۲۸۴

۵- و نيز در سـنن بيهقى به نقـل از ابن عمر آمـده است كه: «پيامبر (ص) در جنگ خيبر غنائم را تقسـيم نمود و براى سواره دو سهم و براى پياده يک سهم قرار داد.» «۱»

لكن بيهقى سند دو حديث فوق را تضعيف كرده است.

۶- خبرى كه ابو يوسف از ابن عباس دربارۀ چگونگى تقسـيم غنايم بـدر توسط رسول خـدا (ص) نقل كرده كه قبلا بيان شـد. «۲»

۷- در كتـاب فى ء از خلاف (مسأله ۲۴) و در جواهر به نقل از مقـداد است كه گويـد: «رسول خدا (ص) به من دو سـهم داد: يک سهم براى خودم و يک سهم براى اسبم.» «۳»

دلايل نظريّه سوّم

اما بر قول ديگر (سواره سه سهم و

پیاده یک سهم) روایاتی از شیعه و روایات زیادی هم از اهل سنت دلالت دارند که برخی از آنها را یادآور می شویم:

۱- روایت مسعده بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که فرمود:

«رسول خدا (ص) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد.» «۴»

صاحب وسائل گوید: این خبر بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره حمل می شود.

---

(۱) سنن بیهقی بسنده عن ابن عمر: ان النبی (ص) قسم یوم خیبر للفارس سهمین و للراجل سهما (سنن بیهقی ۶/ ۳۲۵ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس).

(۲) اخراج ابی یوسف/ ۱۸.

(۳) خلاف ۲/ ۳۳۶ و جواهر ۲۱/ ۲۰۱.

(۴) خبر مسعده بن زیاد، عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه قال: کان رسول الله (ص) یجعل للفارس ثلاثه اسهم و للراجل سهما. (وسائل ۱۱/ ۷۹ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۸۵

۲- روایت اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد. «۱»

صاحب وسائل گوید: شیخ طوسی این خبر را بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره حمل کرده است.

۳- روایت ابی البختری از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) همواره برای سواره سه سهم: دو سهم برای اسبش و یک سهم هم برای خود او و برای پیاده یک سهم قرار می داد.» «۲»

تعبیر به ماضی استمراری در این سه روایت بر پیوسته بودن عمل دلالت دارد، و حمل روایات بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره، خلاف

ظاهر است مخصوصا با توجه به شکل تعبیر که ماضی استمراری است. «۳»

و احتمال دارد مراد، مواردی است که قبل از جنگ از باب تشویق با اسب سواران چنین قراردادی بسته شده، نه اینکه تقسیم بعد از بدست آمدن غنیمت منظور باشد.

و نیز احتمال دارد که روایات حمل بر تقیه شود، چون این قول بین فقهاء سنت مشهور بوده و روایات آنان در این باره فراوان است، به سنن بیهقی مراجعه نمائید. «۴»

---

(۱) خبر اسحاق بن عمار عن جعفر عن أبیه: ان علیا (ع) کان یجعل للفارس ثلاثه اسهم و للراجل سهما. (وسائل ۱۱/ ۸۸، باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

(۲) خبر ابی البختری عن جعفر عن أبیه: انّ علیّا (ع) کان یسهم للفارس ثلاثه اسهم:

سهمین لفرسه و سهما له و یجعل للراجل سهما. (وسائل ۱۱/ ۸۹ باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو. حدیث ۳).

(۳) البته تعبیر ماضی استمراری نیز با این احتمال مناسب نیست، زیرا بر شیوۀ عمومی حضرت (ع) در زمان خود دلالت می کند. ولی اینکه آیا این حکم برای همۀ شرایط همۀ زمانهاست دلالت ندارد. (مقرر)

(۴) سنن بیهقی ۶/ ۳۲۵ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس.

و باز احتمال دارد که اختلاف روایات بر اختلاف زمان و مکان حمل شود از جهت زیادی و کمی اسبها و شدت و ضعف نیاز به آنها، زیرا گفته شد اختیار غنایم بدست امام است که بر حسب احساس نیاز به اسبان و مقدار کاری که انجام می دهند و اختلافی که در مخارج و نژاد و قدرت و ضعف و

مانند آن دارند از غنیمت به آنان می دهد. و اگر هیچ کدام از این احتمالات را نمی پذیرید، شهرت می تواند موجب برتری روایات دسته اول شود (برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم) و شهرت در باب تعارض روایات اولین مرجح است. «۱»

و اما حدیثی که بیش از دو اسب را بیان نموده، حدیثی است که کلینی از حسین بن عبد الله از پدرش از جدش نقل نموده که گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هنگامی که همراه شخص در جنگ چند اسب باشد تنها برای دو اسب وی سهم قرار داده می شود شیخ طوسی نیز مثل همین را از حسین بن عبد الله روایت کرده است. «۲»

امّا آنچه که سخن را در این باره آسان می کند منتفی بودن موضوع این مسائل

---

(۱) اگر دو روایت با هم تعارض پیدا کنند و بیشتر علماء به یکی از آن دو عمل کنند آن روایت شهرت عملی پیدا می کند و بر دیگری (که مورد عمل نیست) ترجیح داده می شود، در باب تعارض روایات، این شهرت به عنوان اولین مرجح بیان شده است.

در مرفوعه زراره که ابن ابی جمهور احسائی در عوالی اللئالی از حضرت باقر (ع) نقل می کند آمده است: زراره گوید: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: جانم فدایت، از شما دو روایت متعارض به ما می رسد، کدامیک از آنها را بگیرم؟ حضرت فرمود:

ای زراره آنکه مشهور بین اصحابت هست بگیر و آنکه کمتر مورد توجه است رها کن.

در این روایت، که امام باقر (ع) در مقام تعارض دو روایت اولین مرجح را مشهور بودن روایت قرار داده، و از همین باب است مقبوله عمر بن حنظله

که در وسائل/ ۹۸ ۱۸ بیان شده است. (مقرر)

(۲) روی الکلینی عن حسین بن عبد الله عن أبیه، عن جده قال: قال امیر المؤمنین (ع) اذا کان مع الرجل افراس فی الغزو لم یسهم له الا لفرسین منها. (وسائل ۱۱/ ۸۸ باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۸۷

در زمان ماست، زیرا امروزه اسبان به ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی تبدیل شده است. که بزودی به حکم آنها خواهیم پرداخت. «۱»

حکم نیروهای کمکی و ...

حکم نیروهای کمکی و بچه ها و زنان و بردگان و کافران در این باب:

۱- شیخ طوسی در کتاب فی ء از خلاف (مسأله ۳۲) می گوید:

«هنگامی که اسیری از مسلمانان از دست مشرکین رها شود و بعد از پایان جنگ و بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن به مسلمانان ملحق شود برای او سهم قرار داده می شود، شافعی معتقد است که برای او سهمی نمی باشد، دلیل ما اجماع طایفه شیعه است بر اینکه کسی که قبل از تقسیم غنیمت بعنوان کمکی ملحق به مسلمانان شود برای او سهم می باشد، و چنین اسیری از جمله این افراد است» «۲»

۲- و نیز در (مسأله ۲۰) گوید:

«برای بچه ها چون مردان سهم قرار داده می شود و اوزاعی همین را گوید.

و همچنین بچه ای که قبل از تقسیم غنیمت به دنیا آید. و اما زنان و بردگان و کافران سهمی بر ایشان نیست، و اگر امام بخواهد مقدار کمی به آنان بدهد می تواند. و شافعی معتقد است که امام می تواند برای این چهار گروه (بچه ها و زنان و بردگان و کافران) مقدار اندکی بدهد ولی سهمی برای آنان نیست. دلیل ما اجماع

گروه شیعه و روایات آنان است» «۳»

---

(۱) همانگونه که حضرت استاد اشاره دارند این مسائل مربوط به زمانی بود که افراد با اسب و امکانات خود در جنگ شرکت می کرده اند و بطور طبیعی هر کس امکانات بیشتری در جنگ وارد می کرد طبق قرارداد یا بدون قرارداد و در شرایط و زمان و مکان متفاوت سهم بیشتری از غنائم به او می رسید، و این یک امر عقلائی است مانند سایر قراردادها و امور متعارف جامعه (مقرر)

(۲) خلاف ۲/ ۳۳۸.

(۳) خلاف ۲/ ۳۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۸۸

۳- و نیز در (مسأله ۲۱) آمده است:

«زنان سهمی برای آنان نیست و فقط مقداری به آنان داده می شود، و همه فقهاء سنت همین را قائلند بجز اوزاعی که گوید: برای زنان سهم می باشد.

دلیل ما اجماع گروه شیعه است ...» «۱»

۴- و نیز در (مسأله ۲۲) آمده است:

«برای کافران چون مسلمانان سهم نمی باشد چه به اذن امام جنگیده باشند یا به غیر اذن امام، امّا اگر به اذن امام جنگ کرده اند امام اگر بخواهد می تواند مقدار کمی به آنان بدهد، و شافعی هم همین را قائل است، به جز اینکه می گوید: مقدار اندک به آنان داده می شود. و اوزاعی گوید: برای آنان همچون مسلمانان سهم می باشد. دلیل ما اجماع گروه شیعه است ...» «۲»

۵- در وسائل از حفص بن غیاث آمده است که گوید:

«بعضی از برادرانم به من نوشتند که از امام جعفر صادق (ع) درباره مسائلی چند از سیره سؤال نمایم، من هم به حضرت نامه نوشته و از حضرت سؤالاتی نمودم، در آن نامه یکی از سؤالاتم این بود که: مرا آگاه نما از حکم لشکری

که وقتی در میدان جنگ به پیروزی رسیدند و غنیمت بدست آوردند لشکر دیگری قبل از برگشتن آنها به سرزمین اسلام به آنان ملحق می شوند در حالی که لشکر الحاقی هیچ گونه برخوردی با دشمن نداشته اند، تا اینکه به اتفاق هم وارد سرزمین اسلام می شوند آیا اینان با جنگجویان در غنیمت شریک می باشند؟

حضرت فرمودند: بلی. «۳»

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۵.

(۲) خلاف ۲/ ۳۳۵.

(۳) فی الوسائل بسنده عن حفص بن غیاث قال: کتب الیّ بعض اخوانی ان اسأل ابا عبد الله (ع) عن مسائل من السیره (السنن خ. ل) فساءلته و کتبت بها الیه، فکان فیما سالت: اخبرنی عن الجیش اذا غزوا ارض الحرب فغنموا غنیمه ثم لحقهم جیش آخر قبل ان یخرجوا الی دار الاسلام و لم یلقوا عدوا حتی خرجوا الی دار الاسلام هل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۸۹

۶- در وسائل از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش، از امیر المؤمنین (ع) نقل می کند که سؤال شد درباره مردی که نزد گروه می آید که غنیمت گرفته اند و او با آنان در صحنه جنگ حاضر نبوده؟ گوید حضرت فرمود:

اینان بی بهره اند، آنگاه فرمان داد بر ایشان سهم قرار داده شود. «۱»

۷- در صحیح بخاری از ابو موسی نقل می کند که گفت:

«خبر بیرون آمدن پیامبر (ص) به ما رسید، و، ما در یمن بودیم، آنگاه من و دو برادرم یکی ابو برده و دیگری ابو رهم که من از آنها کوچکتر بودم به جهت مهاجرت بسوی ایشان از یمن خارج شدیم، راوی گوید تردید دارم که ابو موسی گفت: به همراه پنجاه و خورده ای یا پنجاه و سه یا پنجاه و دو نفر

از قومم، و بعد سوار کشتی شدیم، کشتی، ما را به دیار نجاشی در حبشه آورد، در آنجا به جعفر بن ابی طالب و اصحابش که نزد نجاشی بودند برخورد کردیم، جعفر به ما گفت: رسول خدا (ص) ما را به اینجا فرستاد و به ما فرمان داد در اینجا بمانیم، شما هم با ما بمانید، ما هم با او ماندیم تا اینکه وقتی خیبر فتح شد همگی آمدیم و با پیامبر (ص) برخورد نمودیم، و پیامبر (ص) هم برای ما از غنایم خیبر سهمی قرار داد، یا اینطور گفته: از غنایم به ما عطا نمود و پیامبر (ص) چیزی از غنایم را برای هیچ یک از افرادی که در فتح خیبر غایب بودند قرار نداد، مگر برای کسانی که با او در صحنه جنگ حاضر بودند و همچنین همراهان ما در کشتی و جعفر و یارانش که پیامبر (ص) برای اینان با جنگجویان سهم قرار داد.» «۲»

۸- در وسائل از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از پدرانش

- یشارکونهم فیها؟ قال (ع): نعم. (وسائل ۱۱/ ۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱).

(۱) فی الوسائل بسنده عن طلحه بن زید عن جعفر عن أبیه عن علی (ع) فی الرجل یأتی القوم و قد غنموا و لم یکن ممن شهد القتال؟ قال: فقال: هؤلاء المحرومون (المحرمون خ. ل) فامر ان یقسم لهم. (وسائل ۱۱/ ۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو ...

حدیث ۲)

(۲) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۵ باب و من الدلیل علی ان الخمس لنوائب المسلمین.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۰

از امیر المؤمنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی

که بچه ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او هم از آنچه که خداوند به جنگجویان برگردانده سهم داده می شود.» «۱»

۹- در وسائل از ابو البختری، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از امیر المؤمنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی که بچه ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او سهم قرار داده می شود. «۲»

۱۰- و نیز در وسائل از سماعه به نقل از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص)»، در جنگ زنان را می آورد تا مجروحان را مداوا نمایند، و برای آنان از فی ء سهمی قرار نداد و لکن از غنیمت مقداری به آنان بخشید. «۳»

۱۱- در مرسلهٔ حمّاد به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) است که فرمودند:

«و برای اعراب بادیه نشین (کفار) چیزی از غنیمت نمی باشد گرچه به همراه امام جنگیده باشند، چون رسول خدا (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذارد و هجرت نکنند به این شرط که اگر رسول خدا (ص) بطور ناگهانی از طرف دشمن مورد حمله واقع شد از آنان بخواهد دشمن را بگریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، و این سنت

---

(۱) فی الوسائل بسنده عن مسعده بن صدقه عن جعفر عن أبیه عن آبائه (ع) انّ علیا (ع) قال: اذا ولد المولود فی ارض الحرب قسم له مما افاء الله علیهم. (وسائل ۱۱/ ۸۷ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۸).

(۲) فی الوسائل بسنده عن ابی البختری عن جعفر عن أبیه عن علی (ع) قال: اذا ولد المولود فی ارض الحرب اسهم له. (وسائل

۱۱/ ۸۷ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ...

حدیث ۹).

(۳) فی الوسائل بسند موثوق به عن سماعه عن احدهما (ع) قال: ان رسول الله (ص) خرج بالنساء فی الحرب ید اوین الجرحی و لم یقسم لهم من الفی ء شیئا و لکنه نفلهن.

(وسائل ۱۱/ ۸۶ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۶)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۱

پیامبر (ص) در میان آنان و غیر آنان از دیگر کفار جاری می باشد.» «۱»

۱۲- در وسائل از عبد الکریم بن عتبه به نقل از امام جعفر صادق (ع) است که به عمرو بن عبید فرمودند: «به نظر تو اگر ایشان (اهل کتاب) از پرداخت جزیه اباء کردند و بعد با آنان جنگ کردی و بر آنان پیروز شدی با غنیمت چگونه عمل می کنی؟ گفت: خمس آن را بیرون می آورم و چهار پنجم بقیه را بین جنگجویان تقسیم می کنم- تا اینکه حضرت فرمود:- آیا چهار پنجم را بین همه جنگجویان تقسیم می کنی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: در این صورت بطور حتم با سیره رسول خدا (ص) مخالفت کرده ای، بین من و تو فقهاء مدینه و پیرمردهای آنان به عنوان حکم باشند می توانی از آنان سؤال کنی، آنها اختلاف ندارند در اینکه پیامبر (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذارد و هجرت نکنند به این شرط که اگر مسلمانان از طرف دشمن مورد حمله واقع شدند، از آنان بخواهد تا دشمن را بگریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، در حالی که تو می گوئی: بین همه آنان تقسیم می شود، پس بطور حتم در آنچه از سیره

پیامبر (ص) درباره مشرکین گفته ای مخالفت با سیره حضرت نموده ای.» «۲»

---

(۱) فی الوسائل فی مرسله حماد الطویله عن ابی الحسن (ع) قال: و لیس للاعراب من الغنیمه شی ء و ان قاتلوا مع الامام لان رسول الله (ص) صالح الاعراب ان یدعهم فی دیارهم و لا یهاجروا علی انه ان دهم رسول الله (ص) من عدوه دهم ان یستنفرهم فیقاتل بهم و لیس لهم فی الغنیمه نصیب، و سنته جاریه فیهم و فی غیرهم. (وسائل ۱۱/ ۸۵ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو. حدیث ۲)

(۲) فی الوسائل بسنده عن عبد الکریم بن عتبه عن ابی عبد الله (ع) قال لعمرو بن عبید:

أ رأیت ان هم ابوا الجزیه فقاتلتهم فظهرت علیهم کیف تصنع بالغنیمه؟ قال: اخرج الخمس و اقسم اربعه اخماس بین من قاتل علیه- الی ان قال:- أ رأیت الاربعه اخماس تقسمها بین جمیع من قاتل علیها؟ قال نعم. قال: فقد خالفت رسول الله (ص) فی سیرته، بینی و بینک فقهاء المدینه و مشیختهم و اسألهم، فانهم لا یختلفون ان رسول

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۲

۱۳- در مستدرک از دعائم الاسلام به نقل از امیر المؤمنین (ع) است که رسول خدا (ص) فرمودند: برای بردگان چیزی از غنیمت نیست، اگر چه در جنگ حاضر شوند و جنگ هم نمایند، پس امام یا جانشین او اگر صلاح دید بخاطر کاری که انجام داده چیزی به او بدهد، از آن چیزهای کم ارزش طبق تشخیص خود می دهد «۱»

در مسأله بردگان به جواهر «۲» و سنن بیهقی «۳» مراجعه نمائید.

ما بحث در این مسائل را به دلیل اینکه در زمان ما مورد ابتلا نمی باشد در هم پیچیده

رها می کنیم و تفصیل آن از محلش باید طلب شود.

متذکّر می شویم: آنچه در این باره در کلمات فقهاء بیان شده «رضخ» است که در لغت تفسیر، به «بخشش اندک» شده، شهید در مسالک گوید:

«رضخ: بخششی است که زیاد نباشد، و مراد از آن در اینجا بخششی است که به سهم سواره رسد اگر شخص گیرنده سواره باشد و به سهم پیاده نرسد اگر آن شخص پیاده باشد.» «۴»

ولی دلیل اقامه کردن بر این مقدار مشکل است و اگر فرض شود که لغت «رضخ» بخشش اندک باشد، ممکن است بر آن این اشکال شود که آنچه در روایات باب بیان شده لفظ «رضخ» نیست، این لفظ فقط در کلمات فقهاء بیان شده است.

- الله (ص) صالح الاعراب علی ان یدعهم فی دیارهم و لا یهاجروا علی انه ان دهمهم من عدوه دهم آن یستنفرهم فیقاتل بهم، و لیس لهم فی القسمه (الغنیمه الکافی) نصیب، و انت تقول: بین جمیعهم فقد خالفت رسول الله (ص) فی کل ما قلت فی سیرته فی المشرکین. (وسائل ۱۱/ ۸۵ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۳).

(۱) فی المستدرک عن دعائم الاسلام عن امیر المؤمنین (ع) ان رسول الله (ص) قال: لیس للعبید من الغنیمه شی ء، و ان حضر و قاتل علیها فرأی (فان رأی- الدعائم) الامام او من اقامه الامام ان یعطیه علی بلائه ان کان منه اعطاه من خرثی المتاع ما یراه.

(۲) جواهر ۲۱/ ۱۹۲.

(۳) سنن بیهقی ۹/ ۵۳ کتاب السیر باب العبید و النساء و الصبیان یحضرون الوقعه.

(۴) مسالک ۱/ ۱۵۶

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۳

چند فرع در مسأله

اشاره

در اینجا سزاوار است به چند فرع اشاره

شود:

فرع اول: متعارف در زمان ما اینست که در جنگها از ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترها استفاده می کنند،

حال اگر مثلا فرض شد فردی در جنگ با ماشین خود شرکت کرده، آیا اصلا برای ماشینش سهم قرار داده نمی شود؟ چون دلیلی بر الحاق آن به اسب وجود ندارد، و یا اینکه به اولویت قطعیه، سهم اسب برای آن قرار داده می شود؟ یا اینکه مقدار اثر آن در پیروزی بر دشمن و مقدار خرج آن معتبر است، شاید مثلاـ یک ماشین با ده اسب در نتیجه مورد انتظار، برابر باشد و لازمه آن هم مخارج زیاد باشد؟ در اینجا چند احتمال وجود دارد. «۱»

---

(۱) نظیر این مطلب در باب سبق و رمایه هم می آید، با اینکه برد و باخت در اسلام حرام است مع ذلک در اسب سواری و تیراندازی برد و باخت مشروع است، بلکه ثواب هم دارد، این پیداست برای جنگ است چون این دو در جنگ استعمال می شده، حال در زمان ما که در جنگ هواپیما یا ماشین استفاده می شود، آیا می توان حکم سبق و رمایه را در آنها جاری نمود؟ یعنی مسابقه بگذارند هر کس هواپیمایش جلو افتاد یا آرپی جی بهتر زد مسابقه را برده باشد؛ در تیراندازی بعید نیست اما در هواپیما و ماشین هم می شود گفت؟ یعنی الغاء خصوصیت بکنیم و بگوئیم: ملاـک آن ابزار و وسایلی است که در جنگ استفاده می شده، و سبق و رمایه را در هواپیما و اتومبیل هم جاری کنیم، یا اینکه بگوئیم نه، مشکل است، اما انسان یقین می کند همان ملاکی که در سبق و رمایه موجود است در فانتوم هم هست، زیرا در مثل مسابقات وقتی گفتند برد و باخت جایز نیست و بعضی چیزها را مثل اسب سواری و

تیرانـدازی اسـتثناء کردند معلوم می شود که چون اینها وسـیله پیروزی در جنگ بوده، خواسـته اند مردم جنگ آزموده باشـند، حالاـ در زمـان مـا اسب کـاربرد نـدارد، هلیکوپتر و، فـانتوم هست، اگر یـک خلبانی آزموده باشـد ممکن است عمل او موجب پیروزی در یک جنگ بزرگ شود.

مثل همان که در باب احتکار گفتیم که حرمت احتکار برای این بوده که مردم در فشار زنـدگی نباشـند، لذا فرض اینکه گندم آره، برنج نه، پیداست که اینطور نبوده، اینجا هم همینطور است. (الف- م. جلسه ۳۴۷ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۴

و چون ما این مطلب را اختیار نمودیم که غنیمت به دست امام مسـلمین می باشد که از آن بر حسب آنچه که صـلاح ببیند می بخشد، پس حکم آن دائر مدار قرارداد امام یا کسی که جانشین او در این زمینه است می باشد.

فرع دوّم: تقسیم غنیمت بین جنگجویان در زمانی بوده که لشکریان بطور داوطلب و به انگیزه خدایی در جنگها شرکت می کردند،

و سـلاحهای جنگی و اسبها هم مال خودشان بوده و شاید تقسیم غنیمت بین آنان به لحاظ دادن پاداش به چابکیها و فداکاریها و جبران مخـارج آنـان بـوده است، چنـانکه ممکن است فرق بین پیـاده و سـواره گـواه بر همین نکته باشـد، چـون اسب دارای خوراک و مخارج اضافه تری است پس بدین جهت با پاداش کامل مناسبت دارد، گرچه در جنگ هم مورد استفاده واقع نشده باشد.

بنـابراین، در وقتی که لشـکریان از جـانب حکومت برای اجرای کارهـای جنگی به خـدمت گرفته شـده باشـند و نیز مخـارج و وسائل سواری و ابزار و آلات جنگ ملک حکومت باشد، چنانکه در زمان ما چنین است، آیا در این صورت نیز تقسیم غنیمت بین جنگجویان واجب است، یا حکم تقسیم فقط در داوطلبها جاری است؟ مسأله دارای دو

احتمال است.

و عمده همان مطلبی است که قبلا بیان نمودیم که در هنگامی که مصارف مهمی وجود دارد و مشکلاتی برای امام پیش می آید بطوری که همه غنایم باید در آن جهت مصرف گردد دیگر تقسیم تعیّن ندارد.

فرع سوم: علامه در جهاد منتهی بیانی دارد که فشرده آن چنین است:

مسأله: تصرف در هیچ چیز غنیمت جایز نیست، گفته شده: مگر مصرف چیزهایی که چاره ای از آن نیست مثل طعام و علف چهارپایان، و همه فقهاء سنت بجز تعداد کمی بر جواز تصرف در طعام و علف چهارپایان نیز اجماع دارند، و سعید بن مسیب و عطاء و حسن بصری و شعبی و ثوری و اوزاعی و مالک و شافعی و احمد و اهل قیاس، همین را قائلند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۵

زهری گوید: چیزی از غنیمت گرفته نمی شود مگر با اجازه امام، دلیل ما چند چیز است: [۱] روایتی که علماء سنت از نافع از ابن عمر نقل کرده اند که گفت: ما در جنگهایمان عسل و میوه هایی که بدست می آوردیم می خوردیم و با خود نمی بردیم و از عبد الله بن ابی اوفی است که گوید: در روز جنگ خیبر طعام بدست آوردیم و هر شخصی از آن به مقداری که رفع نیاز او را بکند گرفته و می رفت و فرمانده لشکر شام به عمر نوشت: ما به زمینی برخوردیم که طعام و علف آن زیاد است عمر به او نوشت: مردم را رها کن تا برای چهارپایان علف برداشته و خود هم از طعام بخورند، و اگر کسی چیزی از آن را به طلا یا نقره فروخت، در آن خمس خدا و سهام مسلمین است.

[۲] و از طریق شیعه نیز شیخ از مسعده بن

صدقه از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که در سفارش پیامبر (ص) به امیر یکی از سریّه ها چنین آمده:

درختان میوه دار را قطع نکنید، زراعت را آتش نزنید، چون شما نمی دانید ممکن است به آنها نیاز پیدا کنید، و از حیوانات آنکه گوشتش خورده می شود زخمی نکنید مگر حیوانی که ناچار از خوردن آن هستید. «۱»

[۳] این مقدار تصرف در غنیمت به دلیل نیازی است که پیدا شده و در منع از این تصرف ضرر بزرگی به مسلمانان و حیوانات آنان وارد می آید، چون آوردن طعام و علف از کشور اسلام مشکل است، و در محل جنگ هم چیزی که بشود بخرند نمی یابند، و اگر هم بیابند پولی وجود ندارد ...

سوم: وقتی که حیوانی برای خوردن ذبح می شود پوست آن باید به محل غنایم برگردانده شود و استفاده از آن جایز نیست، زیرا آن از چیزهایی است که تمام جنگجویان در آن شریکند و نیاز به آن باندازه ای نیست که بتواند مجوز تصرف در آن باشد، و دیگر اینکه پوست حیوان طعام محسوب نمی شود پس

---

(۱) وسائل ۱۱/ ۴۴ باب ۱۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۲۹۶

در آن همچون دیگر اموال غنیمت، اجازه وجود ندارد.

چهارم: خوردن چیزهای غیر از طعام و علف و گوشت جایز نبوده و همینطور بکار بستن و استفاده شخصی از اموال غنیمت جایز نمی باشد به دلیل این سخن پیامبر (ص) که فرمودند: حتی نخ و سوزن آن را برگردانید، همانا خیانت چیزی جز ننگ و آتش و رسوایی در روز قیامت بدنبال نخواهد داشت.

پنجم: روغن خوردنی استفاده آن در طعام هنگام نیاز جایز است،

چون روغن هم خود، طعام بوده و شبیه گندم و جو می باشد.

ششم: خوردن یا نوشیدن چیزهایی که برای مداوا می باشد، هنگام نیاز جایز است، مثل گلاب و سکنجبین، زیرا آن هم طعام می باشد. اصحاب شافعی گویند: خوردن آن جایز نیست چون جزء خوراک محسوب نبوده و خوراک را با آن هم کامل نمی کنند (مثل نمک)

هفتم: جایز نیست لباس را با صابون غنائم بشوید، زیرا طعام و علف محسوب نمی شود، بلکه صابون برای نیکو کردن و زیبایی استفاده می شود و زیبائی ضرورتی ندارد. «۱»

علامه در تذکره نیز جواز تصرف در طعام و علف را یادآور شده و شیخ طوسی هم در مبسوط آن را آورده و دلیل عمده در آن اجماعی است که ادعا شده، و همچنین سیره موجود در جنگها و سریه های زمان پیامبر (ص). بنابراین اگر جواز تصرف در غنیمت با دلیل محکمی ثابت شد، مورد قبول است و گرنه اقتضاء اصل، عدم جواز است، مگر در صورت تحقق ضرورت که به مقدار ضرورت با تقبل ضمان جایز می باشد. و روایت مسعده بن صدقه بیشتر از مقدار ضرورت عرفیه دلالت ندارد، و از آن استفاده عدم ضمان نمی شود. و در عبارت شرایع جواز را نسبت به «گفته ای» داده که این خود دلیل برای این است که از نظر ایشان مورد تأیید نبوده است.

---

(۱) منتهی ۲/ ۹۲۳.

بله امام می تواند در آن اجازه تصرف بدهد زیرا قبلا بیان شد که غنایم جزء انفال بوده و اختیار آن به دست امام است.

فرع چهارم: آیا خمس غنیمت بر قراردادها و احتیاجات و مخارج و بخششهای اندک (رضخ) مقدم است

یا بعد از اینها می باشد، و یا اینکه باید بین رضخ و غیر آن تفصیل قائل شد؟ مسأله چند

احتمال دارد:

الف: [اینکه خمس مقدّم بر سایر هزینه ها باشد] از این جهت که بر همه اینها غنیمت صدق می کند پس آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ) و روایات دلالت بر تخمیس دارند.

ب: [اینکه سایر هزینه ها بر خمس مقدّم باشند:] از این جهت که غنایم همانطور که بیان شد از انفال می باشد، یعنی اموال عمومی است که در تحت اختیار امام بعنوان اینکه امام است قرار دارد، و به مال امام خمس و زکات و مانند آن تعلق نمی گیرد، و هنگامی به آن خمس تعلق می گیرد که امام خواسته باشد آن را بین اشخاص تقسیم نماید. به لحاظ اینکه با تقسیم شدن آن بین اشخاص نسبت به آنان غنیمت می شود پس در آن صورت خمس آن بیرون آورده می شود.

و در مرسله حماد آمده است: و بر امام است که با آن مال (غنائم) همه احتیاجات و کمبودها را برطرف کند از قبیل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلش تقسیم می کند. «۱»

از این مرسله استفاده می شود که خمس غنیمت بعد از برطرف نمودن احتیاجات و قبل از تقسیم آن بین اشخاص می باشد.

ج: [تفصیل بین «رضخ» و غیر آن] زیرا «رضخ» در حقیقت خود یک نحوه

---

(۱) فی مرسله حماد الطویله: و له ان یسدّ بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلّفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه. فان بقی بعد ذلک شی ء اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله. (وسائل ۶/ ۳۶۵ باب ۱ از ابواب الانفال، کتاب خمس حدیث ۴).

از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضخ از سهام کمتر است، پس با غیر خودش این تفاوت را دارد که خمس بر او مقدم است، چنانکه شهید در مسالك و روضه این را قوی دانسته و شاید اقوی هم همین باشد.

شهید در مسالك می گوید:

«مقدم بودن سلب (لباس و سلاح دشمن که به قاتل او می دهند) و قراردادها بر خمس غنیمت، مورد قبول است، به دلیل بیرون بودن اینها از اسم غنیمتی که خداوند متعال در آن بر اساس آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ) خمس واجب نموده. و اما مقدم بودن رضخ (بخشش اندك) بر خمس روشن نیست، چون رضخ در حقیقت خود یك نحوه از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضخ از سهام کمتر است، و این نمی تواند مانع باشد. چنانکه کمتر بودن سهم پیاده از سهم سواره تأثیری در مقدم بودن خمس بر آن ندارد.

و اطلاق اسم غنیمت بر مالی که بعنوان رضخ پرداخت می شود روشن است، پس حکم به وجوب خمس در رضخ قوی است.» «۱»

---

(۱) مسالك ۱/ ۱۵۶

جهت چهارم سلب «۱» (لباس و سلاح مقتول که به قاتل او می دهند)

[جریان تاریخی سلب:]

۱- در سیره ابن هشام در رابطه با قصه جنگ حنین به نقل از ابن اسحاق از ابی قتاده مطالبی آمده که فشرده آن چنین است:

---

(۱) روایات زیادی از پیامبر (ص) وارد شده است که حضرت در موارد مختلف فرمودند:

«من قتل قتیلا فله سلبه». (هر کس فردی از دشمن را بکشد لباس و سلاح مقتول برای اوست) یا اینکه کسی عده ای را کشت و پیامبر (ص) سلب آنها را به او داد.

اینجا یك بحث

است که آیا این عمل پیامبر (ص) حکم الله است یعنی مثل سایر احکام الهی که پیامبر (ص) بیان می کند است، چون ما بارها این را گفتیم که آنجایی که پیامبر (ص) احکام خدا را بیان می کند او امر و نواهی حضرت ارشادی است مولوی نیست، زیرا مولویت برای خداست، مثلاـ وقتی پیامبر (ص) می فرماید «صلّ» این مثل او امر و نواهی است که فقیه دارد، همانطور که فقیه در رساله می نویسد، نماز بخوان، یا اعاده کن اینها امر و نهی مولوی نیست، بلکه ارشاد به حکم خداست، و پیامبر (ص) هم در جایی که بیان حکم خدا می کند امر و نهی ایشان ارشادی است.

بله پیامبر (ص) غیر از این اوامر و نواهی که در مقام بیان احکام دارد یک سری اوامر و نواهی مولوی هم دارد، مثلاـ وقتی مسلمانان می خواستند بروند «جنگ احد» اگر پیامبر (ص) فرمود: کوچ کنید به طرف «احد» برای جنگ، این امر مولوی است و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۰۰

«وقتی که جنگ پایان یافت و ما از گروه دشمن جدا شدیم، رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس فردی از دشمن را کشته سلاح و لباس مقتول برای است. به پیامبر (ص) عرض کردم: به خدا سوگند من فردی از دشمن را کشتم که دارای لباس و سلاح بود ولی ادامه جنگ مانع شد از اینکه آن را بردارم، و نمی دانم چه کسی سلب او را برداشته. مردی از اهل مکه گفت: ای رسول خدا (ص) او راست می گوید، سلب فرد مقتول نزد من است، رسول خدا (ص) فرمودند:

سلبش را به او برگردان.

و از انس بن مالک نقل شده

که گفت: ابو طلحه به تنهایی در روز جنگ حنین سلب بیست نفر مرد را به غنیمت گرفت» «۱».

درباره قصه ابی قتاده به صحیح مسلم «۲» و بیهقی «۳» و دیگر کتب مراجعه نمائید.

۲- در سنن ابی داود به نقل از انس بن مالک آمده: «که رسول خدا (ص) امروز

- حکم حکومتی است، اوامر حکومتی هم بعضی از آنها بنحو دوام است و بعضی به شکل موقت است مثل اینکه حضرت بفرماید هر کس واجد این شرایط است برود بطرف «احد»، پیداست که این دستور برای آن زمانی است که جنگ «احد» بوده، و در زمان ما نیست که مردم بروند بطرف «احد»، حال جمله «من قتل قتیلا فله سلبه»، آیا حکم الله است که پیامبر (ص) بیان کرده، آن وقت نتیجه اش اینست که در زمان ما اگر چنانچه کسی رفت و فردی از کفار را کشت، سلبش برای اوست، این یک احتمال، احتمال دیگر اینکه این حکم سلطانی (یعنی مولوی) باشد از پیامبر (ص) منتهی حکم دائمی باشد یعنی پیامبر (ص) بعنوان حاکم مسلمین حکم کردند که قاتل مستحق سلب مقتول است برای همیشه، احتمال دیگر اینکه بگوئیم، به جهت تشویق جنگجویان در همان زمان فرموده، پس سبب نمی شود که حالا هم لازم باشد، این مسأله که قابل بررسی است. (الف- م. جلسه ۳۴۸ درس)

(۱) سیره ابن هشام ۴/ ۹۱.

(۲) صحیح مسلم ۳/ ۱۳۷۰ کتاب الجهاد و سیر باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۱.

(۳) سنن بیهقی ۶/ ۳۰۶ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه، باب السلب للقاتل.

- یعنی روز جنگ حنین- فرمودند: هر کس کافری را بکشد لباس و

سلاح او برای قاتل است. ابو طلحه در آن روز بیست مرد را کشت و سلب آنان را به غنیمت گرفت.» «۱»

۳- در صحیح مسلم به نقل از عبد الرحمن بن عوف مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است:

«در روز جنگ بدر هنگامی که من در میان لشکر بودم در این وقت دو جوان از انصار که من در میان آنان واقع شده بودم، یکی از آنها به من اشاره کرد و گفت:

ای عمو، أبو جهل را می شناسی؟ گفتم آری، با او چه کار داری؟ گفت: مطلع شدم که به رسول خدا (ص) ناسزا می گوید. آن جوان دیگر هم به من اشاره کرد و مانند سخن جوان اولی را گفت. چیزی نگذشت که چشمم به ابو جهل افتاد، و گفتم: آیا نمی بینید؟ این همانی است که شما از او سؤال می کردید. آنگاه آن دو جلو رفتند و با شمشیر او را به قتل رساندند، سپس به جانب پیامبر (ص) رفته و خبر آن را به حضرت دادند، حضرت فرمود: کدامیک از شما او را به قتل رساند؟

هر یک از آن دو گفتند: من او را به قتل رساندم، پیامبر (ص) فرمودند:

شمشیرهایتان را پاک کردید؟ گفتند: نه، حضرت نگاهی به هر دو شمشیر انداخت و فرمود: هر دو او را به قتل رسانده اید. و حکم کرد که سلب برای عمرو بن جموح باشد. و آن دو مرد: معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفراء بودند. «۲»

همین را بخاری در صحیح «۳» و بیهقی در سنن «۴» روایت کرده اند.

و در این باب بیهقی روایات زیادی را نقل نموده. در برخی از این روایات

---

(۱) سنن

ابی داود ۲/ ۶۵ کتاب الجهاد، باب فی السلب یعطی القاتل.

(۲) صحیح مسلم ۳/ ۱۳۷۲، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۲.

(۳) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۷ کتاب الجهاد و السیر، باب من لم یخمس الاسلاب.

(۴) سنن بیهقی ۶/ ۳۰۵ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه باب السلب للقاتل.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۰۲

چنین آمده است:

«مردی را با نیزه زدم و او را کشتم، آنگاه رسول خدا (ص) لباس و سلاح او را به من بخشید.»

و در بعضی آمده: «مردی را بستم و به او نیزه زدم و بر زمینش افکندم آنگاه لباس و سلاح او را گرفتم و پیامبر (ص) آن را به من بخشید.» و در بعضی دیگر آمده: «روز جنگ موته عقیل بن ابی طالب با مردی جنگید، آنگاه پیامبر (ص) شمشیر و زره او را به عقیل بخشید.» و در برخی دیگر است که بعد از اینکه عتبه ابن ابی وقاص در جنگ احد پیشانی رسول خدا را مجروح کرد و دندان حضرت را با سنگ شکست، حاطب بن ابی بلتعه «۱» گفت: «رفتم تا اینکه بر او چیره شدم و با شمشیر او را زدم و سر او را انداختم و از اسب پایین آمدم و سر و لباس و سلاح و اسب او را برداشتم و آنها را نزد پیامبر (ص) آوردم، حضرت آنها را به من برگرداند و برایم دعا نمود.»

و غیر اینها از دیگر تعبیراتی که در روایات این باب وارد شده که دلالت دارد بر اینکه اعطاء سلب بخششی بوده از جانب پیامبر (ص) بعد از پیروزی بر دشمن.

با شناختی که پیدا نمودید

گوئیم: بحث در سلب در مسائل مختلفی واقع می شود که اجمالا به بعضـی از آنها اشاره نمود و تفصیل آن را به کتابهایی که گسترده بحث نموده اند محول می کنیم:

---

(۱) حاطب بن ابی بلتعه در جنگ بـدر و أحـد خیلی خدمت کرد، منتهی آنجا که پیامبر (ص) می خواسـتند بروند بطرف مکه، حـاطب ابن ابی بلتعه محرمـانه توسـط زنی به مردم قریش نـامه نوشـته بود که مسـلمین مهیـای حرکـت هسـتند. در این هنگام به پیامبر (ص) وحی شـد و حضـرت امیر المؤمنین (ع) و زبیر را فرسـتاد و آنها رفتند نامه را از میان گیسوی آن زن پیدا نمودند و آوردنـد خدمت پیامبر (ص)، در آنجا عمر شمشـیر کشـید می خواست حاطب را بکشد، اما پیامبر (ص) فرمود: نه بخاطر سابقه ای که دارد چنین نکن. (الف- م. جلسه ۳۴۸ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۰۳

مسأله اول: سلب برای کیست؟

آیا سلب بطور مطلق (دائما و همیشه) برای قاتل است، یا در آنجایی که امام شرط کرده باشد برای او است؟ «۱»

۱- شیخ طوسی در کتاب فی ء از خلاف (مسأله ۸) می گوید:

«قاتل مسـتحق سلب نیست مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد، و ابو حنیفه و مالک هم همین را گفته اند. و شافعی گوید: سلب برای قاتل است گرچه امام برای او شرط نکرده باشد، اوزاعی و ثوری و احمد حنبل همین را معتقدند.

دلیـل مـا اینست که اختلافی نیست در اینکه وقتی امـام شـرط کرده باشـد، قاتل مسـتحق آن است، و هنگامی که شـرط نکرده دلیلی بر استحقاق قاتل وجود ندارد.» «۲»

۲- و در مبسوط می گوید:

«سلب اختصاص به گیرنده آن ندارد مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد اگر

امام شـرط کرده باشـد مخصوص او می باشد و خمس آن هم گرفته نمیشود. و اگر امام شـرط نکرده باشد جزء غنیمت است». «۳»

۳- ابن قدامه حنبلی در مغنی در بحث سلب گوید:

«فصل ششم: قاتل مستحق سلب است، چه امام آن را گفته باشد و چه

---

(۱) اساس مالکیت در اسـلام فعالیت و کار است. زمین خدا برای هیچ کس نیست، برای خداست اما اگر کسی روی زمین کار کرد، و احیاء نمود احیاء آن را مالك است، پس مالکیت به کار و سـعی پیـدا می شود و بعد انسان محصول کارش را یا منتقل می کنـد یا قهرا منتقل می شود (به ارث می رسد) در اینجا هم اگر کسـی فرد دیگری را در جنگ کشت یك نحوه انتساب به این شخص دارد، پس در حقیقت سلب مقتول محصول عمل و کار او است. (الف- م. جلسه ۳۴۹ درس)

(۲) خلاف ۲/ ۳۳۰.

(۳) مبسوط ۲/ ۶۶ کتاب قسمه الفی ء و الغنائم.

نگفته باشـد و اوزاعی و لیث و شافعی و اسـحاق و ابو عبیـد و ابو ثور همین را قائلنـد. و ابو حنیفه و ثوری گویند: قاتل مسـتحق سلب نیست مگر اینکه امـام برای او شـرط کرده باشـد. و مالـك گویـد: قاتـل مسـتحق سـلب نیست مگر اینکه امام آن را گفته باشـد. و عقیـده دارد که امـام آن را نمی گویـد مگر بعـد از پایـان جنـگ بنابر آنچه که قبلا از مـذهب مالك بیان شـد درباره بخشش بعد از جنگ ...

دلیل ما سـخن پیامبر (ص) است: «هر کس شـخص کافری را بکشد سـلب او برای قاتل است.» و این از فرمانهای مشهور رسول خدا (ص) ...

است که خلفاء بعد از ایشان هم به آن عمل کرده اند. و روایاتی هم که بعنوان دلیل می آورند دلالت بر آن دارد، عوف بن مالک دلیل آورد بر خالد هنگامی که خالد سلب مددی را از او گرفت، عوف به خالد گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت آری ...» «۱»

قصه مددی را بیهقی از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده خلاصه آن چنین است:

«من (عوف بن مالک) به همراه زید بن حارثه در جنگ موته از مدینه بیرون آمدم و همراه من شخصی بنام مددی از یمن بود، برخورد کردیم با جمعیت رومیان و در میان آنان مردی بود که بر اسب سفیدی سوار بود و بر روی اسب زین دو سلاح طلایی قرار گرفته بود، و آن مرد رومی شروع کرد بدگوئی به مسلمین کردن، مددی، پشت تخت سنگی کمین کرد و هنگامی که مرد رومی آمد از آنجا بگذرد مددی، اسب او را پی کرد و فریادی زد و بر روی او جهید و او را کشت و اسب و سلاح او را به تصرف درآورد، و زمانی که خداوند مسلمانان را پیروز نمود خالد بن ولید کسی را به دنبال مددی فرستاد و سلب او را گرفت.

---

(۱) مغنی ۱۰/ ۴۲۶- ۴۲۷.

عوف گوید: نزد خالد آمدم و گفتم: ای خالد، آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت: آری و لکن من قیمت این را زیاد می دانم. به او گفتم: به او بر

می گردانی یا اینکه رسول خدا (ص) را از جریان کار شما آگاه خواهم نمود.

خالد گفت: هرگز به او برنمی گردانم.

عوف گوید: نزد پیامبر (ص) جمع شدیم و من قصه مددی و آنچه که خالد انجام داده بود را برای حضرت نقل کردم، رسول خدا (ص) فرمود: ای خالد چه چیز باعث شده که تو چنین کاری را انجام دهی؟ خالد گفت: دیدم قیمت آن زیاد است، حضرت فرمود: آنچه از او گرفته ای به او برگردان، عوف گوید: به خالد گفتم: بگیر خالد (کنایه از دهن کجی نمودن) نگفتم چنین می کنم؟

رسول خدا فرمود: جریان چیست؟ من جریان را گفتم، عوف گوید: رسول خدا (ص) ناراحت شدند و فرمودند: ای خالد سلب را به او برنگردان،

آیا شما نسبت به فرماندهان من کوتاهی می کنید، خوبی فرماندهی آنان برای شما باشد و ناراحتیها برای آنها؟». «۱»

صحیح مسلم نیز قصه را روایت کرده مراجعه نمائید. «۲»

از اینکه عوف علیه خالد به فرمان رسول خدا (ص) احتجاج کرد، استفاده می شود که اصحاب پیامبر (ص) از فرمان حضرت فهمیده اند که آن یک حکم دائمی بوده که اختصاص به موارد خاص نداشته است.

و نیز ممکن است بر دائمی بودن حکم استدلال شود به اینکه از قرار دادن پیامبر (ص) سلب را برای قاتل در موارد زیادی از جنگها، و همچنین این سخن حضرت: «هر کس فرد دیگر را بکشد سلب او برای قاتل است.» یا: «هر کس

---

(۱) سنن بیهقی ۶/ ۳۱۰، کتاب قسم الفی ء و الغنیمه، باب ما جاء فی تخمیس السلب.

(۲) صحیح مسلم ۳/ ۱۳۷۳ کتاب الجهاد و السیر باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۳.

فرد کافری را

بکشد سلب او برای قاتل است.» فهمیده می شود که این یک حکم الهی است که پیامبر (ص) آن را اجرا و بیان فرموده، بنابر آنچه که مقام نبوت اقتضاء می کند، زیرا مقام پیامبر بعنوان پیامبر بودن دریافت احکام بوسیله وحی و بیان آن احکام برای امت است. و اگر پذیرفته شود که کلام حضرت بیان حکم الهی نبوده و فرمان و حکمی سلطانی است باز نمی توان آن را دلیلی بر محصور بودن حکم به همان زمان و جنگهای حضرت دانست، و نظیر همین است این کلام حضرت که فرمودند:

«ضرر و زیان رساندن در اسلام نیست» بنابراین که یک حکم سلطانی از جانب پیامبر بوده، طبق آنچه که از ظاهر فرمان حضرت استفاده می شود.

و نیز همراهی نمودن عرف و اعتبار عقلایی مؤید آنست، چون قاتل به سلب مقتول سزاوارتر است، و در حقیقت سلب محصول کار و چابکی او بوده است، و انسان نتیجه کار و کوشش خود را مالک است.

و لکن با برگشت دادن بعضی از روایات به بعضی دیگر استفاده می شود که سلب، بخشش و حکمی سلطانی از جانب پیامبر (ص) در موارد خاص، به جهت تشویق اصحاب در امر جهاد و مبارزه بوده است.

از سوی دیگر در کلام حضرت چیزی که شاهد باشد بر اینکه حضرت در مقام بیان حکم کلی ثابت برای همه زمانها و همه موارد بوده باشد نیست تا اینکه بوسیله آن عموماتی که دلالت بر تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی دارد تخصیص زده شود.

و مخصص هنگامی که مجمل بوده و امر آن مردد بین کم و زیاد باشد و منفصل هم باشد اجمال چنین مخصصی به عام سرایت

نخواهد کرد، پس در موارد مشکوک، عام (تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی) حجت است.

و قصه مددی نیز گواه بر این است که سلب به مقتول اختصاص ندارد زیرا پیامبر اکرم (ص) گرچه در ابتداء، حکم به رد سلب به مددی کرد و لکن در نهایت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۰۷

فرمود: «ای خالد، به او برنگردان». و این توهم پیش نیاید که ندادن سلب به مددی از باب تعزیر مددی بوده چون امیر را سبک شمرد، زیرا آن کسی که امیر را سبک گرفت عوف بود نه مددی، پس مددی مستحق سلب باید باشد و چگونه او ممنوع از حقش شد در حالی که برای او ثابت گردیده بود؟، مگر اینکه گفته شود:

این مورد سلب از قبیل غنایم برجسته که برای امام است بوده که اختیار آن در دست پیامبر (ص) بود.

و قبلا از شرایع بیان شد که: «سلب هنگامی که شرط شده باشد، برای قاتل است و اگر شرط نشده باشد اختصاص به او ندارد». «۱»

صاحب جواهر این نظر شرایع را نسبت به مشهور داده و سپس چنین می گوید: «بلکه در این نظر هیچ مخالفی نیافتم مگر اسکافی». «۲»

اقوی همین نظر است، گرچه احتیاط اقتضا می کند که نظر اول اخذ شود [حکم مولوی مربوط به موارد خاصی است و در موارد شک به عمومات تقسیم غنائم بالسّویه عمل شود]

مسأله دوم: قاتل در چه صورتی مستحق سلب است؟

آیا قاتل بطور مطلق مستحق سلب است یا در آن شروطی معتبر است؟

شیخ در خلاف (مسأله ۱۱) می گوید:

«وقتی امام شرط کند که اگر قاتل کشت سلب مقتول برای او باشد، پس زمانی که چنین کرد مستحق سلب است به هر نحو که

دشـمن را کشـته باشد، داود و ابو ثور گویند: سلب برای قاتل است بدون رعایت شرطی. شافعی و بقیه فقهاء گویند: قاتل سلب را مستحق نیست مگر به سه شرط: اول: اینکه

---

(۱) شرایع ۱/ ۳۲۳ (- چاپ دیگر/ ۲۴۷)

(۲) جواهر ۲۱/ ۱۸۶.

دشـمن را در حالی که جنگ برپاست و قصد کشتار دارد از روبرو بکشد، نه در حالی که دشمن شکست خورده و جنگ تمام شده. دوم: در حالی که بوسـیله جراحت ضعیف شده او را نکشته باشد. سوم: اینطور نباشد که تیری را از لشکر مسلمین بیندازد به لشکر مشرکین و او را بکشد زیرا استحقاق وقتی است که خود را به خطر بیندازد.

دلیـل مـا اینست که وقتی امام سـلب را شـرط کرد ظاهر این سـتکه وقتی قتل صورت گرفت قاتل مسـتحق سـلب است، و دیگر اینکه این کلاـم پیـامبر اکرم (ص): «هر کس کـافری را بکشـد سـلب او برای قاتل است» بر عموم خود باقی است، و کسـی که شرط زائدی را در نظر بگیرد بر اوست که دلیل بیاورد». «۱»

بعضی، علاوه بر این سه شرط، شروط دیگری نیز اضافه نموده اند:

اول: قاتل از کسانی باشد که مستحق سهم یا رضخ (بخشش اندک) باشد.

دوم: اینکه با جراحت او را بکشد یا از پای درآورد، پس اگر او را مجروح کرد اما نه به جراحتی که ضعیف کننده باشد یا اگر او را اسیر نموده و به بند کشید، سلب او را مستحق نیست.

سوم: اینکه مقتول از جنگجویانی باشد که کشـتنش جایز است، پس اگر بچه یا زن یا پیرمردی که جنگجو نیسـتند یا مردی که از امام

امان خواسته را بکشد مستحق سلب آنان نیست چون از کشتن آنان نهی شده است.

روشن است که بحث در اعتبار شروط بر این پایه است که قاتل شرعا مستحق سلب باشد، اما بنابر آنچه که ما اختیار نمودیم که قاتل در صورتی مستحق است که امام آن را شرط کرده باشد و اینکه سلب از مصادیق بخششی است که امام برای بعضی قرار می دهد، پس حکم از نظر وسعت و ضیق تابع قرارداد امام است.

---

(۱) خلاف ۲/ ۲۳۰ کتاب الفی ء.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۰۹

مسأله سوم: مقصود از سلب چیست؟

شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

«سلبی که قاتل مستحق آن است هر آن چیزی است که بر آن دست یافته و وسیله ای است برای جنگیدن، یا سلاحی است برای او، مثل اسب و کلاه خود و زره و شمشیر و نیزه و سپری که یک تکه پوست بوده و دسته ندارد و لباسی که در تن مقتول است، همه اینها برای قاتل است. و آنچه که بر آن دست نیافته مثل خیمه گاه و جهاز شتر و اسبی که مقتول همراه خود یدک می کشد و غیر اینها، غنیمت بوده و سلب نمی باشد، و آنچه که بر آن دست یافته ولی وسیله ای برای جنگیدن نیست مثل کمربند و انگشتر و دستبند و گردن بند پولی که همراه مقتول است، سزاوار است که بگوئیم: اینها نیز برای قاتل است به دلیل عام بودن خبر». «۱»

در این مسأله به منتهی- «۲» و مغنی «۳» و جواهر «۴» رجوع نمائید.

چیزی که سخن را آسان می کند اینست که ما معتقدیم استحقاق با قرارداد امام محقق می شود، پس حکم تابع موضوعی است که از نظر وسعت و ضیق،

امام آن را قرار می دهد. و بر فرض اینکه حکم به استحقاق داشتن قاتل نسبت به مقتول کلیت داشته باشد، بناچار در موارد شک مرجعمان عموماتی است که بر تقسیم غنیمت بطور مساوی دلالت می کند چنانکه نظیر آن گذشت.

مسأله چهارم: آیا سلب هم مانند غنایم جنگ خمس دارد؟

شیخ طوسی در خلاف (مسأله ۹) می گوید:

---

(۱) مبسوط ۲/ ۶۷ کتاب قسمه الفی ء.

(۲) منتهی ۲/ ۹۴۵، مغنی ابن قدامه. ۱۰/ ۴۲۸، جواهر ۲۱/ ۱۹۰.

(۳) منتهی ۲/ ۹۴۵، مغنی ابن قدامه. ۱۰/ ۴۲۸، جواهر ۲۱/ ۱۹۰.

(۴) منتهی ۲/ ۹۴۵، مغنی ابن قدامه. ۱۰/ ۴۲۸، جواهر ۲۱/ ۱۹۰.

«وقتی که امام سلب را برای قاتل شرط کند نه از خمسی که برای امام است حساب می شود و نه سلب خمس دارد. ابو حنیفه معتقد است که سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود. شافعی گوید: سلب خمس ندارد و سعد بن ابی وقاص هم همین را گفته. ابن عباس گوید: سلب خمس دارد چه کم باشد و چه زیاد. عمر گوید: اگر سلب کم باشد خمس ندارد و اگر زیاد باشد خمس دارد.

دلیل ما اینست که شرطی که امام می کند سزاوار است که اثر داشته باشد لذا اگر سلب از خمسی که در اختیار امام است حساب شود، دیگر در شرط امام فائده ای وجود ندارد و همچنین است اگر سلب خمس داشته باشد. علاوه بر اینکه ظاهر شرط امام این اقتضاء را دارد که سلب برای قاتل باشد و کسی که می گوید سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود یا می گوید سلب خمس دارد باید دلیل بیاورد». «۱»

و در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«فصل پنجم: سلب خمس

نـدارد و آن از سـعد بن ابی وقاص روایت شـده، و شافعی و ابن منذر و ابن جریر همین را گفته اند. و ابن عباس گوید: خمس دارد، اوزاعی و مکحول همین را گفته انـد به دلیل عموم آیه شـریفه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّه خُمُسَهُ» بدانیـد هر گونه غنیمتی نصـیب شـما می شود یک پنجم آن از آن خداست. و اسحاق گوید: اگر امام سلب را زیاد دید خمس آن را می گیرد، و آن بدست اوست به جهت آنچه که ابن سیرین روایت کرده که براء بن مالک در بحرین با مرزبان زاره جنگید و او را با نیزه زد و به کمرش کوبیـد و دو دسـتبند طلا و سـلب او را غنیمت گرفت، وقتی که عمر نماز ظهر را خوانـد آمد در خانه ابو طلحه و گفت: ما خمس سلب را نمی گرفتیم، و همانا سلب براء قیمت مالی آن بالاست و من خمس آن را

---

(۱) خلاف ۲/ ۲۳۰ کتاب الفی ء و قسمه الغنائم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۱

خواهم گرفت. و اولین سـلبی که در اسـلام خمس آن گرفته شد سـلب براء بود. سـعید در سـنن آن را روایت کرده. و در سنن آمده که سلب براء به سی هزار رسیده بود.

و دلیل ما چیزی است که عوف بن مالک و خالد بن ولید روایت کرده اند که رسول خدا (ص) حکم کرد به بودن سـلب برای قاتل، و برای سلب خمس قرار نداد. ابو داود هم آن را روایت کرده.

و دیگر عام بودن روایاتی است که بیان کردیم. و خبر عمر هم برای ما حجت است زیرا او می گوید: ما خمس

سلب را نمی گرفتیم ...» «۱»

قبلا بیان شد که در صورت قرارداد امام قاتل مستحق سلب است و گفته شد که قراردادها بر خمس مقدم است، و لکن با همه اینها ممکن است گفته شود که سلب از قراردادها جدا است در حالی که قراردادها اینطور نیستند، پس عمومیت آیه خمس و روایات شامل سلب می شود و مثل سلب است چیزهایی که امام از غنیمت به بعضی از جنگجویان اضافه بر سهمشان می بخشد و همچنین است «رضخ» چنانکه گذشت.

مگر اینکه گفته شود که ادله خمس غنیمت جنگ، از امثال سلب انصراف دارد.

یا گفته شود به اینکه ظاهر از قرار دادن امام سلب را برای گیرنده اش، قرار دادن همه آن است نه فقط چهار پنجم آن، و اگر مشمول خمس می بود می بایست قبل از تقسیم، خمس آن گرفته شود زیرا باید عمل شود، اگر قرارداد ظهور در این دارد که همه سلب برای قاتل است بدون اینکه خمس آن برداشته شود، که جای حرفی نیست، وگرنه عمومیت دلیل خمس غنیمت حاکم است، پس امام خمس سلب را می گیرد و بقیه را به قاتل می دهد. و بر فرض نبودن خمس غنیمت جنگی در سلب، ظاهر این است که ادله خمس فایده (ارباح مکاسب)، شامل آن می شود. چنانکه روشن است.

---

(۱) مغنی. ۱۰/ ۴۲۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۳

جهت پنجم اشیاء برجسته از غنیمت که برای امام است

متعارف در همه زمانها این بوده که پادشاهان و فرماندهان از بین غنایم بدست آمده از دشمن اشیاء قیمتی و نفیس آن را برای خود یا خزانه اموال شخصی و موزه هایشان بر می داشتند و بر این قبیل اشیاء غنایم برجسته اطلاق می شد.

و این صنف از اشیاء نفیس غالبا قابل

قسمت کردن نبود. و مقدم داشتن برخی را نسبت به آن، بدون توجه به برخی دیگر باعث اختلاف و دشمنی می شود. پس چاره ای نیست مگر باقی گذاردن آن تحت اختیار امام تا ذخیره ای باشد برای آینده ملت، و چه بسا امامی که مقبول همه ملت است از آن استفاده نماید و سزاوارترین فرد برای استفاده از آن امام است.

و ما بحث مفصل در غنایم برجسته را به فصل انفال احاله می دهیم، چون مناسبت با انفال دارد، گرچه ما در اطلاق لفظ انفال بر آن مناقشه کرده ایم، و مقصود در اینجا فقط اشاره به آن است و اینکه غنایم برجسته از چیزهایی است که قبل از تقسیم غنیمت بیرون آورده می شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۵

جهت ششم حکم زمینهایی که بوسیلهٔ جنگ فتح شده است

[اقسام زمینها و احکام آن]

قبل از بحث در آن به اقسام زمینها و احکام آن می پردازیم:

زمین یا خشک و بایر است (موات) و یا آباد، و هر یک از آن دو یا از اصل چنان بوده یا بعدا بر آن عارض شده، پس زمین چهار قسم است:

اما زمینی که در اصل موات بوده به نظر ما بی تردید از انفال است و ملک امام بعنوان اینکه امام است می باشد. و مثل آن است زمینی که از اصل آباد بوده یعنی کسی او را آباد نکرده چه این گونه زمینها در کشور اسلام باشد و چه در کشور کفر، زیرا در این دو نوع زمین آنچه که ملاک برای تملک شخصی است یعنی «آباد نمودن» وجود ندارد که بحث آن در فصل انفال خواهد آمد.

و اما زمینی که خشکی و مردگی بر آن عارض شده، اگر آباد بودن سابق آن اصلی بوده (مثلا جنگل

بوده) یا کسی به قصد مالک شدن آن را آباد کرده است و لکن صاحبان آن یا همه نابود شده اند یا از آن اعراض کرده اند، چنین زمینی نیز ملک امام است و حکم آن هم حکم زمینی است که از اصل خشک و موات بوده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۶

و اما اگر زمینی پیش از خشک شدن توسط آباد کننده ای آباد شده و صاحبان آن هم نابود نشده اند و از آن اعراض نکرده اند، در اینکه آیا چنین زمینی بعد از خشک شدن بر ملک آبادکننده آن باقی است یا از ملک او خارج شده، یا اینکه تفصیل دهیم و بگوئیم اگر ملکیّت او بدون آباد کردن بوده- مانند اینکه به ارث برده یا خریده و مانند آن- در این صورت بعد از خشک شدن بر ملک او باقی است و آنجا که ملکیّت او به آباد کردن پیدا شده در این صورت بعد از خشک شدن ملکیّتش از بین رفته است؟ مسأله دارای چند صورت است که تفصیل آن در فصل انفال خواهد آمد.

اما زمینی که آباد شدن آن عارضی است، اگر عمران آن به خودی خود بوده آن نیز ملک امام است.

و اگر کسی آن را به قصد مالک شدن آباد نموده آن زمین ملک اوست و آن شخص اجمالا مالک آن است- یا اصل زمین را و یا فقط حیثیت احیاء را- چنانکه خواهد آمد.

و در این صورت اگر آبادکننده مسلمان است یا بر آن اسلام آورده، زمین ملک او است و از ملکیت او خارج نمی شود مگر به اعراض از آن، یا با معامله ای که منتقل کننده باشد، یا به

عوامل غیر اختیاری مانند اینکه به ارث به دیگری برسد یا دوباره موات گردد، البته در فرض اخیر، اختلاف است که آیا از ملک او خارج می شود یا نه؟ و در این جهات شخص ذمّی و معاهد نیز همانند مسلمان است.

و اگر مالک چنین زمینی کافر حربی باشد ملکیتش با اسبابی که ملکیت مسلمان را زائل می کند و نیز با به غنیمت درآمدن توسط مسلمانان مثل دیگر اموالشان، زایل می گردد و آن زمین ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند می گردد. [یعنی ملک شخص خاصی نمی شود، بلکه ملک عنوان «مسلمانان» خواهد شد]

و همچنین است اگر با آن کافر مصالحه کنند که زمینی که دست اوست ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، که در این صورت متولی تصرف و قبول کننده آن امام است که حاصل آن را در مصالح مسلمین مصرف می نماید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۷

و اگر بدون جنگ گرفته شد یا مصالحه شد بشرط اینکه ملک امام باشد، این زمین جزء انفال می باشد و در اختیار امام است.

حال با شناختی که پیدا نمودید گوئیم: بحث در اینجا در رابطه با زمینهایی است که بوسیلهٔ جنگ فتح شده که این زمینها قسمتی از غنایم جنگ است. و در حکم این زمینها است آنچه بر آن مصالحه شده که ملک مسلمانان باشد. نزد ما اشکالی نیست که این زمینها بین جنگجویان تقسیم نمی شود، بلکه واجب است برای مصالح مسلمین بعنوان وقف باقی بماند. و فتاوای فقهاء شیعه و روایات آنان نیز بر همین پایه است، گرچه مسأله بین فقهاء سنّت اختلافی است:

فتاوای فقها در مسأله

۱- شیخ طوسی در کتاب زکات نهایه گوید:

«زمینها بر چهار قسمند: قسمی از آنها

زمینهایی است که اهل آن از روی اختیار و با اراده خود بدون جنگ کردن اسلام آورده اند، که در این صورت زمین آنان در دستشان باقی می ماند و از آنان یک دهم یا یک بیستم گرفته می شود، این زمینها ملک آنان بوده و برای آنان تصرف در آن به فروختن و خریدن و وقف و دیگر انواع تصرف صحیح است. این حکم زمینهای آنها است اگر آن را آباد نموده و به عمران آن ادامه دهند، ولی اگر عمران آن را ادامه ندهند و بصورت خراب رها نمایند ملک همهٔ مسلمانان خواهد شد ...

قسم دیگر از زمینها آنهایی است که با شمشیر گرفته شده، چنین زمینهایی ملک تمامی مسلمانان است. و بر امام است که این زمینها را به کسانی که به آباد نمودن آن می پردازند بسپارد و هر مقدار که مصلحت می بیند از نصف یا ثلث یا ربع درآمد آن بگیرد و بر شخصی که آن را قبول نموده لازم است که مقدار حق اصل زمین را به امام بدهد و آنچه که از محصول در دستش باقی مانده و مخصوص اوست یک دهم یا یک بیستم آن را بپردازد. [یعنی علاوه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۱۸

بر مالیات بر رقبه زمین، محصول آن نیز مشمول زکات می باشد]

و این قسم از زمینها تصرف در آن به فروختن و خریدن و مالک شدن و وقف نمودن و صدقه دادن جایز نیست و امام می تواند با تمام شدن مدت ضمان [اجاره]، آن را به شخص دیگر منتقل نماید. و برای امام است تصرف در آن طبق آنچه که به مصلحت مسلمین تشخیص می دهد. و

این زمینها ملک همه مسلمانان است، و درآمد آن در میان همه آنان تقسیم می شود چه جنگجویان و چه غیر آنان و برای جنگجویان بطور خصوص چیزی مگر همان غنایمی که در میدان جنگ به دست آورده اند نیست.

قسم سوّم: زمینهایی است که اهل آن زمین بر آن صلح نموده اند، و آن زمین جزیه است که لازم است آنان آنچه را که امام با آنان مصالحه کرده از نصف یا ثلث یا ربع بپردازند و غیر آن چیز دیگری بر آنان لازم نیست. [یعنی غیر از مالیات بر رقبه و اصل زمین، زکات به آنان تعلق نمی گیرد] پس در صورتی که صاحبان آن اسلام آوردند، حکم زمینهایشان حکم زمین کسانی است که از ابتداء با اختیار مسلمان شده اند، و حکم صلح [جزیه] از آنان ساقط می شود چون مالیاتی که می دادند بدل از مالیات سرانه و اموال آنان بوده که با آوردن اسلام از آنان ساقط می شود ... [و فقط زکات باید بپردازند]

قسم چهارم: زمین هایی است که اهل آن از آن کوچ کرده اند، یا موات بوده و بعد آباد شده، یا جنگل و غیر آن بوده از زمینهایی که در آن زراعت نمی شده و بعد در آن کشت و زرع شده است که تمام این زمینها مخصوص امام است و هیچ کس را در آن با امام نصیبی نیست، حق تصرف در آن به گرفتن و بخشیدن و فروختن و خریدن برای امام است بر حسب آنچه که مصلحت می بیند، و نیز می تواند آن را طبق آنچه که مصلحت می داند از نصف یا ثلث یا ربع واگذار کند ...» «۱»

---

(۱) نهایه/ ۱۹۴.

مرحوم شیخ طوسی در «نهایه» متعرض مسأله خمس در زمینهایی که بوسیله جنگ فتح شده نگردیده، بر خلاف آنچه که از ایشان در کتاب «خلاف» بعدا نقل خواهد شد.

ایشان در کلام خود دربارهٔ زمینهایی که اهل آن اسلام آورده و آن را بصورت خرابه رها کرده اند فرمود:

«این زمینها ملک مسلمین است» که در آن اشکال وجود دارد. زیرا ظاهرا این زمینها با اعراض از آن جزء انفال می گردد و ملک امام می باشد. گمان می رود، شیخ این کلام خود را از روایت صفوان و بزنطی گرفته که بعدا دربارهٔ این دو روایت سخن خواهیم گفت.

و آنچه ایشان دربارهٔ درآمد زمینهای مفتوحه عنوه بیان نموده که «درآمد آنها بین همهٔ مسلمانان تقسیم می شود». قابل مناقشه است، زیرا تقسیم در آنها تعیّن ندارد بلکه اختیار آن به نظر امام است. ایشان آن کلام را شاید از روایاتی که متضمن این معناست. که رسول خدا (ص) درآمد زمینهای خیبر را تقسیم نمود گرفته اند، که می توان به آن مراجعه نمود.

و آنچه ایشان در قسم سوم بیان فرمود که «حق واگذاری زمین های جزیه با اسلام آوردن اهل آن، ساقط می شود». در صورتی صحیح است که صلح بر این واقع شود که اصل زمین ملک خود آنان باشد. اما در صورتی که صلح اینطور واقع شود که زمین ملک مسلمانان یا برای امام مسلمین گردد دیگر وجهی برای برگشت زمین به خود آنان به جهت مسلمان شدنشان نیست، چنانکه وجه آن روشن است.

۲- شیخ در کتاب فی ء خلاف (مسأله ۱۸) گوید:

«آنچه که قابل نقل و انتقال نیست از قبیل خانه ها و باغها و زمینها ما معتقدیم که در آنها خمس است که

برای اهلش می باشد و بقیه برای همه مسلمین است: کسانی که در جنگ حاضر بوده اند و کسانی که حاضر نبوده اند، و در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲۰

آمد آن در مصالح مسلمین مصرف می شود.

شافعی معتقد است که حکم اینها حکم غنایمی است که نقل و انتقال پیدا می کنند: خمس آن برای اهل خمس است و بقیّه برای جنگجویانی است که به غنیمت گرفته اند، ابن زبیر هم همین را گفته است.

گروهی قائل شده اند که امام در این غنایم بین دو چیز مخیّر است: بین اینکه آن را میان غنیمت گیرندگان تقسیم کند و بین اینکه آن را بر مسلمانان وقف نماید، عمر و معاذ و ثوری و عبد الله بن مبارک نیز همین را معتقدند.

ابو حنیفه و اصحابش معتقدند که امام در این غنایم بین سه چیز مخیّر است:

بین اینکه آن را میان غنیمت گیرندگان تقسیم کند، و بین اینکه آن را بر مسلمانان وقف نماید، و بین اینکه صاحبان آن زمینها را بر آن ثابت نگه دارد و بر آنان جزیه قرار دهد به اسم مالیات، پس اگر امام خواست صاحبان زمینهایی که در آن هستند را بر آنها باقی می گذارد، و اگر خواست آنان را بیرون نموده گروه دیگری از مشرکین را به جای آنان ساکن می کند و بر آنان جزیه ای به نام مالیات قرار می دهد.

مالك معتقد است که آن زمینها با به غنیمت درآمدن وقف مسلمانان می گردد بدون اینکه از جانب امام وقف شود، پس نه فروختن آن جایز است و نه خریدن آن.

دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است. و نیز روایت شده که پیامبر اکرم (ص) هوازن را فتح

نمود و زمین آنها را بین غانمین تقسیم نکرد. و اگر برای غانمین بود میان آنان تقسیم می کرد. و نیز روایت شده که وقتی عمر روستاهای شام را فتح کرد بلال به او گفت: بین ما تقسیم کن، عمر از تقسیم آن خودداری نموده و گفت: خدایا شرّ بلال و فرزندانش را از من بازدار.

پس اگر قسمت کردن واجب بود عمر آن را انجام می داد.

و روایت شده که عمر با امیر المؤمنین (ع) دربارۀ زمینهای سواد (عراق)

مشورت کرد حضرت فرمود: آن را برای سامان زندگی مسلمین رها کن، و او را امر به قسمت نمودن آن نکرد. اگر تقسیم واجب بود بی گمان حضرت او را به قسمت نمودن راهنمائی می کرد». «۱»

شیخ در کتاب سیر (مسأله ۲۳) از خلاف نیز متعرض همین مسأله شده است رجوع نمائید. «۲»

قبلاـ ما در بحث خمس غنایم، به وجوب خمس در زمینهای مفتوحه عنوه اشکال کردیم، رجوع نمائید. به نظر می رسد محل اجماع ادعا شده در کلام شیخ مربوط به اصل مسأله است یعنی تقسیم نشدن زمینها چنانکه از سایر چیزهایی که بعنوان دلیل بیان فرموده همین معنی استفاده می شود، نه مسأله خمس چون خمس بصورت طفیلی بیان شده است.

۳- در جهاد مبسوط آمده است:

«ظاهر مذهب این است که پیامبر اکرم (ص) مکه را با شمشیر فتح نمود سپس اهل آن را امان داد، و زمینها و خانه ها را تقسیم نکرد چون ملك همۀ مسلمانان بود، چنانکه همین سخن را در هر چه که با جنگ فتح شود و امکان انتقال آن به کشور اسلام نباشد می گوئیم که چنین غنایمی ملك همه مسلمانان

است. و پیامبر اکرم (ص) بر مردانی از مشرکین منّت نهاد و آنان را آزاد نمود، و معتقدیم که امام و حاکم اسلامی می تواند چنین کند. و همچنین پیامبر (ص) بر آنان منّت نهاد و اموالشان را به جهت مصلحتی که می دید به آنان بازگرداند.

و اما زمین سواد آن سرزمینی بود که از فارس به غنیمت گرفته شد که عمر آن را فتح کرد، و آن سواد عراق است. وقتی که فتح شد، عمر، عمار یاسر را بعنوان امیر و ابن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال به آنجا فرستاد، و

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۳ و ۳/ ۲۳۵.

(۲) خلاف ۲/ ۳۳۳ و ۳/ ۲۳۵.

عثمان بن حنیف را فرستاد تا اندازه زمین را محاسبه کند، عثمان زمین را محاسبه کرد، ولی در مقدار آن اختلاف کردند، بیاجی (نسخه ساجی) گفت: ۳۲ میلیون جریب «۱» است. و ابو عبید گفت: ۳۶ میلیون جریب، از نظر طول بین آبادان و موصل و از نظر عرض بین قادسیه و حلوان «سر پل ذهاب» بود.

آنگاه عثمان بن حنیف بر هر جریب از خرما هشت درهم، بر یونجه شش درهم، بر درخت شش درهم، بر گندم چهار درهم، و بر جو دو درهم قرار داد. بعد جریان را به عمر نوشت و عمر هم آن را امضاء کرد. روایت شده که درآمد این زمینها در زمان عمر ۱۶۰ میلیون درهم بود، و در زمان حجاج به ۱۸ میلیون درهم تنزّل کرده بود، وقتی عمر بن عبد العزیز حاکم شد در سال اول حکومتش آن را به ۳۰ میلیون درهم و در سال

دوم به ۶۰ میلیون درهم رسانـد، و گفت: اگر یک سال دیگر زنده باشم آن را به مقدار زمان عمر خواهم رساند ولی در همان سال از دنیا رفت. امیر المؤمنین علی (ع) نیز وقتی که حکومت به ایشان رسـید همان را امضاء نمود، چون برای آن حضرت این امکان نبود که با آن مخالفت کند و بدانچه خود صلاح می داند دستور دهد.

و آنچه که اقتضای مـذهب است این است که این زمینها و غیر آن از دیگر شـهرهایی که با جنگ فتح شده اند یک پنجم آنها ملـک اهـل خمس است و چهـار پنجم بقیّه ملـک تمـامی مسـلمانان است: غـانمین (جنگجویـان) با دیگران در آن حق مساوی دارنـد. و نظر دادن و واگـذار کردن و اجـاره دادن آن حق امـام است، به هر شـکل که صـلاح ببینـد، و امـام درآمـد آن را در مصالـح مسـلمین و آنچه که برای آنـان پیش می آیـد از حفـظ مرزهـا و کمـک به مجاهـدان و سـاختن پلها و غیر آن از دیگر مصالـح مصـرف می کنـد. و برای جنگجویان بطور خصوص در این زمینها چیزی نمی باشـد، بلکه آنان با دیگر مسـلمانان حق مساوی دارند.

---

(۱) چنانکه معروف است هر جریب معادل هزار متر مربع است. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲۳

و هیـچ مقـدار از این زمینهـا قابـل فروش و بخشـش و معاوضه و به ملکیت در آوردن و وقف و اجاره و ارث نمی باشـد و نمی توان در آن خانه و اقامتگاه و مسـجد و سقاخانه و غیر اینها از انواع تصرفاتی که تابع ملکیّت است ایجاد نمود و هر وقت چیزی از اینها در آن بنا شد تصرفی است باطل

و زمین بر همان اصل خود باقی است. نیز بر مبنای روایتی که فقهای شیعه نقل کرده اند که:

«هر لشکر و گروهی که بدون فرمان امام جنگ کردند و غنیمت بدست آوردند، غنیمت مخصوص امام می باشد» این زمینها و غیر آنها از چیزهایی که بعد از پیامبر (ص) فتح شده بجز آنچه که در زمان امیر المؤمنین (ع) فتح شد بقیّه اگر چیزی از آن صحیح به جای مانده باشد مخصوص امام و از جملهٔ انفال است که دیگران با وی در آن شریک نیستند. «۱»

مرحوم شیخ طوسی (ره) در سه عبارت فوق که از نهایه و خلاف وی نقل شده» بین زمینهای آباد (محیاه) و زمینهای خشک و بایر (موات) در هنگام فتح فرقی نگذاشته، و لکن، چنانکه خواهد آمد، ظاهر این است که این حکم (بودن زمینها ملک همه مسلمانان) مخصوص زمینهایی است که هنگام فتح آباد باشند، زیرا زمین موات ملک کفّار نیست تا اینکه از آنان بعنوان غنیمت گرفته شود، مگر اینکه گفته شود: موات نیز چون در تحت سلطهٔ دولت کفر است، عموم «آنچه که با شمشیر گرفته شود» که در روایات باب بیان شده، شامل موات هم می شود.

مرحوم شیخ در جای دیگر از جهاد مبسوط بین زمین آباد و موات در هنگام فتح، فرق گذاشته است و چنین می گوید:

«اما زمینهای آباد ملک همهٔ مسلمانان است، و برای امام هم حق نظر در آن وجود دارد ...

اما زمینهای موات غنیمت نمی باشد و مخصوص امام است، پس اگر فردی از مسلمانان آن را آباد کرد سزاوار تصرف در آن می باشد و مالیات آن برای

---

(۱) مبسوط ۲/ ۳۳.

امام است». «۱»

مرحوم شیخ در اینجا بین زمین آباد قبل از نزول آیه انفال (که ملک مسلمین بود) و بعد از نزول آیهٔ انفال (که ملک امام قرار داده شد) فرق نگذاشته و این مطلبی است حق، و بحث در آن خواهد آمد.

و آنچه شیخ در عبارت مبسوط در بیان مقدار زمینهای سواد از ابو عبیده نقل نمود احتمال دارد که منظور «ابو عبید» (صاحب کتاب الاموال) باشد که به خطا ابو عبیده نوشته شده و دلیل بر آن عبارتی است که در کتاب اموال ابی عبید به سند خویش از شعبی آمده است که: «عمر، عثمان بن حنیف را فرستاد و او زمین سواد را اندازه گرفت، آن را ۳۶ میلیون جریب یافت.» «۲»

اینکه مرحوم شیخ در عبارت مبسوط فرمود: «صحیح نیست در آن خانه و اقامتگاه بسازند ...» منظور ایشان تصرف در زمین بطور خودسرانه و بدون اجازه از امام یا اجازه از امام است. و آنچه در آخر عبارت مبسوط بیان نمود (که تمام زمینهای فتح شده بعد از پیامبر را از جمله انفال قرار داد) مبنی بر این است که جنگهای بعد از پیامبر (ص) که در زمان امیر المؤمنین (ع) روی داده بدون اجازهٔ حضرت باشد، و نیز مبنی است بر اینکه روایتی که به آن اشاره فرمود شامل این زمینها نیز بشود، که در این باره نیز در جای خود سخن خواهیم گفت.

۴- علّامه در منتهی گوید:

«زمینها چهار قسمند: یکی: آنها که با غنیمت به ملک درآید و با زور شمشیر گرفته شود و آن ملک همهٔ مسلمانان است و اختصاص به جنگجویان ندارد، بلکه دیگر مسلمانان

با جنگجویان شریکند، و نه تنها اختصاص به آنان ندارد بلکه برتری هم داده نمی شوند، زیرا ملک همۀ مسلمانان است. جمیع علماء شیعه همین را معتقدند، مالک نیز همین را گفته ولی شافعی گوید: این

---

(۱) مبسوط ۲/ ۲۹.

(۲) الاموال/ ۸۸.

زمینها مانند دیگر اموال بین غانمین تقسیم می شود ...» «۱»

۵- و نیز در منتهی آمده است:

«زمین سواد زمینی است که از اهل فارس به غنیمت گرفته شد و عمر بن خطاب آن را فتح نمود و آن سواد عراق است. و اندازۀ عرض آن از بریدگی کوههای سر پل ذهاب تا سمت قادسیه که متصل به عذیب از زمین منطقۀ عربی است می باشد و طول آن از تپه های موصل تا ساحل دریا در شهر آبادان از طرف شرق دجله می باشد اما غرب آن که کنار بصره قرار گرفته سرزمین اسلامی است (پس از اسلام آباد شده است) مثل شط عثمان بن ابی العاص و آنچه تابع آن بود که زمین باتلاقی و موات بود و عثمان بن ابی العاص آن را احیاء نمود. و این زمین، سواد نامیده شده چون لشکر هنگامی که از دشت بیرون آمدند و این زمین را دیدند که درختان آن به هم پیچیده شده آن را سواد (سرسبز) نامیدند. این سرزمین را عمر بن خطاب با جنگ فتح کرد، و بعد از فتح سه نفر را به آنجا فرستاد: عمار بن یاسر را بعنوان امام جماعت، ابن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال، و عثمان بن حنیف را برای اندازه گیری مقدار مساحت آن سرزمین، و برای هر روز آنان یک گوسفند

(به عنوان جیره) قرار داد: قسمتی از آن با چیزهایی که دور ریخته می شود (مانند جگر و شکمبه و ...) برای عمّار و قسمتهای دیگر برای آن دو نفر و عمر گفت:

روستایی را نمی بینم که هر روز گوسفندی از آن گرفته شود مگر اینکه به سرعت بسوی خرابی می رود ...» «۲»

۶- در جهاد شرایع آمده است:

«هر زمینی که با جنگ فتح شود و آباد باشد ملک همه مسلمانان است و غانمین هم جزء آنان هستند. و اظهار نظر در آنها حق امام است، و هیچ متصرفی آن

---

(۱) منتهی ۲/ ۹۳۴.

(۲) منتهی ۲/ ۹۳۷.

را بطور خصوصی مالک نیست و فروختن و بخشیدن و وقف کردن آن صحیح نمی باشد، و امام درآمد آن را در مصالح مسلمانان مصرف می نماید مثل حفظ مرزها و کمک به رزمندگان و ساختن پلها» «۱»

۷- صاحب جواهر در شرح دو جملهٔ اول شرایع گوید:

«در هیچ کدام از آنها در بین شیعه مخالفی نیافتم ... بلکه در غنیه و منتهی و قاطعه اللجاج کرکی و ریاض و دو جای از خلاف و تذکره بنا بر نقلی که از بعضی جاهای آن شده، اجماع بر آن بوده و اجماع، اجماع محصّل «۲»

می باشد.» «۳»

۸- در خراج ابی یوسف آمده است:

«ابو یوسف گوید: بعضی از مشایخ ما برای من از یزید بن ابی حبیب چنین نقل کردند که عمر به سعد و قاص آن هنگام که عراق فتح شد نوشت: اما بعد، نامهٔ تو به من رسید، در آن نوشته بودی که مردم از تو خواسته اند تا غنیمتها و آنچه را که خداوند بعنوان «فی ء» برای آنان قرار داده

بین آنان تقسیم کنی. پس وقتی که این نامه بدست تو رسید نگاه کن، آنچه را که مردم به دست آورده اند و در میان لشکر است از اسبان و مال، بین کسانی که حاضرند از مسلمانان تقسیم کن، و زمینها و نهرها را برای کشاورزها باقی گذار تا اینکه در زمرهٔ عطایای مسلمانان باقی بماند، بدان اگر آنها را هم بین حاضرین تقسیم کنی برای کسانی که بعد از آنان می آیند چیزی نمی ماند ...

---

(۱) شرایع ۱/ ۳۲۲ (چاپ دیگر/ ۲۴۵).

(۲) اجماع یعنی اتفاق همهٔ علمای شیعه بر امری از امور دینی که حکایت از نظر امام معصوم (ع) بکند. اجماع اگر در یک زمان حاصل شد برای علمای آن زمان اجماع محصل نامیده می شود و نسبت به کسانی که برای آنان نقل می شود اجماع منقول می باشد، اجماع دارای اقسامی است که در کتابهای مربوط به علم اصول بیان شده است.

(مقرّر)

(۳) جواهر ۲۱/ ۱۵۷

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲۷

ابو یوسف گوید: بسیاری از علمای اهل مدینه برای من نقل کردند که: وقتی لشکر عراق از طرف سعد بن ابی وقاص بر عمر بن خطاب وارد شد، عمر با اصحاب پیامبر (ص) دربارهٔ تشکیل دفتر حساب برای حقوق افراد مشورت کرد ...

و با آنان دربارهٔ تقسیم زمینهای عراق و شام که خداوند به مسلمانان برگردانده بود مشورت کرد، گروهی چنین سخن گفته و خواستند که: حقوقشان و آنچه که فتح کرده اند بین آنان تقسیم شود عمر گفت: چگونه عده ای از مسلمانان بعد بیایند و ببینند که زمین با کشاورزان عظیم الجثه آن تقسیم شده و از پدران به ارث رسیده و به تصرف افراد بخصوصی

درآمده؟ نظر من این نیست ... هنگامی که زمین عراق و شام با کشاورزان آن تقسیم شود دیگر با چه چیز مرزها حفظ شود؟ و برای بچه ها و زنان بیوه این شهر و سایر شهرها از سرزمین شام و عراق چه چیز می ماند؟ آنگاه جمع زیادی از آنان دور عمر را گرفتند و گفتند: آیا آنچه را که خداوند با شمشیرهای ما به ما برگردانده به گروهی که حضور نداشته و شاهد جنگ نبوده اند اختصاص می دهی و ...

در آن هنگام نظر عثمان و علی (ع) و طلحه و ابن عمر نیز همان نظر عمر بود. آنگاه عمر بدنبال ده نفر از انصار فرستاد: پنج نفر از بزرگان و اشراف قبیله «اوس» و پنج نفر از بزرگان و اشراف قبیله «خزرج» وقتی که آنها جمع شدند، عمر حمد خدا نمود و او را به آنچه که سزاوار اوست ستایش کرد، سپس گفت: ... من چنین دیدم که زمین را با کشاورزانش نگه دارم و بر آنان در زمین مالیات و بر افراد جزیه قرار دهم تا بپردازند و مجموعه زمینها برای مسلمانان باشد: از جنگجویان و نسل موجود و کسانی که بعد از آنان می آیند.

آیا می بینید که این مرزها مردانی را می خواهد تا ملازم آن باشند؟ و می بینید که این شهرهای بزرگ- مثل شام و جزیره و کوفه و بصره و مصر- لازم است با سربازان پاسبانی شود و پرداخت حقوق به آنان جریان داشته باشد، پس وقتی که زمین با کشاورزانش تقسیم گردند از کجا مخارج اینها پرداخت شود؟

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲۸

همه گفتند: نظر، نظر توست، آنچه گفتی و عقیده داری

همـان خوب است، اگر این مرزهـا و این شـهرها بـا مردانی پاسبانی نشود و برای آنان چیزی که با آن قوّت پیـدا کننـد جریان نداشـته باشـد، اهل کفر شـهرهای خود را بازپس خواهنـد گرفت، آنگاه عمر گفت: مسأله برای من روشن است، بنظر شـما چه کسـی مناسب است به نماینـدگی از سوی ما برود که دارای عقل و زبان باشـد تا به زمین جایگاه مناسب خودش را بدهـد و بر کشاورزان آنچه را که می توانند تحمّل کنند قرار دهد؟ همه بر عثمان بن حنیف اتفاق نمودند و گفتند:

او را برای این کـار بـا اهمیت بفرست، بی گمـان او داری بصـیرت و عقل و تجربه است، عمر سـریعا به دنبال او فرسـتاد و او را سرپرست حسابرسی و تنظیم اراضی سواد نمود، و او مالیات جمع آوری شده سواد کوفه را تا قبل از مردن عمر در یک سال به صـد میلیون درهم رسانـد.- در آن روز یـک درهم به انـدازهٔ یک درهم و دو و نیم دانق بود و دانق، معرّب دانه است و مقـدار هشت دانه جو میباشد که یک ششم درهم هست- و هر درهم در آن روز یک مثقال (نقره) وزن داشت ...» «۱»

۹- و نیز در کتاب خراج آمده است:

«محمـد بـن اسـحاق از حـارثه بـن مضـرب، از عمر بن خطـاب برایم نقـل کرد که عمر بن خطـاب خـواست زمین سـواد را بین مسلمانان تقسیم کند، به آنان فرمان داد که مقدار زمین و تعداد مسلمانان شمارش شود، دید هر فرد مسلمانی دو یا سه کشاورز نصیبش می شود، با اصحاب پیامبر (ص) مشورت کرد، حضرت علی (ع) فرمود: «تقسیم زمین را رها کن تا

پشتوانه ای باشد برای آینده مسلمانان.» آنگاه عثمان بن حنیف را فرستاد و او بر بعضی چهل و هشت درهم و بر بعضی بیست و چهار درهم و بر عده ای دوازده درهم مالیات قرار داد.» «۲»

---

(۱) خراج/ ۲۴- ۲۶.

(۲) خراج/ ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۲۹

و در کتاب الاموال ابی عبید به نقل از اسماعیل بن جعفر، از اسرائیل، از ابن اسحاق مانند آن آمده است، رجوع نمائید «۱»

۱۰- در تاریخ یعقوبی آمده است:

«عمر با اصحاب پیامبر (ص) دربارهٔ زمین سواد کوفه مشورت کرد، برخی از آنان به او گفتند: بین ما تقسیم کن، آنگاه با امیر المؤمنین (ع) مشورت کرد حضرت فرمود: «اگر امروز آن را تقسیم کنی برای کسانی که بعد از ما می آیند چیزی نمی ماند، و لکن زمین را در دست کشاورزانش ثابت نگه دار، هم درآمدش برای ما است و هم برای کسانی که بعد از ما می آیند.» عمر گفت:

خدا تو را به جهت نظری که دادی موفّق گرداند.» «۲»

ظاهر این قضیه که ابو یوسف و ابو عبید و دیگران با اندك اختلاف در جزئیات متعرض آن شده اند این است که حفظ زمین مفتوحه عنوه برای آینده مسلمانان و عدم تقسیم آن بین جنگجویان مسأله خاصی بود که عمر آن را در خصوص آنچه که در زمان او فتح شده بود پیشنهاد کرد، و با امیر المؤمنین (ع) و بزرگان از صحابه دربارهٔ آن مشورت نمود و آنان نظر او را پسندیدند یا نظری بود که امیر المؤمنین (ع) مطرح کرد و عمر آن را پسندید.

پس از این قصّه استفاده می شود که زمینها تحت اختیار امام مسلمانان است و لکن ظاهر

از فتاوای فقهاء شیعه و روایات زیادی که خواهد آمد این است که باقی گذاردن زمین برای آینده مسلمانان یک حکم الهی کلی یا یک حکم سلطانی کلی است که در همهٔ زمانها برای تمامی زمینهائی که فتح شده یا فتح می شود نافذ می باشد. و بین این و آنچه که از قصّه فهمیده می شود فرق آشکاری است، زیرا اگر حکم کلی ثابتی بود احتیاجی به مشورت و نظر خواهی نداشت.

۱۱- باز ابو عبید در کتاب الاموال به سند خویش از ابی مجلز- لا حق بن حمید-

---

(۱) الاموال/ ۷۴.

(۲) تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۹۲.

نقل می کند:

«عمر بن خطاب، عمار بن یاسر را بعنوان امام جماعت و رئیس لشکر بسوی کوفه فرستاد، و عبد الله بن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال آنان، و عثمان بن حنیف را برای اندازه گیری مقدار مساحت زمین، سپس برای آن سه در هر روز یک گوسفند قرار داد. ابو عبید گوید: برای آنان در هر روز یک گوسفند قرار داد: نصف آن با چیزهایی که جدا می شود (جگر و شکمبه و ...)

برای عمّار و نصف دیگر برای آن دو، سپس عمر چنین گفت: روستایی را نمی بینم که هر روز گوسفندی از آن گرفته شود مگر اینکه به سرعت بسوی خرابی می رود ...» «۱»

مراد از چیزهایی که جدا می شود اعضائی مانند جگر سیاه و شکمبه و مانند آن است.

گفته شده: از این قصّه استفاده می شود که عمّار از آن دو نفر عیالوارتر بوده، لذا عمر برای او نصف گوسفند و اعضای جداشدنی گوسفند را قرار داد.

ملاحظه می فرمایید که چگونه عمر یک گوسفند را بر اهل

سه خانواده که نمایندگان هیئت حاکمه بر شهر بزرگی مثل کوفه و توابع آن بودند، زیاد دانست.

و بر شماست مقایسه این جریان با اسراف و تبذیرهایی که بسا در زمان مادر خانهٔ حاکمان و ادارات آنان صورت می گیرد.

۱۲- باز در کتاب الاموال آمده است:

«ابو عبید گوید: در روایات از رسول خدا (ص) و خلفاء بعد از ایشان یافتیم که زمینهایی که با جنگ فتح شده دارای سه حکم است: [۱] زمینی که اهل آن اسلام آورده اند، که عین زمین ملك آنان بوده و از محصول آن یک دهم را باید بپردازند و چیز دیگری بر آنـان نیست. [۲] زمینی که از راه صـلح به شـرط پرداختن مالیات معلوم فتح شده است، پس آنان بر آنچه که شـرط نموده اند

---

(۱) الاموال/ ۸۶.

ملزم می باشـند و بر بیشتر از آن ملزم نیسـتند. [۳] زمینی که بـا جنگ گرفته شـده و این همان زمینی است که مسـلمانان در آن اختلاف کرده اند: بعضی گویند:

حکم این زمینهـا حکم غنیمت است، خمس آن داده و تقسـیم می شود، یعنی چهـار پنجم آن بین کسانی که آن را فتـح کرده انـد تقسیم می شود، و خمس آن برای کسانی است که خداوند- متعال- از آنان نام برده، و بعضـی گویند: حکم این زمینها و نظر در آنها متوجّه امام است: اگر دیـد که صـلاح است آن را غنیمت قرار دهد چنین می کند آنگاه خمس آن را گرفته و بقیّه را تقسـیم می کنـد، چنـانکه پیـامبر (ص) با خیبر چنین کرد. و اگر صـلاح در این دیـد که آن را فی ء قرار دهـد چنین نموده و دیگر خمس آن را نگرفته

و تقسیم نمی کند و لکن وقف بر عامهٔ مسلمین تا مادامی که باقی اند می گردد چنانکه عمر با زمین سواد چنین کرد.» «۱»

۱۳- باز ابو عبید در الاموال به سند خویش به نقل از زید بن اسلم از پدرش گوید:

«شنیدم عمر می گوید: اگر مردمی که در آینده می آیند نبودند، شهری نبود که فتح کنم مگر آنکه آن را تقسیم می کردم، چنانکه رسول خدا (ص) خیبر را تقسیم کرد.» «۲»

بخاری نیز آن را روایت کرده، «۳» به کتاب احکام سلطانیه ماوردی در بحث احکام زمینها رجوع نمائید. «۴»

روایات وارده در مسأله و حکم خریدوفروش آن

روایاتی که دربارهٔ زمینهای فتح شده با جنگ و حکم خریدوفروش آنها وارد شده زیاد است که برخی از آنها را یادآور می شویم:

---

(۱) الاموال/ ۶۹.

(۲) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۳.

(۳) الاموال/ ۷۱.

(۴) احکام السلطانیه/ ۱۴۶ و بعد آن.

۱- کلینی، از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن عیسی، از علی بن احمد بن اشیم، از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر همگی روایت نموده که: «داستان کوفه و آنچه که از مالیات بر آن قرار داده شده بود و روش مردم کوفه را به یاد او (امام علی بن موسی الرضا (ع)) آوردیم، حضرت فرمود: هر کس از روی رغبت اسلام آورد زمین او در دستش باقی می ماند و از آنچه که با آب آسمان و رودخانه آبیاری می شود یک دهم [بعنوان زکات] گرفته می شود، و از آنچه که با دلو آبیاری می شود یک بیستم گرفته می شود، این در زمینهایی است که آباد کرده اند. و زمینهایی که آباد نکرده اند امام آنها را گرفته و به کسانی که آن را آباد

کنند واگذار می کند و اصل این زمینها ملک مسلمانان است. و کسانی که آن را قبول می کنند از سهم خود باید یک دهم یا یک بیستم را بپردازند و در کمتر از پنج اوساق زکات نمی باشد. «۱»

و زمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا (ص) با زمین خیبر چنین کرد: سیاه و سفید آن را واگذار کرد- یعنی زمینهای کشت و زرع و نخلستانهای آن را- فقهاء سنّت گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد در حالی که رسول خدا (ص) زمین خیبر را واگذار نمود. و کسانی که قبول می کنند غیر از پرداخت حق واگذاری زمین یک دهم یا یک بیستم در سهم خودشان «۲» زکات است.

و حضرت فرمود: اهل طائف اسلام آوردند و بر آنان یک دهم و یک بیستم قرار دادند، و پیامبر (ص) با جنگ داخل مکه شد و اهل آن در دست حضرت اسیر

---

(۱) اوساق جمع وسق است. و وسق ۶۰ صاع می باشد و هر صاع شرعی حدود سه کیلو است. به وسق یک بار شتر نیز گفته شده است.

(۲) هر کشاورزی اگر سهم خودش به حدّ نصاب برسد زکات دارد، پس زکات را از روی جمع برنمی دارد، چون مال مشترک است و در مال مشترک باید سهم هر کدام جدا حساب شود. در این جهت علمای سنّت با ما مخالفند، آنها زکات را از جمع برمی دارند. (الف- م. جلسه ۳۵۷ درس)

بودند، پس آنان را آزاد نمود و فرمود: بروید، شما آزادید.» «۱»

روشن است که صفوان بن

یحیی و احمد بن ابی نصر بزنطی هر دو از بزرگان اصحاب امام رضا (ع) هستند و ظاهرا ضمیر به امام رضا (ع) برمی گردد چنانکه شاهد بر آن روایتی است که بعدا به ذکر آن خواهیم پرداخت و ظاهرا با این روایت یکی به نظر می رسد.

در سلسله سند این روایت اشکالی نیست مگر در علی بن احمد بن اشیم، که شیخ او را جزء اصحاب امام رضا (ع) شمرده و می گوید: او مجهول «۲» است «۳»

و لکن علامه مجلسی در مرآه العقول «۴» حدیث را صحیح دانسته. و علامه وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهج المقال گوید:

---

(۱) عن الکلینی، عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن احمد بن اشیم عن صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر جمعیا قالا: «ذکرنا له الکوفه و ما وضع علیها من الخراج و ما سار فیها اهل بیته: فقال: من اسلم طوعا ترکت ارضه فی یده و اخذ منه العشر مما سقت السماء و الانهار و نصف العشر مما کان بالرشا فیما عمروه منها. و ما لم یعمروه منها اخذه الامام فقبّله ممن یعمره و کان للمسلمین. و علی المتقبّلین فی حصصهم العشر و نصف العشر. و لیس فی اقل من خمسه اوساق شی ء من الزکاه.

و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله بالذی یری کما صنع رسول الله (ص) بخیبر:

قبّل سوادها و بیاضها- یعنی ارضها و نخلها- و الناس یقولون: لا یصلح قباله الارض و النخل و قد قبّل رسول الله (ص) خیبر. و علی المتقبّلین سوی قباله الارض العشر و نصف العشر فی حصصهم.

و قال: انّ اهل الطائف

اسلموا و جعلوا علیهم العشر و نصف العشر. و انّ مکه دخلها رسول الله (ص) عنوه فکانوا اسراء فی یده فاعتقهم و قال: اذهبوا فأنتم الطلقاء.» کافی ۳/ ۵۱۳ کتاب الزکاه باب اقلّ ما یجب فیه من الحرث حدیث ۲ و وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدد حدیث ۱.

(۲) مجهول است: یعنی نسبت به عقیده و مذهب آن شخص در کتب رجال ذکری نشده و مدح و قدحی مشاهده نگردیده است. (مقرّر)

(۳) رجال شیخ/ ۳۸۴.

(۴) مرآه العقول ۱۶/ ۲۶ (چاپ قدیم ۳/ ۱۸۷).

«دائی من علامه به خوبی او حکم کرده به جهت وجود سند و طریقی که صدوق بسوی او دارد و روایت از او زیاد است. و اینکه احمد بن محمد بن عیسی از او روایت نقل کرده او را تأیید می کند.» «۱»

به زمینهایی که با جنگ گشوده شده [مفتوحه عنوه] زمینهای خراجی [مالیاتی] نیز گفته می شده و بر مالیاتی که از آنها گرفته می شد خراج اطلاق می گردید: اگر واگذاری زمین در مقابل مال معینی به شکل اجاره باشد خراج نامیده می شود و اگر از محصول زمین سهمی که مشترک بین حکومت و شخص گیرنده زمین بود داده می شد و به شکل مزارعه بود مقاسمه نامیده می شد. و بسا به هر دو خراج (مالیات) اطلاق می شود. و مالیات زمینهای خراجیه چنانچه تاریخ بر آن گواهی می دهد از مهمترین منابع مالی حکومت اسلامی بود. برای پژوهش بیشتر در این زمینه می توان به کتابهای تاریخی مراجعه نمود. در متن روایت ظاهرا مراد حضرت از این سخن «زمینهایی که آباد نکرده اند» زمینهای موات است و بعدا خواهد

آمد که چنین زمینهایی از انفال است که ملک امام بعنوان اینکه امام است می باشد. و این سخن که فرمودند: «ملک مسلمانان است» قویترین شاهد است بر آنچه که ما بر آن تأکید می ورزیم و آن اینکه بین زمین مفتوحه عنوه و زمین غنیمتی تفاوت اساسی وجود ندارد و اینکه هر دو از اموال عمومی است که متعلق به عموم مسلمانان است، و متولّی و متصدی تصرف در آنها امام بعنوان اینکه پیشوا و نماینده جامعه است می باشد و بر امام است که مصالح مسلمانان را در آن مراعات نموده و مالیات را در آنچه که به مصلحت آنان است مصرف نماید.

و همانطور که امام می تواند زمینهای مفتوحه عنوه را واگذار نماید و از آنها مالیات بگیرد، در زمین موات نیز همین کار را می تواند انجام دهد، چنانچه صحیحه ابی خالد کابلی و غیر آن نیز بر آن دلالت دارد. بله، برای امام جایز است به کسی که زمین را آباد می کند زمین را ببخشد، چنانچه تفصیل آن در

---

(۱) تعلیقه/ ۲۲۵ (حاشیه منهج المقال چاپ شده) و نیز تنقیح ۲/ ۲۶۵.

مبحث انفال خواهد آمد.

قابل توجه است که به این سنخ از مالهایی که تعلق به جامعه دارد «مال خدا»، «مال امام» و «مال مسلمین» اطلاق می شود، که در نتیجه همه آنها به یک چیز بازگشت می کند.

شیخ طوسی و بیشتر فقهاء، این سخن حضرت: «زمینهایی که آباد نکرده اند» را بر زمین ملکی شخصی، که اسلام آورده و به احیاء یا شیوه ای دیگر مالک آن شده آنگاه عمران آن را رها نموده، حمل کرده اند، و در حکم آن اختلاف

نموده اند بطوری که شیخ در زکات مبسوط گوید: «امام آن را واگذار می کند به کسی که آن را آباد نماید و مالیات آن را به صاحب زمین می دهد.» ابن حمزه گوید: «آن زمین ملك مسلمانان می شود، یعنی در حکم زمین مواتی است که امام مالیات آن را برای مسلمانان می گیرد.» ابن ادریس گوید: «تصرف در آن بدون اجازهٔ صاحبش جایز نیست،» در این ارتباط به بحث جهاد کتاب مختلف «۱» رجوع نمائید.

و متبادر از این سخن حضرت: «و زمینی که با شمشیر گرفته شود» علی رغم آنچه توهم شده زمینهای آباد است نه مطلق زمینها و آیا مراد از این سخن هر نوع زمینی است که با شمشیر گرفته شود، بطور مطلق، یا اشاره به خصوص زمینهای کوفه و سواد عراق است که با شمشیر گرفته شده و در سؤال از حضرت هم بیان گردیده؟ شاید وجه اول آن آشکارتر باشد.

و این جمله حضرت که می فرماید: «فقهای سنّت می گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد» اشاره است به این نکته که ابو حنیفه مساقات «۲» را، و مالك و ابو حنیفه و شافعی مزارعه «۳» را ممنوع می دانستند، و

---

(۱) مختلف ۱/ ۳۳۲ از مبسوط ۱/ ۲۳۵ و جوامع الفقهیّه/ ۷۱۷ و سرائر/ ۱۱۰.

(۲) مساقات باغبان گرفتن برای باغ است به این شکل که بر حسب قرار داد هر یک از مالك و باغبان سهمی از میوه را داشته باشند. (مقرر)

(۳) مزارعه قراردادی است بین مالك و زارع که هر کدام بر اساس قرارداد سهمی از محصول را داشته باشند. (مقرر)

حضرت بر صحّت هر دو عقد به عمل

پیامبر (ص) استناد کرده است.

حضرت در این حدیث متعرض فتح مکه با جنگ شده اند و اینکه رسول خدا (ص) اهل مکه را آزاد نمود حال آیا در رابطه با زمین مکه نیز بر آنان منّت نهاد و آن را به خودشان داد، یا آن را برای مسلمانان باقی گذارد؟ قبلا از مبسوط این سخن شیخ بیان شد: «پیامبر (ص) زمینها و خانه های مکه را تقسیم نکرد، چون ملک همه مسلمانان بود، چنانکه در هر چیزی که با جنگ فتح شود همین را می گوئیم «۱»».

و لکن احتمال دارد که پیامبر (ص) در مورد زمین مکه گذشت نموده و بر آنان منّت نهاده باشد. بنابراین باقی گذاردن زمینهای مفتوحه عنوه برای مسلمانان تعیّن ندارد، بلکه مثل دیگر غنایم اختیار آن به دست امام است، و باقی گذاردن آن برای مسلمین یکی از شقوق اختیار امام باشد. چنانچه پیش از این نیز یادآور شدیم.

۲- شیخ طوسی به سند خویش از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت نموده که گوید: مسأله خراج و روش اهل بیت نسبت به آن را برای امام رضا (ع) بیان کردم، حضرت فرمود: «هر کس از روی رغبت اسلام آورد بر او یک دهم

در کشت آبی

و یک بیستم

در کشت دیم

مالیات است، و زمین او در دستش باقی می ماند و آن مقدار از زمین را که آباد کرده یک دهم و یک بیستم آن بعنوان زکات گرفته می شود، و آنچه را که آباد نکرده، والی آن را گرفته و به کسی که آن را آباد نماید واگذار می کند و اصل زمین ملک مسلمین است، و در کمتر از پنج «وسق» معادل ۶۰ صاع و یا یک بار شتر چیزی نمی باشد. و زمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس

---

(۱) مبسوط ۲/ ۳۳.

که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا با زمین خیبر چنین کرد:

زمینهای کشت و نخلستانهای آن را واگذار کرد. مردم [عامّه] گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان در وقتی که زمین سفید بیشتر از سیاه است صلاح نمی باشد. [منظور از سفید، زمین کشت و از سیاه، نخلستان است]، در حالی که پیامبر (ص)

زمین خیبر را واگذار نمود و در سهم مخصوص هر یک از آن یک دهم و یک بیستم زکات است. «۱»

بـا یکی بودن راوی و مضـمون روایت و امـامی که این روایت از وی نقل شـده با روایت پیشـین بسا می شود گفت که این دو روایت یکی هستند. و سند این روایت گرچه به حسب ظاهر صحیح است و لکن احتمال جدّی می رود که ابن اشیم از سند آن ساقط شـده باشـد. و احتمالاتی که پیرامون روایت قبلی آمـد در این روایت نیز می آیـد. در هر صورت هر دو روایت ظهور در عدم تقسیم زمینهایی که با جنگ گشوده شده دارند

و بلکه طبق آن واجب است که این زمینها برای همه مسلمانان باقی گذاشته شود.

۳- مرسلهٔ طولانی حماد که کلینی و شیخ طوسی آن را روایت کرده اند: در اواخر کتاب الحجه از اصول کافی آمده است: علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حماد بن عیسی از برخی از اصحاب ما از بنده صالح خدا (امام موسی بن جعفر (ع))

---

(۱) عن الشیخ باسناده عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال: ذکرت لأبی الحسن الرضا (ع) الخراج و ما سار به اهل بیته فقال: «العشر و نصف العشر علی من اسلم طوعا. ترکت ارضه فی یده و اخذ منه العشر و نصف العشر فیما عمر منها، و ما لم یعمر منها اخذه الوالی فقبّله ممن یعمر. و کان للمسلمین. و لیس فیما کان اقلّ من خمسه اوساق شی ء. و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله بالذی یری، کما صنع رسول اللّه (ص) بخیبر: قبّل ارضها و نخلها. و الناس یقولون:

لا- تصلح قباله الارض و النخل اذا کان البیاض اکثر من السواد و قد قبّل رسول اللّه (ص) خیبر و علیهم فی حصصهم العشر و نصف العشر.» وسائل ۱۱/ ۱۲۰ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۳۸

روایت نموده که آن حضرت فرمود: «... و برای کسانی که جنگیده اند چیزی از زمین و آنچه که بر آن غلبه پیدا نموده اند نمی باشد مگر چیزهای منقولی که لشکر بدست آورده است (اسب و سلاح و مانند آن) ...

و زمینهایی که با جنگ توسط سواره نظام و پیاده نظام گرفته شده، قابل انتقال

نبوده و در دست کسانی که آنها را آباد و احیا کرده اند و عهده دار آنها می باشند باقی می ماند، و والی بر اساس مصالحه ای که با آنان برقرار می کند، نصف یا یک سوم و یا دو سوم محصول را به مقداری که به مصلحت آنان باشد و ضرر و زیان نبینند، در اختیار آنان می گذارد و هنگامی که محصول بدست آمد، در صورتی که مزرعه ها بوسیلهٔ آب باران و یا چشمه سیراب شده یک دهم و اگر بوسیله دلو و یا شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم آن را در هشت موردی که خداوند برای زکات مشخص فرموده، مصرف می نماید ...

و باقیمانده از یک دهم و یک بیستم زکات، بین والی و شریکانش که کارگران و کشاورزان زمین باشند تقسیم می شود و سهم آنان به مقداری که بر آن مصالحه شده به آنان پرداخت می گردد، آنگاه از باقیمانده آن به کسانی می دهند که والی را در گسترش دین خدا یاری نموده اند و نیز در جهت ضرورتهایی که پیش می آید به مصرف می رساند، از جمله در تقویت اسلام و تقویت دین در بعد جهاد و سایر اموری که مصالح عمومی را در بردارد، در این قسمت چه کم و چه زیاد چیزی برای شخص امام نیست. «(۱)»

---

(۱) مرسله حماد الطویله التی رواها الکلینی و الشیخ: ففی اواخر کتاب الحجه من اصول الکافی: علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح (ع) قال: «... و لیس لمن قاتل شی ء من الأرضین و لا ما غلبوا علیه الّا ما احتوی علیه العسکر ... و الارضون التی اخذت

عنوه بخیل و رجال فهی موقوفه متروکه فی ید من یعمرها و یحییها و یقوم علیها علی ما یصالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق: النصف او الثلث او الثلثین و علی قدر ما یکون لهم صلاحا و لا یضرّ هم. فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجمیع ممّا سقت السماء او

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۳۹

عنوه در اصطلاح «مفتوحه عنوه» که در این روایت آمده به معنی خضوع و افتادگی است و از همین باب است آیه شریفه: «وَ عَنَت الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوم: و همه چهره ها (در آن روز) در برابر خداوند حیّ و قیّوم خاضع می شود.» «۱»

مراد این است که فتح بوسیلهٔ جنگ و مقهور ساختن طرف مقابل است. و فقهاء شیعه در ابواب مختلف به این مرسله عمل کرده اند. در زنجیره سند این روایت حماد از اصحاب اجماع است. که فقهاء شیعه بر صحیح بودن آنچه که آنان صحیح دانسته اند. اتفاق دارند و اینکه در روایت از شخص مبهم تعبیر به «بعض اصحابنا» شده است خبر از بزرگی آن شخص می دهد، و روایت با اینکه مرسل «۲» است ولی کمتر از روایت حسنه «۳» نیست. و دلالت آن بر مقصود روشن است. و امّا این سخن حضرت: «برای شخص امام از زکات چه کم و چه زیاد چیزی نیست» ظاهرا از این کلام اراده نشده مگر تأکید بر اینکه زمینها ملک تمامی مسلمانان است و امام درآمد آنها را در مصالح مسلمین مصرف می نماید، و این جمله به منظور دفع این توهم که بعضی از زمینها ملک شخص امام است بیان شده. بنابراین بر ممنوع بودن

استفاده شخص امام از آنها در صورت

– سقی و نصف العشر مما سقی بالدوالی و النواضح فاخذه الوالی فوجّهه فی الجهه التی وجّهها اللّه علی ثمانیه اسهم ...

و یؤخذ ما بقی من العشر فیقسم بین الوالی و بین شرکائه الذین هم عمّال الارض و اکرتها فیدفع الیهم أنصباؤهم علی ما صالحهم علیه و یؤخذ الباقی فیکون بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین الله و فی مصلحه ما ینوبه من تقویه الاسلام و تقویه الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلک مما فیه المصلحه العامه، لیس لنفسه من ذلک قلیل و لا کثیر.» کافی ۱/ ۵۳۹ کتاب الحجه باب الفی ء و الانفال ... حدیث ۴.

(۱) سوره طه (۲۰) آیه/ ۱۱۱.

(۲) مرسل: حدیثی است که فرد یا افرادی از سلسلهٔ سند حذف شده باشد. (مقرّر)

(۳) حسن: حدیثی است که رجال سند تماما و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تصریح بر عدالت هر یک از آنان نشده باشد. و وجه نامیدن اینگونه روایات به حسن از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظنّ وجود دارد. (مقرر)

فرض احتیاج امام به آن دلالت ندارد، چون برطرف نمودن احتیاجات امام و خانواده او از مهمترین مصالح عمومی است و شاهد بر آن روایات مستفیضه ای «۱» است که دلالت می کند بر اینکه پیامبر (ص) از درآمد خیبر در مصارف خود و همسرانش استفاده می کرد، و خیبر با جنگ فتح شده بود. و از این دسته روایات است روایتی که ابو داود در سنن به سند خویش از بشیر بن یسار نقل کرده: «همانا رسول خدا (ص) هنگامی

که خداوند خیبر را به او برگرداند تمام آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد: نصف آن را که هیجده سهم بود برای مسلمانان جدا کرد که هر سهم را بین صد نفر قرار داد، پیامبر (ص) هم با آنان بوده و سهم حضرت مثل سهم یکی از آنان بود. «(۲)» به سنن و اموال ابی عبید «۳» و غیر آن دو رجوع نمائید.

از سوی دیگر در دلالت مرسله مناقشه شده به اینکه این روایت ظهور در این دارد که واگذاری زمین به شکل مزارعه و شرکت بوده، و پرداخت زکات را بر تقسیم سود مقدم دانسته، در حالی که آنچه نزد ما ثابت است این است که نصاب، در مال مشترک، بعد از تقسیم مراعات می شود چون نصاب در سهم هر یک بطور جداگانه معتبر می باشد. و خبر صفوان و بزنطی نیز دلالت بر همین معنی دارد. مگر اینکه آنچه در مرسله آمده بر غالب موارد که نصیب هر کدام به حد نصاب می رسد حمل شود، به علاوه روشن است که به سهم امام زکات تعلّق نمی گیرد، زیرا زکات در جهت نفع بیت المال به اموال و سهام مردم تعلق

---

(۱) روایات مستفیضه به روایاتی گفته می شود که از بیش از سه سند و طریق، نقل شده، ولی بحدّ تواتر یعنی قطع و یقین نرسیده است. (مقرر)

(۲) ما رواه ابو داود فی السنن بسنده عن بشیر بن یسار: «انّ رسول اللّه (ص) لمّا افاء الله علیه خیبر قسمها سته و ثلاثین سهما جمع: فعزل للمسلمین الشطر ثمانیه عشر سهما یجمع کل سهم مائه، النبی (ص) معهم له سهم کسهم احدهم.» سنن ابی

داود ۲/ ۱۴۳ کتاب الخراج و الفی ء و الاماره.

(۳) الاموال/ ۷۱.

می گیرد.

۴- در صحیحهٔ محمد حلبی آمده است که، گوید: از امام جعفر صادق (ع) درباره موقعیت زمین سواد سؤال شد؟ حضرت فرمود: «آن ملک همه مسلمانان است: کسانی که امروز هستند و کسانی که بعدا داخل اسلام می شوند و کسانی که هنوز آفریده نشده اند.» عرض کردم: آیا می شود از دهقانان خرید؟ فرمود:

«جایز نیست، مگر اینکه از آنان بخرد تا برای مسلمانان قرار دهد، آنگاه اگر ولی امر مسلمین خواست آن را بگیرد می تواند.» عرض کردم: اگر ولی امر از او گرفت چی؟ فرمود: «اصل مالش را به او برمی گرداند و زارع آنچه از غلّه را که مصرف کرده ملک خود اوست. «۱»

چنانچه پیش از این یادآور شدیم مراد از «سواد» زمین عراق است. و ظاهرا مقصود از ذیل حدیث، صحیح نبودن خرید اصل زمین است، و لکن خریدن حقی که زارع در زمین از قبیل ساختمان یا سنگ چین یا غیر آن دارد، جایز است، و حد اقل، حق اختصاص او را می توان خرید. و در این صورت حق مسلمانان به عهده او که خریده است منتقل می شود.

۵- روایت ابی ربیع شامی به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمودند:

«چیزی از زمین سواد را نخر، مگر آن که می خواهد بر ذمه اش مالیات باشد، همانا زمین سواد «فی ء» است برای مسلمانان، «۲»»

---

(۱) صحیحه محمد حلبی قال: سئل ابو عبد اللّه (ع) عن السواد ما منزلته؟ فقال: هو لجمیع المسلمین لمن هو الیوم و لمن یدخل فی الاسلام بعد الیوم و لمن لم یخلق بعد.» فقلت: الشراء من

الـدهاقین؟ قال: «لا یصـلح الّا ان یشتری منهم علی ان یصـیرها للمسـلمین فاذا شاء ولی الامر ان یأخذها اخذها.» قلت: فان اخذها منه؟ قال: «یردّ علیه رأس ماله و له ما أکل من غلّتها بما عمل.» وسائل ۱۲/ ۲۷۴ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۴.

(۲) روایه ابی الربیع الشامی عن ابی عبد اللّه (ع) قال: «لا تشتر من ارض السواد (اراضـی اهل السواد. خ. ل) شیئا الّا من کانت له ذمّه فانما هو فی ء للمسلمین.» وسائل ۱۲/ ۲۷۴

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۴۲

در معنی ایـن روایـت چنـد احتمـال وجـود دارد، ممکن است مراد این باشـد که جـایز نیست خریـدن آن، مگر برای کسـی که مالیـات را بر ذمـهٔ خود قبول کنـد، یـا اینکه خریـدن آن برای غیر اهـل ذمه منـاسب نیست، چون در آن زمانها خریـدن این نوع زمینها عیب محسوب می شـد، چنانچه روایتی که بعـدا می آیـد شاهد بر آن است، یا اینکه زمینهای اهل ذمه در دسـتشان باقی می مانده چون جزیه را قبول کرده بودند پس امام خرید زمین از آنان را جایز دانسـته است تا زمین ها در دستشان باقی نماند و بدست مسلمانان برسد. و این مطلبی است شایان تأمل.

۶- روایت محمـد بن شـریح که گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین خراج سؤال نمودم، حضـرت ناخشـنودی نشان داد و فرمود: «همانـا زمین خراج ملک مسـلمانان است.» به حضـرت گفتنـد: شخصـی آن را می خرد و خراج آن را بعهـده می گیرد؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، بجز اینکه از عیب آن احساس شرم می کند. «۱»»

۷- روایت ابی برده بن رجاء که گوید: به امام جعفر صادق

(ع) عرض کردم:

چگونه است خریـدن زمین خراج؟ فرمود: «چه کسـی می توانـد آن را بفروشـد؟ آن زمین مـال مسـلمانان است!» عرض کردم: کسـی که زمین در دسـتش است آن را می فروشـد. حضـرت فرمـود: «بـا خراج مسـلمانان چه می کنـد؟» بعـد حضـرت فرمود: «اشـکالی نـدارد، حق او را می خرد و از آن به بعـد حق مسـلمانان بعهـده مشتری تغییر می یابـد و شاید او بر اداء آن حق قویتر بوده و تواناتر به پرداخت خراج باشد. «۲»»

- باب ۲۱ از أبواب عقد البیع و شروطه حدیث ۵.

(۱) خبر محمـد بن شـریح قـال: سـألت ابـا عبـد اللّه (ع) عن شـراء الاـرض من ارض الخراج فکرهه و قـال: «انمـا ارض الخراج للمسلمین.» فقالوا له: فانّه یشتریها الرجل و علیه خراجها؟ فقال: «لا بأس الا ان یستحیی من عیب ذلک.» وسائل ۱۲/ ۲۷۵ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه، حدیث ۹.

(۲) روایه ابی برده بن رجاء قال: قلت لأبی عبد الله (ع): کیف تری فی شراء ارض

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۴۳

در کتابهای وسائل و تهذیب و استبصار راوی این روایت ابو برده بن رجاء ثبت شده است، ولی در کتابهای رجالی اسمی از او نیست. بلی در رجال شیـخ طوسی در زمره اصحاب امام صادق (ع): «برده بن رجاء. «۱»» آمده است ولی در کتابهای رجال، از او مدح و قدحی نشده و مجهول است. البته ممکن است چون صفوان از او حدیث نقل کرده ضعف او را جبران کند.

این سـخن حضـرت که می فرمایـد: «حق او را در زمین بخرد» احتمـال دارد که مراد آن حق بایع در زمین است چنانچه احتمال دارد، حق مشتری، منظور

باشد، از آن جهت که همه مسلمانها در آن زمین حقی دارند چنانچه از برخی روایات که بعدا می آید چنین استفاده می شود.

یـک مطلب هم که در اینجا قابل پژوهش و بررسـی است این است که آیا منظور از زمین جزیه و زمین خراج در روایات باب، اشـاره به زمینهـای خاصـی است که در آن زمانهـا مالیـات بر آنها قرار داده شـده بود مثل زمین سواد، یا مراد از آن دو، طبیعت زمین مفتوحه عنوه بطور مطلق در هر زمانی که فتح شود می باشد؟

هر دو احتمال وجود دارد.

قبلا گذشت که این دو احتمال در دو روایت صفوان و بزنطی نیز وجود دارد.

بله مرسلهٔ حماد در احتمال دوم ظهور دارد.

و نیز پیش از این یادآور شدیم که حکم به اینکه زمینهای مفتوحه عنوه ملک مسلمانان است احتمال دارد یک حکم کلّی الهی یا حکم کلی سلطانی ثابت باشد، چنانکه احتمال دارد تصمیم گیری در مورد اینها در هر زمانی در اختیار امام بوده

- الخراج؟ قال: «و من يبيع ذلك هو ارض المسـلمين؟» قال: قلت: يبيعها الذى هى فى يده قال: «و يصنع بخراج المسلمين ما ذا؟ ثم قـال: «لاـ بـأس اشترى حقّه منهـا و يحوّل حق المسـلمين عليه و لعلّه يكون اقوى عليها و املى بخراجهم منه.» وسائل ۱۱/ ۱۱۸ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حديث ۱، تهذيب ۴/ ۱۴۶ و استبصار ۳/ ۱۰۹.

(۱) رجال شیخ/ ۱۵۹.

و باقی گذاردن آنها برای مسلمانان یکی از شقوق اختیار امام باشد. و چنانکه از قصّهٔ عملی که خلیفهٔ دوم در زمین سواد انجام داد و امیر المؤمنین (ع) آن را تصویب نمود

همین استفاده می شود. البته ظاهرا اجماع فقهاء شیعه بر اوّلی است.

۸- موثقه محمد بن مسلم، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین یهود و نصاری پرسش کردم؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، رسول خدا (ص) وقتی بر اهل خیبر چیره شد با آنان قرار داد نمود که زمین در دستشان باقی بماند و در آن کار کنند و آن را آباد نمایند، و من اشکالی نمی بینم اگر بخواهی چیزی از آن را بخری. و هر گروهی که قسمتی از زمین را احیاء نموده و روی آن کار کنند سزاوارترین افراد بوده و زمین مال آنان است» «۱»

ظاهرا منشأ سؤال این بوده که در آن زمان زمینها مال یهود و نصارای نبوده بلکه مال مسلمانان بوده و یهود و نصارای رعایا و کشاورزان آنها محسوب می شده اند.

زمینهای خیبر هم چنین بوده چون آنها هم با جنگ فتح شده بوده. از این رو در آن زمینها معامله بر اصل زمین تعلق نمی گیرد بلکه به مقدار حق احیائی که بعد از فتح بدست یهودیان صورت گرفته تعلق می گیرد.

از این روایت دو نکته استفاده می شود که سزاوار است به آن توجه نمود:

نکته اوّل: اینکه احیاء زمین موجب پیدایش حق نسبت به آن است، اگر چه احیاءکننده غیر مسلمان باشد، و این چیزی است که فطرت نیز بر آن گواهی می دهد، چون احیاء زمین محصول کار احیاءکننده است و کار او هم محصول فکر و

---

(۱) موثقه محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الشراء من ارض الیهود و النصاری؟ فقال: «لیس به بأس قد ظهر رسول اللّه (ص) علی اهل خیبر فخارجهم علی ان یترک الارض

فی ایدیهم یعملونها و یعمرونها فلا اری بها بأسا لو أنک اشتریت منها شیئا. و انما قوم احیوا شیئا من الارض و عملوها فهم احق بها و هی لهم» وسائل ۱۱/ ۱۱۸ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۴۵

قوای او است و هر کسی تکوینا مالک فکر و قوای خود می باشد، پس قهرا مالک کار خود نیز هست، زیرا نظام تشریع صحیح تابع نظام تکوین است.

نکته دوّم: ما در جای خود بیان خواهیم کرد که احیاء زمین موجب مالکیت بر اصل زمین نمی شود، بلکه مستلزم مالکیت است بر آنچه که از احیاءکننده سرچشمه گرفته است، و آن فقط همان جهت احیاء و عمران است. و این معنی از اینکه امام جعفر صادق (ع) سخن خود را که فرمود «هر گروهی زمینی را احیاء کنند ...» بر زمین خیبر منطبق فرمود استفاده می شود، زیرا اصل زمین خیبر، از ملک یهود با غنیمت گرفته شدن خارج گردید. بنابراین استدلال کردن به این تعبیر امام (که هر گروهی زمینی را احیاء کنند سزاوار به آن هستند) بر ملکیت اصل زمین، محل ایراد و اشکال است.

۹- صحیحهٔ محمد بن مسلم که گوید: از او (امام محمد باقر (ع) از خریدن زمین اهل ذمّه پرسش کردم حضرت فرمود: «اشکالی ندارد آن را بخری، وقتی که خریدی به منزلهٔ آنها خواهی شد و باید حق در زمین را پرداخت کنی همانطور که آنها پرداخت می کردند.» «۱»

۱۰- صحیحهٔ دیگری از محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر (ع) که (محمد بن مسلم) گوید: از خریدن زمین اهل ذمه از حضرت (ع) پرسش

کردم، حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، وقتی که خریدی به منزلهٔ آنها خواهی شد و باید حق در زمین را پرداخت کنی همانطور که آنها پرداخت می کردند.» «۲»

---

(۱) صحیحه محمد بن مسلم قال: سألته عن شراء ارضهم فقال: «لا بأس ان تشتریها فتکون اذا کان ذلک بمنزلتهم تؤدّی فیها کما یؤدون فیها.» وسائل ۱۲/ ۲۷۵ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۷.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۶، ص: ۳۴۵

(۲) صحیحه الاخری عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن شراء ارض اهل الذمه فقال:

«لا بأس بها فتکون اذا کان ذلک بمنزلتهم تؤدی عنها کما یؤدون.» وسائل ۱۲/ ۲۷۵ باب ۲۱، از ابواب عقد البیع حدیث ۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۴۶

و مانند آن است موثقه محمد بن مسلم و عمر بن حنظله از امام جعفر صادق (ع) «۱»

۱۱- روایت ابراهیم بن ابی زیاد، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین جزیه پرسش کردم، حضرت فرمود: «بخر آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.» «۲»

۱۲- روایت محمد بن مسلم، از امام محمد باقر (ع) و ساباطی و زراره از امام جعفر صادق (ع) که اینان از آن دو امام (ع) از خریدن زمین جزیه از دهقانان پرسش نمودند حضرت فرمود: «اگر خریدی یا زمین از تو گرفته خواهد شد (اگر حکومت حق صلاح ببیند) و یا آنچه که بر زمین از مالیات مقرّر شده پرداخت خواهی نمود» عمار ساباطی گوید: سپس حضرت

رو کرد به من و فرمود «بخر آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.» «۳»

۱۳- خبر اسماعیل بن فضل هاشمی، گوید: از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم دربارهٔ مردی که زمینی از زمینهای خراج اهل ذمه را (از حکومت) خریده است در حالی که صاحبان آن ناخشنودند، و این شخص زمین را از سلطان قبول می کند به دلیل عاجز بودن صاحبانش از کشاورزی یا مشکل دیگر؟ حضرت فرمود: اگر صاحبانش عاجز از کشاورزی در آن هستند می توانی آن را بگیری مگر اینکه با گرفتن تو صاحبانش ضرر ببینند (که جایز نیست) و اگر چیزی به آنان دادی

---

(۱) وسایل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۳.

(۲) خبر ابراهیم بن ابی زیاد قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الشراء من ارض الجزیه قال؛ فقال: «اشترها فانّ لک من الحق ما هو اکثر من ذلک» وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۱، از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

(۳) خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) و الساباطی و زراره عن ابی عبد الله (ع) انهم سألوهما عن شراء ارض الدهاقین من ارض الجزیه فقال: «انه اذا کان ذلک انتزعت منک او تؤدّی عنها ما علیها من الخراج قال عمار: ثم اقبل علیّ فقال: «اشترها فانّ لک من الحق ما هو اکثر من ذلک» وسائل ۱۲/ ۲۷۴ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۱.

و دل صاحبانش با شما نرم شد آن وقت می توانی بگیری.» گوید: از امام (ع) سؤال نمودم دربارهٔ مردی که زمینی از زمینهای خراج را خریده و در

آن ساختمان ساخته یا هنوز نساخته منتهی مردمی از اهل ذمه در آن اقامت نموده انـد، آیا آن شـخص می تواند اجرت خانه ها را از آنان بگیرد در حالی که جزیه سـرانه خود را می پردازند؟ حضـرت فرمود: «با آنان شـرط می کند، آنگاه آنچه که بعد از شرط می گیرد حلال است.» «۱»

۱۴- از جعفریـات به سـند خویش از علی (ع) روایت شـده که فرمود: «چیزی از خـانه و بـاغ و زمین اهـل ذمه خریـداری نکن، چون همه اینها «فی ء» و ملک مسلمانان است.» «۲»

و غیر آن از دیگر روایـاتی که در این زمینه وارد شـده است، و می توان به آنهـا مراجعه نمود؛ از این روایات اسـتفاده می شود که زمین «مفتوحه عنوه» بین جنگجویان تقسیم نمی شود، بلکه ملک همه مسلمانان است و واجب است برای پشتوانه آنان باقی بمانـد و در اختیار امام می باشـد و فروختن و خریـدن اصل زمین جایز نیست، بله آثار ایجاد شدهٔ در زمین یا حقی که به سـبب کار انجام شده روی زمین به آن تعلق گرفته انتقال آن از طرف متصرف در زمین جایز می باشد، منتهی

---

(۱) خبر اسـماعیل بن الفضل الهاشـمی قال: سألت ابا عبـد الله (ع) عن رجل اشتری (اکتری خ. ل) ارضا من ارض اهل الذمه من الخراج و اهلهـا کـارهون و انمـا یقبّلهـا من السـلطان لعجز اهلهـا او غیر عجز؟ فقال: «اذا عجز اربابها عنها فلك ان تأخـذها الّا ان یضارّوا و ان اعطیتهم شیئا فسخت انفس اهلها لکم فخذوها.» قال: و سألته عن رجل اشتری ارضا من ارض الخراج فبنی بها او لم یبن غیر ان اناسا من اهل الذمه نزلوها له ان یأخذ منهم اجره البیوت اذا

أدّوا جزيه رءوسهم؟ قال: «يشارطهم فما اخذ بعد الشرط فهو حلال.» وسائل ۱۲/ ۲۷۵ باب ۲۱ از ابواب عقد البيع و شروطه حديث ۱۰.

(۲) ما عن الجعفريات بسنده عن على (ع) قال: «لا تشتر من عقار اهل الذمه و لا من ارضهم شيئا لانه فى ء المسلمين.» مستدرك الوسائل ۲/ ۴۶۲ باب ۱۳ از ابواب عقد البيع و شروطه حديث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۴۸

با پایبندی مشتری به پرداخت خراج زمین؛ فتاوای فقهاء شیعه نیز بر همین پایه است و اجماع آنان نیز از این معنی حکایت دارد.

اگر گفته شود: بر فرض قبول مطلب، این سخن (زمین مفتوحه عنوه تقسیم نمی شود) اولا- با اطلاق آیه غنیمت منافات دارد، چون ظاهر آیه بر تعلق خمس به همهٔ غنیمت ها بطور مطلق (حتی زمین) دلالت دارد و اینکه بقیه آنها ملك غانمین است مثل اموال منقول. ثانیا: با آنچه از سیرهٔ رسول خدا (ص) روایت شده که حضرت غنایم خیبر را تقسیم نمود منافات دارد چنانچه: در سیرهٔ ابن هشام آمده است:

«ابن اسحاق گوید: اموال خیبر بر شق و نطاه و کتیبه (نام قلعه های خیبر) تقسیم شد شق و نطاه، نصیب مسلمانان شد، و کتیبه خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و سهم ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و همچنین نصیب زنان پیامبر (ص) و مردانی که جهت صلح بین پیامبر (ص) و اهل فدك رفت و آمد می کردند گردید ... ابن شهاب به من خبر داد که رسول خدا (ص) خیبر را بعد از قتال با زور فتح نمود و خیبر از غنایمی بود که خداوند آن را به پیامبر (ص) برگرداند و رسول

خدا (ص) آن را پنج قسمت نمود و یک سهم را بعنوان خمس و ما بقی را بین مسلمین تقسیم کرد.» «۱»

طبری نیز صدر حدیث را روایت نموده «۲» ابو عبید هم خبر ابن شهاب را روایت کرده است. «۳»

در پاسخ گوئیم: اما از آیه خمس جواب داده می شود که اولا: تعلق گرفتن خمس به غنیمت بر اینکه بقیّهٔ غنیمت مخصوص جنگجویان است دلالت ندارد.

ثانیا: اینکه هر مطلقی صلاحیت برای تقیید دارد، و اطلاق آیه غنیمت در مقابل روایاتی که گذشت (که دلالت می کرد بر اینکه زمینهای مفتوحه عنوه ملک

---

(۱) سیره ابن هشام ۳/ ۳۶۳ و ۳۷۱.

(۲) تاریخ طبری ۳/ ۵۸۸ (چاپ لیدن)

(۳) الاموال/ ۷۰

مسلمانان است) مقید می گردد ثالثا: خطاب در آیه غنیمت متوجّه هر کسی است که به تنهایی با کاسبی کردن یا گرفتن غنیمت در جنگ و مانند آن غنیمتی بدست آورده باشد. امّا وقتی چنین فرض شد و روایات هم دلالت بر این دارند که زمینها به اشخاص برنمی گردد بلکه به عنوان مسلمین بازمی گردند قهرا آیه از زمین انصراف پیدا می کند.

ماوردی گوید: «اما مالهای منقول همان غنایم متعارف است.» «۱»

اما اینکه گفته شد رسول خدا (ص) غنایم خیبر و زمینهای آن را تقسیم نمود مورد اشکال است زیرا:

اولا: اگر ثابت شود که پیامبر (ص) اصل زمین را تقسیم نموده شاید به این دلیل بوده که در ابتدای امر، حکم شرعی یا بر تقسیم زمینها استوار بوده یا بر مخیّر بودن امام بین تقسیم و بین باقی گذارادن آن برای آینده مسلمانان، سپس آن حکم نسخ گردیده است، یا اینکه بعد از تقسیم غنائم خیبر،

باقی گـذاردن زمین ها مفتوحه عنوه، به جهت حکم حکومتی دائم از سوی پیامبر (ص) یا از سوی امیر المؤمنین (ع)- در زمان عمر که با حضرت و جمعی از صحابه مشورت نمود- تعیّن پیدا کرد، چنانکه گذشت.

ثانیا: احتمال دارد بلکه ظاهر این است که رسول خدا (ص) اصل زمینها را در خیبر تقسیـم نکرد بطوری که به ملکیّت اشخاص درآید، گرچه بعضـی از تعبیرهایی که در تاریخ آمده موهم چنین چیزی است (تقسـیم اصل زمینها) بلکه پیامبر (ص) درآمد و خراج آنهـا را تقسـیم نمود. و آن حضـرت بعنوان اینکه ولی امر مسـلمین و امـام آنـان بود اسـتفاده از زمینهـا را واگـذار کرد و درآمـد آن را در مصالـح مسـلمین و احتیاجات آنان مصـرف نمود. از اهمّ مصالح و احتیاجات، برطرف نمودن نیازهای خود و خانواده و همسرانش و فقراء مسلمانان و مجاهدین در راه خدا بود [که بخشی از آن را به این امر اختصاص داد]

---

(۱) احکام السلطانیه/ ۱۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۰

این چیزی است که از جمع بین روایات مختلفی که در این مقام وارد شده بدست می آید:

[روایات وارده در چگونگی تقسیم زمینهای خیبر]

۱- در خبر صـفوان و بزنطی به نقـل از امام رضا (ع) آمـده بود: «و زمینی که با شمشـیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس که صـلاح ببینـد واگـذار می کنـد، چنـانکه رسول خـدا (ص) بـا زمین خیبر چنین کرد: سـیاه و سـفید- یعنی زمینهای کشت و زرع و نخلستانهای- آن را واگذار کرد. فقهاء سنّت گویند:

واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد در حالی که رسول خدا (ص) زمین خیبر را واگذار نمود.» «۱»

۲- و مانند آن است

صحیحۀ بزنطی که قبلا گذشت. «۲»

۳- در موثقه محمد بن مسلم گذشت که امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) وقتی بر اهل خیبر چیره شد با آنان قرارداد نمود که زمین در دستشان باقی بماند و در آن کار کنند و آن را آباد نمایند.» «۳»

۴- در صحیح بخاری به سند خویش از عبد الله آمده است: «رسول خدا (ص) با اهل خیبر معامله کرد به اینکه نصف آنچه که از میوه یا زراعت بدست می آید

---

(۱) مرّ فی خبر صفوان و بزنطی قوله (ع): «و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله بالذی یری کما صنع رسول الله (ص) بخیبر: قبّل سوادها و بیاضها- یعنی ارضها و نخلها- و الناس یقولون: لا یصلح قباله الارض و قد قبّل رسول الله (ص) خیبر. الحدیث» وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو.

(۲) وسائل ۱۱/ ۱۲۰ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

(۳) فی موثقه محمد بن مسلم قول الصادق (ع): «قد ظهر رسول الله (ص) علی اهل خیبر فخارجهم علی ان یترک الارض فی ایدیهم یعملونها و یعمرونها. الحدیث.» وسائل ۱۱/ ۱۱۸ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۱

ملک آنان باشد. «۱»»

۵- در سنن أبی داود به سند خویش از ابن عمر آمده است: «رسول خدا (ص) با اهل خیبر معامله کرده به اینکه نصف آنچه که از میوه یا زراعت بدست می آورند ملک آنها باشد. «۲»

۶- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از ابن عمر آمده است: «همانا پیامبر (ص) نخلستان خیبر و زمین کشت آن را به یهودیان

خیبر داد تا از مال خودشان به سازندگی آنجا بپردازد، بشرط اینکه نصف میوه آن در اختیار رسول خدا (ص) باشد.» «۳»

۷- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از ابن عباس است که گوید: «رسول خدا (ص) خیبر را فتح نمود و با آنان شرط کرد که زمین و همهٔ طلا و نقرهٔ آن برای حضرت باشد. اهل خیبر گفتند: ما به وضع زمین آگاهتر از شمائیم، آن را به ما بدهید بر این منوال که نصف میوه آن مال شما باشد و نصف آن مال ما، این پیشنهاد مورد قبول پیامبر (ص) واقع شد، و چون زمان چیدن خرما رسید، حضرت، عبد الله بن رواحه را نزد آنان فرستاد تا مقدار خرما را تخمین بزند.» «۴»

---

(۱) فی البخاری بسنده عن عبد اللّه قال: «اعطی رسول اللّه (ص) عامل اهل خیبر الیهودان یعملوها و یزرعوها و لهم شطر ما یخرج منها.» صحیح بخاری ۲/ ۷۶ کتاب المظالم.

(۲) فی سنن ابی داود بسنده عن ابن عمر: «ان رسول اللّه (ص) عامل اهل خیبر بشطر ما یخرج من ثمر او زرع.» سنن ابی داود ۲/ ۲۳۵ کتاب البیوع، باب فی المساقاه.

(۳) فیه ایضا بسنده عن ابن عمر: «انّ النبی (ص) دفع الی یهود خیبر نخل خیبر و ارضها علی ان یعتملوها من اموالهم و ان لرسول الله (ص) شطر ثمرتها.» سنن ابی داود/ ۲۲۳۵ کتاب البیوع.

(۴) فیه ایضا بسنده عن ابن عباس قال: «افتتح رسول الله (ص) خیبر و اشترط انّ له الارض و کل صفراء و بیضاء. قال اهل خیبر: نحن اعلم بالارض منکم فاعطناها علی ان لکم نصف الثمره و لنا نصف.

فزعم انه اعطاهم علی ذلک فلما کان حین یصرم النخل بعث الیهم عبد الله بن رواحه فحزر علیهم النخل.» سنن ابی داود ۲۲۳۵/

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۲

۸- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از سهل بن ابی حثمه نقل شده که گوید: «رسول خدا (ص) خیبر را دو نصف نمود: نصفی را برای رفع مشکلات و احتیاجات خودش و نصف دیگر را بین مسلمانان بر هیجده سهم تقسیم نمود.» «۱»

۹- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از بشیر بن یسار به نقل از افرادی از اصحاب پیامبر (ص) آمده است: «همانا رسول خدا (ص) وقتی بر خیبر چیره شد آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد، و هر سهم را باز به صد سهم تقسیم نموده نصف از آن را برای خود و مسلمانان قرار داد و نصف باقیمانده را برای افرادی که بر او وارد می شوند و دیگر امور و احتیاجات مردم، کنار گذاشت. «۲»»

۱۰- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از بشیر بن یسار آمده است: «همانا وقتی که خداوند خیبر را به رسول خدا (ص) برگرداند، پیامبر (ص) همهٔ آن را به سی و شش قسمت نمود، که هر سهمی به صد سهم تقسیم می شد و سهم پیامبر (ص) هم مثل سهم یکی از آنان بود، و نصف دیگر را که آن هم هیجده سهم می شد پیامبر (ص) برای احتیاجات و مشکلاتی که برای مسلمانان پیش می آید کنار گذاشت، و آن مناطق «وطیح» و «کتیبه» و «سلالم» (نام قلعه های خیبر) و توابع آنها بود، وقتی که آن

اموال بـدست پیامبر (ص) و مسـلمانان افتاد افرادی که کار ساختن آنجا را تحت پوشـش خود بگیرنـد نبودنـد، لـذا رسول خدا (ص) برای

- کتاب البیوع باب فی المساقاه.

(۱) و فیه ایضا بسنده عن سهل بن ابی حثمه قال: «قسم رسول اللّه (ص) خیبر نصفین:

نصـفا لنوائبه و حاجته و نصـفا بین المسلمین، قسمها بینهم علی ثمانیه عشر سهما.» سنن ابی داود ۲/ ۱۴۲ کتاب الخراج و الفی ء و الاماره.

(۲) و فیه ایضـا بسـنده عن بشـیر بن یسار عن رجال من اصـحاب النبی (ص): انّ رسول الله (ص) لما ظهر علی خیبر قسّمها علی سته و ثلاثین سـهما، جمع کل سـهم مائه سـهم فکان لرسول اللّه (ص) و للمسلمین النصف من ذلک و عزل النصف الباقی لمن نزل به من الوفود و الامور و نوائب الناس.» سنن ابی داود ۲/ ۱۴۲ کتاب الخراج.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۳

این کار یهود را دعوت کرد و با آنان قرارداد بست.» «۱»

وماننـد آن، دیگر روایاتی است که در این باره وارد شـده و می توان به کتاب اموال ابی عبید «۲» و سیره ابن هشام «۳» و فتوح البلدان بلا ذری «۴» مراجعه نمود.

جمع بین این روایـات و دیگر روایـاتی که در این مجـال وارد شـده اقتضاء می کنـد که بگوییم: واگـذاری همـهٔ زمینهای خیبر بدست رسول خدا (ص) بعنوان اینکه ولی امر مسـلمین بوده انجام شده و زمینهای مفتوحه عنوه نیز مال مسـلمانان بوده و تقسیم که در روایـات آمـده مربوط به عوائـد و درآمـد آنهـا بر حسب مصالـح و احتیاجـات بوده نه اینکه اصـل زمین ها بعنوان ملک شخصی افراد، تقسیم می شده است.

و آنچه که در بعضی

از روایات بیان شده که پیامبر (ص) خمس آن زمینها را گرفت، شاید بخاطر توهمی است که برای راویان پیدا شده که چون پیامبر (ص) بعضی از درآمد آن زمینها را در احتیاجات شخصی خود و خانواده اش مصرف نمود، گمان کرده اند از بابت خمسی است که در آیه خمس بیان شده، لذا گفته اند حضرت خمس آن زمینها را گرفت، در حالی که ما قبلا به اینکه در اصل و درآمد

---

(۱) و فیه ایضا بسنده عن بشیر بن یسار ایضا: «ان رسول الله (ص) لما افاء الله علیه خیبر قسمها سته و ثلاثین سهما جمع: فعزل للمسلمین الشطر ثمانیه عشر سهما یجمع کل سهم مائه، النبی (ص) معهم له سهم کسهم احدهم و عزل رسول الله (ص) ثمانیه عشر سهما- و هو الشطر- لنوائبه و ما ینزل به من امر المسلمین فکان ذلک الوطیح و الکتیبه و السلالم و توابعها فلما صارت الاموال بید النبی (ص) و المسلمین لم یکن لهم عمّال یکفونهم عملها فدعا رسول الله (ص) الیهود فعاملهم.» سنن ابی داود ۲/ ۱۴۳ کتاب الخراج و الفی ء و الاماره.

(۲) الاموال/ ۷۰ و بعد آن.

(۳) سیره ابن هشام ۳/ ۳۶۴.

(۴) فتوح البلدان/ ۴۰.

زمینهای مفتوحه عنوه خمسی باشد اشکال کردیم. در حقیقت باید گفت: چنین زمینهایی از اموال عمومی است که تحت اختیار امام واقع شده و در مالیات دیگر مالیات نیست. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به آنچه ما در باب خمس غنائم بیان کردیم، مراجعه شود.

گفتگو پیرامون چند محور:

اشاره

با توجّه به آنچه از فتاوی و روایات دربارهٔ زمینهای مفتوحه عنوه بیان کردیم، اکنون پیرامون چند محور به

گفتگو می پردازیم:

محور اوّل: [مالکیت عنوان و معنای آن:]

اینکه بیان شد که زمین مفتوحه عنوه ملك همهٔ مسلمانان است مقصود این نیست که این زمینها همانند مباحات بالاصاله است که همهٔ مردم در آن، حکم مساوی دارند، و نیز همانند مالکیت مردم نسبت به مباحات اصلیه بصورت مشاع و شراکت بر زمین و ساختمان و آبادی نیست، بلکه این اراضی ملك عنوان و جهت است، مانند ملکیّت فقراء بر زکات، که در این صورت متصدی تصرف در آنها نماینده مسلمانان و امام آنان است

با توجه به اینکه ملکیّت امری اعتباری است، قهرا آن را برای عناوین و جهات نیز می توان در نظر گرفت چنانکه برای قطعه هایی از زمین و مکانهایی همچون مساجد و مدارس و باشگاهها و مانند آن می توان ملکیت در نظر گرفت، و همین معنی مراد از سخنان معصومین (ع) است که می فرمایند: «آن زمینها ملك همهٔ مسلمانان است: کسانی که موجودند و کسانی که تا روز قیامت موجود خواهند شد.» صحیحهٔ محمد حلبی نیز بر آن دلالت می کند چنانکه گذشت.

البته ممکن است اینطور گفته شود: که این زمینها به منزلهٔ وقف بر جهت است نه اینکه ملك جهت باشد، و انتساب آن به مسلمانان از باب انتساب حق به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۵

صاحب حق باشد نه همانند انتساب ملك به مالك، همانند عین موقوفه و چیزی که به آن وصیت شده است.

بنابراین فروختن و تبدیل چنین زمینی حتی برای امام مسلمانان نیز مشکل است، بلکه واجب است به همان صورت باقی بماند و درآمد و حاصل آن (بنا بر آنچه که فقهای شیعه به آن فتوی داده اند) در مصالح مسلمانان مصرف شود که

مرسلهٔ حماد هم بر آن گواهی می دهد.

مرحوم مقدس اردبیلی در جهاد مجمع البرهان مطلبی می گوید که خلاصهٔ آن چنین است:

«معنای اینکه این زمینها (مفتوحه عنوه) ملک مسلمانان است این است که برای مصالح عمومی مثل ساختن پلها و مساجد و حقوق رهبران و قضات [ائمه جمعه و جماعت] و نویسندگان و مخارج جنگجویان و غیر آن از دیگر مصالح عمومی اختصاصی یافته و ناظر بر آن هم امام است، که آن را اجاره می دهد و حق اجاره را می گیرد و در مصالح مصرف می نماید بطوری که برای مستأجر هیچ قسمی از زمین و اجرت آن حلال نمی باشد، چون در حقیقت او مالک زمین نیست بلکه آن زمین را خداوند متعال مانند وقف برای مصالح مستأجر و غیر او از دیگر مسلمانان قرار داده، نه اینکه زمین بنحو شراکت ملک مسلمانان باشد.» «۱»

در احیاء موات کفایه مرحوم سبزواری آمده است:

مراد از اینکه زمینهای مفتوحه عنوه ملک مسلمین است این است که امام درآمد آنها را می گیرد و بر حسب آنچه که صلاح ببیند در مصالح مسلمانان مصرف می نماید، نه اینکه هر کس از مسلمانان بخواهد بر همهٔ زمین یا بر بعض آن دست بیابد بتواند، و این مطلب مورد اجماع همه فقهاء است

---

(۱) مجمع الفائده و البرهان کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

و اختلافی در آن نیست.» «۱»

ظاهر این دو عبارت این است که ملاک در زمینهای مفتوحه عنوه همان ملاک در زمینهایی است که برای مصالح عمومی وقف گردیده و قول به اینکه با به غنیمت درآمدن این زمینها و خارج شدن آنها از ملکیّت کفّار،

لازم است داخل در ملکیّت غیر آنان شود، چون اینکه ملک بدون مالک قابل تصور نیست، گفتار صحیحی نیست زیرا احتمال دارد به غنیمت درآمدن این زمینها موجب جدایی آنها از ملکیّت بطور کلی گردد. و این احتمال یکی از دو احتمالی است که در وقف داده شده، مخصوصا در وقفهای عمومی.

و معنای «لام» (للمسلمین) همان اختصاص داشتن به مسلمین است که اختصاص اعم از ملکیّت است، بلکه ممکن است اینطور گفته شود که زمینهای مفتوحه عنوه اگر ملک جهت باشد، امام می تواند آن را با تطبیق جهت بر شخص به ملک شخص درآورد، چنانچه در زکات با تطبیق عنوان فقراء بر اشخاص به ملک آنان درمی آورد، و روشن است که این عمل در زمینهای مفتوحه عنوه جایز نمی باشد، پس تعیّن دارد که زمینهای مفتوحه عنوه مانند وقف باشد.

از سوی دیگر در مورد وقف حق این است که شی ء وقف شده به ملک موقوف علیه درنمی آید، بلکه مثل این می ماند که واقف آن چیز را بالای سر موقوف علیه قرار می دهد تا منافع آن بر وی سرازیر شود مانند ابر باران زا. و لذا با «علی» متعدی گردیده است. در این صورت شی ء وقف شده یا بر ملک واقف باقی بوده یا از ملکیّت او خارج شده است، که این خود بحث مستقلی است که محل دیگری را می طلبد.

محور دوم: [زمینهای مفتوحه عنوه آیا زمینهای موات است یا آباد؟]

آیا مراد از زمین مفتوحه عنوه در روایات و فتاوی، مطلق زمینهایی است که در

---

(۱) کفایه الاحکام/ ۲۳۹.

دست دولت کفر بوده اعم از زمین موات و زمین آباد بالاصاله (مثل جنگلها) یا آباد بالعرض؛ یا مراد خصوص زمینی است

که بـا احیـاء آباد گردیـده؟ اقوی دوّمی است، زیرا از ظاهر روایات و فتاوی اسـتفاده می شود زمینی اراده شـده که ملك کفّار بوده و بعـد به مسـلمانان منتقل شـده است و زمین موات و نیز زمینی که در اصل آباد بوده ماننـد جنگلها و بیشه زارهای طبیعی ملك کفّار نبوده تا اینکه از آنان به غنیمت گرفته شود. پس بر همان اشتراك اولی خود باقی اند و مانند سایر زمینهای موات و جنگلها از انفالی است که به امام مسلمانان تعلق دارد، که بحث در آن خواهد آمد.

۱- شیخ طوسی در احیاء موات از خلاف (مسأله ۱) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور اسـلام بوده و برای آنها صاحب معینی شـناخته نشده مخصوص امام است ... دلیل ما اجماع گروه شـیعه است بر اینکه زمین موات مخصوص امام بوده و از جمله انفال می باشـد و فقهاء هم بین اینکه این زمینها در کشور اسلام باشد و یا در کشور کفر جدائی قائل نشده اند».

و در (مسأله ۲) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور شرك بوده و مالکیّت هیچ کس بر آنها محقق نگردیده مخصوص امام است. شافعی گوید: هر کس از مشـرك و مسـلمان، آن را آبـاد نمایـد به سـبب احیاء مالك می گردد. دلیل ما بـدون هیـچ فرق همان است که در مسئلهٔ اول گفتیم.» «۱»

۲- و در جهاد مبسوط گوید:

«و اما زمینهای آباد [زمین های آباد شده در کشور کفر] از آن همه مسلمانان است. و امام حق نظر در آنها را دارد ...

اما زمین موات به غنیمت گرفته نمی شود و مخصوص امام است.» «۲» «۳»

---

(۱) خلاف ۲/ ۲۲۲.

(۲) مبسوط ۲/ ۲۹.

(۳) مراد از «مخصوص امام است» که در کلمات فقهاء

آمـده، شـخص امـام نیست بلکه عنوان و حیثیت امام است. و مخصوص بودن زمین موات به عنوان امام یعنی مثل زمینهای آباد فتح شده نیست که ملک همه مسلمانان است بلکه ملک عنوان امامت است. که طبق صلاحدید او به مصرف می رسد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۸

۳- در جهاد شرایع آمده است:

«هر زمینی که با جنگ فتـح شده و آباد هم باشد ملک مسـلمانان است ... و زمینی که هنگام فتح موات باشد اختصاص به امام دارد.» «۱»

۴- در جواهر در شرح این عبارت شرایع چنین آمده است:

«در این حکم اختلافی نیافتم، بلکه هر دو قسم اجماع (محصل و منقول) بر آن می باشد ...» «۲»

و مانند همین سخن را در کتاب احیاء موات آورده رجوع نمائید. «۳»

۵- در احیاء موات از کفایه سبزواری آمده است:

«و زمینی که هنگام فتح موات باشد مخصوص امام است و اختلافی در این حکم نیست.» «۴»

۶- مقدس اردبیلی در مجمع البرهان گوید:

«و بزودی برای شـما روشن می شود که مراد از زمینی که این حکم را دارد (ملـک مسـلمانان است) آن زمینی است که هنگام فتـح و غلبه بر آن آباد بوده باشـد و زمین موات هنگام فتـح این حکم را نـدارد، پس آن برای امام است ماننـد دیگر مواتی که ملک کسی نبوده و هیچ دست ملکیتی بر آن جریان نداشته و این حکم مورد اتفاق است». «۵»

---

(۱) شرایع ۱/ ۳۲۲.

(۲) جواهر ۲۱/ ۱۶۹، و ۳۸/ ۱۸.

(۳) جواهر ۲۱/ ۱۶۹. و ۳۸/ ۱۸.

(۴) کفایه الاحکام/ ۲۳۹.

(۵) مجمع الفائده و البرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوّم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۵۹

علاوه بر روشن بودن

این موضوع و اجماع و اتفاق و ادعای عدم مخالفی که بیان شد، عموم آنچه دلالت دارد بر اینکه «زمین موات و همچنین آنچه که صاحب ندارد ملک امام است» بر آن گواهی می دهد و اطلاق سخن امام (ع) در خبر صفوان و بزنطی آنجا که می فرماید: «و زمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند ...» «۱» با این عموم مخالفتی ندارد؛ زیرا این سخن به خصوص زمینی که ملک کفّار بوده و از آنان به غنیمت گرفته شده انصراف دارد.

و لکن احتمال دارد گفته شود: زمین موات و زمینی که بالاصاله آباد بوده اگر چه شرعا ملک کسی نبوده اند و لکن با توجه به اینکه این دو زمین در تحت استیلاء دولت کفر بوده و با شمشیر آزاد شده دیگر مانعی نمی بینیم از اینکه عام بودن موصول (ما اخذ بالسیف) شامل هر دو شود، پس بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه است «۲» و ما وجهی برای مقدم داشتن یکی بر دیگری نمی بینیم.

بلکه ممکن است اینطور گفته شود: که این سخن امام (ع): «و ما اخذ بالسیف ...» بر آنچه که در موثقه عمّار «۳» آمده است که هر زمین بی صاحب را جزء

---

(۱) فی خبر صفوان و بزنطی: «و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله ...» وسائل/ ۱۲۰ ۱۱ باب ۷۲ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۱.

(۲) ما یک عموماتی داریم که می گوید «کل ارض موات للامام» اما از آن طرف «ما اخذ بالسیف» نیز عموم دارد که ملک مسلمانان است، بین این دو تا، عموم و خصوص

من وجه است، روایات اول می گویـد «ما لا رب له» یا «موات» ملك امام است اطلاق این هم کشور کفر و هم کشور اسـلام را در برمی گیرد، دومی می گوید «ما اخذ بالسیف از کشور کفّار ملك مسلمین است» اطلاق این نیز چه محیاه وقت الفتح و چه موات وقت الفتـح را شامـل می شود پس نسـبت به موات وقت الفتـح این دو تا با هم تعارض دارنـد نه می توانیم بگوئیم ملك امـام است و نه می توانیم بگوئیم ملك مسـلمین است، یک عموم فوق هم نـداریم که اینجا بتوانیم به آن تمسک کنیم. (الف-م. جلسه ۳۶۱ درس)

(۳) وسائل ۱/ ۳۷۶ باب ۱ از ابواب انفال از کتاب خمس حدیث ۲۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۶۰

انفال شمرده، ورود دارد «۱» زیرا عنوان مسلمین خود صاحب زمین می گردد.

---

(۱) در کلمات علماء اصـطلاح تعارض، ورود، حکومت و تخصـیص را زیاد می بینید که اجمالاً هر یک از اینها را توضیح می دهیم.

مفاد دلیل نسـبت مطابقی بین موضوع و محمول است، وقتی می گوئیم «الصلاه واجبه» نسبت حکم که وجوب صلاه باشد مفاد دلیـل است، هیـچ وقت دلیـل متعرض مفـاد موضـوع یـا مفـاد محمول خودش نیست، یعنی «الصـلاه واجبه» نمی گویـد «صـلاه» چیست، و نمی گویـد وجوب یعنی چه؟ اینهـا را بایـد از خـارج بفهمیم حـال اگر نسـبت این دلیلی که بـا نسبت دلیـل دیگری درگیر باشـد، بنحو تبـاین یـا عموم و خصوص مطلق یـا عموم و خصوص من وجه بتمـامه یـا ببعضه، در اینجا می گوئیم این دو متعـارض هسـتند، مثلاـ مثلاـ اگر مولی گفت «اکرم العلماء» و دلیل دیگر آمـد گفت «لا تکرم العلماء» این دو متعارض هسـتند، منتهی هر متعارضی متساقط نمی شوند،

بلکه اگر بنحو عموم و خصوص مطلق باشد آن وقت خاص را بر عام مقدم می دارند و همینطور مطلق و مقید که آن هم نظیر خاص و عام است.

اما اگر دلیل دوم با یک جای دلیل اول کار دارد که مفاد نسبت مطابقیش نیست، بلکه به آنها که در سلسله علل یا معلولات دلیل اوّل است نظر دارد و لو در مقام نتیجه به نسبت هم بخورد، مثلا: وقتی مولی می گوید اکرم العلماء اگر در دلیل دیگری بگوید: اکرام علماء نحو مصلحت ندارد، یا بگوید اکرام علماء نحو را اراده نکرده ام، یعنی چیزی را که دلیل اول متکفل آن نبود حال چه موضوع باشد یا محمول یا علل و معلولات و یا ملازمات هر یک از اینها را متعرض باشد اگر چه در نهایت نتیجه اش این می شود که اکرام واجب نیست اما چون مستقیم نگفته، این «حکومت» است، و اینکه در زبانها هست که «حکومت معنایش نفی حکم به لسان نفی موضوع است» مطلب درستی است اما حکومت منحصر به این قسم نیست قسم دیگر حکومت توسعه می دهد، مثلا ادله ای داریم که می گوید نماز مشروط به طهارت است حال اگر دلیل دیگری آمد و گفت «الطواف بالبیت صلاه» این توسعهٔ موضوع است، یعنی آن دلیلی که آمده و طهارت را برای نماز شرط کرده طواف را هم فرا می گیرد، دلیل اوّل نسبت بین صلاه و طهاره را بیان کرد، اما صلاه چه چیزی است این را متعرض نبود، اما دلیل دوّم طواف را هم صلاه معرفی کرد و، مفهوم صلاه را توسعه می دهد، و گاهی هم ضیق می کند مثل اینکه دلیل دوم می گوید «صلاه المیت

لیست بصلاه» یعنی نماز میّت مشروط به طهارت نیست- که نفی حکم کرده ولی به لسان نفی موضوع-، در هر یک از این دو مورد، دلیل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۶۱

ما در مبحث انفال خواهیم گفت که ملکیّت شرعیه تحقق پیدا نمیکند مگر با تولید یا کار مفید و یا به انتقال مال از کسی که تولید نموده، و اینکه امور اشتراک مثل زمین موات، کوهها، رودخانه ها و مانند آن ملک امام بوده و تحت اختیار پیشوای امت است چیزی نیست که شرع مبین آن را اختراع کرده باشد، بلکه این چیزی است که عقلاء امتها به آن حکم کرده و در همهٔ زمانها سیره عقلاء بر آن قرار گرفته است. و جایگیر شدن این مسأله در ذهنها موجب آن خواهد شد که این سخن حضرت: «ما اخذ بالسیف» به خصوص آنچه که کفّار مالک آنند انصراف پیدا کند، پس امور اشتراک و اموال عمومی بر همان منوال که هست باقی می ماند (ملک امام)، نهایت امر اینکه پس از فتح، امام به حق جانشین امام باطل می گردد.

چیزی که سخن را در این مقام آسان می کند این است که به نظر ما بین آنچه ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و «بین آنچه ملک امام بعنوان اینکه امام و قائم به امور مسلمانان است» فرق اساسی وجود ندارد. و در مبحث انفال خواهد آمد که انفال ملک شخص امام معصوم نیست، بلکه انفال، اموال عمومی اشتراک

- دوّم حکومت دارد بر دلیل اوّل. فرق حکومت با تخصیص این است که مخصص با دلیل اول در عرض همدیگرند اما در حکومت دلیل حاکم مستقیما در عرض

دیگری نیست.

«ورود» معنایش این است که دلیل دوم طوری است که موضوع اول را حقیقتا توسعه می دهد یا تضییق می کند، مثلا دلیلی می گوید «ما لا ـ رب له» ملك امام است، دلیل دیگر می گوید «من حاز شیئا ملکه» قبل از اینکه این دلیل بیاید، بوته های بیابان ملك امام بود اما این دلیل «ربّ» برای آن درست می کند که هر کس حیازت کرد ملك او می شود.

اما فرق تخصّیص با ورود این است که در تخصّیص ما دو دلیل نمی خواهیم تا یک دلیل، موضوع دیگری را تضییق بکند. تخصّیص معنایش این است که یک حکمی که مولی روی موضوعی می برد چیزهایی که از افراد این موضوع نیست واقعا داخل در آن حکم نیست، مثلا وقتی مولی می گوید اکرم العلماء، مشهدی حسن بقّال تخصصا خارج است. (الف. م جلسه ۳۶۲ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۶۲

است که خداوند متعال برای مصالح بندگانش خلق فرموده و اختیار آن به دست امام صالح عادل قرار داده شده است.

محور سوم: [انتقال حق تصرف به مسلمانان]

روشن است معنای اینکه زمین مفتوحه عنوه ملك مسلمانان است و با فتح به آنان انتقال پیدا می کند آن چیزهایی است که کفّار از زمینها و مستغلات خود مالك آنند، پس اگر گفتیم کفّار با احیاء زمین، هم مالك اصل آن و هم عمران آن می شوند، بناچار هر دو اینها با فتح به مسلمانان انتقال پیدا می کند، و اگر گفتیم احیاء فقط موجب ملکیّت بر عمران می شود (چه احیاء با اجازه امام باشد یا نه و یا فقط در صورت اجازه) و آن چیزی که برای احیاءکننده نسبت به اصل زمین ثابت می شود حق تصرّف تنهاست، در آن صورت آنچه که

به مسلمانان منتقل می شود فقط عمران و حق تصرّف است.

ما در مبحث انفال بیان خواهیم کرد که آنچه با احیاء ثابت می شود تنها حق تصرف است نه ملکیّت بر اصل زمین. در هر صورت ظاهرا اینکه زمینهای مفتوحه عنوه ملک مسلمانان است حکمی است عام که در همه زمانها و در همه زمینها جاری است، خواه احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال باشد یا بعد از آن.

و بسا توهّم شده که حکم اختصاص زمین مفتوحه عنوه به مسلمانان هنگامی است که احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال باشد، زیرا اقتضای آیه شریفه انفال این است که زمین موات ملک امام است، پس اگر کافر زمین را بعد از نزول آیه شریفه احیاء کرده باشد، اصلا مالک آن نمی شود تا اینکه از او به مسلمین منتقل شود، بلکه بر همان ملک امام باقی است.

صاحب جواهر در مبحث انفال جواهر می گوید:

«... بله زمین مواتی که ملک امام است بقاء آن بر صفت موت معتبر نیست، به دلیل استصحاب ملکیّت امام پس از احیاء و نیز ظاهر روایت صحیح کابلی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۶۳

که گذشت. پس اگر زمین موات احیاء گردید آن نیز ملک امام (ع) است- چه احیاء کنندگان مسلمانان باشند یا کفّار- مگر اینکه امام (ع) اجازه داده باشد. و اطلاق کلام فقهاء و روایات بر اینکه زمین مفتوحه عنوه ملک مسلمانان است مراد به آن زمین مواتی است که قبل از اینکه خداوند آن را بعنوان انفال برای پیامبر (ص) قرار بدهد، کفّار آن را احیاء کرده باشند، وگرنه همین زمین نیز ملک امام است اگر چه هنگام فتح

آباد بوده باشد». «۱»

مورد کلام صاحب جواهر- قدس سرّه- آن صورتی است که امام اجازۀ احیاء نداده باشد، در این صورت آنچه نسبت به اصل زمین و حق بر آن بیان فرموده صحیح است، و اما عمرانی که با احیاء محقق گردیده چه چیز مانع از قول به ملکیّت کافر بر آن و انتقال آن بعد از فتح، از کفار به مسلمانان است؟! و اما وقتی اجازۀ امام برای کافر نیز فرض گردیده- گرچه این اجازه از عموم ادله احیاء استفاده شود- در آن صورت اشکالی در ملکیت کافر نیست- گرچه بنظر ما اصولا اصل زمین قابل ملکیت شخصی نیست زیرا در فرض ما کفار فقط مالک همان حق و عمران شده اند و آن حق پس از فتح به مسلمانان منتقل شده است. به دلیل اطلاق این سخن حضرت که فرمود: «و ما اخذ بالسیف ...».

صاحب جواهر در کتاب احیاء موات جواهر نیز در بیان عدم اشتراط اسلام برای آبادکننده زمین گوید:

«علاوه بر آنچه گفته شده، ممکن است ملکیّت مسلمانان بر زمین مفتوحه عنوه ای که در دست کفّار بوده اگر چه با احیاء آن را مالک شده باشند قطع حاصل کنیم زیرا احیاء موجب ملکیت است، پس اگر احیاء آنان به دلیل عدم اجازه امام، فاسد باشد لازم است که زمین در ملکیت امام (ع) باشد در حالی که گمان ندارم کسی به این قول ملتزم شود. «۲»»

---

(۱) جواهر ۱۶/ ۱۱۸.

(۲) جواهر ۳۸/ ۱۵.

چنین به نظر می آید که قائلین به تفصیل بین احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال یا بعد از آن توهم کرده اند که حکم به

ملکیت خدا و رسول و امام بعد از او بر اموال عمومی یک امر حادث بوده که اسلام آن را اختراع نموده است، بطوری که قبل از این حکم اسلام، اموال عمومی بدون ربّ و صاحب شرعی بوده و هر کسی که بر آن غلبه پیدا می کرد بدون ملاک آن را به ملک خود در می آورد.

و لکن در مبحث انفال خاطر نشان خواهیم کرد که اموال عمومی در اختیار امام بعنوان اینکه امام و حاکم است می باشد و این یک امر عقلائی است که در همه قرون و اعصار ثابت بوده و شرع مقدس اسلام با آیۀ انفال آن را امضاء فرموده و زمین در هیچ زمان از حجّت و ولی خدا در میان بندگانش خالی نبوده، این مردم بوده اند که امر بر آنان مشتبه شده و با حکّام ستمگر و طاغوتها معاملۀ امامان عدل و والیان خدا در زمین نموده اند.

و باز آن چیزی که سخن را در این مقام و نظایر آن آسان می کند این است که نزد ما فرق اساسی آشکاری بین زمینی که ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و بین زمینی که ملک امام بعنوان اینکه امام است، وجود ندارد، زیرا هر دو از اموال عمومی بوده و در اختیار امام است که می تواند هر دو را واگذار نماید و حاصل آن را در مصالح مسلمانان مصرف کند.

محور چهارم: [عدم جواز فروش رقبۀ زمین]

ظاهر آنچه که از روایات و فتاوی گذشت، این است که فروش اصل زمین مفتوحه عنوه جایز نمی باشد و خرید آن هم بنابراین که جزئی از مال فروخته شده باشد جایز نیست. بله بعد از به غنیمت گرفتن، انتقال آثار و بناهای ایجاد شده

در آن جایز است، بلکه متصرف می تواند حق متعلق به خودش را منتقل نماید. در آن صورت زمین نسبت به مشتری بر همان شکلی است که برای بایع بوده از داشتن حق اولویت و جایز نبودن مزاحمت برای او، این در صورتی است که تصرف

در زمین و ایجاد آثار در آن به اجازۀ امام، یا به اجازۀ عمومی که به شیعه داده اند (روایات تحلیل) بنابر قول به آن، یا به اجازۀ نایب خاص یا عام او، یا به واگذاری حاکم ستمگر بنابر امضاء آن از طرف ائمه (ع) باشد چنانکه بحث آن خواهد آمد.

۱- ابن ادریس در اواخر زکات سرائر (باب احکام زمینها) می گوید:

«و این قسم از زمینها تصرف در آنها به فروختن و خریدن و وقف کردن و بخشیدن و غیر آن صحیح نمی باشد، مقصودم اصل زمین است. اگر اشکال شود: که می بینیم شما زمینهای عراق را می فروشید و می خرید و وقف می کنید در حالی که این زمینها با جنگ گرفته شده؟ جواب گوئیم: آنچه که می فروشیم و وقف می کنیم حق تصرف و سنگ چینی و ساختمان آن است، اما در اصل زمین هیچ یک از اینها (خریدوفروش و وقف ...) جایز نیست». «۱»

۲- در منتهی علّامه آمده:

«اگر کسی در این زمینها تصرف کرد به اینکه در آن ساختمان ساخت و درخت در آن کاشت فروش آن صحیح است به این معنا که می تواند آنچه را در زمین از قبیل آثار و حق الاختصاص ایجاد کرده بفروشد نه اصل زمین را چرا که آن ملک همۀ مسلمانان است. «۲»

۳- شهید در مسالک هنگام بیان این سخن مصنف: «فروختن

و وقف کردن و بخشیدن اصل زمین جایز نیست» می گوید:

«هیچ یک از اینها [معاملات] بطور مستقل در اصل زمین صحیح نمی باشد، اما اگر به تبع آثاری که متصرف در زمین ایجاد نموده از ساختمان و درخت و زراعت، زمین را هم بفروشد وقف کند و ببخشد بنابر اقوی جایز می باشد.

سپس وقتی فروشنده ای اصل زمین را با یکی از این آثار فروخت اصل زمین

---

(۱) سرائر ۱۱۱.

(۲) منتهی ۲/ ۹۳۶.

هم به تبع داخل در فروش است، و همچنین وقف زمین و غیر آن، و این استمرار دارد تا وقتی که چیزی از آن آثار باقی است، پس اگر همهٔ آثار از بین رفت حق مشتری و موقوف علیه و غیر آنها، از زمین قطع می شود. گروهی از متأخرین علماء هم اینچنین بیان کرده اند و عمل هم بر طبق همین است. «۱»

بطور کلی اصل زمین و آثار و ساختمانهای موجود در زمین هنگام به غنیمت درآمدن آن ملک مسلمانان و به حکم شی ء موقوفه است، پس نقل آن و وقف آن صحیح نیست، و در اختیار امام مسلمانان است به هر کس که صلاح بداند و هر اندازه صلاح ببیند واگذار می کند و درآمد آن را در مصالح مسلمانان مصرف می نماید و لکن کسی که با اجازه امام در زمین تصرف کرده برای او حق اختصاص به زمین است و مالک آثاری که در آن ایجاد نموده می باشد و می تواند آن آثار را منتقل نموده و یا وقف نماید و زمین نیز در انتقال و وقف تابع آثار می باشد، نظیر آنچه که بین کشاورزان متعارف است از فروش آثار در زمینهای

زراعتی که اصـل آن مال دیگری است. ما نیز در مبحث انفال نظیر همین مطلب را در زمین مواتی که انسان متصـدی احیاء آن شـده است تقویت خواهیم کرد، پس انسان مالك حیثیت احیاء که اثر کار و قوا و فکر او بوده می باشـد، نه مالك اصل زمین، بلکه تـا وقتی که آن آثـار در زمین باقی است و آن را رها نکرده چنین کسـی به آن زمین سـزاوارتر است، شـیخ طوسـی و ابن زهره نیز همین را اختیار کرده اند و بر آن روایات زیادی دلالت دارد چنانکه خواهد آمد.

و لکن ظـاهر کلام شـیخ طوسـی در تهـذیب، جواز فروش زمین مفتوحه عنوه در زمان غیبت است ولی در زمینهای انفال آن را جایز نمی داند. ایشان در بحث زیادات زکات می گوید:

«امـا زمینهـا: پس هر زمینی که برای مـا مشـخص شـد از آنهایی است که اهل آن اسـلام آورده انـد برای ما تصـرف در آنها به خریدن از آنان و معاوضه آن و هر

---

(۱) سرائر ۱۱۱.

آنچه که جاری مجرای آن دو است صحیح می باشد.

و اما زمینهای خراج و زمینهای انفال و زمینی که اهل آن از آن کوچ کرده اند ما تصرف در آنها را نیز تا وقتی که امام (ع) در پرده نهان است مباح می دانیم، و آنگاه که حضرت ظهور کرد هر چه در آن صلاح بداند نظر خواهد داد. پس ما در تصرفمان گناهکار نمی باشیم. و آنچه دلالت بر آن داشت قبلا بیان نمودیم.

اگر کسـی اشـکال کند: همهٔ آنچه که بیان کردید بر اباحهٔ تصرف برای شما در این زمینها دلالت دارد، ولی بر اینکه برای شما تملّك

آنها به خریدن و فروختن صحیح باشد دلالت ندارد، پس وقتی خریدن و فروختن آن صحیح نباشد آنچه که فرع بر آن است مانند وقف کردن، هدیه دادن، بخشیدن و آنچه جاری مجرای آن است نیز صحیح نمی باشد.

به او پاسخ داده می شود: ما قبلا زمینها را بر سه قسم تقسیم نمودیم: اوّل زمینی که اهل آن مسلمان شوند که در دست آنان رها می شود و ملک آنان است، پس هر زمینی که حکمش چنین است خریدن و فروختن آن برای ما صحیح است.

دوم: زمینهایی که با جنگ گرفته می شود یا اهل آن بر آن مصالحه می کنند که ما خریدن و فروختن آنها را هم مباح دانستیم، زیرا برای ما در این زمینها سهمی است چون که جزء زمینهای مسلمین است. و این قسم نیز خریدوفروش در آنها به همین وجه صحیح می باشد.

سوّم: زمینهای انفال و آنچه جاری مجرای آن است که تملّک آنها به خریدن و فروختن صحیح نیست و برای ما فقط تصرف در آنها مباح است. و روایتی که دلالت بر قسم دوم می کند آن است که ... «۱»

سپس ایشان روایت ابی برده و موثقه محمد بن مسلم که هر دو گذشت را بیان نموده است.

---

(۱) تهذیب ۴/ ۱۴۴ و بعد آن.

و نیز صحیحهٔ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله به نقل از امام جعفر صادق (ع) را که گوید: از خریدن زمین اهل ذمّه از حضرت سؤال کردم حضرت فرمود: «خریدن آن اشکالی ندارد، زیرا وقتی زمین در دست آنان بود، حق از زمین (مالیات) پرداخت می شود چنانکه اکنون نیز پرداخت می شود»

و روایت

ابراهیم بن زیـاد، گویـد: از امام جعفر (ع) از خریـدن زمین جزیه سؤال کردم. حضـرت فرمود: «بخر آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.» و غیر آن از دیگر روایات «۱»

با دقّت در همه کلام شـیخ- قـدس سرّه- و از اسـتدلال ایشان به روایت ابی برده و صـحیحه محمـد بن مسـلم و عمر بن حنظله اسـتفاده می شود که مراد از جایز بودن خرید، خریدن حق تصـرف است نه خریدن اصل زمین، بله اشکال در اینست که ایشان بین زمین مفتوحه عنوه و زمین انفال فرق گذاشـتند و گفتند تملک اراضـی انفال به خریدوفروش صـحیح نیست با اینکه فروش زمینهای انفال بعـد از احیاء آن نیز صـحیح می باشد، مگر اینکه گفته شود: مقصود ایشان ممنوع بودن خریدوفروش زمین انفال قبل از تصرف در آن به احیاء می باشد، در آن صورت آنچه بیان کرده صحیح بوده و وجه آن هم روشن است.

در جهاد دروس آمده است:

«تصـرف در زمینی که با جنگ فتـح شده «مفتوحه عنوه» جایز نیست مگر با اجازهٔ امام (ع) فرقی هم نمی کند تصـرف به وقف کردن باشد یا به فروختن یا غیر آن، بله در زمان غیبت تصرف نافذ است. شیخ طوسی در مبسوط بطور

---

(۱) صـحیحهٔ محمـد بن مسـلم و عمر بن حنظله عن ابی عبـد اللّه (ع) قال: سألته عن ذلک فقال: «لا بأس بشـرائها فانها اذا کانت بمنزلتهـا فی ایـدیهم یؤدی عنهـا کمـا یؤدی عنهـا.» و خبر ابراهیم بن ابی زیـاد، قـال سألت ابا عبـد الله (ع) عن الشـراء من ارض الجزیه قال: فقال: «اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» تهذیب ۴/ ۱۴۷.

باب ۳۹ (باب الزیادات) حدیث ۳۰ و ۳۱. و نیز وسائل به نقل از تهذیب ۱۱/ ۱۱۹، باب ۷۱ از ابواب جهاد العدوّ حدیث ۳ و ۴.

مطلق گوید تصرف در زمان غیبت معتبر نمی باشد. ابن ادریس گوید: سنگ چینی و ساختمان و تصرف ما فروخته می شود و وقف می گردد نه خود زمین.» «۱»

ظاهر کلام دروس نیز جواز فروش و وقف نمودن زمین مفتوحه عنوه در حال غیبت است. در جهاد جامع المقاصد ذیل کلام علّامه که گفته:

«فروختن و وقف کردن و بخشیدن زمین مفتوحه عنوه صحیح نمی باشد.» گوید:

«این در حال ظهور امام (ع) است، اما در حال غیبت، تمام این امور نافذ است چنانچه در دروس و غیر آن تصریح به آن شده است.» «۲»

مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع البرهان به کلام دروس و جامع المقاصد اعتراض نموده، گوید:

«در این حکم (جواز فروش در حال غیبت) جای درنگ است، چون زمین مفتوحه عنوه ملک دیگران است، و فروختن و وقف نمودن زمین متوقف بر این است که زمین ملک فروشنده و واقف باشد. بلکه در جواز خریدوفروش آن در زمان حضور هم شبهه وجود دارد، به دلیل اینکه وجود اجازه از امام نسبت به فروش و وقف آنها بعید است، مگر اینکه مصالح عمومی اقتضای آن را داشته باشد مثلاً قطعه ای از زمین بعنوان مسجد برای مسلمانان قرار داده شود یا نیاز به پول آن باشد. در چنین حالی ظاهر این است که کلام دروس با وجود مصلحت بعید نباشد، زیرا با غیبت امام (ع) گاهی مصلحت در این کار است. و بعلاوه ممکن است گفته شود فروش و

یا وقف اینگونه زمین ها به تصرف در همان آثار ایجاد شده در زمین بازمی گردد نه اصل زمین» «۳»

ظاهر این است که این عبارات و همچنین روایاتی که موجب گمان به جواز فروش و خرید زمین است بر آنچه که مقدس اردبیلی در آخر کلام خود از انتقال ساختمان

---

(۱) دروس/ ۱۶۳.

(۲) جامع المقاصد ۳/ ۴۰۳ (چاپ قدیم ۱/ ۱۹۰)

(۳) مجمع الفائده و البرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۰

و عمارت و حق،- بدون تفاوت بین زمان حضور و غیبت- بیان فرمود، حمل شود.

شاید نظر کسانی که بین زمان حضور و زمان غیبت فرق می گذارند بدین صورت که در زمان ظهور، تصرف را بدون اجازۀ امام (ع) صحیح نمی دانند، بر خلاف زمان غیبت که صحیح می دانند شاید بتوان گفت به دلیل اجازۀ عامی است که (بنابر قول به آن) برای شیعه در زمان غیبت وجود دارد (روایات تحلیل).

و اما اصل زمین و همچنین آثار و بناهایی که در حال فتح و گرفتن غنیمت موجود است، قبلا گذشت که اینها ملك همۀ مسلمانان است: آنها که موجودند و کسانی که بعدا بوجود خواهند آمد، پس فروش و انتقال و وقف آنها جایز نیست، بلکه فروختن آنها در حال ظهور امام و باز بودن دست او بر خود امام نیز مشکل است.

بلکه در قرار دادن زمین مفتوحه عنوه بعنوان مسجد نیز ممکن است اشکال شود. مگر اینکه گفته شود: اینطور موارد خود از مصالح عمومی است که زمین مفتوحه عنوه بعنوان مصرف در آن جهات قرار داده شده است. سیرۀ مستمره در زمان خلفاء که از غنایم مفتوحه عنوه در

احداث مساجد و غیر آن از چیزهای عام المنفعه در عراق و مکه و غیر آن استفاده می کردند بدون اینکه در این رابطه با منعی از جانب ائمه (ع) یا اصحاب آنان برخورد کرده باشیم، همین مطلب را تأیید می کند؛ و اگر چنین منعی وجود داشت بطور قطع آشکار می شد.

و اما اینکه زمین مسجد باید ملک شخص باشد تا وقف آن برای مسجد صحیح باشد، شرطی است که بر آن دلیل اقامه نشده، و اگر چنین شرطی وجود داشت باید احداث مسجد در زمین موات نیز مگر بعد از احیاء و تملّک آن صحیح نباشد، در حالی که از برخی روایات خلاف آن استفاده می شود:

از باب نمونه در صحیحهٔ ابی عبیده الحداء، به نقل از امام محمد باقر (ع) آمده است که حضرت فرمود: «هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به اندازهٔ لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد کرد.» ابو عبیده گوید: حضرت بر من می گذشت و من بین مکه و مدینه بودم و سنگها را بر روی هم قرار دادم به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۱

حضرت عرض کردم: آیا این هم از همان (مسجد) است؟ حضرت فرمود: بلی. «۱»

و مانند آن صحیحهٔ دیگری که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است. «۲»

و روایت دیگری از ابو الصباح به نقل از امام جعفر صادق (ع) که گفت: چه می فرمائید دربارهٔ این مسجدهایی که حاجیان در راه مکه بنا نموده اند؟ حضرت فرمود: «به به آنها از بهترین مسجدهاست، هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به اندازهٔ لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای

او خانه ای بنا خواهد کرد.» «۳»

ملاحظه می فرمایید که در این روایات دلالتی بر وجوب مالک شدن زمین، سپس وقف آن برای مسجد وجود ندارد.

محور پنجم: [متصدی اراضی مفتوحه عنوه کیست؟]

اشاره

متصدی تصرف در این زمینها برای واگذار نمودن و اجاره و اجازه تصرف دادن امام یا نایب اوست؛ چرا که او ولی امر مسلمین بوده و نسبت به آنان از خودشان شایسته تر است.

بر این مطلب علاوه بر روشن بودن، «۴» روایاتی از قبیل روایت صفوان و بزنطی و مرسلهٔ طولانی حماد که گذشت و دیگر روایات، دلالت دارد. و برای

---

(۱) فی صحیحه ابی عبیده الحذاء عن ابی جعفر (ع) انه قال: «من بنی مسجدا کمفحص قطاه بنی اللّه له بیتا فی الجنّه.» قال ابو عبیده: و مرّ بی و انا بین مکه و المدینه اضع الاحجار فقلت: هذا من ذاک؟ قال: نعم. وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب احکام المساجد حدیث ۲.

(۲) وسائل ۳/ ۴۸۵ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۱.

(۳) فی خبر آخر قال ابو الصباح لأبی عبد اللّه: ما تقول فی هذه المساجد التی بنتها الحاج فی طریق مکه؟ فقال: «بخ بخ، تیک افضل المساجد. من بنی مسجدا کمفحص قطاه بنی اللّه له بیتا فی الجنّه.» وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۶.

(۴) از باب اینکه یک چیزی که برای عنوان مسلمین است نمی شود در آن هرج و مرج باشد، لذا باید یک قیّم داشته باشد، و او امام و رهبر مجتمع است. (الف- م. جلسه ۳۶۵ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۲

کسی تصرف در زمین، خودسرانه و بدون اجازه جایز نخواهد بود. و آنچه از مبسوط گذشت که

شیخ طوسی فرمود: «در آن زمینها ساختن خانه و اقامتگاه و مسجد و سقاخانه و غیر اینها از انواع تصرفات صحیح نیست.» بناچار بر صورت عدم اجازه یا بر وقتی که به قصد تملّك، زمین غصب شود حمل می شود.

این در حال حضور امام (ع) و امکان دست یافتن به اوست؛ اما در زمان غیبت، قاعده چنین اقتضا می کند که متصدی آن فقیه جامع شرایط حکم و ولایت باشد، بنابر آنچه که ما بر عام بودن ولایت فقیه یادآور شدیم. «۱» و اگر فقیه جامع شرایط وجود نداشت یا رجوع به او مشکل بود متصدی آن عدول مؤمنین خواهند بود، چون که تصرف در این زمینها از امور حسبیه ای است که در آن جایی برای سهل انگاری نیست. و در این امور در حال اختیار برای رجوع به حاکمان جائر و طاغوتها وجهی وجود ندارد به علاوه در این زمینه روایاتی از ائمه است که می بینیم افراد را از رجوع به آنان برحذر داشته اند.

[دلایل تحلیل اینگونه زمینها برای شیعه در عصر غیبت]

اشاره

و چه بسا از برخی عبارات- مثل عباراتی که در امر چهارم از کتاب تهذیب و دروس و جامع المقاصد و مانند آن یادآور شدیم- استفاده می شود که ائمه (ع) به جهت آسان نمودن امر بر شیعه تصرف در این زمینها را در زمان غیبت برای شیعیان مباح دانسته اند چنانچه تصرف در دیگر انفال را هم مباح دانسته اند، حال تصرف در این زمین ها یا بدون پرداخت خراج و مالیات بوده یا با التزام به پرداخت خراج و مصرف آن در مصالح مسلمین.

---

(۱) مقصود از عام بودن ولایت، منحصر نبودن ولایت فقیه جامع الشرائط صغار و مجانین و غائبین است، چنانچه عده زیادی

از فقهاء بزرگوار چنین گفته انـد، بنابراین عام و مطلق بودن ولایت فقیه بمعنای: بـدون قیـد و شـرط و محـدودیت نیست. بلکه کاملا محدود به اجراء احکام شرع است، آن هم بر اساس آنچه در میثاق بیعت بین حاکم و مردم قید شده است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۳

[دلیل اوّل: نظر برخی از فقها در این زمینه]

صاحب حدائق گوید:

«احتمال اینکه شیعه در زمان غیبت حق تصـرف در این زمینها را بطور مطلق داشته باشد خالی از قوت نیست، چون که تصرف در این زمینها با وجود امام و امکان دست یابی به او گرچه منوط به نظر اوست- چنانکه مـدلول دو روایت احمـد بن محمد بن ابی نصر که گذشت و همچنین روایت حماد بن عیسی همین است- مگر اینکه با نبود امام بعید نیست که این حکم ساقط بوده و تصـرف جایز باشد. و رجوع به حاکم جور بعد از اینکه رجوع به امام (ع) مشـکل باشد- چنانچه ظاهر نظر فقهاء شیعه اینست که با عـدم امکان رجوع به امام (ع) بایـد به حاکم مراجعه کرد- شایسـته تر از رجوع به مسـلمین نیست؛ که هر طور بخواهند و اراده نماینـد بتوانند در زمینها تصـرف کنند، مخصوصا با توجه به آنچه که فقهاء بیان کرده اند که رجوع به حاکم جور کمک به گناه و ظلم، و تقویت باطل و استواری نشانه ها (و آثار) باطل است که قرآن و سنّت از آن نهی کرده اند.» «۱»

در رابطه بـا سـخنان صاحب حـدائق گوئیم: اولا: ما قائل به جواز رجوع به حاکم جور در حال اختیار نیستیم تا اینکه گفته شود رجوع به مسلمین شایسته تر از آن است.

ثانیا: اگر فرض شود که سلطان جائر درآمد زمینها را

در مصالح مسلمین و حفظ نظام آنان مصرف می نماید شاید او شایسته تر باشد از اینکه مسلمانان خود در زمینها، همانند تصرف مالکان در املاک شخصی خود به هر ترتیب که بخواهند بدون پرداخت خراج و مالیات تصرف کنند.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «خداوند- تبارک و تعالی- این

---

(۱) حدائق ۱۸/ ۳۰۱.

دین را تأیید می کند بوسیلهٔ مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند.» «۱»

در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «همانا خداوند- عز و جلّ- این دین را تأیید می کند بوسیله انسانی تبه کار.» «۲»

و در روایت طولانی از امام جعفر صادق (ع) است که حضرت در آخر روایت می فرمایند: «همانا خداوند این دین را یاری می کند بوسیله مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند.» «۳»

ثالثا: وقتی که فرض شد امکان رجوع به فقیه عادل دارای شرایط حکم وجود دارد، پس به چه جهت نشود به او در کارهای مربوط به امام بعنوان اینکه امام است رجوع کرد؟ ما قبلا به تفصیل بیان کردیم که با غیبت امام دوازدهم (ع) وظایف امامت تعطیل بردار نیست. بلکه اشاره کردیم به این که در صورت عدم امکان رجوع به فقیه احتمال دارد رجوع به عدول مؤمنین و اجازه از آنان واجب باشد، چون حفظ مصالح مسلمین و مرزهای آنان از مهمترین امور حسبیه ای است که سهل انگاری در آن جایز نیست.

در مسالک آمده است:

«زمینهای مفتوحه عنوه از باب انفال که ائمه (ع) به شیعیان اجازه تصرف در آنها را در زمان غیبت داده اند نیست، چون زمینهای انفال حق آنان بوده، «۴»

---

(۱) روی عن النبی (ص) انه

قال: «انّ الله- تبارك و تعالی- سیؤیّد هذا لدین باقوام لا خلاق لهم.» مسند احمد/ ۴۵.

(۲) فی روایه اخری عنه (ص): «انّ اللّه- عزّ و جلّ- یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر.» مسند احمد ۲/ ۳۰۹.

(۳) فی روایه طویله عن ابی عبد الله (ع) قال فی آخرها: «ان الله ینصر هذا الدین باقوام لا خلاق لهم.» وسائل ۱۱/ ۲۸ باب ۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱.

(۴) این بزرگان در ذهنشان این بوده که حق شخصی است، خمس و اینها را هم همینطور می گفتند، ولی ما قبول نداریم، اراضی انفال ملك شخصی امام نیست، اموال عمومی است که در اختیار مقام امامت است. (الف- م. جلسه ۳۳۶ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۵

پس بطور مطلق اجازه در آنها حق آنان است. بر خلاف زمین مفتوحه عنوه که ملك همهٔ مسلمین است و از ائمه (ع) در رابطه با این زمینها اجازه ای نرسیده است.» «۱»

شیخ انصاری در مکاسب در مبحث شرایط عوضین گوید:

«و اما در زمان غیبت در مورد زمین نظرهای مختلفی ابراز شده:

۱- تصرف در زمین جایز نباشد مگر در زمینی که پادشاهی که قبول خراج و مقاسمه از او جایز است اعطاء کرده باشد.

۲- تصرف در زمین بطور مطلق جایز باشد به دلیل عموم روایاتی که بر تحلیل مطلق زمین برای شیعه دلالت دارد، نه خصوص زمین مواتی که مال امام (ع) است، و چه بسا تأیید می کند این حکم به جواز را قبول خراج از سلطان، زیرا خراج مانند اجرت زمین است، پس در صورتی که قبول اجرت زمین از سلطان جایز باشد تصرف در عین زمین بصورت مجانی نیز جایز خواهد

بود.

۳- تصرف در زمین جایز نیست مگر به اجازه حاکمی که نایب امام است.

۴- یا تفصیل داده شود بین کسی که مستحق اجرت زمین است، پس چنین کسی تصرفش در زمین جایز می باشد با استناد به این سخن امام (ع) که در برخی روایات حلال بودن قبول خراج به مخاطب خود فرمودند: «همانا برای تو سهمی در بیت المال است.» و بین کسی که بر او پرداخت حق زمین واجب است و لذا بنابر آنچه نقل شده همه فقهاء فتوی داده اند بر اینکه نگه داری خراج و دزدیدن آن از سلطان جائر و ممانعت از پرداخت آن جایز نمی باشد، ولی بعضی فقهاء آنجا که مال سرقت شده را به نایب امام (ع) پرداخت کند، از آن استثناء کرده اند.

۵- یا تفصیل داده شود بین زمینی که در حال فتح آباد بوده و بعد موات شده و بین زمینی که از هنگام فتح بر عمران باقی مانده است، که احیاء قسم اول به

---

(۱) مسالك ۱/ ۱۵۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۶

دلیل عام بودن ادلۀ احیاء و مخصوصا روایت سلیمان بن خالد و مانند آن جایز است.

مسأله دارای وجوه مختلف است که موافق ترین آنها با قواعد احتمال سوم، یعنی عدم جواز تصرف مگر با اجازه نایب امام، بعد از آن احتمال چهارم، یعنی تفصیل بین مستحق اجرت و بین کسی که پرداخت حق زمین بر او واجب است، سپس احتمال پنجم، یعنی تفصیل بین زمینی که موت بر آن عارض شده با زمینی که بر عمران باقی مانده است.» «۱»

[دلیل دوم: روایت عمر بن یزید]

باز از روایاتی که برای تحلیل زمینها- گرچه از زمینهای خراجیه برای شیعه باشد- به آن

استناد شده، روایت عمر بن یزید «۲» یا صحیحهٔ اوست:

در اصول کافی آمده است: «محمد بن یحیی، از احمد بن بن محمد، از ابن

---

(۱) مکاسب/ ۱۶۳ (چاپ دیگر ۱۰/ ۸۱).

(۲) دو تـا عمر بن یزیـد داریم که اینهـا از امـام صـادق (ع) روایت نقل می کننـد، یکی عمر بن محمـد بن یزیـد بیّاع السابوری (شـاپوری) از جنـدی شاپور است که لباسـهای خوب و پارچه های شاپوری را به عربسـتان می برده و می فروخته که این همان عمر بن محمد بن یزید کوفی است و ثقه بوده و با اینکه در کوفه بود هر سال سه، چهار ماه در مدینه خدمت امام صادق (ع) و حضـرت موسـی بن جعفر (ع) می رفت می مانـد و از هر دو امـام روایت دارد، حضـرت امـام صـادق (ع) یـک وقتی به ایشـان فرمود: «یا بن یزید انت و الله منّا اهل البیت» (بخدا قسم تو از اهل بیت ما هستی) تا این اندازه مورد اعتماد بوده است.

دیگری عمر بن یزیـد بن ذبیـان صـیقل است، این هم از امـام صـادق (ع) نقل می کنـد امّا توثیقی برای او نقل نشـده: حسن بن محبوب از هر دو نفر اینها روایت نقل می کند، حال در این روایت اگر مراد عمر بن محمد بن یزید باشد روایت صحیحه است اما اگر عمر بن یزید بن ذبیان صیقل باشد، این و لو تضعیف هم نشده ولی چون کتاب دارد و از کتابش امثال ابن محبوب نقل می کنند، اما در کتب رجال نسبت به او «ثقه» نگفته اند، لذا روایت در این صورت صـحیحهٔ آن چنانی نیست بلکه یک چیزی بینابین است، گرچه قبول این هم مشکل است چون بزرگانی مثل حسن

بن محبوب از او نقل کرده اند، (الف- م. جلسه ۳۳۶ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۷

محبوب، از عمر بن یزید، روایت نموده که گوید: مسمع بن عبد الملك را در مدینه دیدم که در آن سال اموالی را نزد امام جعفر صادق (ع) برده و آن حضرت نپذیرفته بود؛ به او گفتم: چرا امام صادق (ع) وجهی را که برایش بردی به تو بازگرداند؟

گفت: چون آن وجه را خدمت حضرت بردم عرض کردم: غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و من چهارصد هزار درهم استفاده کرده ام، و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است، برای شما آورده ام و دوست نداشتم این وجه را که حق شماست و خدای- تبارك و تعالی- در اموال ما قرار داده از شما بازدارم و خود تصرف کنم. حضرت فرمود: «ای ابا سیّار، آیا مال ما از زمین و حاصل آن، فقط خمس آن می باشد؟ همه زمین از آن ماست، پس تمام آنچه خدا از آن بیرون آورد متعلق به ماست.» من به حضرت عرض کردم: همه آن وجوه را خدمت شما بیاورم؟ حضرت فرمود: «ای ابا سیّار ما آن را برای تو پاکیزه قرار دادیم و حلال نمودیم، مالت را برگیر. و نیز هر آنچه که در دست شیعیان ماست برای آنان حلالست تا زمانی که قائم ما قیام کند. ایشان مالیات زمینی که در دستشان است را می گیرد و زمین را در دست آنان باقی می گذارد. «۱» ولی زمینهائی که در دست غیر شیعیانست، استفاده ای که از آن می کنند برای آنان حرامست تا زمانی که قائم، قیام کند و زمین را از دست آنان

بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند.» «۲»

---

(۱) معلوم می شود زمین ملک شیعه نیست بلکه شیعیان حق احیاء دارند و حضرت از آنها مالیات زمین را می گیرد و این یکی از آن روایاتی است که دلالت بر این دارد که اگر اراضی انفال را هم اجازه دادند که احیاء کنیم، اما اینطور نیست که رقبه (اصل) زمین ملک انسان بشود، «الارض للّه یورثها من یشاء» هر کس مالک کارکرد خودش است البته احقیّت پیدا می کند. (الف م. جلسه ۳۶۷ درس)

(۲) فی اصول الکافی: «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید قال: رایت مسمعا بالمدینه و قد کان حمل الی ابی عبد الله (ع) تلک السنه مالا فردّه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۷۸

شیخ طوسی نیز همین روایت را با تفاوت اندکی در تهذیب روایت کرده مراجعه نمائید. «۱»

استدلال به این روایت برای بحث در این مقام (تحلیل) یا از طریق اطلاق لفظ زمین و عام بودن آن است و یا از طریق بیان مالیات (طسق) است که ظهور در خراج دارد.

لکن ممکن است گفته شود: مورد روایت، بحرین است، پس شاید «لام» در سخنان حضرت: «من الارض» «لام عهد» باشد. «۲» و بحرین همانطور که در موثقه سماعه «۳» آمده از جاهایی است که نه اسبی بر آن تاخته و نه شتری (بدون جنگ بدست آمد)، پس مثل سایر موارد انفال بطور خالص ملک امام است، و مانعی ندارد که از انفال مالیات گرفته شود چنانکه بیان آن در مبحث انفال خواهد آمد.

به علاوه اینکه غوص در دریا است و این هم از انفال است که

بطور خالص ملک امام است و این مطلبی است شایان توجّه.

- ابو عبد الله (ع) فقلت له: لم ردّ علیک ابو عبد الله (ع) المال الذی حملته الیه؟ قال:

فقال لی: انی قلت له حین حملت الیه المال: انی کنت ولّیت البحرین الغوص، فاصبت أربعمائه الف درهم و قد جئتک بخمسها: بثمانین الف درهم و کرهت ان احبسها عنک و ان اعرض لها و هی حقک الذی جعله اللّه- تبارک و تعالی- فی اموالنا.

فقال: «او مالنا من الارض و ما اخرج الله منها الّا الاخمس؟ یا ابا سیّار! ان الارض کلّها لنا، فما اخرج الله منها من شی ء فهو لنا.» فقلت له: و انا احمل الیک المال کله؟ فقال: «یا ابا سیّار قد طیّبناه لک و احللناک منه فضمّ الیک مالک. و کلّ ما کان فی ایدی شیعتنا من الارض فهم منه محللون حتی یقوم قائمنا فیجبیهم طسق ما کان فی ایدیهم فیترک الارض فی ایدیهم. و اما ما کان فی ایدی غیر هم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فیأخذ الارض من ایدیهم و یخرجهم صغره.» کافی ۱/ ۴۰۸ کتاب الحجّه باب اینکه همه زمین متعلق به امام (ع) است حدیث ۳.

(۱) وسائل ۶/ ۳۸۲ باب ۴ از ابواب انفال ... حدیث ۱۲. از تهذیب ۴/ ۱۴۴.

(۲) گاهی که موضوعی بین گوینده و مخاطب معهود و معین است، هر چند برای دیگری چنین نباشد، در چنین مواقعی، بر کلمه ای که مربوط به آن موضوع است، الف و لام آورده میشود، و به آن، لام عهد می گویند. (مقرر)

(۳) وسائل ۶/ ۳۶۷ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۸.

[دلیل سوم: روایت معلی بن خنیس]

از جمله روایاتی که در این مقام برای اباحه و تحلیل به آن استدلال شده، روایتی است که کلینی به سند خویش از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس روایت کرده که گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: شما از این زمین چه دارید؟

حضرت لبخندی زد و فرمود: «همانا خداوند- تبارك و تعالی- جبرئیل (ع) را فرستاد و به او دستور داد با انگشت ابهامش «۱» هشت نهر در زمین حفر بکند: که

---

(۱) از روایت استفاده می شود که جبرئیل (ع) انگشت ابهام دارد چنانکه در قرآن آمده «أُولی أَجْنِحَةٍ»- یعنی فرشتگان بالدار باشد پس ممکن است جسم داشته باشد، نه جسم مادی بلکه جسم مثالی، چون ما دو نوع جسم داریم، یکی جسم مادی طبیعی که در خاك درست شده مثل جسم ماها، تحلیل می رود و بدل ما یتحلّل می خواهد، غذا می خواهد. و یك جسم مثالی داریم مثل آن بدنی که انسان در عالم خواب دارد، در خواب بدن مادی و طبیعی در رختخواب است اما با بدن مثالی انسان خواب می بیند دارد در یك باغی گردش می کند و میوه هم می خورد این بدن و آن باغ واقعا جسم است طول و عرض و عمق دارد، منتهی جسم مثالی است در عالم برزخ و قبر هم انسان همین بدن را دارد، و سؤال نکیر و منکر در قبر خیلی ثابت نیست که با این بدن مادی طبیعی باشد، چون آن هم بدن است، حتی او در بدنیّت بدنتر از این بدن است و لذا لذتی که انسان در خواب از چیزهایی که برایش پیش می آید خیلی زیادتر از لذتی است

که در بیداری است چنانکه ترسش هم همینطور است، اگر شما خواب دیدید یک گرگی به شما حمله کرده آن وحشتی که در عالم خواب دارید خیلی بیشتر از وحشتی است که در بیداری دارید، خواب هم یک نحو مرگی است، بنابراین سؤال قبر هم با بدن است اما لازم نیست با بدن مادی باشد، قبری هم که در روایات دارد معلوم نیست که این قبر خاکی باشد، در روایات دارد «القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر النیران» (قبر، یا باغی از باغهای بهشت و یا گودال و چاهی از چاههای جهنم است)، عالم برزخ را می گویند عالم قبر، لذا اینکه می گوید جبرئیل انگشت ابهام دارد شما استیحاش نکنید، ملائکه اللّه ممکن است بدن داشته باشند اما بدن مادی طبیعی نباشد بلکه بدن، بدن مثالی باشد. (الف. م. جلسه ۳۶۷ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۸۰

از جمله آنهاست سیحان و جیحان (جیحون) که همان نهر بلخست و خشوع که نهر شاش (شوش) است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، پس آنچه آب دهد و آب گیرد (از دریا و خشکی) از آن ماست و آنچه از آن ماست مال شیعیان ماست، و برای دشمنان ما از آن بهره ای نیست مگر آنچه را که به غصب گرفته اند و ولیّ ما در گشایش بیشتری است از آنچه ما بین این و آن است- یعنی آنچه در ما بین آسمان و زمین است- آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاه الدُّنْیا،» بگو این برای کسانی است که در زندگانی دنیا گرویده اند

(که از آنـان غصب شـده است) «خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ»- و روز قيامت خالص مال آنهاست (بـدون اينكه بتواننـد از آنان غصـب كنند.) «۱»

از اينكه در اين روايت دجله و فرات هم آمده و اين دو نهر در اراضـى خراجيّه هسـتند اسـتفاده مى شود كه اراضى خراجيّه هم از جمله زمينهائى است كه براى شيعيان تحليل شده است.

[دليل چهارم: روايت دعائم الاسلام]

در كتـاب دعائم الاسـلام نيز از امام جعفر صادق (ع) آمـده است كه از آن حضـرت دربارۀ زمينهائى كه با ضـرب شمشـير فتح شـده (مفتوحه عنوه) پرسـش شـد حضـرت فرمود: «وقف براى همـۀ مسـلمانان است، چه آنان كه امروز زندگى مى كنند و چه آنان كه بعدا مى آيند. اگر امام اين را صلاح دانست و اگر تقسيم آن را

---

(۱) انّ اللّه- تبـارك و تعالى- بعث جبرئيل (ع) و امره ان يخرق بإبهامه ثمانيه انهار فى الارض: منها سـيحان و جيحان و هو نهر بلخ، و الخشوع و هو نهر الشاش، و مهران و هر نهر الهند، و نيل مصر، و دجله و الفرات.

فما سـقت او اسـقت فهو لنا، و ما كان لنا فهو لشيعتنا، و ليس لعدوّ نأمنه شيئى الّا ما غصب عليه، و انّ وليّنا لفى اوسع فيما بين ذه الى ذه. ثم تلا هذه الآيه: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا (المغصوبين عليها) خَالِصَةً (لهم) يَوْمَ الْقِيَامَهِ (بلا غصب).

وسائل ۶/ ۳۸۴، باب ۴ از ابواب انفال، حديث ۱۷، از اصول كافى ۱/ ۴۰۹.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۳۸۱

صلاـح دانست آن را بين مسـلمانان تقسـيم مى كنـد. و زمين و آنچه در آنست مـال خـدا و پيـامبر اوست و امـام پس از پيـامبر جانشين اوست، آنگاه

حضرت برای اصحاب خود که در آن مجلس حضور داشتند فرمود: «خدا را سپاس گویید که شما حلال می خورید و لباس حلال می پوشید. و به شکل حلال با همسرانتان همبستر می شوید، چون که شما نسبت به ما آگاهید و به ولایت ما پایبندید. شما چیزی را در اختیار دارید که ما آن را برای شما حلال و طیّب نموده ایم. و آنکه با ما مخالفت می کند و حق ما را از ما بازمی دارد، حرام می خورد و حرام می پوشد و حرام همبستر می شود.» «۱»

ظاهر این روایت این است که زمینهای مورد نظر در روایت یک چیز عامی است که زمینهای خراجیّه را نیز شامل می گردد و تحلیل شامل آنها هم می شود.

و خوردن و استفاده های دیگر به عنوان مثال ذکر شده است.

[دلیل پنجم: روایات جواز فروش زمینهای خراجیّه]

و از همین قبیل است روایاتی که بر جواز فروش زمینهای خراجیّه توسط شیعیان دلالت دارد، و دلیل آن هم ذکر شده که آنها (شیعیان) بیش از اینها حق دارند، روایاتی نظیر روایت ابراهیم بن ابی زیاد، که گفت: از امام جعفر صادق (ع) از فروش زمینهای جزیه پرسش کردم. حضرت فرمود: «آن را بخر، زیرا حق تو بیش از اینهاست» «۲»

---

(۱) عن جعفر بن محمد (ع) انه سئل عن الارض تفتح عنوه. قال «توقف رده للمسلمین:

لمن فی ذلک الیوم و لمن یأتی من بعد هم ان رأی ذلک الامام، و ان رأی قسمتها قسمها. و الارض و ما فیها للّه و لرسوله، و الامام فی ذلک بعد الرسول یقوم مقامه.» ثم قال لمن حضره من اصحابه: «احمدوا اللّه، فانکم تأکلون الحلال و تلبسون الحلال و تطؤون الحلال، لانّکم علی المعرفه بحقّنا و الولایه لنا، اخذتم شیئا

طبنـا لکم به نفسـا. و من خالفنا و دفع حقنا یأکل الحرام و یلبس الحرام و یطأ الحرام. دعائم الاسـلام ۱/ ۳۸۶، کتاب جهاد، ذکر قسمت غنائم.

(۲) قال سألت ابا عبد الله (ع) الشواء من ارض الجزیه، قال: فقال: «اشترها، فان لک

و نظیر آن روایت محمد بن مسـلم است از امام محمد باقر (ع) و نیز روایت عمّار و زراره، از امام صادق (ع) و صحیحهٔ عبد الله بن سـنان، از پـدرش، از امـام صـادق (ع)، و صـحیحهٔ ابی بکر حضـرمی از امـام صـادق (ع) است که ما در «محور نهم» آنها را یادآور می شویم و به توضیح آن می پردازیم.

[دلیل ششم: روایات تحلیل خمس و انفال]

آنچه مفاد روایات ذکره شـده را تأییـد می کند، روایات بسـیار دیگری است که در تحلیل خمس و انفال وارد شده است و نیز روایـاتی که بر تحلیل نکاح و مسـکن و تجارت دلالت دارد، که بیانگر عنایت ائمه (ع) به شـیعیان و تسـهیل امر بر آنان است و این نشان دهنده این است که همه چیزهائی که در اختیار شیعیان است چه متعلق به امام باشد به عنوان امام یا متعلق به مسلمانان باشد به عنوان مسلمان [در زمان عدم بسط ید ائمه] برای آنان تحلیل شده است. و این نکته ایست شایان توجه.

و لکن با همه مسائل، احوط این است که برای تصـرّف در چنین زمینهائی به فقیه واجد شرایط حکومت مراجعه شود، بر اساس آنچه ما در ادلّه ولایت فقیه و تعطیل بردار نبودن حکومت در هیچ یک از اعصار یادآور شدیم.

محور ششم: [جواز خرید زمین مفتوحه عنوه از سلطان جائر]

اشاره

چنانچه خاطر نشان ساختیم متصدی تصـرف در اینگونه اراضی یا قبول آن و اجازه تصرف به دیگران دادن یا هر گونه امضاء و اجـازه هـای دیگر امـام یـا جانشـینان خاص یا عام او یا عـدول مؤمنین است به عنوان امور حسبیّه. و راهی برای رجوع به حکّام جور و عمال آنها در اینگونه تصـرفات نمی باشـد، ولی بایـد توجه داشت که همه اینها در حال اختیار و آزادی است، اما وقتی که این زمینها در تحت استیلاء

- من الحق ما هو اکثر من ذلک» وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

و تصرف حاکمان ستمگر باشد و شیعه مجبور به معامله و رجوع به آنان در واگذاری زمین و پرداخت خراج یا گرفتن از

آنان بطور مجانی یا در مقابل عوض باشد در آن صورت گرچه مقتضای قاعده، حرمت معامله با آنان و باطل بودن آن است، به دلیل اینکه جائر استحقاق آن را نداشته و توافق با او نظیر توافق مستأجر است با ظالم، در پرداخت اجرت خانه به ظالم، چون ذمه مستأجر قطعا برئ نخواهد شد، و اگر جائر کسی را برای معامله و واگذاری زمین یا گرفتن چیزی مجبور نماید فساد آن روشنتر است، و لکن آنچه از روایات و فتاوای فقهاء به دست می آید این است که ائمه (ع) به جهت ابتلاء شیعه و برای آسان نمودن امر بر آنان چنین تصرف هائی را اجازه داده اند، بلکه اجماع و عدم خلاف تعداد زیادی از فقهاء شیعه در این مورد حکایت شده است. [به نمونه های ذیل توجه نمائید:]

[کلمات فقهاء]

۱- شیخ طوسی در نهایه گوید:

«اشکالی در خریدن اطعمه و سایر حبوبات و غلات با اختلافی که در جنس آنها است از سلاطین ستمگر نیست، گرچه از احوال آنان دانسته شود که آنچه را از مردم می گیرند مستحق آن نبوده و غاصب چیزهایی که مال آنان نیست می باشند. این تا وقتی است که چیزی از آن اجناس غصب بودنش مشخصا معلوم نباشد، ولی اگر غصب بودن چیزی را می داند نباید آن را بگیرد. اما آنچه از خراج و صدقات می گیرند، گرچه مستحق آنها نمی باشند ولی برای شیعه خرید خراج و صدقات از آنان جایز است». «۱»

۲- محقق در تجارت شرایع گوید:

«هفتم: آنچه سلطان جائر از غلّات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین و از انعام (گاو و گوسفند و شتر) به اسم زکات

می گیرد، خریدن آن و قبول بخشش آن جایز است، و برگرداندن آن به صاحبانش

---

(۱) نهایه/ ۳۵۸.

واجب نیست گرچه آنان را بشخصه بشناسد». «۱»

۳- شهید در مسالک در دنبالهٔ کلام محقق گوید:

«در زمان غیبت آنچه را که جائر می گیرد ائمه (ع) ما گرفتن آن را از جائر اجازه داده اند. و علماء ما بر آن اتفاق دارند و در آن مخالفی نمی شناسیم، گرچه جائر در چیزی که می گیرد ظالم باشد، چون ترک قبول از طرف شیعیان و قول به تحریم آن مستلزم زیان زیاد و حرج عظیم بر آنان است. و در قبول آن از جائر، رضایت مالک آن شرط نمی باشد، و اظهار تظلّم مالک اشکالی به آن وارد نمی کند مادامی که ظلم به زیادتر از مقدار معمولی که جائر از عموم مردم آن زمان می گیرد محقق نشود ... و در حلال بودن شرط نیست جائر خود جنس فروخته شده را از مالک بگیرد، گرچه این سخن محقق: «آنچه جائر می گیرد» شرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائر محوّل به خود شخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرارداد یا آن چیز را که در دست مالک یا در ذمهٔ او بود فروخت، جایی که فروش در ذمه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است آن را به کسی که فروخته شده پرداخت نماید، و همچنین در آنچه که جائر به اسم زکات می گیرد». «۲»

۴- در مختصر النافع آمده است:

«جایز است از سلطان آنچه را که به اسم مقاسمه و زکات از میوه جات و حبوبات و انعام (گاو و گوسفند و شتر) از دیگران می گیرد، بخرد

اگر چه سلطان مستحق آنها هم نباشد (به ظلم گرفته باشد)». «۳»

۵- در تنقیح در دنبالۀ کلام محقق حلّی گوید:

«و اینکه گفتیم خرید از جائر جایز است با اینکه مستحق آن نیست، به دلیل

---

(۱) شرایع ۲/ ۱۳ (- چاپ دیگر/ ۲۶۶.

(۲) مسالک ۱/ ۱۶۸.

(۳) مختصر النافع/ ۱۱۸.

نصّی است که از ائمه (ع) وارد شده و نیز بخاطر اجماع فقهاء است، اگر چه مستند آن معلوم نیست. و ممکن است مستند آن این باشد که هر آنچه را که جائر می گیرد حق امامان عدل می باشد و آنان به شیعیانشان در خرید آن اجازه داده اند، پس تصرّف جائر مانند تصرّف شخص فضولی است هنگامی که اجازه مالک به آن ضمیمه شود». «۱»

۶- در ریاض آمده است:

«و نیز اصل در مسأله (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائر) علاوه بر نبودن مخالف و ادعای اجماع که در بین فقهاء شیعه مطرح است «روایت مستفیضه» ای است که از آن یاد شده است «۲».

۷- در جامع المقاصد آمده است:

«فرقی نیست بین اینکه زکات و مقاسمه را جائر خود بگیرد یا محوّل به دیگری کند و این مسأله اجماعی است. و قطعا رضایت مالک اعتبار ندارد، چون حقی است به گردن مالک که منع از پرداخت او جایر نیست. و جائر گرچه به جهت تصرف در آن ظالم است ولی اجماع فقهاء امامیّه و روایات متواتر از ائمه (ع) دلالت بر جواز گرفتن آن به فرمان جائر برای شیعیان دارد، بخاطر رهائی از حرج عظیم ...» «۳»

و غیر آن از کلماتی که متضمّن ادعای اجماع در مسأله است «۴»

[سه دلیل بر جواز معاملات و تصرفات شیعیان در زمینهای خراجیه]

[دلیل اول]: اجماع، و سیره قطعیّه ائمه (ع) و اصحاب آنان

در دو دولت

اموی و عباسی که با آنان در واگذاری اراضی و اجاره آنها و پرداخت خراج و گرفتن

---

(۱) التنقیح الرائع ۲/ ۱۹.

(۲) روایت مستفیض، روایتی است که از سه طریق یا بیشتر به معصوم برسد.

(۳) الریاض ۱/ ۵۰۸.

(۴) جامع المقاصد ۴/ ۴۵، کتاب متاجر، ذیل قول مصنّف: و الذی یأخذه الجائر.

آن، معاملهٔ دولت عادل را نموده و مخالفتی ننموده اند، و اینکه اجتناب از این اموال بطور کلی موجب حرج عظیم و سبب بهم خوردن نظام جامعه می شده است.

[دلیل دوّم:] روایات

زیادی است که در این مجال و نیز دربارهٔ جواز گرفتن جوائز از سلطان وارد شده است، که برخی از آنها را از نظر می گذرانیم:

۱- صحیحهٔ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که حضرت در حدیثی فرمودند:

«اشکالی نیست انسان زمین و اهل آن [کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده می شدند] را از سلطان اجاره نماید. و نیز از حضرت در مورد مزارعه ای که اهل خراج به ربع و نصف و ثلث می دهند سؤال شد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، رسول خدا (ص) هنگامی که خیبر فتح شد نصف آن را به یهود واگذار کرد. کلمهٔ خبر در متن عربی روایت به معنای نصف است. «(۱)»

روشن است که سلطان در حدیث اشاره است به سلاطین جوری که در زمان حضرت موجود بودند، پس روایت بر صحّت قبول از آنان و اینکه قبول از آنان در حکم قبول از امام عادل است دلالت دارد. و خلاصه اینکه موضوع در روایت به یک قضیهٔ خارجیه در یک مورد خاص شباهت دارد. و صدر حدیث نیز گواه بر همین مطلب است، رجوع نمائید.

---

(۱) صحیحه الحلبی عن ابی عبد اللّه (ع) انه قال فی حدیث: «لا بأس بان یتقبل الرجل الارض و اهلها من السلطان.» و عن مزارعه اهل الخراج بالربع و النصف و الثلث؟ قال: نعم، لا بأس به، قد قبّل رسول اللّه (ص) خیبر، اعطاها الیهود حین فتحت علیه بالخبر. و الخبر هو النصف.» تهذیب الاحکام ۷/ ۲۰۲ کتاب التجارات باب ۱۹ حدیث ۳۴.

مزارعه ای را که ما شیعیان صحیح می دانیم، اغلب فقهاء سنّت باطل می دانند، بگویند غرری است برای اینکه ما اغلب نمی دانیم که وقتی می گوئیم نصف شاید اصلا حاصل بدست نیامد «و نهی النبی (ص) عن بیع الغرر» اما وقتی ما دلیل داریم بر صحّتش دیگر اشکالی ندارد، تقریبا مزارعه یک نحو شرکت است همانطور که مضاربه شرکت سرمایه و کار است منتهی کارش تجارت است، مزارعه هم شرکت زمین و آب و کار است، و در حقیقت مساقات هم همینطور است. (الف- م. جلسه ۳۶۹).

(۲) در این روایت دو احتمال هست: اول: اینکه حضرت می فرماید «بان یتقبل الرجل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۸۷

و اما احتمال اینکه مراد، طبیعت سلطان با شرائطی که دارد که از جمله آنها عدالت است باشد، به شکل قضیهٔ حقیقته جدا بعید به نظر می رسد. [زیرا در روایات، از ائمه (ع) به عنوان سلطان، کمتر تعبیر شده است] و در اینجا نکته ای است شایان دقّت.

۲- موثقه اسماعیل بن فضل هاشمی از امام جعفر صادق (ع) گوید: «از حضرت دربارهٔ شخصی پرسش کردم که از سلطان زمین خراج را به چند درهم معلوم یا به طعامی معلوم اجاره کرده، سپس آن را به دیگری اجاره داد، و با کسی

که می خواست در آن زراعت نمایـد شـرط نموده که سـهم هرکـدامشان نصف یـا کمتر از نصف یـا بیشتر باشـد، که برای آن شخص در زمین بعد از زراعت مقداری می ماند آیا آن مقدار که برای او مانده صحیح است؟ حضرت فرمود: آری، در

- الارض و اهلها من السلطان» تقریبا مثل قضیهٔ خارجیه باشد یعنی این حکم برای همان زمان امام صادق (ع) که خلفای عباسی و پیش از آن خلفای اموی بودند باشد، چون زمینهای خراج دست سلاطین عصر بوده و بعضی افراد روستاها را از سلطان اجاره می کردنـد مثلا سالی صـد هزار درهم و بعد به کشاورزها اجاره می دادند و مال الاجاره را که جمع می کردند برای خودشان چیزی در آن می مانـد، معلوم می شود ائمـهٔ (ع) این عمـل که زمینهـای خراجیه را برونـد از سـلاطین جور اجـاره کننـد در آن شرایط اجازه فرمودند.

دوم: اینکه راوی می خواسـته یک قضـیه حقیقیه فرضـی را بپرسد که اگر حکومت حقی باشد و امام و سـلطان عادلی باشد که همه شـرایط را دارا باشد، آیا می شود از او زمین روسـتا را اجاره کرد بعد آن را بین کشاورزان تقسـیم کرد؟ اگر یادتان باشـد در مرسـلهٔ حماد حضـرت موسـی بن جعفر (ع) فرض اینکه منابع مالی حکومت اسـلام دست پیامبر (ص) و امام عادل باشد می گفتند امام با زکات و خمس و اراضی چه کار می کند، یعنی در حقیقت یک سری مسائل فرضی را بیان می کردند. حال اگر این روایت همماننـد آن باشد در این مورد بدرد ما نمی خورد، اما اگر صدر روایت را نگاه کنیم صـحبت خراج و ... است که پیداست امام (ع) می خواهد همان وضع موجود

زمان خودشان را بگوید، یعنی همان قضیۀ خارجیه را نه قضیۀ حقیقیۀ فرضی را که قهرا در زمان امویه و عباسیه وجود نداشته. (الف- م. جلسه ۳۶۹ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۸۸

صورتی که برای آنان نهری حفر نموده یا کاری را انجام داده که کمکی به ایشان است در آن صورت مقدار مانده برای اوست.

گوید: و از حضرت پرسیدم درباره شخصی که زمینی از زمینهای خراج را به چند درهم معلوم یا به طعام معلوم اجاره کرده، بعد آن را قطعه قطعه یا جریب، جریب نموده و به چیز (مبلغ) مشخصی اجاره داده، بطوری که برای خود او در آنچه که از سلطان اجاره نموده مقداری می ماند، و چیزی هم خرج نکرده، یا قطعه ای از آن زمین را اجاره داده بنابراین که بذر و خرج آن را هم به زارعین بدهد، و آن وقت برای او بیش از مقداری که اجاره کرده می ماند، چه خاک زمین از آن او باشد و چه نباشد؟ حضرت فرمود: وقتی زمینی را اجاره کردی و چیزی در آن خرج نمودی یا در آن تعمیر و ترمیمی انجام دادی اشکالی در آنچه که بیان نمودی نیست، (یعنی مقدار اضافه مانده برای خودت است). «۱»

این روایت ظهور در این دارد که نزد پرسش کننده صحت و جواز اجاره از سلطان مفروض بوده و فقط در حلّیت مقدار باقی مانده شبهه داشته است. و سلطان چنانکه گذشت اشاره است به سلاطین موجود از اموی و عباسی و مانند آنان از سلاطینی که مردم به آنان مبتلی بودند- یا در زمانهای بعد به آنها مبتلی می شدند.

---

(۱) موثقه اسماعیل بن الفضل الهاشمی

عن ابن عبـد اللّه (ع) قال: «سألته عن الرجل اسـتأجر من السـلطان من ارض الخراج بـدراهم مسـماه او بطعام مسـمّى ثم آجرها و شرط لمن يزرعها ان يقاسـمه النصف او اقل من ذلك او اكثر و له فى الارض بعـد ذلك فضل، أ يصـلح له ذلك؟ قال: نعم، اذا حفر لهم نهرا او عمل لهم شيئا يعينهم بذلك فله ذلك.

قال: و سألته عن الرجل اسـتأجر ارضا من ارض الخراج بدراهم مسـمّاه او بطعام معلوم فيؤاجرها قطعه قطعه او جريبا جريبا بشى ء معلوم، فيكون له فضل فيما اسـتأجر من السـلطان و لا ينفق شيئا او يؤاجر تلك الارض قطعا على ان يعطيهم البذر و النفقه فيكون له فى ذلـك فضـل على اجارته و له تربه الارض او ليست له؟ فقال: اذا اسـتأجرت ارضا فانفقت فيها شيئا او رممت فيها فلا بأس بما ذكرت.» وسائل ۱۳/ ۲۱۶ باب ۲۱ از كتاب الاجاره حديث ۳.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۳۸۹

و اينكه روايت بر سلطان عادل حق حمل شود جدا بعيـد به نظر مى رسد، (چون مسـتلزم حمل بر موضوع فرضـى است كه آن زمان وجود خارجى نداشتند)

۳- موثقه ديگرى از اسـماعيل بن فضل هاشـمى است كه گويد: «از امام صادق (ع) درباره شخصـى سؤال كردم كه از سلطان، جزيه سـرانه اهل ذمه و خراج درخت خرما و جنگلها و پرنـده ها را اجاره كرده، و آن شـخص نمى داند شايد از اين اجاره ابدا چيزى عايـدش نشود شايـد هم بشود، آيـا بخرد [خريـد به معنـاى اعم كه شامل اجاره هم بشود]، چه وقتى مى توانـد بخرد و يا اجاره نمايد؟

حضرت فرمود: وقتى كه دانستى چيزى از آن بدست مى آورى (مثلا

می بینی که چند تا از آن درختها فعلا خرما داده) می توانی آن را [از سلطان] بخری و اجاره نمایی.»

شیخ صدوق هم مانند همین را روایت نموده الّا اینکه می گوید: «سؤال نموده از خراج اهل ذمه و جزیه سرانه آنان و خراج درخت خرما و جنگلها و صیدگاهها و ماهیها و پرنده ها. «۱»»

در این روایت نیز جواز اجاره از سلطان جور نزد سائل مفروض بوده، لذا سائل در امکان عدم حصول میوه و پرنده و مانند آن شبهه داشته است.

۴- روایت فیض بن مختار گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم چه می فرمائید در رابطه با زمینی که از سلطان اجاره نموده ام سپس آن را به کشاورزهایم اجاره داده ام بنابراین که آنچه خدا از زمین بدست می آورد نصف یا

---

(۱) موثقته الاخری عنه (ع): «فی الرجل یتقبل بجزیه رءوس الرجال و بخراج النخل و الآجام و الطیر، و هو لا یدری لعلّه لا یکون من هذا شی ء ابدا او یکون، أ یشتریه و فی ایّ زمان یشتریه و یتقبل منه؟ قال: اذا علمت ان من ذلک شیئا واحدا انه قد ادرک فاشتره و تقبل به (منه).»

و رواه الصدوق نحوه الّا انه قال: «بخراج الرجال و جزیه رءوسهم و خراج النخل و الشجر و الآجام و المصائد و السمک و الطیر.» وسائل ۱۲/ ۲۶۴ باب ۱۲ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۰

ثلث آن بعد از پرداخت حق سلطان برای من باشد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، من هم با کشاورزهایم چنین معامله می کنم. «۱»»

ظاهر این است که محل نظر در سؤال به قرینۀ جواب،

صحّت مزارعه است که بیشتر فقهاء سنّت با آن مخالفند. و از آن استفاده می شود که صحّت اجاره از سلطان مفروغ عنه بوده است، و با این فرض و این جواب، دیگر احتمال حمل روایت بر تقیّه داده نمی شود.

۵- موثقه اسحاق بن عمار، گوید: از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم دربارهٔ شخصی که از عاملین صدقات ظلمه چیزی را می خرد؟ حضرت فرمود: «از آنان می خرد چیزی را که نمی داند در آن به کسی ظلم کرده اند.» «۲»

ظاهرا خرید از عامل صدقات، خرید چیزی است که از طرف سلطان در آن عامل بوده که خراج نیز از آن جمله است.

۶- صحیحهٔ ابی عبیده حذّاء، گوید از امام باقر (ع) دربارهٔ شخصی از شیعه سؤال کردم که از سلطان، شتر زکات و گوسفند زکات را می خرد، و می داند که عمّال سلطان از مردم بیش از حقی که بر مردم پرداختن آن واجب است می گیرند؟ حضرت فرمود: «شتر نیز مانند گندم و جو و چیزهای دیگر است، اشکالی ندارد مگر اینکه حرام را مشخصا بشناسی.»

به حضرت گفته شد: چه نظری دارید دربارهٔ حسابرسی که نزد ما می آید و زکات گوسفندانمان را می گیرد به او می گوئیم: آنها را به خود ما بفروش، او

---

(۱) روایه فیض بن مختار قال: «قلت لأبی عبد اللّه (ع): جعلت فداک، ما تقول فی ارض اتقبلها من السلطان ثم او اجراها اکرتی علی ان ما اخرج اللّه منها من شی ء کان لی من ذلک النصف او الثلث بعد حق السلطان؟ قال: لا- بأس به، کذلک اعامل اکرتی.» وسائل ۱۳/ ۲۰۸ باب ۱۵ از کتاب المزارعه حدیث ۳.

(۲) موثقه اسحاق بن عمّار قال: سألته

عن الرجل یشتری من العامل و هو یظلم؟

قال: «یشتری منه ما لم یعلم انه ظلم فیه احدا.» وسائل ۱۲/ ۱۶۳ باب ۵۳ من ابواب ما یکتسب به حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۱

هم به خود ما می فروشد، در خرید آنها از او چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «اگر گوسفندان را گرفته و جدا نموده اشکالی ندارد.» از حضرت سؤال شد: دربارهٔ گندم و جو، چه نظر دارید، مقسّم نزد ما می آید و سهم ما را تقسیم می نماید و سهم خود را گرفته آن را با پیمانه جدا می کند، دربارهٔ خریدن آن طعام از او چه نظر دارید؟ حضرت فرمود: «اگر آن را با پیمانه از شما گرفته و خود حضور داشته اید اشکالی ندارد که از او بدون پیمانه کردن بخرید.» «۱»

این صحیحه دلالت بر این می کند که: جواز خرید صدقات و خراج از سلطان و عمّال او نزد سائل بطور اجمال ثابت بوده، و لکن سؤال وی اولاـ از جواز آن به دلیل علم اجمالی که به وجود حرام در دست آنان داشته بوده، ثانیا سؤال کرده از جواز خرید از سلطان چیزی را که بعنوان زکات پرداخت کرده به تو هم اینکه خرید چیزی که بعنوان زکات از مالش بیرون نموده ناپسند است. ثالثا: از اینکه آیا اعتماد بر پیمانه اوّل جایز است یا خیر؟

و در آخرین سؤال از حکم مقاسمه ای که قسمی از خراج به معنای اعم آن است ظاهرا سؤال کرده است.

پس بطور کلی، از سؤال و جوابی که در صحیحه آمده فهمیده می شود که جواز خرید زکات از سلطان از واضحاتی بوده که احتیاج به سؤال نداشته، و الا

(۱) صحیحه ابو عبیده الحذاء عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن الرجل منّا یشتری من السلطان من ابل الصدقه و غنم الصدقه و هو یعلم انهم یأخذون منهم اکثر من الحق الذی یجب علیهم؟ قال: فقال (ع): «ما الابل الّا مثل الحنطه و الشعیر و غیر ذلک، لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینه.» قیل له: فما تری فی مصدّق یجیئنا فیأخذ منّا صدقات اغنامنا فنقول: بعناها، فیبیعناها، فما تقول فی شرائها منه؟ فقال: «ان کان قد اخذها و عزلها فلا بأس.» قیل له: فما تری فی الحنطه و الشعیر، یجیئنا القاسم فیقسم لنا حظّنا و یأخذ حظّه فیعزله بکیل، فما تری فی شراء ذلک الطعام منه؟ فقال: «ان کان قبضه بکیل و انتم حضور ذلک فلا بأس بشرائه منه من غیر کیل.» وسائل ۱۲/ ۱۶۲ باب ۵۲ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۲

اگر چنین نبود سؤال از اصل جواز سزاوارتر می بود.

و لکن از کلام محقق اردبیلی در مبحث متاجر کتاب مجمع البرهان استفاده می شود که ایشان در دلالت حدیث تأمل نموده، و چنین می گوید:

«و نیز در دلالت حدیث بر جواز خرید از سلطان جائر تأمل است، زیرا این سخن امام (ع) که فرمود:

«اشکالی ندارد تا اینکه حرام را مشخصا بشناسی» دلالت می کند بر اینکه خرید چیزی که حلال است بلکه مشتبه است جایز و خرید آنچه که حرمتش روشن است جایز نمی باشد، و بر جواز خرید زکات دلالت صریح ندارد، بله ظهور دارد و لکن به دلیل منافاتی که با عقل و نقل دارد حمل روایت بر ظاهر سزاوار نیست. از سوی دیگر احتمال دارد

که علت اجمال روایت تقیّه باشد. از طرفی، دلیل عدم حمل روایت بر ظاهر اینست که به اتفاق فقهاء ظاهر روایت مراد نمی باشد، «۱» چون آنچه را که سلطان جائر می گیرد حلال نیست، فتامل.» «۲»

شیخ انصاری در مکاسب به کلام مقدس اردبیلی اعتراض نموده و گوید:

«شما آگاهید به اینکه از نظر عقل، دلیلی که اقتضای زشت بودن حکم مذکور (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائر) را داشته باشد وجود ندارد. و چه فرقی است بین این حکم و بین آنچه که ائمه (ع) در آنها برای شیعیانشان به جهت حقوقی که در آن چیزها داشتند حکم به حلیت نموده اند؟ در نقل هم دلیل وجود ندارد مگر عموماتی که از امثال این صحیحه (ابی عبیده حذاء) که روایتا و عملا مشهور بین فقهاء شیعه است پذیرش تخصص دارند، علاوه بر اینکه از گروهی از فقهاء نقل اجماع بر جواز شده است. و اما حمل روایت

---

(۱) این چه اجماع و اتفاقی است که ایشان ادعا می کند، در حالی که فقها نوعا فتوی داده اند که جایز است. الف- م. جلسه ۳۷۰ درس.

(۲) مجمع الفائده و البرهان، کتاب المتاجر. ذیل گفتار مصنف: و ما یأخذ السلطان الجائر.

بر تقیّه به مجرد تعارض آن با عمومات جایز نمی باشد، چنانکه روشن است.» «۱»

[دلیل سوم:] روایاتی که ممکن است به آنها برای این مقام

(جواز اخذ خراج از سلطان) استدلال شود زیاد است که در ابواب مختلف پراکنده هستند، که از جمله آنها روایاتی است که دلالت بر حلیّت جوائز سلاطین دارد که بیشتر این جوائز هم از خراج است. ائمه (ع) و صحابه و اصحاب ائمهٔ ما مبتلای به آن بوده اند و چه

بسا که آن جوائز را قبول می کردنـد چنانکه تواریخ و روایات دلالت بر آن دارد، در این زمینه به وسائل «۲» و غیر آن از دیگر کتب مراجعه نمائید.

محور هفتم: [دخالت خرید از سلطان جائر در حکم یاد شده]

آیـا حکمی که گـذشت مختص به چیزهـایی است که جـائر آنهـا را گرفته و دریـافت نمـوده، بطـوری که قبـل از گرفتن جـائر خریدن آنها از او و قبول حواله از او صحیح نمی باشد، یا آن حکم همهٔ این صور را شامل می شود یعنی حکم سلطان جائر در خراج زمینهایی که بر آنها مسلط شده حکم امام عادل است بطور مطلق؟ مسأله دو صورت دارد، بلکه دو قول در آن است.

ظـاهر روایـات، عمومیّت حکم است و آن از روایـاتی که در زمینه واگـذاری زمین و خراج افراد و خرمـا و درخت وماننـد آن وارد شده استفاده می شود، رجوع نمائید.

قبلا نیز به نقل از مسالک گذشت که شهید فرمود:

«شـرط نیست که جـائر خود از مالـک بگیرد، گرچه این سـخن محقق در شـرایع: «آنچه جـائر می گیرد» شـرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائر محوّل به خود شخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرار داد یا آن چیز را که در

---

(۱) مکاسب/ ۷۳ (- چاپ دیگر ۵/ ۲۵۱).

(۲) وسائل ۱۲/ ۱۵۶ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به.

دست مالک یا در ذمهٔ او بود به آن شـخص فروخت، جایی که فروش در ذمّه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است پرداخت نماید.» «۱»

و از جامع المقاصد گذشت که فرمود:

«به دلیل اجماع، بین اینکه زکات و مقاسمه را جائر خود بگیرد یا محوّل به دیگری کند فرقی

نیست.» «۲»

محور هشتم: [آیا شارع صحّت تصرفات سلطان جائر را امضاء کرده یا حلیت تصرف برای شیعه را؟]

[محتملات در مسأله]

آیا حکم جواز مختص به کسی است که خراج به او منتقل شده، پس جائر در گرفتن خراج اصلا استحقاقی ندارد و این معامله را شارع امضاء نکرده مگر حلیّت مال را برای کسی که مال به او منتقل شده؟ در برخی کلمات شیخ اعظم (انصاری) آمده که مال بر ملك همان کسی که از او گرفته شده باقی می باشد و با این همه فقط گرفتن آن بدون خلاف از جائر جایز است، یا اینکه، شارع سلطنت جائر را بر آن امضاء نموده، در آن صورت پرداخت نکردن آن مال یا بدل آن به جائر حرام است؟ مسأله دو صورت دارد:

از رسالۀ محقق کرکی است که گوید:

«پیوسته ما از عده زیادی که با آنان هم عصر هستیم شنیده ایم- مخصوصا از شیخ اعظم، شیخ علی بن هلال (قدس سره)- که بر کسی که پرداخت خراج لازم است سرقت و انکار آن، حرام است، زیرا آن حقی واجب است بر عهده او.» «۳»

و در مسالك آمده است:

«فقهاء شیعه بیان کرده اند که برای هیچ کس از کشاورزها انکار زکات و منع

---

(۱) مسالك ۱/ ۱۶۸.

(۲) جامع المقاصد ۴/ ۴۵ (چاپ قدیم ۱/ ۲۰۷) کتاب المتاجر.

(۳) مکاسب ۷۴ (چاپ دیگر ۵/ ۲۷۰) و کلمات المحققین ۱۹۰ (آخر رسالۀ خراجیه).

آن جایز نمی باشد و تصرف در آن جایز نیست مگر با اجازه حاکم، بلکه برخی از آنان ادعای اجماع بر آن نموده اند ... در هر صورت ظاهر کلمات فقهای شیعه این است که خراج و مقاسمه برای جائر آنجا که طلب نماید لازم است یا متوقف بر اجازۀ اوست.» «۱»

شیخ اعظم در مکاسب

گوید:

«اگر منظور از ممانعت پرداخت خراج، ممانعت از پرداخت سهم بطور مطلق اراده شده باشد که تصرف در زمین نماید بدون پرداخت اجرت، برای این مصرف، وجهی مقبول هست، چون زمین ملک مسلمین است، پس بناچار باید برای آن اجرتی پرداخت شود تا در مصالح مسلمین مصرف گردد.

و اگر منظور ممانعت از پرداخت سهم مخصوص جائر اراده شده باشد دلیلی بر حرمت چنین ممانعتی وجود ندارد، چون اشتغال ذمۀ کسی که روی زمین کار می کند به پرداخت اجرت، موجب نمی شود که آن را به جائر بدهد، بلکه ممکن است گفته شود در صورت تمکّن، پرداخت آن به جائر جایز نمی باشد، چون او مستحق دریافت آن نیست، پس یا به امام عادل یا نایب خاص یا نایب عام او داده می شود، و در صورت عدم امکان، خود کشاورز، متولی صرف آن در مصالح، از باب امور حسبه می شود «۲»، علاوه بر اینکه برخی روایات، ظهور در جواز ممانعت از پرداخت به جائر دارد، مثل صحیحۀ زراره که گوید: «ضریس بن عبد الملک» و برادرش از «هبیره» برنجی را به سیصد هزار خریدند. به او گفتم: وای بر تو- یا لعنت بر تو- برای خمس این مال فکری بنما و آن را برای او (امام جعفر صادق (ع) بفرست و بقیّه را نگه دار، ولی او سخن مرا نپذیرفت. زراره گوید: وقتی مال یعنی پول

---

(۱) مسالک ۱/ ۱۵۵.

(۲) امور حسبه، یعنی اموری که شارع مقدس راضی به ترک و بی اعتنائی به آنها نیست و باید برای رضای او در جامعه عملی گردد.

برنج ها را برای بنی امیه فرستاد، حکومت بنی امیّه

سقوط کرد (و حکومت بنی العباس آمد). گوید: جریان آن را برای امام جعفر صادق (ع) عرض کردم حضرت فورا در جواب فرمود: مال، ملک خود اوست، مال، ملک خود اوست.

به حضرت عرض کردم: او آن را (برای بنی امیه) فرستاد، حضرت انگشت خود را به دندان گرفت.» «۱»

روشن است که آنچه را شیخ اعظم بیان نموده با قواعد موافق تر است. (چون اجباری در پرداخت خراج به امام جائر نیست.)

و اشکالی نیست در اینکه تکلیفا تصرف بر جائر حرام بوده و وضعا ضمان بر او ثابت است، گرچه برای کسی که از جائر می گیرد گرفتن و تصرف کردن جایز است.

ممکن است برای عدم ضمان حاکم جائر به دو وجه استدلال نمود:

اول اینکه: از روایات چنین استفاده می شود که ائمه (ع) به جائر اجازهٔ تصرف در این مال را بعد از اینکه پیراهن خلافت را به تن نمود و آن را غصب کرد به جهت حفظ مصالح مسلمین به نحو ترتّب «۲» داده باشند.

دوم اینکه: صحّت معامله از یک طرف نیازمند صحّت از طرف دیگر است، زیرا قابل تصوّر نیست که معاملهٔ واحد از طرفی صحیح باشد و از طرف دیگر فاسد، پس وقتی که خریدن از جائر صحیح است، فروختن او نیز صحیح است.

البته هر دو وجه قابل مناقشه است، زیرا وجه اول ادّعای محض است و دلیلی بر آن نیست. بر وجه دوّم نیز ایرادی که وارد است اینکه اجازهٔ امام که خود ولیّ

---

(۱) مکاسب ۷۴ (- چاپ دیگر ۵/ ۲۷۲) و نیز در وسائل ۱۲/ ۱۶۱ باب ۵۲ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۲.

(۲) ترتب، عنوان بحثی است در علم اصول

فقه. و مورد آن مترتب بودن امر به موضوع «مهم» در فرض عصیان امر به «اهم» است، که بعضی جایز دانسته و بعضی غیر جایز بلکه غیر معقول. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۷

مال است برای کسانی از شیعه که مال را می گیرند، مستلزم اجازه نسبت به آنچه که از جائر صادر می شود و تصحیح معاملاتی که انجام می دهند نیست، تا اینکه ضمان از او برداشته شود. در روایات نیز چیزی که دلالت بر آن داشته باشد وجود ندارد. پس اجازۀ امام برای آن کسان از شیعه که مال را می گیرند نظیر اجازه است نسبت به عقد فضولی که این اجازۀ مالک مستلزم رفع گناه از تصرف فضولی و غصب و منتقل شدن عوض به او نخواهد بود. و این نکته ای است شایان دقّت.

خلاصه بحث:

نتیجه اینکه محتملات در مسأله سه تاست:

اوّل: اینکه گفته شود: مال خراج بر ملک کسی که از او گرفته شده باقی است، و مع ذلک به گیرنده مال هم اجازۀ تصرف در آن داده شده، چنانکه ظاهر چیزی که از شیخ حکایت نمودیم همین است.

دوّم: اینکه امام (ع) تصرفات و معاملات جائر را اجازه داده، و حکم کرده به اینکه با جائر معامله امام عادل شود و حتی ممانعت از پرداخت اجرت زمین به جائر بعد از اینکه جائر متصدی اجاره آن شده را حرام نموده است.

سوّم: اینکه گفته شود: حکم جائر در این مقام (اخذ زکات و مقاسمه) حکم تصرف فضولی است، پس تصرف جائر در مال، حرام است و اگر مال یا قیمت آن را تلف کند ضامن است، نهایت امر اینکه امامی که ولیّ امر مسلمین

است نسبت به شیعیانش تصرفات و معاملات را اجازه داده، پس مال به ملک گیرنده منتقل می شود و لکن به اجازه امام (ع) چنانکه در معاملات فضولی مال با اجازهٔ مالک به مشتری و قیمت مال هم به مالک منتقل می شود، بدون اینکه اجازهٔ مالک، رفع حرمت یا رفع ضمان نسبت به شخصی که تصرف فضولی نموده را اقتضا کند، یا موجب انتقال عوض به او گردد.

از میان این سه احتمال قویترین آنها احتمال سوّم است. و این مطلبی است قابل توجّه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۸

محور نهم: [سلطان جائر کیست؟]

[توضیح محل بحث]

آیا حکمی که گذشت به سلطان جائر مخالف مذهب که معتقد است استحقاق گرفتن خراج را دارد اختصاص دارد یا اینکه حکم عمومیّت داشته و هر یک از فرمانروایان ستمگر اعم از شیعی و سنّی و بلکه کافر را شامل می شود؟

از این جهت که موارد روایات مربوط به سلطان مخالفی است که معتقد است استحقاق واگذاری و گرفتن و دادن را دارد، فقط او را شامل می شود، پس جاهایی که حکمی مخالف قواعد باشد به همان موارد روایات اکتفاء می شود. و این در حقیقت از قبیل وادار نمودن افراد است به آنچه که خود ملزم به آن هستند.

ولی از آن جهت که حرج و ضرر بر شیعه لازم می آید و به دلیل تنقیح مناط قطعی، «۱» و بلکه اطلاق برخی روایات بنابر آنچه گفته شده، باید بگوئیم حکم، هر گونه سلطان جائری را شامل می گردد. روایاتی مانند: صحیحهٔ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اشکالی نیست در اینکه انسان زمین و اهل آن یعنی کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده می شدند را از

سلطان اجاره نماید.» «۲»

---

(۱) یعنی ما ملاک را می فهمیم فرقی نمی کند که سلطان مثلا هارون بگوید من شیعه اثنی عشری هستم یا سنی هستم، مذهبم مالکی است یا حنفی، بالاخره پادشاهی جائر است، پس ملاک یکی است. (الف- م. جلسه ۳۷۲ درس).

مناط حکم همان چیزی است که شارع مقدس حکمش را معلق بر آن قرار داده است، و تنقیح مناط عبارت است از بدست آوردن مناط و ملاک قطعی حکم، و اینکه مجتهد حکم واقعه ای را بر واقعهٔ دیگر به جهت یکی بودن ملاک حکم سرایت دهد. حال اگر تنقیح مناط، قطعی باشد نه ظنّی فقهای امامیّه آن را حجت می دانند زیرا حکم مبتنی بر قطع است و حجّیّت و اعتبار قطع ذاتی است. البته تنقیح مناط چیزی غیر از قیاس است، منتهی این جهت جای بحث دارد که آیا عقل انسان می تواند مناطها و ملاکات احکام و موانع آنها را بگونه قطع ادراک نماید یا خیر به همین جهت برخی معتقدند که تنقیح مناط خود یک نوع قیاس است که نام آن را تغییر داده اند. (مقرر)

(۲) صحیحهٔ حلبی عن ابی عبد الله (ع): «لا بأس بان یتقبل الرجل الارض و اهلها من السلطان.» تهذیب الاحکام ۷/ ۲۰۲ کتاب التجارات باب ۱۹ حدیث ۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۳۹۹

در این روایت، سلطان بطور مطلق ذکر شده.

و نیز صحیحهٔ ابی بصیر و محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) که به امام (ع) چنین گفتند: نظر شما دربارهٔ این زمینها [اشاره به همان زمینهای خراجیه سواد عراق] که (حکومت آن) را به مزارعه می دهند چیست؟ حضرت فرمود: «هر زمینی را که سلطان به

شما داد و چیزی در آن کشت نمودید باید از محصولی که خداوند از زمین برای شما بهره و استفاده میدهد مقداری را که سلطان با شما مقاطعه کرده پرداخت «۱» نمائید.»

و غیر آن از روایاتی که حکم در آنها بر طبیعت سلطان واقع شده است که به اطلاق آنها تمسک می شود.

به هر حال در مسأله دو قول است: شهید در مسالک گوید:

«روشن است که حکم، مختص به سلطان جائر سنی مذهب است، نظر به اعتقاد او که نزد اهل سنّت چنین سلطانی استحقاق گرفتن و دادن زمین را دارد. پس اگر شیعه باشد گرفتن آنچه که از زکات و مقاسمه می گیرد حلال نمی باشد، چون اعتراف به ظالمانه بودن آن دارد، و در چنین صورتی تنها مرجع، نظر حاکم شرعی آنان است. و احتمال دارد که بطور مطلق جایز باشد به جهت اطلاقی که روایت و فتاوا دارد. اما وجه اینکه مقیّد به سلطان سنی مذهب شده، اصاله المنع است (اصل اینکه تصرف جائر در اراضی خراجیه حکم خلاف قاعده است) مگر آن مصادیقی که دلیل، آنها را از تحت اصل خارج کرده باشد، که دلیل بطور اطمینان، سلطان سنی مذهب را می گیرد، و آنکه از ائمه سؤال شده تنها سلطان سنی مذهب بوده پس بقیّه موارد آن در

---

(۱) صحیحه ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) انهما قالا له: هذه الارض التی یزارع اهلها ما تری فیها؟ فقال: «کل ارض دفعها الیک السلطان فما حرثته فیها فعلیک مما اخرج اللّه منها الذی قاطعک علیه. الحدیث.» وسائل ۶/ ۱۲۹ باب ۷ از ابواب زکاه الغلات حدیث ۱.

تحت اصل باقی می مانند، و اگر دلیلی هم یافت شود که مطلق باشد، قرائن بر این دلالت دارند که مراد سلطان سنی مذهب است به جهت اینکه واقعا یا در بیشتر موارد در آن زمانها سلطان وقت سنی مذهب بوده است.» «۱»

مرحوم سبزواری در کفایه الاحکام به شهید اعتراض نموده، گوید:

«آنچه از کلام شهید ثانی استفاده می شود که ایشان خواسته اند حکم حلیّت خراج را به خراجی که از سلطان سنی مذهب گرفته می شود اختصاص دهند وجهی برای آن نیست، زیرا روشن است که اجازۀ ائمه (ع) در حقیقت به این قصد بوده که شیعیان به حقوقی که در بیت المال دارند برسند چون می دانستند که دست یافتن شیعه به حقشان به دلیل ناتوانی و استیلاء سلاطین بر اموال ایشان برای آنان مقدور نمی باشد، چنانکه روایت عبد اللّه بن سنان از پدرش و روایت ابی بکر حضرمی به این نکته اشاره داشت. و اعتقاد جائر از روی

---

(۱) مسالک ۱/ ۱۶۹. اگر مطلقی داشته باشیم که در مقام بیان باشد به صرف غلبه نمی شود دست از اطلاق آن برداشت، مثلا چنانچه فرمودند: الماء یطهّر، نمی توان گفت چون اغلب آبها مواد کبریتی ندارد، از آب گرم محلّات که مواد کبریتی دارد منصرف است و آن را نمی گیرد، اینجور نیست، و صرف غلبه سبب نمی شود که دست از اطلاق برداریم. بلی اگر انصراف اگر به حدّی رسید که مثل قرینه متصله باشد یعنی «قید نگفته» مثل «قید گفته» باشد، در این صورت به اطلاق ضربه می زند و انصراف به غالب سبب می شود که دست از اطلاق برداریم. لکن مشکل بر سر اصل اطلاق است که

شرط مهم آن اینست که مولی در مقام بیان هم باشد، تا بتوان به گردن مولی گذاشت که اگر مرادت مقید بود و مع ذلک به لفظ مطلق گفته ای، مردم را به بیراهه انداخته ای و مولای حکیم مردم را به بیراهه نمی اندازد، پس چون قید نیاورده ای و در مقام بیان هم بوده ای معلوم می شود مرادت مطلق بوده، و حال این روایات چون در مقام تصحیح اصل تقبّل از سلطان است، تنها ذکر لفظ سلطان دلیل بر اطلاق آن نیست تا شما بگوئید ما را به چاه انداخته ای و این خلاف حکمت است، زیرا بر مقام بیان از ابن جهت نیست و باید مولی در مقام بیان باشد پس اطلاق داشتن این روایات مشکل است.

(الف- م. جلسه ۳۷۲ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۱

جهل به اینکه گرفتن و دادن خراج نسبت به شیعه برای او رواست در جواز گرفتن خراج مؤثر نیست، زیرا جهل عذر نمی باشد. و اگر اعتقاد به اباحه مؤثر بود بی تردید تأثیر آن در روا بودن اخذ توسط جائر نسبت بخود او سزاوارتر می بود.» «۱»

روشن است که مراد مرحوم سبزواری از آن دو روایت روایتی است که شیخ به سند صحیح آن را نقل کرده از عبد الله بن سنان از پدرش، گوید: «به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: برای من زمین خراجی است که بابت آن ناراحتم، آیا آن را رها کنم؟: حضرت مدت کمی ساکت ماندند سپس فرمودند «هنگامی که قائم ما قیام کند سهم تو از زمین بیش از آن است.» و فرمود: «اگر قائم ما قیام کند برای انسان بیشتر از آنچه اینان واگذار می کنند می باشد.»

مانند همین را نیز کلینی روایت کرده است.» «۲»

و نیز شیخ به سند صحیح از ابی بکر حضرمی روایت کرده که: بر امام جعفر صادق (ع) وارد شدم در حالی که فرزندش اسماعیل نزد حضرت بود، حضرت فرمودند: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سمّاک جوانان شیعه را بکار گیرد، آنان کفایت نیاز او را می کنند همان اندازه که دیگر مردم کافی برای نیاز او

---

(۱) کفایه الاحکام ۷۹.

(۲) رواه الشیخ بسند صحیح عن عبد الله بن سنان عن أبیه قال: «قلت لأبی عبد الله (ع):

انّ لی ارض خراج و قد ضقت بها، أ فأدعها؟ قال: فسکت عنی هنیهه ثم قال: «ان قائمنا لو قد قام کان نصیبک من الارض اکثر منها.» و قال: «لو قد قام قائمنا کان للانسان افضل من قطائعهم.» وسائل ۱۱/ ۱۲۱ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳.

ظاهر این روایت دلالت دارد بر این که اگر از دست حاکم جائر چیزی به دست شما رسید تصرف ید آن مانع ندارد، و تحلیل مطلق فهمیده نمی شود، یعنی کسی بگوید اینها در زمان غیبت بی صاحب است و کس هر قدر توانست را بگیرد، نه این طور نیست. بله اگر بخواهیم عادلانه تقسیم بکنیم ببینیم به هر کس چقدر می رسد و تو مستحق آن و مورد مصرفش باشی، اگر به اندازهٔ حقت به دستت رسیده تصرف در آن مانعی ندارد. (الف- م. جلسه ۳۷۳ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۲

هستند، و او به آنان بدهد آن اندازه که به دیگر مردم می دهد؟» آنگاه حضرت به من فرمودند: «برای چه عطاء خود از بیت المال را رها کردی؟» عرض

کردم: از ترس دینم. حضرت فرمود: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سمّاک عطاء تو را برایت بفرستد؟ آیا نمی داند که برای تو در بیت المال سهمی است؟ «۱»

و نیز گواه بر همین مضمون است روایت ابراهیم ابن ابی زیاد، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین جزیه سؤال کردم حضرت فرمود: «آن را بخر همانا برای تو حقی بیش از آن است.» «۲»

و روایت محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) و ساباطی و زراره از امام جعفر صادق (ع) که اینان از آن دو امام (ع) دربارهٔ خریدن زمین جزیه از دهقانان سؤال کردند حضرت فرمود:

«اگر خریدی، یا زمین از تو گرفته می شود یا خراج آن را می پردازی عمار ساباطی گوید: آنگاه حضرت به من رو کرد و فرمود: «آن را بخر همانا تو حقی بیش از آن حق داری.» «۳»

---

(۱) رواه الشیخ بسند صحیح عن ابی بکر حضرمی قال: دخلت علی ابی عبد الله (ع) و عنده اسماعیل ابنه فقال: «ما یمنع ابن ابی سمّاک ان یخرج شباب الشیعه فیکفونه ما یکفیه الناس و یعطیهم ما یعطی الناس؟» ثم قال لی: «لم ترکت عطاءک؟» قال:

قلت: مخافه علی دینی. قال: «ما منع ابن ابی سمّاک ان یبعث الیک بعطائک؟ اما علم ان لک فی بیت المال نصیبا؟» وسائل ۱۲/ ۱۵۷ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۶.

(۲) خبر ابراهیم بن ابی زیاد قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الشراء من ارض الجزیه.

قال: فقال: «اشترها فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

(۳) خبر

محمـد بن مسـلم عن ابی جعفر (ع) و الساباطی و زراره عن ابی عبد الله انهم سألوهما عن شـراء ارض الدهاقین من ارض الجزیه فقـال: «انه اذا کـان ذلـک انتزعت منـک او تؤدی عنهـا ما علیها من الخراج.» قال عمّار: ثم اقبل علیّ فقال: «اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» وسائل ۱۲/ ۲۷۴ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۳

از این روایـات اسـتفاده می شود، کسـی که حقی در زکـات یا خراج یا ماننـد آن دارد برای او دریافت حقش گرچه از دسـت جـائر غـاصب باشـد جـایز است. و چنین است که امـام (ع) به سـبب ولایتش تصـرف جائر و گرفتن و دادن او را نسـبت به حق کسـی که برای او حقی است و حق او به دست جائر رسـیده اجازه داده و تنفیذ نموده است، مخصوصا وقتی که صاحب حق از شیعیـان آنـان باشـد و این از جهت تسـهیل امر بر شـیعه و محبّت بر آنان است. و به موجب این اجازه و تنفیـذ، جوائز سـلطان و زمینها و اموالی که از او گرفته می شود برای خصوص کسانی که مسـتحق آنها بوده و مورد مصـرف آنها شـرعا هستند روا می باشد، اگر چه برای غیر مستحق، حلال نیست.

و شاید علّامه در بیع تذکره اشاره به همین معنی کرده آنجا که گوید:

«آنچه جائر از غلّات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین، و از چارپایان به اسم زکات می گیرد خریدن و قبول بخشش آن جایز است، و برگرداندن آن به صاحبانش واجب نیست گرچه شناخته شده باشند،

چون این مالی است که زارع و صاحب چارپا و زمین، مالك آن نمی باشند، بلکه آن حق خداست که غیر مستحق (جائر) آن را گرفته، پس ذمۀ صاحب مال بری گشته و خریدن آن هم جایز است.» «۱»

ممکن است این مورد و امثال آن را اینطور بیان نمود که آنها از امور حسبیه ای است که شارع حکیم به تعطیل شدن و معطل گذاردن آنها راضی نیست، پس وقتی که انجام و اقامه آنها برای امام و حاکم شرعی و عدول مؤمنین ممکن نباشد،

---

(۱) تذکره ۱/ ۵۸۳. البته این عبارت علّامه قابل خدشه است، برای اینکه درست است کشاورز بدهکار است اما اگر به غیر اهل داده شود او برئ الذمه نمی شود، مثل اینکه اجاره خانه ای را من بدهکارم و غیر مالك بیاید از من بزور بگیرد من بری الذمه نمی شوم. اما باید کلام علامه را توجیه کنیم و بگوئیم منظور او این است که تو در عین حال دغدغه نداشته باش که مال کشاورز را به تو داده اند، زیرا حق الله است و امام (ع) تنفیذ کرده و با تنفیذ امام (ع) تصرف اشکال ندارد .. (الف- م. جلسه ۳۷۳ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۴

برپا داشتن آنها از طرف حکّام جور و عمّال آنان، بلکه هر جائر و فاسقی که متصدی آنها شود صحیح می باشد، می خواهد جائر شیعه باشد یا سنّی.

با این بیان همۀ تصرفات جائر که از وظایف امامت حقه است مانند آنچه که از آنان در حفظ کیان اسلام و حفظ مرزها و دفاع از حریم و حقوق مسلمین و ایجاد امنیت در راهها و احداث مساجد و بیمارستانها و

راهها و گسترش معروف و قطع ریشه های فساد و غیر آن واقع می شود، درست می شود. گرچه به جهت پوشیدن لباس خلافت بناروا و واگذار نکردن آن به اهلش مجازات خواهند شد و بر مردم نیز تلاش در جهت برپائی دولت حقهٔ عادله واجب است، زیرا منافاتی بین این دو وظیفه نیست: پس بر امت تلاش در برگرداندن حکومت به اهلش واجب بوده و بر جائر نیز واگذاری حکومت به اهلش واجب می باشد، و لکن با این همه پس از غصب حکومت و به تن کردن لباس خلافت و قبضه کردن قدرت باز بر حاکم جائر واجب است متصدی امور مهمی که شارع به ترك آنها و سهل انگاری در آنها راضی نیست از باب حسبه بشود، و بر امت نیز اطاعت و کمك به او در این سنخ از امور واجب است تا اینکه دولت حق مستقر شده و اقامهٔ این امور به او واگذار گردد، و این مطلبی است شایان توجّه.

اشکالهای وارده بر دلایل تعمیم

با این همه ممکن است در دلیلهایی که برای تعمیم در مسأله بیان شد از چند طریق مناقشه شود:

اوّلا: لفظ سلطان که در روایات آمده به سلاطین زمان خود ائمه (ع) از اموی ها و عباسیها که مدعی خلافت بودند، انصراف دارد و الف و لام (السلطان) برای عهد است، و قضایا هم قضایای خارجیه است نه حقیقیه، چون اگر چنین نبود لفظ سلطان بر سلطانی که دارای شرایط شرعی است حمل می شد.

ثانیا: اصلا ما منکر اطلاق هستیم، چون روایاتی که توهم اطلاق از آن شده

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۵

برای بیان حکم دیگری آمده مانند سؤال از جواز داخل نمودن

کشاورزان زمین خراجیه در عقد اجاره آن زمینها که در صحیحهٔ حلبی آمده، و، سؤال از واگذاری زمین به مبلغی بیش از آنچه از سلطان اجاره نموده، در روایت فیض بن مختار و مانند آن.

ثالثا: اینکه ادعا شده با حرمت اخذ، ضرر و حرج لازم می آید ممنوع است، چون حرمت اخذ از سلطان جائر، مختص آنجایی است که بطور آشکار دانسته شود که آن مال داده شده، زکات یا خراج است، و همه آنچه که در دست سلطان جائر است چنین نیست، به دلیل احتمال وجود حلال در بین آنچه در دست سلطان است، و مجرد احتمال وجود حلال، در جواز اخذ از سلطان کفایت می کند. و علم اجمالی به وجود حرام پس از اینکه بعضی اطراف آن از محل ابتلاء خارج باشد ضرر نمی زند، همانند اخذ از کسی که حقوق واجبهٔ خود مانند خمس و زکات را پرداخت نمی کند.

رابعا: اینکه گفته شد با حرمت اخذ از سلطان حرج و ضرر لازم می آید جواب به نقض داده می شود که با امتناع از اخذ دیگر چیزهایی که با ظلم از مردم می گیرند، از قبیل عشور (ده یک) و انواع مالیاتها هم، حرج لازم می آید، پس بناچار باید حکم به جواز اخذ آنها کرد، در حالی که هیچ کس چنین چیزی را نگفته است.

خامسا: در دلیل تعمیم مناقشه می شود به آنچه که در کلام شیخ اعظم آمده، از اینکه عنوان مسأله در کلمات فقهاء چیزی است که جائر می گیرد به جهت شبهه مقاسمه یا زکات (یعنی خودش را مستحق اخذ زکات می داند) چنانکه در منتهی آمده، یا به اسم خراج یا مقاسمه چنانکه در غیر منتهی آمده، و

چیزی که سلطان جائر شیعه می گیرد به جهت شبهه خراج یا مقاسمه نیست، چون مراد از شبهه خراج و مقاسمه، شبهه استحقاق آن دولت است که در مذهب عامه (اهل سنّت) است نه در مذهب شیعه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۶

بنابراین احتیاط آن است که در هر مورد شک در حلیّت و جواز شد رجوع به حاکم شرعی شود و از او اجازه گرفته شود.

محور دهم: [نقش اجازه امام در زمینهایی که با شمشیر فتح شده]

به استدلال به روایاتی که در مورد زمین سواد (سرزمین عراق) وارد شده که برای مسلمانان است اشکال شود، به این که زمین سواد عراق به دستور و اجازهٔ امام فتح نشده و مشهور هم بین فقهاء شیعه، بلکه به اجماع آنان: آنچه که جنگجویان بدون اجازهٔ امام به غنیمت می گیرند از انفال بوده و بطور خاص برای امام می باشد. (نه برای عموم مسلمانان) و گواه بر آن است مرسلهٔ ورّاق از شخصی که نام او را برده به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اگر گروهی بدون اجازهٔ امام جنگ کنند و مال بدست آورند، همهٔ غنیمت برای امام است، و وقتی که به دستور امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند فقط خمس آن مال امام است.» «۱»

و قبلا سخن شیخ طوسی از کتاب مبسوط گذشت که فرمود:

«بنابر روایتی که فقهاء شیعه نقل کرده اند معصوم (ع) فرموده: «هر لشکر و گروهی که بدون فرمان امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند، غنیمت مخصوص امام است» این زمینها و غیر آن از زمینهایی که بعد از پیامبر اکرم (ص) فتح شده- به جز آن مقدار که در زمان امیر المؤمنین (ع) فتح شد- اگر چیزی

از آنها سالم مانده باشد مخصوص امام است.» «۲»

بنابراین لازم است روایات وارد شده در مورد زمین سواد (که آنها مال مسلمین است) بناچار حمل بر تقیّه شود.

---

(۱) مرسل الورّاق عن رجل سمّاه عن ابی عبد الله (ع) قال: «اذا غزا قوم بغیر اذن الامام فغنموا کانت الغنیمه کلها للامام، و اذا غزوا بامر الامام فغنم کان للامام الخمس.» وسائل ۶/ ۳۶۹ باب ۱ از ابواب الانفال و ما یختص بالامام حدیث ۱۶.

(۲) مبسوط ۲/ ۳۴. «ان کلّ عسکر او فرقه غزت بغیر امر الامام فغنمت یکون الغنیمه للامام خاصه»

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۷

از این اشکال پاسخ داده می شود به اینکه اوّلا: آنچه از مرسلۀ ورّاق به ذهن پیشی می گیرد خصوص غنیمتی است که خمس آن داده می شود و بعد تقسیم می گردد، پس شامل زمینهایی که خمس نداشته و تقسیم نمیشود، نمی گردد چنانکه قبلا گذشت.

ثانیا: به اینکه عمر دربارۀ زمین سواد با امیر المؤمنین (ع) مشورت کرد.

و دلالت بر آن دارد عمل عمار یاسر «۱»، چون عمّار از خواص اصحاب حضرت (ع) بود و از او عملی صادر نمی شد مگر به فرمان امیر المؤمنین (ع). مگر اینکه گفته شود: مجرد رضایت و اجازه امام در اینکه این زمینها برای مسلمانان باشد کافی نیست، بلکه معتبر این است که جنگ به فرمان امام و زیر نظر فرماندهی باشد که امام منصوب فرموده.

مرحوم سبزواری در کفایه الاحکام بعد از اینکه مرسلۀ ورّاق را ضعیف شمرده چنین می گوید:

«بنابراین اگر مرسله صحیح هم باشد ضرری نمی زند، به دلیل اینکه پیروزیهایی که در زمان عمر واقع شده بود با اجازه امیر المؤمنین (ع) بود، چون عمر با

صحابه مخصوصا امیر المؤمنین (ع) در امور جنگها و غیر آن مشورت می کرد، و این امور مگر با نظر امیر المؤمنین (ع) صورت نمی گرفت و پیامبر (ص) نیز این پیروزیها و غلبه مسلمین بر ایران و روم را به آن حضرت خبر داده بود. از طرفی در آن زمان سلمان حکومت مدائن را قبول کرد، عمار نیز فرماندهی سپاه را، و با توجه به روایاتی که در شأن این دو رسیده است (یعنی ارتباط نزدیک این دو نفر با امیر المؤمنین (ع)) همهٔ

---

(۱) اینکه در تاریخ دارد که خلیفهٔ دوم عمار یاسر را بعنوان استاندار کوفه و عثمان بن حنیف را به عنوان کارگزار خود در جاهایی گماشت با اینکه اینها از اصحاب خاص امیر المؤمنین (ع) بوده اند معلوم می شود که این برنامه ها بدون نظر امیر المؤمنین (ع) انجام نمی گرفته است. (الف- م جلسه ۳۷۵ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۸

اینها قرینه ای است بر آنچه که ما بیان کردیم. (که آن حضرت جنگ را تنفید و تأیید کرده اند)

علاوه بر آن در مورد سرزمین سواد که مال عموم مسلمانان است روایت صریح داریم چنانچه یادآور شدیم.

شیخ نیز از محمد بن مسلم در حدیث صحیح به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که گوید: از حضرت از سیره امام امیر المؤمنین (ع) دربارهٔ زمینهایی که بعد از رسول خدا (ص) فتح شد سؤال کردم، حضرت فرمود:

امیر المؤمنین (ع) دربارهٔ زمینهای اهل عراق به طریقه ای عمل کرد که آن سیره برای دیگر زمینها الگو خواهد بود». «۱»

صاحب جواهر بعد از نقل کلام کفایه در جواهر می گوید:

«و صدوق بطور مرسل روایت کرده که عمر

دربارهٔ این زمینها با امیر المؤمنین (ع) مشورت کرد، حضرت فرمودند: «تقسیم آنها را رها کن تا پشتوانهائی برای آینده مسلمانان باشد.»

از برخی تواریخ نقل شده که وقتی عمر دید که در بیشتر سفرها و اوقات شکست متوجه لشکر اسلام می شود از امیر المؤمنین (ع) تقاضا کرد تا امام حسن (ع) را به جنگ یزدجرد بفرستد حضرت هم خواستهٔ او را پاسخ مثبت داد و امام حسن (ع) را فرستاد. و نقل شده که امام حسن (ع) به هنگام رفتن، به شهر ری و شهریار وارد شد و در هنگام بازگشت به قم وارد شد، و از آنجه به کهنک و اردستان و قهبان و اصفهان رفته و در مسجد جامع عتیق اصفهان نماز خواند، و در حمامی که متصل به مسجد بود غسل نمود، آنگاه

---

(۱) کفایه الاحکام/ ۷۹. روی الشیخ عن محمد بن مسلم فی الصحیح عن ابی جعفر (ع) قال:

سألته عن سیره الامام (ع) فی الارض التی فتحت بعد رسول الله (ص) فقال: ان امیر المؤمنین (ع) قد سار فی اهل العراق بسیره، فهم امام للسائر الأرضین.» روایت در وسائل ۱۱/ ۱۱۷ باب ۶۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۰۹

به لبنان (یکی از محله های اصفهان) رفته و در مسجد آن محل نماز خواند.

البته با توجه به اینکه اینها سند معتبری ندارد نمی توان به آن استدلال نمود هر چند تمام یا بعضی از آنچه نقل شده، محتمل است، ولی صدور اذن حضرت، قطعی است. لکن ممکن است گفته شود، اینکه در نصوص معتبر سابق، حکم شده که این زمینها مال مسلمانان است با توجه به

اینکه روشن بوده که این زمینها نیاز به اذن امام دارد، خود دلیل بر این است که چنین اجازه ای از سوی امام (ع) صادر شده است. و شاید این نظر که ائمه (ع) اجازه داده اند از حمل آن روایات بر تقیّه شایسته تر باشد مخصوصا با شناخته شده نبودن این فتوی «۱» در نزد اهل سنّت، فقط از مالك حکایت شده که می گفت به صرف فتح شدن، وقف بر مسلمین می شود و این نظر مالك هم فراگیر نبوده تا اینکه از او تقیّه شود، خصوصا با مخالفت شافعی و ابو حنیفه با آن». «۲»

البته نظر حق و صحیح همان است که صاحب جواهر در آخر کلام خود، بیان نمود. «۳»

و گواه بر همین مطلب است آنچه که صدوق در ابواب السبعه کتاب خصال به سند خویش از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که حضرت در حدیث طولانی فرمود: امیر المؤمنین (ع) هنگام بازگشت از نهروان برای یکی از سران یهود

---

(۱) این فتوی که اراضی مفتوحه عنوه مال مسلمانان باشد بین عامه معروف نبوده چون آنها قائل به تخییر بودند، یعنی امام مخیّر است می خواهد تقسیم کند و می خواهد بگذارد برای مسلمانان باشد. (الف- م. جلسه ۳۷۵ درس.)

(۲) جواهر ۲۱/ ۱۶۱.

(۳) یعنی اینکه صاحب جواهر فرمود: حمل بر تقیّه غلط است، و فرمود، روایات «للمسلمین» را اخذ می کنیم و می گوئیم اذن نمی خواهد، اگر بر فرض، اذن هم می خواسته معلوم می شود اذن بوده، چون از این همه روایات صحیح نمی شود دست برداشت. (الف- م. جلسه ۳۷۵ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۰

فرمود: «همانا خداوند عز و جل در حیات انبیاء، اوصیاء را در هفت

موطن امتحان می کند ... آنگاه بعد از وفات انبیاء در هفت موطن دیگر اوصیاء را امتحان می کند- تا اینکه حضرت فرمود: و اما موطن چهارم- ای برادر یهودی- همانا آنکه پس از دوستش زمام امور را به دست گرفت (یعنی عمر بعد از ابو بکر) پیوسته در جاهای مختلف با من مشورت می کرد، و طبق نظر من حکم می داد و در امور مشکل از من نظرخواهی می کرد و با نظر من آنها را انجام می داد، هیچ کس را من و اصحابم نمی شناسیم که در آن امور از او نظرخواهی کرده باشد غیر از من». «۱»

روشن است که کلمه «الامور- کارها» در این روایت عام است و کارهایی مثل خروج به طرف کفّار و دعوت آنان به اسلام را هم شامل می شود، تنها اشکال، در سند حدیث است، مگر اینکه گفته شود اعتماد شیخ صدوق بر حدیث، ضعف آن را جبران می کند.

اما آنچه موضوع را آسان می کند همان است که قبلا گفتیم که تفاوت اساسی بین اینکه زمین مال امام بعنوان امام باشد یا مال مسلمین بعنوان اینکه مسلمانند باشد، نیست، چون هر دو را امام واگذار می کند و درآمد آنها را در مصالح مسلمین و رفع احتیاجات آنان مصرف می نماید. بله نسبت به «غنایم منقول» بین آنجا که اجازۀ امام وجود دارد و آنجا که ندارد، تفاوت هست چون آنچه با اجازۀ امام به غنیمت گرفته شده مازاد از مقداری که در احتیاجات مصرف

---

(۱) رواه الصدوق فی الابواب السبعه من الخصال بسنده عن ابی جعفر (ع) فی حدیث طویل یذکر فیه ان علیا (ع) قال لرأس الیهود عند منصرفه عن النهروان: «ان الله- عز و

جل- یمتحن الاوصیاء فی حیاه الانبیاء فی سبعه مواطن ... ثم یمتحن الاوصیاء بعد وفاه الانبیاء فی سبعه مواطن- الی ان قال-: «و اما الرابعه یا اخا الیهود، فان القائم بعد صاحبه (یعنی عمر بعد أبو بکر) کان یشاورنی فی موارد الامور فیصدرها عن امری و یناظرنی فی غوامضها فیمضها عن رایی، لا اعلم احدا و لا یعلمه اصحابی یناظره فی ذالک غیری.» خصال/ ۳۶۵ و ۳۷۴ (جزء ۲) باب السبعه حدیث ۵۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۱

شده و مازاد از خمس، بین جنگجویان تقسیم می شود، بر خلاف آنچه که بدون اجازهٔ امام به غنیمت گرفته شده (که همهٔ آن در اختیار امام مسلمانان است) و قبلا گذشت که احتمال دارد موضوع در مرسلهٔ ورّاق فقط منقولات باشد، که در آن صورت، حکم اصلا شامل اراضی نمی شود، و این نکته ای است شایان توجّه.

محور یازدهم: [شرائط خراجی بودن زمین]

[خراجیّه بودن زمین به سه امر توقف دارد]

از آنچه تا اینجا بیان گردید روشن شد که خراجیّه بودن زمین و اینکه مال همه مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، به سه امر توقف دارد: اوّل، اینکه: زمین با جنگ فتح شده باشد یا اینکه به عنوان مسلمانان صلح شده باشد. دوّم اینکه:

در حال فتح، آباد باشد. سوّم اینکه: بنا بر آنچه نظر مشهور فقهاست فتح با اجازهٔ امام باشد و بر این مسأله به مرسلهٔ ورّاق استدلال شده که بیان آن در مبحث انفال خواهد آمد. و روشن است که اثبات این امور سه گانه با گذشت زمان و تغییر یافتن حالات جوامع و دگرگونی سرزمینها بی نهایت مشکل است.

شیخ اعظم (انصاری)- قدس سرّه- در مکاسب می گوید:

«مفتوحه عنوه بودن زمین به شیاعی «۱» که موجب علم باشد ثابت می گردد و

به شـهادت دو عادل، و به شیاعی که فایده گمان نزدیک به علم را بدهد، بنابراین که چنین گمانی در هر چه که اقامه بیّنه (دو شاهـد) بر آن مشکل است کافی باشـد، مثل اثبات قرابت و وقف بودن مال موقوفه و ملکیت مطلق ملکی، و اما اثبات این امور به غیر از این راهها از دیگر راههای ظنّی همچون تکیه بر

---

(۱) شیاع: خبر دادن گروهی به چیزی است که بطور عادی توطئه و سازش آنان با یکدیگر انگیزه جمع شد نشان در دادن آن خبر نبوده است و از سخن آنان علم به مضمون خبر پیدا شود. شیاع در مسائل فقهی تنها افتادن خبر بر سر زبانها نظیر شایعات زیادی که در جامعه می بینیم و هیچ پایه و اساسی نـدارد نیست، بلکه مقصود از شیاع، شیوع معنی و حکم و تصدیق نسبت حکمیّه از طرف مخبرین است، مانند اینکه تصدیق کنند که زید پسر عمرو یا فلان زمین برای زید یا فلان مکان وقف است و مانند آن (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۲

سخن مورخینی که به آنها اعتماد است محل اشکال است، چون اصل در زمین عدم مفتوحه عنوه بودن و عدم مالکیت مسلمانان نسبت به آن است.

بله اصل عدم مالکیت غیر مسلمانان نیز وجود دارد، پس اگر زمین به سبب تعارض این دو اصل، جزء انفال محسوب شد و در حکم هم آن را به زمین خراج ملحق کردیم که حرفی نیست، و الّا قاعده اقتضاء حرام بودن استفاده از زمینی که با زور از کشاورزان گرفته شده است را دارد. و اما بر کشاورزان واجب است که به

حاکم شرع مراجعه نموده و حاکم شرع هم در رابطه با زمین طبق آنچه که قواعد در نزد او اقتضاء می کند با آنان عمل نماید، از این جهت که زمین یا مال امام (ع) است (چون ما لا ربّ له است) یا مجهول المالك است یا غیر آن است.» «۱»

شهید در مسالك گوید:

«مفتوحه عنوه بودن زمین به چند چیز ثابت می شود، یکی با نقل کسی که اطمینان به نقل او هست، دیگر با مشهور بودن آن بین مورّخین. و از جمله زمینهائی را که مفتوحه عنوه شمرده اند زمین مکه مشرفه و سواد عراق و سرزمین خراسان و شام است و برخی از فقهاء شیعه از جمله دلیلهایی که بر آن قرار داده اند مسأله وضع مالیات بر آن زمینها از طرف حاکم است، گرچه حاکم جائر باشد، و دیگر گرفتن مقاسمه از حاصل آن زمینها است، به سبب عمل کردن به «اصاله الصحه» در تصرفات مسلمین «۲» و از دلیلهای دیگر مفتوحه عنوه بودن زمین، آباد بودن زمین هنگام فتح است که به سبب

---

(۱) مکاسب/ ۷۷ (- چاپ دیگر ۵/ ۳۳۷).

(۲) بناء عقلاء و سیرهٔ عملی مسلمین بر این است که فعلی که از فرد مسلمان صادر می شود در صورت شك در صحّت یا فساد آن، حکم به صحّت آن می کنند، و فرقی نمی کند آن عمل عبادت یا معامله یا عقد یا ایقاع و یا غیر آن باشد، بنابراین اگر زمین های مورد خراج، مفتوحه عنوه نباشد قهرا عقد خراج و مقاسمه باطل است ولی طبق، اصل صحت، حکم می شود که این زمین ها مفتوحه عنوه بوده است. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۳

قرائنی حاصل

می شود که ظنّ نزدیک به علم را فائده می دهد، مثل قدیمی بودن شـهر و اینکه مشهور است که در گذشته پیش از فتح، شهر بوده، و مثل اینکه آن زمین از زمینهائی باشـد که قرائن بیان شده حکم بر بکار گرفته شدن زمین در هنگام فتح را داشـته باشـد مثل نزدیکی آن به شـهر و نبود مانع در جهت اسـتفاده از آن وماننـد آن از دیگر قرائنی که جز با اماراتی که مفید علم است یا چیزی که نزدیک به علم باشد، ثابت نمی شود که مفتوحه عنوه بوده است. «۱»

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۶، ص: ۴۱۳

اشاره به چند نکته

اشاره

در اینجا چند نکته و اشکال وجود دارد که سزاوار است به آنها اشاره شود:

اوّل:

در کلام شیخ انصاری (ره) آمـده بود که «مفتوحه عنوه» بودن زمین به شـهادت دو عـادل ثـابت می شود، ممکن است بر آن اشـکال شود به اینکه این دو اگر شـهادت بر شـنیدن از شاهد قبل از خود بدهند، و شاهد سابق نیز بر شنیدن از سابق تر از خود بدهـد و همینطور ادامه داشـته باشد تا زمان واقعه، در این صورت در حجّیت چنین شـهادتی هیچ اشـکالی نیست، و لکن تحقق نیافتن چنین شـهادتی قطعی است و اما شـهادتی که مستند به کتابهای تاریخ باشد یا به آنچه که بر سر زبانها یا غیر آن از دیگر راههای ظنّی باشد، اعتماد بر چنین شهادتی با توجه به اینکه به مستندات آن اعتمادی نیست، مشکل است.

در نتیجه شهادت وقتی اعتبار دارد که از روی حس باشد نه از روی حدس و اجتهاد.

دوّم:

ممکن است گفته شود: مشهور شـدن چیزی بین مورّخین اگر مفید علم باشد اشکالی در حجیّت آن نیست، و لکن با اختلاف زیـادی که بین مـورّخین است و اینکه زمـان آنـان نسبت به زمـان وقـوع حـوادث عقب تر بـوده و همچنین متکی بـودن بیشـتر نظریات آنان بر حدسیّات و نقلیّات ضعیف، لذا تحقق چنین علمی جدا بعید

(۱) مسالك ۱/ ۱۵۵

به نظر می آید، و اما اگر مشهور شدن بین مورّخین فقط سبب ایجاد گمان شود، در آن صورت دلیلی بر حجّیّت آن نیست.

از سوی دیگر ممکن است برای حجّیّت سخن مورخ به دو دلیل استناد نمود:

اوّل: اینکه گفتۀ مورّخ دقیق و مورد اعتماد نظیر گفتۀ لغوی در لغت و طبیب در طبابت و صنعتگر در کارش می باشد، و سیرۀ

عقلاء در همهٔ زمانها حتی در زمان ائمه (ع) بر این مستقر بوده که در هر فن و حرفه ای گفتهٔ اهل خبرهٔ آن فن را اخذ می کرده اند. و در این زمینه از ائمه (ع) هم منعی نرسیده است.

دوم: اینکه در این سنخ از موضوعات شرعی که ابتلاء به آنها زیاد بوده و بدست آوردن علم در آنها مشکل است و سهل انگاری در آنها هم بطور کلی جایز نمی باشد، چاره ای جز عمل به ظنّ نیست، و الّا تعطیل احکام لازم می آید، و به این گونه موارد انسداد صغیر اطلاق می شود. «۱»

---

(۱) بنا بر آنچه که برخی از علمای اصول مطرح کرده اند، پس از عصر وحی اصولاـ دستیابی به احکام واقعی شرعی (برای بسیاری از حوادث واقعه) به گونهٔ قطع و یقین میسر نیست، چون استنباط احکام مبتنی بر اجتهاد و مطالعه ادله است و هر حکمی که استنباط شود، به هر حال ظنّی است، یا به دلیل ظنّی بودن دلیل حکم، و یا به دلیل ظنی بودن استنباط و برداشت مجتهد از ادلهٔ احکام و این امر در نهایت به حجّیّت مطلق ظنّ می انجامد که این را انسداد می گویند، و برای این انسداد مقدماتی قائلند که عبارت است از ۱- علم اجمالی به وجود تکالیفی از ناحیهٔ شرع برای انسان. ۲- بسته بودن راه علم تفصیلی به بسیاری از تکالیف و نیز بسته بودن راه علمی.

۳- یقین به اینکه شارع همه آن تکالیف را از ما خواسته است و نمی توان از آنها چشم پوشید چون مستلزم خروج از دین است. ۴- عدم وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی، چون انجام همه مظنونات الوجوب و ترک

همهٔ مظنونات الحرمه مستلزم عسر و حرج و اختلال نظام بوده و یا اصلا امکان احتیاط در بعضی موارد وجود ندارد مانند موارد دوران بین وجوب و حرمت. ۵- امر دائر است بین رجوع به ظنّ که طرف راجح است و بین رجوع به وهم که طرف مرجوح است و روشن است که تقدیم مرجوح بر راجح عقلا قبیح است، پس اخذ به ظن تعیّن پیدا می کند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۵

و بیان انسداد صغیر این است که ما بطور اجمال می دانیم که در این سنخ از موضوعات شرعی تکالیفی وجود دارد و سهل انگاری در آنها جایز نیست. باب علم هم در بیشتر آنها بسته است، عمل به احتیاط هم در اکثر آنها ممکن نیست، چون یا امر دائر است بین دو حکم مخالف یکدیگر یا سبب اختلال در نظام می شود یا عمل به احتیاط به طور قطع، کاری است مرجوح به دلیل مخالفت آن با سهولت قوانین اسلام. و مقدم داشتن مرجوح بر راجح از نظر عقل قبیح است، پس در این صورت عمل به ظنّ در برابر عمل به وهم و خیال تعیّن می یابد.

از کفایه سبزواری برمی آید که ایشان به دلیل انسداد صغیر، بر ظنّ اعتماد نموده و چنین می گوید:

«گاهی از تواریخ معتبر برای انسان ظن حاصل می شود و آن وقتی است که صاحب کتاب بین مردم به صحت نقل و اعتماد بر کتابش و عمل به سخنانش شهرت پیدا کرده باشد مثل ابن جریر طبری، و صاحب مغازی: واقدی و بلاذری و مدائنی و ابن اثیر و مسعودی و امثال آنان. و گاهی هم این ظنّ (یعنی ظن به

مفتوحه عنوه بودن) از استمرار خراجی که سلاطین از مردم می گیرند و یا مسلمین از سلاطین اخذ می کنند بدست می آید، زیرا روشن است که وقتی گرفتن خراج از آن شهر، در همۀ زمانهایی که علم به آن داریم ادامه داشته باشد، این دیگر چیزی نیست که بعد از سلاطین ستمگر حادث شده باشد، بلکه امری است که از صدر اول استمرار داشته بدون هیچ ردّ و انکاری، و بعلاوه اگر امر حادثی بود روشن است که در کتب تاریخ و اخبار نقل می شد به دلیل توجهی که اهل تاریخ به بیان امثال این حوادث نوپدید دارند. و شاهد

- انسداد نیز بر دو قسم است، انسداد صغیر و انسداد کبیر، انسداد صغیر آن است که باب علم فقط نسبت به سنّت بسته بوده و در دیگر طرق راه کسب اطلاع باز است، انسداد کبیر آن است که باب علم در جمیع احکام چه از جهت سنت و چه غیر آن بسته باشد. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۶

بر آن این است که مردم بطور مستمر خراج را از سلاطین می گرفتند، و ظاهر این است که کارهای مسلمانان تا وقتی خلاف آن دانسته نشده بر وجه صحیح و مشروع جریان دارد.» «۱»

باید گفت ثابت کردن حجّیّت برای مطلق ظنّ ممنوع است، مخصوصا وقتی که در برابر آن دلیل معتبری باشد مثل وجود مال در دست فرد (ید) که اقتضای ملکیت دارد. یا مورد تصرف در ملک همانند تصرف صاحبان ملک در اموالشان.

بله، وقتی گمان به حدّ وثوق و سکون نفس برسد بطوری که عقلاء اعتنائی به احتمال خلاف آن نکنند حجّت است و علم

عـادی شـمرده می شود. و چنین علمی بـا نقل زیاد مورّخین، بلکه از نقل یک مورّخ هم در وقتی که مورد اعتماد و دقیق باشـد زیـاد بـدست می آیـد. و بنـاء عقلاـء در امـور مختلف زنـدگی بر عمـل به وثوق و سـکون نفس است و هرگز به تحصـیل علم بصورت صد در صد ملتزم نیستند و شک در چنین حقیقتی یک نوع وسواس شمرده می شود.

و امـا اینکه گفته شـد در هر فنی سـیرهٔ عقلاـء بر عمـل به قول اهل خبره است، اگر مراد از آن تعبّـد عقلاء به آن در مقام عمل باشـد گرچه اطمینـانی هم به راستی آن برایشان حاصل نشود، نظیر آنچه که ما در حجیّت بیّنه از نظر شـرع ملتزم به آن هستیم، چنین چیزی مـورد قبـول نیست، چـون روشن است که چیزی بنـام حجیّت تعبّـدیّه نزد عقلاـء بعنوان اینکه عقلاـء هسـتند وجود نـدارد. و حجیّت بیّنه هم از نظر شـرع به وسـیلهٔ روایاتی که بر آن دلالت دارد تعبّدا ثابت شده است. و اگر مراد از عمل به قول اهـل خبره این است که عقلاـء بعـد از اینکه بر ایشان اطمینان به قول اهل خبره پیـدا شـد به آن عمل می کننـد چنانکه غالبا هم چنین است، این همان چیزی است که قبلا به آن اشاره کردیم که در نزد آنان بعنوان علم عادی می باشد.

مثلا وقتی که شخصـی به طبیب مراجعه می کنـد و برای او اطمینان و سـکون نفس نسـبت به نظر و تشـخیص طبیب حاصل می شود به دستور او عمل می کند، و الّا اگر

---

(۱) کفایه الاحکام/ ۷۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۷

اطمینان حاصل نکند به طبیب دیگر یا شورای پزشکی

مراجعه می نماید مگر اینکه به امید بهبودی و بطور احتیاطی به نظر طبیب عمل نماید، آن هم در وقتی که از ناحیه او مطمئن از ضرر و خطر باشد.

و اگر فرض شد که نسبت به آنچه که نزد عقلاء هست تعبد وجود داشته باشد و اخذ به سیرهٔ آنان هم جایز باشد، پس واجب است سیره در خصوص هر چیزی به زمان ائمه (ع) برسد تا کاشف از امضاء آنان نسبت به آن چیز مخصوص باشد.

و روشن است که در آن زمان استقرار سیره بر عمل به قول لغوی یا مورّخ به ثبوت نرسیده است. و تحقق سیره در برخی کارها در زمان ائمه (ع) برای اثبات حجّیّت آنچه در زمان آنان سیره بر آن مستقر نبوده کفایت نمی کند. و این نکته ای است شایان دقّت.

سوّم:

و اما اینکه گفته شد «با قرار دادن خراج بر زمین از طرف سلطان جائر و گرفته شدن آن، اثبات خراجیه بودن زمین اثبات می شود، از باب حمل به صحّت نمودن تصرف مسلم» چنین مطلبی اشکال دارد چون اگر منظور از «فعل مسلم» تصرف جائر بصورت گرفتن خراج مراد باشد، شکی نیست که تصرف و اخذ او حرام است، گرچه خراجیه بودن زمین هم معلوم باشد، بنابراین عقد جائر و عقد عمّال او با علم به عدم ولایتش بر زمین، اعتباری ندارد پس چگونه می تواند فعل او صحیح باشد؟! و این ادعا «۱» که گرفتن خراج از زمین خراجیه از طرف سلطان فسادش کمتر است از تصرفی که در ملك مردم می کند، مورد قبول نیست چون اوّلا: بین این دو مورد فرقی وجود ندارد، زیرا مناط حرمت در هر دو

مورد یکی است و آن گرفتن مال غیر بدون استحقاق است. و اشتغال ذمّه

---

(۱) اگر بگوئید می دانیم حرام است، اما این تصرفی که جائر در اراضی خراجیه می کند حرمتش کمتر است از آن تصرفی که در ملک طلق مردم می کند. حالا که نمی دانیم این زمین خراجیه است یا غیر خراجیه اینجا بر اینکه خراجیه است حمل کنیم تا اقل حرمتا و اقل فسادا باشد. (الف- م. جلسه ۳۷۷ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۸

خراج دهندگان حرمت را نسبت به گیرنده- غیر صالح- سبک نمی کند.

ثانیا: دلیلی وجود ندارد بر اینکه حمل فاسد بر فساد کمتر در جایی که عنوان فساد متعدد نیست لازم باشد (اما آنجا که عنوان متعدد است ممکن است چنین حملی لازم باشد) مثل وقتی که امر دائر است بین اینکه زنا به اکراه زن صورت گرفته باشد یا به رضایت او، چون ظلم و اکراه زن، خود حرام دیگری است غیر از زنا.

علاوه بر اینکه حمل فعل مسلمان بر صحّت آنجایی است که احتمال اهتمام فاعل به موازین شرعیه داده شود، و اما وقتی که از سرشت و سیرت فاعل معلوم شد، که او مگر آنچه را که میل نفسانی او طلب کند اراده نمی کند در آن صورت حمل بر صحّت مشکل است

و اگر مراد از فعل مسلمان، تصرف مسلمین در آنچه که از جائر بعنوان خراج زمین می گیرند باشد اگر بدانیم آنان هم مانند ما نسبت به حال این زمینها جاهل بوده اند عملشان نمی تواند مورد توجّه باشد.

چه بسا ممکن است گفته شود: جائری که خود را ولی امر مسلمین می داند، در صورتی که بر زمین مالیات بعنوان خراج

قرار دهد با این عمل او در حقیقت زمین در تحت ید مسلمین واقع می شود، و همین خود امارهٔ ملکیّت است، نظیر آنجایی که ملك وقف شده عملا بعنوان وقف مورد تصرف واقع شود اگر چه متصدی وقف متولی شرعی آن نباشد.

اشکال این گفته روشن است، زیرا چیزی که در خارج محقق و موجود است دست غاصبانه است و اثبات ملکیّت بوسیلهٔ دست غاصبانه برای عنوان «ولایت بر مسلمین» که بخود نسبت می دهد محل اشکال است، و این نکته ای است شایان دقّت.

چهارم:

اما آنچه که شهید بیان فرمود که سواد عراق و شهرهای خراسان و شام از زمینهای مفتوحه عنوه می باشد، مرحوم سبزواری در کفایه نسبت به آن مناقشه کرده و مطلبی را از برخی تواریخ حکایت نموده که فشرده آن چنین است:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۱۹

«حیره که نزدیک کوفه است از روی صلح فتح شده، و نیشابور و بلخ و هرات و فوسخ (کاشمر) و توابع آن از شهرهای خراسان بعضی از روی صلح فتح شده و برخی مفتوحه عنوه است، پس حال شهرهای خراسان مختلف است؛ شهرهای شام هم چنین است، نقل شده که حلب و حماه و حمص و طرابلس از روی صلح فتح گردیده و اهل طبرستان (مازندران) با اهل اسلام مصالحه نمودند، و آذربایجان با صلح فتح گردیده و اهل اصفهان امان نامه به امضاء رساندند و ری با جنگ فتح شد ...» «۱»

البته باید یادآور شد که بیشتر بلاد اسلام با جنگ فتح شده است از آن جمله است مکه مکرمه- چنانچه پیش از این گفتیم- سواد عراق و بیشتر شهرهای شام و ایران و بلاد سند

و شمال آفریقا و مصر و بلاد اندلس و مانند آن و تحقیق در کیفیت و حال این شهرها نیازمند تتبّع زیاد بوده که با وضع این کتاب تناسب ندارد، به کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

در متن عبارت کفایه سبزواری کلمه «فوسخ» آمده بود در جواهر: «قوسیخ» است و در حاشیه مکاسب مرحوم سید محمد کاظم یزدی «ترشیج» «۲» است و شاید صحیح تر همین باشد که سیّد فرموده و مراد از آن «کاشمر» فعلی است (شهری در قسمت شرق ایران که اکنون جزو استان خراسان است).

پنجم:

اما راجع به آنچه که مرحوم شیخ اعظم (انصاری ره) دربارهٔ «اصاله عدم تملک» (استصحاب عدم ملکیّت مسلمین و غیر آنان بر زمین) بیان نموده چنین گوئیم: که اگر شک در اصل تملک زمین باشد، با اصل عدم تملّک، چنین زمینی در زمینهای بدون صاحب قرار می گیرد و هر زمینی بدون صاحب از انفال شمرده می شود، چنانکه در روایت ابی بصیر به نقل از امام محمد باقر (ع) که در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید روایت شده آمده که زمین بدون صاحب

---

(۱) کفایه الاحکام/ ۷۶.

(۲) جواهر ۲۱/ ۱۶۷ و حاشیه مکاسب/ ۵۳.

از انفال است. «۱»

اما اگر اجمالا به ملک درآمدن زمین معلوم باشد، ولی شک در این باشد که آیا مال عموم مسلمانان است یا مال اشخاصی به خصوص؟، اینجا این دو اصل با یکدیگر تعارض می کنند، در آن صورت زمین از مصادیق مجهول المالک می گردد، و مصرف آن هم این است که صدقه داده شود و اختیار آن بدست امام است؛ و اگر مراد از صدقه دادن در مال مجهول

المالک معنای عام صـدقه باشـد بطوری که شامل خرج کردن در مصارف هشـتگانه ای که از جمله آنها راههای خیر (مصالح عمومی) است، دیگر اشـکالی بـاقی نمی مانـد، زیرا خرج کردن در مصالـح عمومی خرج در مصـرف مشـترک است، ولی اگر چنین چیزی مراد نباشد احتیاط آن است که به فقیری داده شود که اقدام به برپائی بعضی از مصالح عمومی می نماید.

و بنابر صحیحهٔ کابلی و غیر آن چنانکه خواهد آمد، امام می تواند انفال را واگذار نموده و بر آن نیز مالیات قرار دهد.

و شاید از ادله ای که بر امضاء اعمال جائر از جانب ائمه (ع) نسـبت به شیعیانی که مبتلی به اینگونه حکومتها هستند و نیز اینکه ائمه (ع) اجازه داده اند که در این سـنخ امور با سـلطان جائر معاملهٔ امام عادل بشود، بتوان اسـتفاده نمود خراجی را که سلاطین جور از بابت این زمینها به شیعه می دهند درست باشد چنانچه به آنان اجازهٔ تصرف در خراج و مقاسمه و زکات را داده اند. و این نکته ای است شایان توجّه.

ششم:

در مکاسب شیخ اعظم آمده است:

«به همـان دلایـل که «مفتوحه عنوه» بودن زمین ثابت می شود، محیاه بودن زمین به هنگام فتـح هم ثابت می شود. و با شک در محیاه بودن زمین، اصل، عدم آن است گرچه الآن آن را محیاه یافته باشیم؛ به دلیل «اصل عدم حیات

---

(۱) مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۳ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۱.

در هنگام فتـح» بنابراین مسأله بیشتر زمینهای محیاه بلاد مفتوحه عنوه دچار اشـکال می شود. (زیرا اگر زمان فتـح، موات باشـد، جزء انفال است نه مال مسلمین)

بله آنچه که از این زمینها در

دست کسی که ادعای ملکیّت آن را دارد یافت شود حکم به ملکیّت وی بر آن زمین می شود. اما اگر در دست سلطان یا کسی که از سلطان گرفته یافت شود حکم به «خراجیه» بودن زمین نمی شود، چون دست سلطان بر زمینهای خراجیه نیز دست تجاوزکارانه است.

و زمینی هم که کسی ادعای ملکیّت بر آن را ندارد و مردّد بین مسلمین و مالك خاص باشد در حقیقت مردّد است بین امام (که وارث ترکهٔ شخص بدون وارث است) و بین غیر امام، در آن صورت در رابطه با وضعیّت چنین زمینهایی باید به حاکم شرع مراجعه شود و حاکم شرع وظیفه دارد در اجرتی که از بابت زمین می گیرد، یا قرعه بیندازد تا معین شود مال مربوط به «مسلمانان» است و «یا شخص امام» و یا آن را در مصرفی که مشترك بین موارد ذکر شده است خرج نماید، مثل اینکه به فقیری که به جهت اقدام و قیام او به انجام بعضی از مصالح مسلمین مستحق انفاق از بیت المال است بدهد.» «۱»

ظاهر کلام مرحوم شیخ انصاری- قدس سرّه- این است که میراث کسی که وارث ندارد برای شخص امام است، در حالی که چنین مالی همانطور که روایات فراوانی بر آن دلالت دارد از انفال بوده، و انفال هم مال امام بعنوان این که امام است می باشد (عنوان امامت) نه مال شخص امام، و به عبارت دیگر: اینها از اموال عمومی است که امام عهده دار آن می باشد و می تواند در آنچه صلاح می بیند مصرف نماید، و بزودی در جای خود این مسأله را مورد پژوهش قرار خواهیم داد.

هفتم:

و نیز در مکاسب آمده

است:

«بدان که ظاهر روایات بر مالکیّت مسلمین بر همه زمین عراق که زمین

---

(۱) مکاسب/ ۷۸ (- چاپ دیگر ۵/ ۳۶۲).

«سواد» نامیده می شود دلالت دارد، بدون اینکه مقیّد به زمینهای آباد باشد، پس باید بر این حمل شود که همه آن زمینها در هنگام فتح آباد بوده است ...

بنابراین اینکه گفته شده: «شهرهای جدید عراق، مثل بغداد و کوفه و حلّه و مشاهد مشرفه اسلامی در دوران اسلام بنا شده و با جنگ فتح نشده و ثابت هم نیست که زمین آن را مسلمانان به عنوان غنیمت مالك شده باشند، و آن مقدار هم که با جنگ فتح شده و با زور از کفّار گرفته شده، منهدم شده است.»

چنین سخنی خالی از اشکال نیست، چون زمین «مفتوحه عنوه» مختص به زمینهای ساختمان شده نیست تا اینکه گفته شود آنها منهدم گردیده، بنابراین وقتی که شهرهای ذکر شده و آنچه که تعلّق به آنها دارد از قبیل روستاها، مفتوحه عنوه نباشد دیگر کدام زمین عراق که ۳۶ میلیون جریب اندازه آن است مفتوحه عنوه می باشد؟! و نیز بطور عادی بعید است که شهر مدائن آخر عراق باشد تا آنچه خارج از آن قرار داشته موات و غیر آباد خوانده شود.» «۱»

قبلا گذشت که اطلاق کلمه «سواد» بر زمینهای عراق به اعتبار درختان و نخلهای خرمای آن سرزمین بوده است، و اطلاق این کلمه، بر اینکه همه زمین عراق دارای درخت و آباد بوده است دلالت ندارد. زیرا ممکن است از باب اضافه جزء به کل باشد نه از باب اضافه صفت به موصوف. [به عنوان اینکه یك قسمت

آن آباد بوده همهٔ آن را سرزمین سواد نامیده اند.] البته چون زمینهای عراق زمینهای هموار و نرم بوده که بین دو نهر بزرگ دجله و فرات واقع شده بوده، خود سبب حدس قوی است به اینکه بیشتر زمینهای عراق در هنگام فتح گرچه با کشاورزی، آباد بوده است، چون آبادانی زمین تنها به احداث بنا و ساختمان نیست.

و احتمال اینکه همه مشاهد مشرفه و شهرهایی که در زمان ما در عراق موجود

---

(۱) مکاسب/ ۷۸ (چاپ دیگر ۵/ ۳۶۴ و ۳۶۷).

است تماما در زمینهائی ایجاد شده باشد که در هنگام فتح موات بوده اند خیلی بعید بنظر می رسد. و این مطلبی است واضح و روشن. و لکن اینکه مرحوم شیخ انصاری- قدس سرّه- در تأیید کلامشان مساحت عراق را ۳۶ میلیون جریب بیان نمودند چیز عجیبی است، زیرا مساحت عراق خیلی بیش از این مقدار است:

در کتابی مربوط به جغرافیا که اخیرا به چاپ رسیده بنام «گیتاشناسی» مساحت زمین عراق را ۴۳۸۴۴۶ کیلومتر مربع بیان نموده و از جغرافی عراق هم، چنین نقل شده.

و در اعلام المنجد: مقدار آن را ۴۴۸۷۴۲ کیلومتر مربع تعیین نموده. بنابراین اگر هر جریب را هزار متر در نظر بگیریم چنانکه معروف هم همین است، بنابر اندازه اول مقدار مساحت زمین عراق/ ۴۳۸۴۴۶۰۰۰ جریب می شود، و بنابر اندازهٔ دوم ۴۴۸۷۴۲۰۰۰ جریب می شود.

البته ممکن است این مقدار مساحت نقل شده، مخصوص آن قسمت از زمینهای عراق باشد که در مجاورت سرزمین حجاز بوده است که در ابتداء، فتح شده، ولی عراق فعلی شامل شهرهای کردنشین نیز می باشد.

در هر صورت احتمال بیرون بودن شهرهای آباد امروز

عراق از زمینهایی که در هنگام فتح آباد بوده اند خیلی بعید به نظر می رسد.

و لکن در کتاب بیع حضرت استاد امام خمینی- [طاب ثراه] آمده است:

«بنابر آنچه که بیان شد زمین اعتاب مقدسه و دیگر زمینهایی که در زمان خلفاء و سایر حکمرانان بعد از آنها، زیر عنوان همان اصل باقی است که قبلا بیان کردیم و آن اصل این بود که تمام زمین برای امام است و هر کس که آن را آباد نماید برای او می شود، پس دیگر در این زمینها اشکالی باقی نمی ماند. و توهم اینکه علم اجمالی وجود دارد که مقدار زیادی از زمینهای عراق قبل از فتح آباد بوده است پس باید از همهٔ آنها پرهیز شود، توهم ناصحیح است، چون مقدار زیادی از این شهرها آباد بودنشان در زمان فتح بطور تفصیل معلوم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۲۴

است، و آن شهرهایی است که در صدر اسلام معروف بودند و در تمامی کتابها و تواریخ نامشان برده شده است، و ما نیز بیش از آنچه گفته شده آگاهی نداریم. [بنابراین علم اجمالی وجود ندارد] این با توجه به نادیده گرفتن این مسأله است که علم اجمالی در آنجا که بعضی از اطراف خارج از محل ابتلاء باشد، منجّز نیست ...» «۱»

از آنچه که ما قبلا- بیان کردیم اشکال کلام ایشان نیز روشن است. بنابراین دیگر به تکرار آن نمی پردازیم. اینجا چند فرع دیگر دربارهٔ مسأله زمینهای مفتوحه عنوه وجود دارد که آنها را به کتابهای مفصّل در این زمینه ارجاع می دهیم و به بعضی از آنها در مبحث انفال اشاره خواهیم داشت. در هر صورت ما در

این مسأله از شکل مختصر آن که مناسبت با این کتاب داشت خارج شدیم. از خوانندگان گرامی پوزش می طلبم.

---

(۱) کتاب البیع امام خمینی (ره) ۳/ ۷۶.

جهت هفتم اسیران جنگ

راغب در مفردات گوید:

«اسر: بستن با افسار است آنجا که گویند: بستم پالان را. و اسیر را به همین جهت اسیر می نامند، آنگاه همین معنی برای هر گرفته شده و دست و پا بسته شده بکار رفته گرچه با افسار بسته نشده باشد، و گفته شده که جمع آن اساری و اساری و اسری است.» «۱»

[اسیر جنگی در دیدگاهها]

اسیر جنگی در همه کشورها و همه زمانها از چیزهایی بوده که جنگجویان نسبت به آن میل زیادی داشته و آن را از مطلوب ترین و نافع ترین غنایم جنگ می شمرده اند.

بلکه چه بسیار قبائلی که بیشتر موارد برای گرفتن اسیر به جنگ و غارت دست می زدند و به منظور زیاد کردن مال و ثروت خود به ضعیفان هجوم می آوردند و آنان را به بندگی و بردگی می گرفتند. و این خصلت زشت و ظالمانه تا نزدیکی زمان ما هم استمرار داشت و کشورهای قدرتمند غربی بر قبایل سیاهپوست در آفریقا با خشونت و قساوت تمام هجوم می آوردند و آنان را به منظور فروش در

---

(۱) مفردات راغب/ ۱۳.

بازارها و یا بکار گرفتن در مزارع و کارخانه ها به بردگی می گرفتند.

و لکن دیدگاه شریعت اسلام نسبت به جنگها و غنایم و اسراء دیدگاه دیگری است که بطور کلی با این روش شوم و نحس تفاوت دارد، و بناء جهاد اسلام بر این نیست که به مسلمانان اجازه دهد ظلم و ستم کنند و برای گرفتن غنیمت و به بردگی کشاندن انسانها و غلبه بر کشورها جهاد نمایند.

بلی، دین مقدس اسلام بر پیروان خود تلاش در جهت گسترش توحید و عدالت و دفاع از حق و انسانیّت را واجب نموده است.

و وقتی که فرض شود که قدرتهای کافر یا ستمگر در برابر این هدف شایسته و مهم ایستاده اند و مال خدا را دست به دست می گردانند و بندگان او را به خدمت می گمارند در چنین صورتی اسلام بر مسلمانان واجب نموده که در راه خدا جهاد کنند و از حق دفاع نمایند و این جهاد و دفاع هم تحت رهبری پیامبر (ص) یا امامی عادل باشد.

نخستین چارچوب در جهاد اسلامی چنانچه از امام باقر (ع) روایت شده این است که: «دعوت به طاعت خداوند بجای طاعت بندگان، و به عبادت خدا بجای عبادت بندگان و به ولایت خدا بجای ولایت بندگان ... و منظور، دعوت به طاعت بنده ای بجای بنده دیگر نیست.» «۱»

پس در دین اسلام، جهاد برای دعوت به طاعت خدا تشریع شده، و واجب است که تحت نظارت و رهبری پیامبر (ص) یا امام عادل صالح باشد، تا اینکه جنگجویان از موازین شرع و از هدفهای اصلی و اساسی تشریع جهاد (که همان بسط توحید و عدالت است) تخطی نکنند.

بله، در جنگها و غزوات وجود چیزهایی مانند غنایم و اسیران از نتایج طبیعی آن است، و لکن همه اینها نیز تحت اختیار امام قرار داده شده، و او می تواند تمام

---

(۱) ما عن ابی جعفر (ع): «الدعاء الی طاعه اللّه من طاعه العباد، و الی عباده اللّه من عباده العباد، و الی ولایه اللّه من ولایه العباد ... و لیس الدعاء من طاعه عبد الی طاعه عبد مثله.» وسائل ۱۱/ ۷ باب ۱ از ابواب جهاد العدوّ حدیث ۸.

غنایم را در احتیاجات و نیازهای جامعه مسلمین

مصرف کند و همانطور که به تفصیل بیان شد چیزی از آن را بین جنگجویان تقسیم نکند، و نیز می تواند اگر صلاح ببیند اسیران را آزاد نماید، چنانکه رسول خدا (ص) در فتح مکه و حنین چنین کردند. و تقسیم کردن غنایم و اسیران بین جنگجویان یک حکم الزامی نیست.

و اگر اسیران تقسیم هم شوند، هدفی از این تقسیم در نظر گرفته نشده مگر هضم و تحلیل باقی مانده قدرت کفّاری که عناد می ورزند و نیز تقسیم و پخش فرزندان و زنان آنان در میان خانواده های مسلمانان تا به تدریج موازین اسلام را آموخته و شخصیت و ماهیّت اسلامی بخود گیرند، و اینکه امکان تجمّع و تشکل مجدّد و دوباره بر ضد اسلام و حق را پیدا نکنند.

علاوه بر این هدف که در تقسیم اسیران گفته شد، اسلام راههای گوناگونی را نیز برای آزاد ساختن آنان تشریع فرموده، و در موارد بسیار زیاد بعد از اینکه آنان با میل خود رغبت به اسلام پیدا نمودند و تربیت اسلامی یافته و رنگ اسلام بخود گرفتند حکم به آزاد نمودن یا آزاد شدنشان بطور قهری نموده است. [که در ابواب فقهی مشروحا مطرح است]

از سوی دیگر خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) امر فرموده که به آنان محبّت نموده و دلداریشان بدهد و چنین می فرماید: «یا أَیُّهَا النَّبیُّ، قُلْ لمَنْ فی أَیْدیکُمْ منَ الْأَسْرى إنْ یَعْلَم اللّهُ فی قُلُوبکُمْ خَیْراً یُؤْتکُمْ خَیْراً ممّا أُخذَ منْکُمْ وَ یَغْفرْ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ.» یعنی: ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند در دلهای شما خیر و نیکی بداند بهتر از آنچه از شما

گرفته شده، به شما می بخشد و گناهانی را که مرتکب شدید می آمرزد و خدا آمرزنده ای مهربان است.» «۱» پیامبر اسلام (ص) و ائمه نیز همواره به معاشرت نیکو با آنان و تلاش برای آزادسازیشان سفارش فرموده اند.

---

(۱) انفال/ ۷۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۲۸

در روایت است که امیر المؤمنین (ع) از درآمد شخصی خود که از راه کار و کوشش بدنی بدست آورده بود هزار بنده را آزاد فرمود. «۱»

[حکم عقل و فطرت بر گرفتن اسیر]

آنچه ذکر شد، همان چیزی است که شریعت اسلام در رابطه با اسیران تشریع نموده است. و عقل و فطرت هم به خوبی آن حکم می نمایند. معیار در این امور هم احکام اسلام و موازینی است که در کتاب و سنّت مقرّر گردیده، نه آن چیزی که پادشاهان و طاغوتهای باطل در زمانهای مختلف به اسم اسلام انجام می داده اند.

بر همین پایه است که اسلام اسارت را در جنگها مگر در حق زنان و کودکان قرار نداده چون جنگ با آنان صحیح نیست، و هضم شدن در اجتماع هم بطور قهری بر خوی و سرشت آنان غلبه دارد. و در نزد شیعه به اسارت گرفتن و آزاد کردن با منّ یا فداء «۲» جایز نمی باشد، مگر بعد از پیروزی مسلمانان و شکست خوردن و ضعیف گردیدن گروه کفّار جنگجو، بطوری که خطر تجمّع و هجوم مجدّد آنان وجود نداشته باشد.

خداوند متعال در سورۀ انفال می فرماید: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى «۳» حَتّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» یعنی هیچ پیامبری حق ندارد از دشمن اسیران جنگی بگیرد تا به اندازه کافی جای پای خود

را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای جاویدان را برای شما می خواهد و خداوند عزتمندی داناست.» «۴»

و در سورهٔ محمد (ص) می فرماید: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ

---

(۱) رجوع کنید به وسائل ۱۶/ ۴ باب ۱ از ابواب کتاب العتق، حدیث ۶.

(۲) منّ: منّت گذاردن بر اسیر و آزاد کردن اوست و فداء: مبلغ قابل ملاحظه ای بوده که پس از خاتمه جنگ می گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می کردند. (مقرّر)

(۳) مراد از اسری مردان جنگی است، چون به بچّه ها و زنان اسیر نمی گویند بلکه می گویند «سبی» یعنی آنها از اول در حکم اسیر بوده اند. (الف- م. جلسه ۳۷۹ درس)

(۴) انفال/ ۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۲۹

حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها» یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو شدید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد سپس؛ بر آنان منّت گذارید و آزادشان کنید یا از آنان فدیه و غرامت بگیرید» «۱»

از این دو آیهٔ شریفه استفاده می شود که زنده نگه داشتن اسیر، از کفاری که در حال جنگند بدین منظور که بعدا بر آنان منّت گذارده شده یا فداء گرفته شود و آزاد گردند ممنوع می باشد، مگر بعد از پیروزی و پیدا نمودن قدرت و سیطره بر آنان یعنی تا جائی که مسلمانان تعداد زیادی از کفّار را کشته و مجروح نمایند و قدرت قیام و تهاجم از آنان سلب گردد. «۲»

---

(۱) محمّد (ص)

(۲) همانطور که حضرت استاد در تبیین آیه شریفه فرموده اند. منظور از آیه این است که در گرما گرم جنگ نباید حتی یک لحظه از وقت صرف گرفتن اسیر یا کارهای دیگر غیر از سرکوب دشمن شود که این کار احتمال پیروزی را کمتر و احتمال شکست را بیشتر می کند و منظور آیه شریفه این نیست که نیروهای شکست خورده دشمن و اسراء آنان باید قتل عام شوند تا دین خدا پابرجا و استوار گردد و دشمن هم دیگر وسوسه نشود تا به جبهۀ حق تهاجم کند. زیرا عقل و وجدان همه انسانها حکم می کند که ریختن خون انسانها فقط در وقت ضرورت و به اندازه ضرورت مجاز است و ریختن خون نیروهای شکست خورده و بی حرکت دشمن نه تنها دین خدا را تقویت نمی کند بلکه باعث تضعیف هم می شود و به عکس اگر با این انسانهای ضعیف و دربند برخورد انسانی همراه با عفو و اغماض و احسان شود هم در خود آنان تأثیر مثبت دارد و هم تحسین جهانیان را برمی انگیزد و قلوب آماده در سطح جهان به سوی چنین دینی جذب شده و موجب نفوذ و گسترش بیشتر آن دین می شود، چنانکه عمل بشر دوستانه رسول اکرم (ص) پس از فتح مکه و در اوج قدرت با انسانهایی که قبلا به خون او تشنه بودند و با او سالها جنگیده بودند و عزیزترین عزیزانش را کشته بودند، تأثیر بسیار عظیمی در جذب قلوب و گسترش دین داشت و پیامبر (ص) در مقابل همۀ این ناجوانمردیها به آنان فرمود: من شما را حتی ملامت هم نمی کنم، بروید که همه آزادید. (مقرّر)

اسلامی، ج ۶، ص: ۴۳۰

راغب در مفردات گوید:

«گفته شده: ثخن الشی فهو ثخین- آنگاه که چیزی غلظت یابد و حرکت نکند و از رفتن بازایستد و از همین مقوله است این گفتار که می گوید: آن قدر او را زدم و سبک کردم که زمین گیر شد.» «۱»

آیه سورهٔ انفال هم بنابر آنچه گفته اند به قصّهٔ جنگ بدر ارتباط دارد. و از روایات و سیره هم استفاده می شود که اصحاب پیامبر (ص) در کشتن اسرای بدر یا گرفتن فداء از آنان با هم اختلاف نظر پیدا کردند، و پیامبر (ص) گرفتن فداء را ناخوشایند داشت. «۲»

در تفسیر علی بن ابراهیم در سورهٔ انفال آمده است:

«وقتی که رسول خدا (ص) نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابی معیط را کشت انصار ترسیدند که نکند پیامبر (ص) همهٔ اسراء را می خواهد بکشد لذا خدمت پیامبر (ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما هفتاد نفر از آنان را کشتیم و هفتاد نفر را اسیر نمودیم، آنان قوم تو و اسیر دست تو هستند، ای رسول خدا آنان را به ما ببخش و از آنان فداء بگیر و آزادشان بگردان ...» «۳»

در کنز العرفان آمده است:

«روایت شده که پیامبر اکرم (ص) از گرفتن فدیه از اسرای بدر کراهت داشت، سعد بن معاذ این کراهت را در چهرهٔ آن حضرت دید و گفت: ای رسول خدا، این اولین جنگی بود که ما در آن با مشرکان درگیر شدیم و من

---

(۱) مفردات راغب ۷۵.

(۲) از لحن و ظاهر آیه بخوبی استفاده می شود که عده ای با گرفتن «فداء» و پول از اسیران، در صدد جمع آوری مال دنیا بوده اند (عرض الدنیا

...) و هدف خداوند برخورد با این تفکر است، البته با ملاحظه طرف دیگر قضیه که با این که هنوز خطر دشمن حق و عدالت از بین نرفته بوده چرا عده ای بفکر «عرض الدنیا» و پول جمع کردن افتاده اند؟ (مقرّر)

(۳) تفسیر علی بن ابراهیم (قمّی)/ ۲۴۷ (چاپ دیگر ۱/ ۲۷۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۳۱

میل داشتم اسراء را قتل عام کنیم تا دیگر احدی جرأت نکند به مخالفت و جنگ با شما برخیزد، رسول خدا (ص) فرمود: من هم از آنچه تو کراهت داری کراهت دارم ولی تو دیدی که این قوم چه کردند.

و جماعتی از مخالفین ما مثل احمد بن حنبل و غیره با عنایت به این قصه استدلال کرده اند که اجتهاد در مقابل پیامبر (ص) جایز است، چون گرفتن فداء به دستور وحی نبوده و الّا اگر به دستور وحی بود خداوند آن را ناپسند نمی شمرد. جواب این است که: پیامبر (ص) مخیّر بود بین کشتن و گرفتن فداء و کشتن سزاوارتر بود و نکوهش پیامبر بخاطر نکشتن کفّار بود.» «۱»

در هر صورت حکم این است که زنان کفّار و کودکانشان نباید کشته شوند و این حکم مورد اتّفاق فقهاست بدون هیچ مخالف و هیچ اشکالی، بلکه اسیر می شوند و حکم آن هم حکم غنایمی است که منتقل می گردد: که امام بعد از برداشتن خمس، آن را تقسیم می کند. بله اگر زنان کافر اقدام به جنگ نمایند کشتن و قتال با آنان نیز جایز است.

و اما نسبت به مردان کافر جنگجویی که اسیر می شوند، فقهاء شیعه تفصیل قائل شده اند بین آن جایی که در حین برپا بودن جنگ اسیر گردند و

بین آن جایی که بعد از پایان یافتن جنگ اسیر گردند و فتاوی فقهاء اهل سنّت از این تفصیل خالی می باشد. البته فقهای سنّت در حکم اسرای بالغ اختلاف دارند.

---

(۱) کنز العرفان ۱/ ۳۶۸. این روایت هماننـد روایت پیشـین از جهت سـند مورد مناقشه است. اینگونه احادیث چهرهٔ رسول خدا (ص) را چهرهٔ خشم و خشونت و انتقام ترسـیم می کنـد که فقط قتل عام کردن اسـراء وی را ارضاء و اشـباع می کند در حالی که قرآن کریم و تاریـخ مدوّن و مسـلم اسـلام چهرهٔ آن حضـرت را چهرهٔ رحم و مروّت و مردانگی و بشـر دوستی در بالاترین سطـح ترسـیم می کنـد و حـدیثی که بـا سـیرهٔ قطعی پیامبر اکرم (ص) مخالف باشـد قابل اعتماد نیست و کشـتن افراد به هنگام درگیری دو سپاه لازمه جنگ است اما کشتن اسیران پس از پایان جنگ چیزی نیست که پیامبر (ص) بر آن عنایت داشته باشد. (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۳۲

دو مسأله قابل ملاحظه

مسأله اوّل: در حکم زنان و بچّه ها:

[کلمات فقها]

۱- شیخ در مبسوط می گوید:

«افرادی که اسـیر می شوند سه دسـته هسـتند: زنان و بچّه ها، افرادی که بلوغ آنان نامشـخص است، و افراد بالغ. اما زنان و بچّه ها، به مجرد اسـیر شدن مملوک می گردند. و اما افرادی که بلوغشان نامشخص است اگر موی خشن اطراف آلت تناسلی آنان روئیده باشد حکم به بلوغ آنان می شود، و اگر موی خشن نروئیده باشد در زمرهٔ بچّه ها می باشـند، چون سـعد بن معاذ نسـبت به اسیران بنی قریظه به همین نحو حکم کرد و پیامبر (ص) آن را اجازه فرمود.» «۱»

۲- محقق در شرایع گوید:

«دسته چهارم اسراء هستند. و آنان دو قسمند مردان و زنان. زنان با اسیر شدن

مملوک می گردنـد گرچه جنـگ هم برپـا باشـد، و همچنین است حکم بچّه هـا. و اگر طفل با بالغ مشـتبه گردد، آزمایش می شود، یعنی اگر موی خشن در او روئیـده است، بالغ است، و اگر نروئیـده باشـد و سنّ او هم معلوم نباشد ملحق به بچّه هاست.» «۲»

اینکه فرموده واجب است بلوغ مورد بررسـی قرار گیرد به این مطلب توجه می دهد که به نظر ایشان در شبهات موضوعیه حتی با جریان داشتن استصحاب، باز فحص و جستجو واجب می باشد. «۳» بله در باب طهارت و نجاست هیچ

---

(۱) مبسوط ۲/ ۱۹.

(۲) شرایع ۱/ ۳۱۷ (چاپ دیگر ۲۴۱)

(۳) در اصول بحثی هست که آیا در شـبهات موضوعیه فحص لازم است یا نه؟ در شـبهات حکمیّه مسلّم فحص لازم است، اما در موضوعیه آیا فحص لازم است یا نه؟ مثلا اگر

اشکالی نیست که فحص و جستجو واجب نیست، چنانکه در محل خود اثبات گردیده است.

۳- و نیز در شرایع آمده است:

«اما زنان و بچّه ها در زمرهٔ غنایم می باشـند. و اختصاص به غنیمت گیرنـدگان دارنـد و خمس در آنها هم برای مسـتحقین آن می باشد.» «۱»

۴- صاحب جواهر در شرح عبارت اول شرایع در ذیل قول مصنف که فرمود: «و همچنین است حکم بچّه ها» گوید:

«یعنی غیر بالغهـا، بـدون اینکه در این حکم مخـالفی یـافته باشـیم چنـانکه علامه در منتهی به آن اعتراف نموده، بلکه از غنیه و تـذکره اجماع بر آن نقل شـده. و حجّت هم همین است، به علاوه روایتی که علامه در منتهی بطور مرسل نقل کرده، که پیامبر (ص) از کشتن زنان و بچّه ها نهی فرمود، و وقتی که آنان را اسیر می کرد

بعنوان برده می گرفت.

بله، در مالک شـدن زنان و بچّه ها اثبات مفهوم اسارت و غلبه معتبر می باشـد به دلیل اصل عـدم تملّک با نبود اسارت و غلبه، پس مجرد نگـاه انـداختن و گذاشـتن دست بر آنـان و غیر آن از چیزهایی که با آنها اثبات صـدق اسارت و غلبه نمی شود، در تحقیق ملکیّت کفایت نمی کند. بله، استمرار غلبه معتبر

- من نمی دانم مستطیع شـده ام یا نه، باید مالم را حساب بکنم، ببینم به حد اسـتطاعت رسـیده یا نه؟ اینجا با اینکه استصـحاب موضوعی است مع ذلـک این فحص لازم است، به فرمایش بعضـی از بزرگان جایی که آدم علمش توی جیبش هست اینجا را «مـا لا یعلمون» نمی گوینـد و نمی شود استصـحاب کرد، با اینکه مجرای استصـحاب هست مع ذلک جایی که می شود فحص کرد دیگر «رفع ما لا یعلمون» یا «کل شـی ء لک حلال» نمی آیـد اینها [اصل برائت و حلیت] نیامده اند تنبل پرور باشـند، بلکه شـارع خواسـته است جـایی که انسان سـر دوراهی گیر کرده و چاره ای نـدارد انسان را از تحیّر بیرون بیاورد. (الف- م. جلسـه ۳۸۰ درس)

(۱) شرایع ۱/ ۳۲۲ (چاپ دیگر ۲۴۵).

نیست، پس اگر اسیر فرار هم بکند باز باقی در ملک است، مثل صـیدی که بعد از غلبه بر او فرار نماید و این بعد از آن اسـت که شـارع به سـبب غلبه تملـک آنان را مباح نموده. بلکه ظاهر این است که بعـد از چیره شـدن و غلبه، دیگر نیّت تملّک معتبر نمی باشد، چنانکه در مسأله حیازت و بدست آوردن مباحات همین را قائل شدیم ...» «۱»

۵- در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«و بطور

کلی از اهل جنگ کسانی که اسیر می شوند بر سه قسمند: قسم اوّل:

زنان و کودکان که کشتن آنان جایز نیست و به مجرد اسیر شدن برده مسلمانان می گردند، زیرا پیامبر (ص) از کشتن زنان و کودکان نهی فرمودند. و این حکم اجماعی است. و هرگاه حضرت آنان را اسیر می گرفت، برده قرار می داد.» «۲»

روایات مسأله:

۱- کلینی به سند صحیح از معاویه بن عمّار روایت می کند که، گوید: گمان می کنم معاویه بن عمّار از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «هرگاه رسول خدا (ص) می خواست سریّه ای «۳» را به جنگ بفرستد، آنان را می خواند و در پیش روی خود می نشاند، آنگاه چنین می فرمود: حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا و بر شریعت رسول خدا (ص)، به کسی خیانت نکنید، افراد را مثله نکنید، و خلف وعده ننمائید، پیرمرد از کار افتاده و بچه ها و زن ها را نکشید، درختی را قطع نکنید مگر اینکه به آن مجبور

---

(۱) جواهر ۲۱/ ۱۲۰.

(۲) مغنی ۱۰/ ۴۰۰.

(۳) «سریّه» دسته های کوچک مسلح بوده که پیامبر (ص) در بین آنان نبوده و برای دفع دشمن فرستاده می شد.

شوید ...» «۱»

۲- و در فروع کافی به سندی که اشکالی در آن نیست به نقل از امام جعفر صادق (ع) آمده که فرمودند: «رسول خدا (ص) هر وقت سریّه ای را به جنگ می فرستاد فرمانده آن را می خواند و او را در کنار خود و اصحاب را در پیش روی خود می نشاند و آنگاه می فرمود: حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا، و

بر شریعت پیامبر خدا، به کسی مکر و خیانت نکنید، کسی را مثله نکنید، درختی را قطع ننمائید مگر اینکه به آن احتیاج پیدا کنید، و پیرمرد از کار افتاده و بچه و زن را نکشید و ...» «۲»

شیخ نیز در تهذیب همین را روایت کرده است. «۳»

۳- در دعائم الاسلام است که: «روایت شد برای ما از امام محمد باقر (ع) از پدرش، از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) هرگاه لشکر یا سریّه ای را به جنگ می فرستاد، همراهان آن را به تقوای الهی سفارش می کرد ... و می فرمود: جنگ کنید بنام خدا و در راه خدا ... و بچّه و پیرمرد سالخورده و زن را نکشید- یعنی: در صورتی که با شما جنگ نمی کنند- و مثله

---

(۱) عن الکلینی بسند صحیح عن معاویه بن عمّار قال: اظنّه عن ابی حمزه الثمالی عن ابی عبد اللّه، قال: «کان رسول الله (ص) اذا اراد ان یبعث سریّه دعاهم فاجلسهم بین یدیه ثم یقول: سیروا باسم الله و فی سبیل الله و علی ملّه رسول الله (ص) لا تغلوا و لا تمثلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا شیخا فانیا و لا صبیا و لا امرأه و لا تقطعوا شجرا الا ان تضطرّوا الیها. الحدیث» وسائل ۱۱/ ۴۳ باب ۱۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲، از کافی ۵/ ۲۷.

(۲) فی فروع الکافی بسند لا بأس به عن ابی عبد الله (ع) قال: «کان رسول الله (ص) اذا بعث سریّه دعا بأمیرها فاجلسه الی جنبه و اجلس اصحابه بین یدیه ثم قال: سیروا باسم الله و فی سبیل الله و علی مله رسول

الله (ص) لا تغدروا و لا تغلوا، و لا تمثلوا و لا تقطعوا شجره الّا ان تضطرّوا اليها و لا تقتلوا شيخا فانيا و لا صبيّا و لا امرأه.

الحديث.» كافى ۵/ ۳۰ كتاب الجهاد باب وصيه رسول الله (ص) و امير المؤمنين (ع) فى السرايا، حديث ۹.

(۳) تهذيب الاحكام ۶/ ۱۳۹. كتاب الجهاد باب ما ينبغى لو الى الامام ان يفعله ... حديث ۳.

نکنید و خیانت نورزید و خلف وعده ننمائید.» «۱»

مستدرک نیز همین را از دعائم الاسلام روایت نموده است. «۲»

۴- در وسائل به سند خویش از سکونی، از امام صادق (ع) از پدرش، از پدرانش (ع) نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: «مشرکین را بکشید، ولی پیرمردها و بچه های آنان را زنده گذارید (نکشید).» «۳»

۵- و نیز در وسائل به سند خویش، از حفص بن غیاث آمده است که وی از امام جعفر صادق (ع) دربارهٔ زنان (مشرکین) پرسش نمود که چگونه جزیه از آنان برداشته و ساقط می گردد؟ گوید حضرت فرمود: «چون رسول خدا (ص) از کشتن زنان و بچّه ها در سرزمینی که دشمن در آن می جنگید نهی فرمود مگر اینکه آنان هم بجنگند که در این صورت هم هر اندازه که امکان دارد و از نفوذ و خلل در صف رزمندگان نمی ترسی، از کشتن آنان خودداری نما ...» «۴»

۶- باز در وسائل به سند خویش از ابی البختری، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش آمده است که گوید: حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) بنی قریظه را

---

(۱) فى دعائم الاسلام: «روينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن على (ع) ان

رسول الله (ص) كان اذا بعث جيشا او سريه اوصى صاحبها بتقوى الله ... و قال: اغزوا باسم الله و فى سبيل الله ... و لا تقتلوا وليدا و لا شيخا كبيرا و لا امرأه- يعنى: اذا لم يقاتلوكم- و لا تمثلوا و لا تغلوا و لا تغدروا.» دعائم الاسلام ۱/ ۳۶۹ كتاب الجهاد- ذكر الافعال التى ينبغى فعلها قبل القتال.

(۲) مستدرك الوسائل ۲/ ۲۴۹ باب ۱۴ از ابواب جهاد العدو، حديث ۱.

(۳) فى الوسائل بسنده عن السكونى عن جعفر عن أبيه عن آبائه (ع) ان النبى (ص) قال:

«اقتلوا المشركين، و استحيوا شيوخهم و صبيانهم.» وسائل ۱۱/ ۴۸ باب ۱۸ از ابواب جهاد العدو حديث ۱۲.

(۴)، فيه ايضا بسنده عن حفص بن غياث انه سأل ابا عبد الله (ع) عن النساء كيف سقطت الجزيه عنهن و رفعت عنهن؟ قال: «لانّ رسول اللّه (ص) نهى عن قتل النساء و الولدان فى دار الحرب الّا ان يقاتلن، فان قاتلن ايضا فامسك عنها ما امكنك و لم تخف خللا.» وسائل ۱۱/ ۴۷ باب ۱۸ از ابواب جهاد العدو حديث ۱.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۴۳۷

وقتى كه عهدشكنى نمودند و جنگ را براه انداختند، كسانى از آنان را كه بلوغشان معلوم نبود پيشنهاد نمود كه به شرمگاه آنان نگاه كرده شود، اگر كسى را مى يافتند كه موى زهارش روئيده او را مى كشتند، و اگر كسى موى زهارش نروئيده بود او را به بچّه ها ملحق مى نمودند (نمى كشتند).» «۱»

۷- در دعائم الاسلام «۲» است كه: «از امام جعفر صادق (ع) براى ما روايت شده كه بر اساس حكم سعد بن معاذ، بنى قريظه از پناهگاهشان پائين آورده شدند، آنگاه

رسول خدا (ص) دستور داد تا سعد بن معاذ حکم کند، سعد حکم کرد به اینکه جنگجویان آنان کشته شوند و بچّه هایشان اسیر گردند، رسول خدا (ص) به سعد فرمود: حکم کردی به حکم خدای متعال از فوق آسمانهای هفتگانه.» «۳»

در المنجد است:

«رقیع [در متن عربی روایت]: بطور عام به آسمان گفته می شود و در عرف پیشینیان به آسمان اول گفته می شد.» «۴»

۸- در سنن بیهقی به سند خویش از ابن عمر آمده است: «یهود بنی نضیر و

---

(۱) و فیه ایضا بسنده عن ابی البختری عن جعفر عن أبیه قال: قال: «ان رسول الله (ص) عرضهم یومئذ علی العانات فمن وجده انبت قتله و من لم یجده انبت الحقه بالذراری.» وسائل ۱۱/ ۱۱۲ باب ۶۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

(۲) شیخ طوسی (ره) در مبسوط و همینطور علامه در منتهی و تذکره به دعائم اعتماد داشتند و از آن نقل می کردند، برای اینکه بعضی چیزها را شیخ در مبسوط نقل کرده که ما در غیر کتاب دعائم ندیدیم. (الف- م. جلسه ۳۸۰ درس)

(۳) فی دعائم الاسلام: «روینا عن جعفر بن محمد (ع) ان بنی قریظه نزلوا من حصنهم علی حکم سعد بن معاذ فأمر رسول الله (ص) بان یحکم سعد، فحکم بان تقتل مقاتلتهم و تسبی ذراریّهم فقال رسول الله (ص) لسعد: لقد حکمت بحکم الله- تعالی- من فوق سبعه ارقعه.» دعائم الاسلام ۱/ ۳۷۷ کتاب الجهاد- ذکر الحکم فی الاساری.

(۴) المنجد ۲۷۵.

قریظه با رسول خدا (ص) جنگ کردند، پیامبر (ص) بنی نضیر را از مدینه بیرون کرد، و بر بنی قریظه منّت نهاد و آنان

را بر جایشان ثابت نگه داشت تا اینکه بعد از آن بنی قریظه هم با رسول خدا (ص) جنگ نمودند آنگاه حضرت مردان آنها را کشت و زنان و فرزندان و اموال آنان را بین مسلمانان تقسیم نمود به جز عده ای از آنها که به رسول خدا (ص) ملحق شدند حضرت هم به آنها امان داد و اسلام آوردند.» «۱»

۹- و نیز در سنن بیهقی به سند خویش از عامر بن سعد، از پدرش آمده که سعد بن معاذ بر بنی قریظه حکم کرد که از آنان هر کس که تیغ به عانه اش جاری شد (کنایه از اینکه به سن بلوغ رسید) باید کشته شود و اموال و فرزندانشان هم تقسیم گردد. بعد که آن حکم برای رسول خدا (ص) بیان شد، حضرت فرمود: «بی گمان امروز در میان آنان به حکم خدا حکم کرد حکمی که از بالای آسمانهای هفتگانه می باشد.» «۲»

۱۰- باز در سنن بیهقی به سند خویش از ابی سعید خدری، به نقل از سعد بن معاذ آمده است که گفت: من در میان بنی قریظه چنین حکم می کنم که جنگجویانشان کشته شوند و فرزندانشان اسیر گردند. گوید رسول خدا (ص) فرمود: «حکم کردی به حکم صاحب ملک.» و شاید حضرت چنین

---

(۱) فی سنن البیهقی بسنده عن ابن عمر: انّ یهود بنی النضیر و قریظه حاربوا رسول اللّه (ص) فاجلی رسول الله (ص) بنی النضیر، و أقرّ قریظه و منّ علیهم حتی حاربت قریظه بعد ذلک فقتل رجالهم و قسم نسائهم و اولادهم و اموالهم بین المسلمین الّا بعضهم لحقوا برسول اللّه (ص) فأمنهم و اسلموا.»

سنن بیهقی ۶/ ۳۲۳ کتاب قسم الفی ء

و الغنيمه، باب ما جاء فى قتل من راى الامام منهم.

(۲) و فيه ايضا بسنده عن عامر بن سعد عن أبيه انّ سعد بن معاذ حكم على بنى قريظه ان يقتل منهم كل من جرت عليه الموسى و ان تقسم اموالهم و ذراريّهم. فذكر ذلك لرسول اللّه (ص) فقال: لقد حكم اليوم فيهم بحكم اللّه الذى حكم به من فوق سبع سماوات. سنن بيهقى ۹/ ۶۳، كتاب السير، باب ما يفعله الذرارىّ من ظهر عليه.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۴۳۹

فرموده: «حكم كردى به حكم خدا.» «۱»

۱۱- باز به سند خويش از عطيه قرظى (يكى از افراد بنى قريظه) نقل مى كند كه گفت: «من هم جزء كسانى بودم كه سعد بن معاذ در ميان آنان حكم كرد، آنگاه رسول خدا (ص) دستور داد تا جنگجويان بنى قريظه كشته شوند و بچّه هاى آنان اسير گردند.» گويد: «نوبت به من رسيد و پيش من كه آمدند نديدم چيزى مگر اينكه بزودى مرا خواهند كشت، عانه مرا برهنه كردند و ديدند كه موى بر آن نروئيده، آنگاه مرا هم جزء اسراء قرار دادند.» «۲»

۱۲- باز به سند خويش از نافع است كه عبد اللّه بن عمر به او خبر داد كه: «در بعضى از جنگهاى پيامبر (ص) ديده شد كه زنى كشته شده است، رسول خدا (ص) ناراحت شد و از كشتن زنان و كودكان نهى فرمود.» «۳» بيهقى اين روايت را از صحيح بخارى و صحيح مسلم نقل نموده است.

۱۳- باز به سند خويش از ابن عمر است كه گويد: «در بعضى از جنگها ديدم زنى كشته شده، پس از آن رسول خدا (ص) از كشتن

زنان و کودکان نهی فرمود.» «۴» بیهقی این روایت را هم از آن دو کتاب نقل نموده است.

۱۴- باز در سنن بیهقی به سند خویش از اسود بن سریع آمده است که گوید:

خدمت رسول خدا (ص) آمدم و به همراه حضرت با مشرکین جنگ نمودم، به پیروزی دست یافتیم، در آن جنگ مسلمین افراد دشمن را کشتند حتی بچّه ها را! خبر آن به رسول خدا (ص) رسید، حضرت فرمود: «برای چه نسبت به قتل

---

(۱) و فیه ایضا بسنده عن ابی سعید الخدری و فیه عن سعد بن معاذ انه قال: فانی احکم فیهم ان یقتل مقاتلتهم و تسبی ذراریّهم. قال: فقال رسول اللّه (ص): «حکمت بحکم الملک.» و ربما قال: «حکمت بحکم اللّه.» سنن بیهقی ۹/ ۶۳ کتاب السیر، باب ما یفعله بذراریّ من ظهر علیه.

(۲) سنن بیهقی ۹/ ۶۳ کتاب السیر باب ما یفعله بذراریّ من ظهر علیه.

(۳) سنن بیهقی ۹/ ۷۷ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

(۴) سنن بیهقی ۹/ ۷۷ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

جمعیتی آنطور از حد و مرز تجاوز گردیده که بچه های آنان هم مورد کشتار واقع شده اند؟ مردی در جواب گفت: ای رسول خدا (ص) اینان فرزندان مشرکین بودند. حضرت فرمود: «آگاه باشید که بهترینهای شما هم از فرزندان مشرکین است.» سپس فرمودند: «بچّه ها را نکشید.» این را سه مرتبه تکرار نموده، بعد فرمودند: «هر انسانی بر فطرت پاک متولد می شود تا اینکه زبانش از آن برگردانده شود، پس پدر و مادر او هستند «۱» که او را یهودی و نصرانی می کنند.»

۱۵- باز به سند خویش از کعب بن مالک، از عمویش از پیامبر (ص) است که وقتی حضرت کسی را بسوی ابن ابی الحقیق فرستاد از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود. «۳»

۱۶- باز به سند خویش از ابن عباس است که گفت: صعب بن جثامه به من خبر داد که شنید از پیامبر (ص) دربارۀ اهل و عیال مشرکینی که مورد شبیخون واقع می شوند و در این شبیخون به زنان و فرزندان آنان هم تلفاتی وارد می شود سؤال شد، پیامبر (ص) در جواب فرمود: «آنان هم از مشرکین می باشند.» عمرو بن دینار به نقل از زهری «۴» این جمله را زیاد کرده که حضرت فرمود: «زنان و

---

(۱) پدر و مادر از باب غلبه می باشد و منظور این است، که هر انسانی روحا پاک است اما تربیت خارجی است که شخص را منحرف می کند. (الف- م. جلسه ۳۸۱ درس)

(۲) و فیه ایضا بسنده عن الاسود بن سریع قال: أتیت رسول اللّه (ص) فغزوت معه، فاصبنا ظفرا فقتل الناس یومئذ حتی قتلوا الذریه، فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقال: «ما بال اقوام جاوز بهم القتل حتی قتلوا الذریّه؟» فقال رجل: یا رسول اللّه (ص) انما هی (هم خ. ل) ابناء المشرکین. قال: «الا ان خیارکم ابناء المشرکین.» ثم قال: «لا تقتلوا الذریّه.» قالها ثلاثا و قال: «کل نسمه تولد علی الفطره حتی یعرب عنها لسانها فابواها یهوّدانها و ینصّرانها.» سنن بیهقی ۹/ ۷۷ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

(۳) سنن بیهقی ۹/ ۷۷ کتاب السیر باب قتل النساء و الصبیان فی التبییت ...

(۴) محمد بن مسلم بن شهاب زهری از فقهای

مهم سنّت است و معاصر حضرت علی بن الحسین (ع) بوده است. (الف- م. جلسه ۳۸۱ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۴۱

فرزندانشان هم از پدران همان مشرکین اند.» ...

شافعی گوید: سفیان معتقد بود که این سخن پیامبر (ص) که فرمود: «آنان هم از مشرکین می باشند.» مباح بودن قتل آنان را می رساند و حدیث «ابن ابی الحقیق» می تواند ناسخ آن باشد. (ابو عبد اللّه) گوید: زهری اینطور بود که وقتی حدیث صعب بن جثامه را نقل می کرد به دنبال آن حدیث ابن مالک را هم می آورد. «۱»

از حدیث مربوط به شبیخون اینطور استفاده می شود که اگر در جنگ ضرورت اقتضاء کرد که به دشمن شبیخون زده شود اقدام بر آن جایز است، گرچه بطور اجبار موجب تلف شدن تعدادی از زنان و کودکان شود، اما دیگر بر جواز کشتار آنان بصورت عمد دلالت ندارد.

مسأله دوّم: حکم اسرای بالغ کفّار:

اشاره

قبلا گذشت که فقهاء شیعه بین آنجا که جنگ برپا باشد و بین آنجا که آتش جنگ خاموش گردیده باشد فرق می گذارند [به آیات مربوطه و فتاوا توجه نمائید:]

[آیات مربوطه]

۱- خداوند متعال در سورۀ انفال می فرماید: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيٰا وَ اللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» یعنی هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی از دشمن بگیرد تا به اندازۀ کافی جای پای خود را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای جاویدان را برای شما میخواهد و خداوند عزیز و حکیم است.» «۲»

۲- و در سورۀ محمد (ص) می فرماید: «فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثٰاقَ فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا

---

(۱) سنن بیهقی ۹/ ۷۸ کتاب السیر باب قتل النساء و الصبیان فی التبییت ...

(۲) انفال/ ۶۷.

یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعدا اسیران را یا منّت گذارده و یا با فدیه آزاد خواهید کرد.» «۱»

از ظاهر دو آیه اینطور استفاده می شود که قبل از زمین گیر و بی حرکت ساختن دشمن، نگهداری کسانی که اسیر شده اند جایز نمی باشد.

۳- مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه سورهٔ محمد (ص) چنین می گوید:

«دربارهٔ معنای آیه اختلاف شده؛ عده ای گفته اند: اسیر گرفتن به دلیل آیه انفال حرام بوده سپس با این آیه حلال گردیده، چون

این سوره بعد از سورهٔ انفال نازل شد.

پس وقتی که اسیر شدند امام مخیّر است بین اینکه منّت گذارده آنان را آزاد نماید و یا آنان را در برابر آزادی اسرای مسلمین آزاد سازد، و یا اینکه آنان را در مقابل گرفتن پول آزاد کنـد و بین اینکه آنان را بکشد و به بندگی گیرد، و این قول شافعی و ابی یوسف و محمد بن اسحاق است.

و عـده ای گفته انـد امام مخیّر است بین سه چیز، منّت گذارده آزاد نماید، یا فدیه بگیرد و یا به بندگی بگیرد و حق ندارد بعد از اسیر گرفتن آنان را بکشـد، و این قول را حسن گفته است. و در حقیقت ایشان در آیه یک نوع تقـدیم و تأخیری قائل شده که در تقدیر چنین می شود: «فَضَرْبَ الرِّقاب حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها»: یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شویـد گردنهایشان را بزنید تا اینکه جنگ پایان یابد، سپس فرموده: «حَتّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً» یعنی جنگ را ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید و بعدا

---

(۱) محمد (ص)/ ۴.

اسیران را منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آزاد کنید.

و گفته شده: حکم آیه فدیه به وسـیلهٔ این آیه شریفه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ- «۱» مشرکان را در هرکجا یافتید به قتل برسانید»، و همچنین آیهٔ شـریفه: «فَإِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فی الْحَرْب «۲»» یعنی: «اگر آنها را در میـدان جنگ یافتی آنچنان آنها را در هم بکوب که جمعیتهایی که در پشت سر آنها قرار دارند

عبرت گیرند» منسوخ گردیده این نظر قتاده و سدّی و ابن جریح است.

ابن عباس و ضحاک نیز گویند: حکم فدیه منسوخ گردیده است.

عده ای دیگر گفته اند: حکم فدیه ثابت بوده و منسوخ نگردیده، این سخن ابن عمر و حسن و عطاء است. گویند: به دلیل اینکه پیامبر (ص) بر «ابی عزّه» منّت گذارد و او را بدون گرفتن فدیه آزاد کرد و عقبه بن ابی محیط را کشت و از «اسرای بدر» هم فدیه گرفت و آزادشان کرد. «۳»

از ائمه هدی (علیهم السلام) روایت شده که اسراء بر دو قسمند: یک قسم آنها که قبل از تمام شدن جنگ و در حین برپا بودن آتش جنگ اسیر می شوند، دربارهٔ اینها امام مخیّر است بین اینکه آنان را بکشد یا دست و پای آنان را بطور مخالف قطع نموده و رهایشان کند تا بر اثر خونریزی از بین بروند، و جایز هم نیست بر آنان منّت گذارده آزاد نماید یا فدیه بگیرد و آزاد نماید. و قسم دیگر آنهایی هستند که بعد از اینکه آتش جنگ خاموش شد و کشتار پایان یافت اسیر می شوند، دربارهٔ اینها امام مخیّر است بین اینکه منّت گذارد و آزاد نماید و یا در مقابل گرفتن مال یا در مقابل آزادی اسرای مسلمین آنها را آزاد کند، و بین اینکه آنها را به بندگی گیرد یا گردن آنها را بزنند. و در هر دو قسم اگر اسلام

---

(۱) توبه/ ۵.

(۲) انفال/ ۵۸.

(۳) مورخین گفته اند که از هفتاد نفر اسیر جنگ بدر از هر نفر چهار هزار درهم فدیه گرفتند. (الف- م جلسه ۳۸۱ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۴۴

اختیار کنند

همۀ اینها ساقط می شود و حکم سایر مسلمانان را پیدا می کنند.

«حَتّٰی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا» یعنی: وقتی که اهـل جنـگ اسـلحه شان را بر زمین گذاردنـد دیگر نبایـد با آنان جنگ نمود. ابن عباس گفته: یعنی تا وقتی که هیـچ کس از مشـرکین باقی نماند، و مجاهد گفته: یعنی تا وقتی که دینی غیر از دین اسـلام باقی نماند ...» «۱»

اینکه ایشـان فرمودنـد افرادی که بعـد از تمـام شـدن جنـگ اسیر می شونـد زدن گردن آنان جایز است، این حکم با آنچه که مشهور بین فقهاء شیعه است مخالف می باشد چنانکه خواهد آمد.

[کلمات فقهاء]

۴- شیخ در کتاب فی ء از خلاف (مسئله ۱۷) گوید:

«اسـیر بر دو قسم است: یک قسم آنکه قبل از پایان جنگ اسـیر می شود، دربارۀ اینها امام مخیّر است بین دو چیز: یا اینکه او را بکشـد، یا دست و پای او را قطع نموده و رهایش نمایـد تا بر اثر خونریزی از بین برود. و قسم دیگر اسـیری که بعـد از به زمین گذاشـته شـدن بار جنگ اسـیر می گردد، درباره این افراد امام مخیّر است بین سه چیز: منّت گذاردن، به بردگی گرفتن و فدیه گرفتن.

شافعی گویـد: امام مخیّر بین چهار چیز است: کشـتن، منّت گـذاردن، فدیه گرفتن، و به بردگی گرفتن، و تفصـیل هم نداده که در بحران جنگ باشد یا بعد از جنگ. ابو حنیفه گوید: امام مخیّر است بین دو چیز کشتن و به بردگی گرفتن، نه منّت گذاردن و نه فدیه گرفتن.

ابو یوسف و محمد گویند: امام مخیّر است بین کشـتن و به بردگی گرفتن و معاوضه در مقابل اسرای مسلمان نه در مقابل مال. و همۀ فقهای عراق اجماع دارند بر

اینکه معاوضه در مقابل مال جایز نمی باشد.

دلیل ما: اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، که ما روایات را در کتاب کبیر [تهذیب] بیان نموده ایم. و دلالت بر جواز منّت گذاردن دارد این آیه

---

(۱) مجمع البیان ۵/ ۹۷ (جزء ۹).

شریفه: «فَضَرْبَ الرِّقاب حَتّی إذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ، فَإمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إمّا فداءً حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها» یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعدا اسیران را منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آزاد سازید» و کسی که ادعا می کند این آیه نسخ شده باید دلیل بیاورد.

زهری از جبیر بن مطعم، از پدرش (محمد بن جبیر از پدرش- البخاری) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که دربارۀ اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این اسراء را آزاد کنم آنان را آزاد می نمودم.» در کتاب بخاری چنین نقل شده: «اگر از من می خواست که این بو گندیها را رها کنم، بخاطر او رهایشان می نمودم» در واقع پیامبر (ص) خبر داده که اگر مطعم بن عدی زنده بود بر اسراء منّت می گذارد و آنان را آزاد می کرد چون مطعم نزد پیامبر (ص) از آنچنان دست سخاوتمندی برخوردار بود که اگر آزادی اسراء را می خواست، آنان را آزاد می نمود. این روایت بر جواز منّت گذاردن دلالت دارد.

ابو هریره روایت کرده که: پیامبر (ص) سریّه «۱» ای را بطرف نجد فرستاد، آنان مردی بنام ثمامه

بن اثال حنفی که پیشوای شهر یمامه بود را اسیر کردند و او را آورده به ستونی از ستونهای مسجد بستند، وقتی که پیامبر (ص) بر او گـذر کرد به او فرمود: تو دربـارۀ مـا چه خیـال می کنی ای ثمـامه! او گفت: نیکی کردن را، اگر بکشـی خویشاونـدی را کشـته ای، (همخون خ. ل) و اگر منّت گـذاری (انعـام کنی خ. ل) بر شـکر گزاری منّت نهاده ای، و اگر مالی می خواهی آنچه بخواهی به تو داده خواهـد شـد. پیـامبر (ص) او را به حـال خود وانهـاد و چیزی نگفت. روز دوم بر او گـذر کرد ثمـامه همـان حرفها را

---

(۱) معنای «سریّه» قبلا گفته شد.

تکرار کرد، حضرت روز سوم هم بر او گذر کرد و او همان حرفها را باز تکرار نمود و پیامبر (ص) چیزی نگفت، سپس فرمود: ثمامه را آزاد کنید. او را آزاد کردند و رفت و غسل نمود و برگشت و اسـلام آورد، و جریان را برای قوم خود نوشت آنان هم اسلام آوردند. این داستان به روشنی بر جواز منّت گذاردن دلالت دارد، چون پیامبر (ص) او را بدون گرفتن چیزی آزاد نمود.

و روایت شـده که ابا عزه جهنی (جمحی خ. ل) در روز جنگ بدر اسـیر شد و به پیامبر (ص) گفت: ای محمد من دارای عیالم بر من منّت گـذار، حضـرت هم بر او منّت نهـاد به شـرط آنکه دیگر به جنـگ برنگردد. او وقتی به مکّه رفت گفت: من محمد (ص) را مسخره کردم! و هنگام جنگ احد باز به جنگ آمد، پیامبر (ص) از اصحاب خواست که مواظب باشند او فرار نکند،

مجدّدا اسیر شد، دوباره گفت: ای محمّد (ص) من دارای عیالم بر من منّت گذار، پیامبر (ص) فرمود: بر تو منّت گذارم تا به مکه برگردی و در اجتماع قریش بگوئی: من دوباره محمد (ص) را مسخره کردم؟! مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود، آنگاه پیامبر (ص) با دست خویش او را کشت. این روایت در جواز منّت گذاردن صراحت دارد.

و اما دلیل بر جواز آزادسازی اسیری در برابر آزادی اسرای مسلمان روایتی است که ابو قلابه از ابی مهلب از عمران بن حصین روایت کرده که:

پیامبر (ص) یک اسیر کافر را در مقابل گرفتن دو اسیر مسلمان آزاد نمود.

و اما دلیل بر جواز آزادسازی اسراء در مقابل مال، کاری است که پیامبر (ص) هنگام جنگ بدر انجام داد، حضرت عده ای از کفّار قریش را در مقابل گرفتن مال آزاد نمود. و قصّه آن هم مشهور است. بعضی گفته اند: هر فردی را در مقابل چهارصد (درهم یا دینار) آزاد نمود؛ ابن عباس گفته در مقابل چهار هزار درهم- و دربارۀ همینها آیه شریفه: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ... عَذَابٌ عَظِيمٌ» نازل شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۴۷

باز روایت شده که ابو العاص شوهر زینب دختر رسول خدا (ص) از کسانی بود که در جنگ اسیر گردید در آن هنگام، زینب در مکه بود وی مالی را برای او فرستاد تا از اسارت نجات پیدا کند، در میان اموال، گردنبندی که از حضرت خدیجه (س) بود قرار داشت وقتی که پیامبر (ص) گردنبند را دید شناخت و نسبت به آن ابراز دلسوزی نمود و

به اصحاب خود فرمود:

اگر بخواهید می توانید اسیر دارندهٔ گردنبند را آزاد نمائید و مالش را هم به او برگردانید. اصحاب گفتند: چنین خواهیم کرد. و آن را انجام دادند. این روایت نیز بر آزادی اسیر در برابر گرفتن مال دلالت دارد، چون آنان ابو العاص را در مقابل گرفتن مال آزاد نمودند آنگاه بر وی منّت نهاده و مال را نیز به او برگرداندند.» «۱»

دربارهٔ روایاتی که شیخ طوسی در این مسأله بیان فرموده به سنن بیهقی رجوع نمائید. «۲»

۵- در صحیح بخاری به سند خویش از زهری از محمد بن جبیر از پدرش آمده است که پیامبر (ص) دربارهٔ اسرای بدر فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من آزادی این بوگندیها را می خواست آنان را بخاطر او آزاد می کردم. «۳»»

۶- در نهایه شیخ آمده است:

«اسراء بر دو قسمند: یک قسم آنهائی هستند که قبل از اینکه جنگ بار خود را بر زمین گذارد و آتش آن خاموش شود اسیر می شوند، اینها را امام جایز

---

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۲.

(۲) سنن بیهقی ۶/ ۳۱۹ و ما بعد آن، کتاب قسمت الفی ء و الغنیمه، باب ما جاء فی منّ الامام ... و باب ما جاء فی مفاداه رجال منهم بالمال.

(۳) فی صحیح البخاری بسنده عن الزهری عن محمد بن جبیر عن أبیه ان النبی (ص) قال فی اساری بدر: «لو کان المطعم بن عدی حیّا ثمّ کلّمنی فی هؤلاء النتنی لترکتهم له.» صحیح بخاری ۲/ ۱۹۶ کتاب الجهاد، باب ما منّ البنی (ص) علی الاساری من غیر ان یخمس.

نیست نگه دارد، و مخیّر است بین اینکه

گردن آنان را بزنند یا دست و پای آنان را قطع نموده رهایشان کند تا بر اثر خونریزی بمیرند. و قسم دیگر اسیری است که بعد از به زمین گذاشته شدن بار جنگ اسیر می شود، امام در رابطه با اینها مخیّر است بین سه چیز: اگر بخواهد می تواند بر او منّت گذارد و آزادش نماید، و اگر بخواهد می تواند او را به بردگی بگیرد و اگر بخواهد می تواند در برابر گرفتن چیزی او را آزاد سازد. «۱»

۷- شیخ در مبسوط بعد از عبارتی که در مسأله اول از او نقل کردیم (که فرمود:

اسراء سه دسته اند یا زن و بچه اند، یا بالغ مشکل، یا بالغ غیر مشکل) اینطور می فرماید:

«و اما کسی که در رابطه با بلوغش مشکل وجود ندارد اگر قبل از پایان یافتن جنگ اسیر شده باشد، امام نسبت به او بین دو چیز کشتن و قطع کردن دست و پا و رها نمودن او تا بر اثر خونریزی از بین برود مخیّر است، مگر اینکه اسلام بیاورد که این احکام از او ساقط می شود.

و اگر اسارت بعد از تمام شدن جنگ باشد امام بین سه چیز: فدیه گرفتن، و منّت گذاردن و به بردگی گرفتن مخیّر است و نمی تواند آنان را بکشد، هر کدام از این سه را امام صلاح دید و برای مسلمین بهره ای داشته باشد انجام می دهد.

و اگر اسلام آوردند این احکام سه گانه از آنان ساقط نمی شود، و فقط حکم کشتن از آنان برداشته می شود نه غیر آن. بعضی گفته اند: اگر اسیر اسلام آورد حکم اسارت از او ساقط می شود، چون عقیل بعد از اسارت اسلام آورد و پیامبر (ص) از او

فدیه قبول کرد و به بردگی نگرفت ...

و اگر مرد بالغی اسیر شود، اگر از اهل کتاب باشد یا شبهه کتابی بودن در او باشد امام نسبت به او بین سه چیزی که بیان شد مخیر است و اگر

---

(۱) نهایه/ ۱۹۶.

بت پرست باشد امام مخیّر است بین دو چیز فدیه گرفتن و منّت گذاردن، و برده شدن از او ساقط می گردد. چون او را طبق دین خود نمی توان ملزم به دادن جزیه در مقابل باقی بودن بر دینش نمود». «۱»

این تفصیلی که شیخ در آخر بیان خود فرمود در نهایه و خلاف ایشان نمی باشد، و دلیلی هم بر آن وجود ندارد. و نبودن جزیه مستلزم برده نشدن نیست، چنانکه در مسأله زنان و بچه های اسیر نیز بین نبودن جزیه بر آنان و برده شدنشان انفکاک و جدائی دیده می شود.

۸- در شرایع آمده است:

«اگر جنگ برپا باشد و مردان بالغ کفّار قبل از اسلام آوردن اسیر شوند کشتن آنان حتمیّت دارد، و امام مخیّر است بین دو چیز: اگر بخواهد می تواند گردن آنها را بزند، و اگر بخواهد می تواند دست و پای آنان را بطور مخالف قطع کند و رهایشان سازد تا بر اثر خونریزی از بین بروند.

و اگر بعد از تمام شدن جنگ اسیر شوند کشته نخواهند شد و امام مخیّر بین سه چیز است: منّت گذاردن، فدیه گرفتن و آزاد نمودن و یا به بردگی گرفتن، و اگر بعد از اسیر شدن اسلام بیاورند این حکم نسبت به آنان ساقط نخواهد شد.» «۲»

بطور کلی بین فقهاء ما اختلافی نیست در اینکه اسیر کافر بالغ که در حین

جنگ اسیر شده کشتن او حتمی است و نگه داری او حرام می باشد. و اعتبار عقلی نیز به دلیل خطر الحاق مجدّد او به لشکر کفّار این نظر را همراهی می کند.

و کسی که بعد از تمام شدن جنگ اسیر شده، حکم آن در اختیار امام است، امام می تواند به حسب آنچه که صلاح می بیند بر وی منّت گذارد و آزاد نماید یا فدیه بگیرد یا او را به بردگی بگیرد. در منتهی و تذکره این قول به همهٔ فقهاء شیعه

---

(۱) مبسوط ۲/ ۲۰.

(۲) مبسوط ۲/ ۲۰.

نسبت داده شده است. و مشهور بین شیعه این است که اگر کسی بعد از خاموش شدن آتش جنگ اسیر شود کشتن او جایز نیست، گرچه برخی از فقهاء شیعه نیز نسبت به جواز کشتن او فتوی داده اند، چنانکه شافعی هم به آن فتوی داده است که بزودی بحث آن می آید. صریح قرآن نیز بر جواز منّت گذاردن و فدیه گرفتن دلالت دارد، و دلیلی هم بر نسخ این حکم وجود ندارد، گرچه گفته شده این حکم بوسیلهٔ آیاتی که فرمان کشتن کفّار را می دهد نسخ گردیده است.

و اطلاق فدیه گرفتن هم آزادی اسراء در برابر مال و هم آزادی آنها در برابر آزادی اسیران مسلمانان را شامل می شود، و چنانچه در عبارت خلاف آمده بود عمل پیامبر (ص) بر هر دوی اینها دلالت دارد. ولی شیخ در خلاف دلیلی برای به بردگی گرفتن اسراء بیان نفرموده است.

روایات مسأله:

علاوه بر آنچه یادآور شدیم روایات ذیل نیز بر این مسأله دلالت دارد:

۱- کلینی در کافی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از

محمد بن یحیی، از طلحه بن زید روایت کرده که گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود:

پدرم فرمود: «برای جنگ (با کفّار) دو حکم هست: اول اینکه وقتی جنگ برپاست و بار آن بر زمین گذاشته نشده و دشمن تار و مار نگشته هر فردی از دشمن که در آن حال اسیر شود امام دربارهٔ او مختار است: اگر بخواهد می تواند گردنش را بزند و اگر بخواهد می تواند دست و پای او را بطور مخالف قطع کند، بدون اینکه رگ آن را بسوزاند و او را رها کرده تا آن قدر در خون خود بطپد تا بمیرد. و به همین معنی اشاره می کند این کلام خداوند- عزّ و جلّ- «إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الْأَرْض فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْض، ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فی الْآخرَه عَذابٌ عَظیمٌ.» یعنی: کیفر کسانی که با خدا و رسول به جنگ برمی خیزند

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۱

و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنها به طور مخالف (دست چپ با پای راست و بالعکس) بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوائی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.» «۱»

می بینی انتخابی که خداوند برای امام قرار داده در مورد کافر محارب نتیجه اش یک چیز بیشتر نمی باشد و آن هم نابود کردن است (کشتن محارب) و در این حکم، خداوند امام را نسبت به چند

چیز مختلف و متفاوت مختار قرار نداده (مانند آزاد کردن و فدیه دادن). طلحه بن زید گوید به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم منظور از این سخن خداوند- عزّ و جلّ که می فرماید: «أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» چیست؟ حضرت فرمود: منظور دنبال کردن و طلب محارب است، به اینکه سواران او را دنبال کنند تا فرار نماید، اگر سواران او را گرفتند در آن صورت بر او حکم می شود به بعضی از احکامی که برای تو توصیف نمودم (اعدام کردن یا به دار آویختن، یا قطع دست و پا بطور مخالف). و حکم دیگر این است که وقتی جنگ بار خود را بر زمین گذاشت و جای پای جنگجویان محکم شد، هر کس که در آن حال اسیر شود و به دست آنان افتد امام دربارهٔ او اختیار دارد:

اگر بخواهد بر آنان منّت گذارد و رهایشان می کند و اگر بخواهد از آنان فدیه می گیرد، و اگر بخواهد آنان را به بندگی می گیرد و آنان برده می شوند.»

شیخ نیز این روایت را به سند خویش از طلحه بن زید از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است. «۲»

---

(۱) مائده/ ۳۳.

(۲) ما رواه فی الکافی عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن محمد بن یحیی، عن طلحه بن زید: قال: سمعت ابا عبد اللّه (ع) یقول: «ان للحرب حکمین: اذا کانت الحرب قائمه لم تضع اوزارها و لم یثخن اهلها فکل اسیر اخذ فی تلک الحال فان الامام فیه بالخیار: ان شاء ضرب عنقه، و ان شاء قطع یده و رجله من خلاف بغیر حسم و ترکه یتشحّط فی دمه حتی یموت. و هو

قول اللّه- عزّ و جل-: «إِنَّمٰا جَزٰاءُ الَّذِينَ

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۴۵۲

سند روايت تا طلحه بن زيد صحيح است و خود طلحه گرچه بترى «۱» مذهب مى باشد و لكن فقهاء شيعه به رواياتش عمل كرده اند، و شيخ فرموده كه كتابش مورد اعتماد است. «۲»

اينكه امام در روايت فرمود: «و هو الكفر» مرحوم كلينى در حاشيه كتاب كافى مى گويد:

«مراد از «كفر» در اينجا: نابود كردن است بطورى كه هيچ اثرى از آن ديده نشود.

در صحاح گويد: كفر- به فتح-: به معناى پوشاندن است .. و كفرت الشى- به فتح كفرا: يعنى آن را بگونه اى پنهان نمودى. و همين روايت را شيخ طوسى به سند خويش در تهذيب نقل نموده است. و در تهذيب بجاى لفظ «كفر» لفظ

- يُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلٰافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ.» أ لا ترى ان المخير الذى خير اللّه الامام على شى ء واحد و هو الكفر، و ليس هو على اشياء مختلفه. فقلت لأبى عبد الله (ع): قول اللّه- عزّ و جلّ: أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ؟ قال: ذلك الطلب، ان تطلبه الخيل حتى يهرب، فان اخذته الخيل حكم عليه ببعض الاحكام التى و صفت لك.

و الحكم الآخر اذا وضعت الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا و اثخن اهلها فكل اسير اخذ فى تلك الحال فكان فى ايديهم فالامام فيه بالخيار: ان شاء منّ عليهم فارسلهم و ان شاء فاداهم انفسهم و ان شاء استعبدهم فصاروا عبيدا.» وسائل ۱۱/ ۵۳ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو

حدیث ۱. اصول کافی ۵/ ۳۲ و تهذیب ۶/ ۱۴۳.

(۱) در مجمع البحرین ۳/ ۲۱۳ درباره این گروه چنین آمده است: بتریّه گروهی از زیدیه هستند گفته شده بتریّه اصحاب کثیر النّوّاء، حسن بن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینه و سلمه بن کهیل و ابو المقدام ثابت حدادند و اینان کسانی بودند که مردم را به ولایت امیر المؤمنین (ع) دعوت می کردند، بعد آن را با ولایت ابی بکر و عمر مخلوط نمودند و برای هر سه اثبات امامت می کردند و نسبت به عثمان و طلحه و زبیر و عایشه غضب داشتند. (مقرّر)

(۲) فهرست شیخ/ ۸۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۳

«الکلّ» با لام مشدّد آمده، و این کلمه چنانکه در قاموس هم بیان شده به معنای شمشیر است.» «۱»

در هر صورت، این روایت دلیل است بر هر دو طرف مسأله (اسارت در بحران جنگ و بعد از خاموش شدن جنگ) و اینکه مراد از کلمهٔ «کفر» روشن نیست ضرری به استدلال به روایت نمی زند، چنانکه استشهاد به آیهٔ محاربه که طبق اطلاقش، هم شامل محارب مسلمان و هم شامل محاربهٔ بدون قتل می شود، ضرری به استدلال به روایت نمی زند.

۲- صاحب وسائل به سند خویش از زهری «۲» و او از علی بن حسین (ع) نقل می کند که حضرت در حدیثی فرمودند: «هنگامی که اسیری را گرفتی که از راه رفتن عاجز است و همراه خود کجاوه ای هم نداری، او را آزاد کن و به قتل مرسان، زیرا تو نمی دانی که حکم امام دربارهٔ او چیست.» و حضرت فرمود:

«اسیر هنگامی که اسلام آورد خونش نباید ریخته شود و بعنوان

فی ء [جز اموال عمومی] می گردد.» «۳»

صدر این روایت بر جواز کشتن اسیر اشعار دارد، و لکن با اجازه و حکم امام، ولی ذیل روایت بر جواز برده گرفتن وی دلالت دارد.

۳- بیهقی به سند خویش از ابن عباس روایت کرده که: آیه شریفه «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ

---

(۱) کافی ۵/ ۳۲ کتاب الجهاد.

(۲) محمد بن مسلم بن شهاب زهری از فقهای سنّت و معاصر حضرت علی بن الحسین (ع) بوده است او همان کسی است که در تحف العقول آمده که حضرت علی بن الحسین (ع) نامه ای به او می نویسد: و او را از نزدیک شدن به دستگاه اموی بر حذر می دارد.

(الف- م. جلسه ۳۸۳ درس)

(۳) فی الوسائل باسناده عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) فی حدیث قال: «اذا اخذت اسیرا فعجز عن المشی و لم یکن معک محمل فارسله و لا تقتله فإنک لا تدری ما حکم الامام فیه.» و قال: «الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه و صار فیئا.» وسائل ۱۱/ ۵۳ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۴

أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّٰى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» مربوط به جریان جنگ بدر است که مسلمانان اندک بودند ولی وقتی که زیاد شدند و قدرت آنان بیشتر شد خداوند متعال این آیه را دربارۀ اسراء نازل فرمود: «فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً» و اینگونه خداوند پیامبر (ص) و مؤمنین را در مسأله اسراء مختار قرار داد که اگر خواستند آنان را بکشند، و اگر خواستند به بندگی گیرند و یا از آنان فدیه قبول کنند.» «۱»

شاید اصل در مسئلۀ اسیر پیش عرف و متشرعه به بندگی و

بردگی گرفتن باشد، و غیر آن از قبیل کشتن یا منّت گذاردن یا فدیه گرفتن احتیاج به دلیل دارد.

بلکه بسا در برخی روایات آمده که برخی افراد کافر حربی که توسط ظلمه به اسارت گرفته می شوند و یا فرزندان کفّار حربی که بعضی از ظلمه آنان را به سرقت می برند اینان نیز حکم اسیر را دارند، و علت جواز هم این است که بوسیلهٔ اسارت، آنان را از سرزمین شرک به سرزمین اسلام می آورند، یعنی افراد اسیر شده بطور طبیعی در اجتماعات اسلامی هضم شده و کم کم هویت اسلامی کسب می نمایند، [در این رابطه به چند روایت زیر توجه شود:]

الف- در صحیحهٔ رفاعه نخّاس است که گوید: به حضرت ابی الحسن (ع) (موسی بن جعفر «ع») عرض کردم: رومیها بر صقلب ها حمله می کنند و فرزندان آنان را از دختر و پسر به سرقت می بردند و پسرانشان را اخته می کنند سپس آنها را به بغداد برده و به تجّار می فروشند، شما دربارهٔ خریدن آنها چه نظری دارید، در حالی که ما می دانیم آنان به سرقت برده شده و بر آنان بدون اینکه جنگی بینشان باشد هجوم برده اند؟ حضرت در جواب فرمودند: خریدن آنها اشکالی ندارد زیرا آنها را از سرزمین شرک، به سرزمین اسلام آورده اند «۲».

---

(۱) سنن بیهقی ۶/ ۳۲۴ کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب ما جاء فی استعباد الاسیر.

(۲) فی صحیحه رفاعه النّخاس قال قلت لأبی الحسن «ع»: ان الروم یغیرون علی الصقالبه فیسرقون اولادهم من الجواری و الغلمان فیعمدون الی الغلمان فیخصونهم ثم یبعثون بهم الی بغداد الی التجار، فما تری فی شرائهم و نحن نعلم انهم قد سرقوا

ج ۶، ص: ۴۵۵

در حاشیه کتاب کافی آمده است:

«صقالبه- به صاد و سین- صنفی از مردم سرخ رنگ هستند که بین بلغارستان و قسطنطنیه می زیسته اند»

نکته ای که در صحیحه قابل توجه است اینست که نسبت به سرقت آنان و اخته کردن پسران هیچ امضاء و تأییدی از طرف حضرت نیست، بلکه امضاء فقط مربوط به خریدن از آنان می باشد، و این نکته است شایان توجه.

ب- و نیز در خبر لحّام است که گوید: از امام جعفر صادق (ع) دربارهٔ مردی که دختر شخص مشرکی را می خرد و آن را بعنوان کنیز می گیرد سؤال کردم، حضرت فرمود: «اشکالی ندارد»

ج- و در خبر دیگری از لحّام است که گوید: از امام جعفر صادق (ع) دربارهٔ مردی که زن شخص مشرکی را خریداری می کند و آن را به کنیزی می گیرد پرسش کردم؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد.» «۱»

در این ارتباط باید گفت: خریدن زن مشرک موجب می شود که به سرزمین اسلام بپیوندد و کم کم هویت اسلامی را کسب نماید و فرض مسأله این است که پدر یا همسر وی اقدام به فروش او کرده اند، و وادار کردن آنها به چیزی که خود اقدام بر آن نموده اند جایز می باشد، و اصولا اهل شرک [که با آنها عقد ذمه بسته نشده] حرمتی ندارند به همین دلیل است که چنین عملی نسبت به اهل ذمّه جایز نمی باشد، چنانکه در خبر زکریا بن آدم است که گوید: از امام رضا (ع) از اهل ذمه ای که گرسنگی بر آنان روی آورده پرسش کردم که: فردی فرزندش را می آورد و می گوید: این برای تو، به او طعام بده تا برای تو بنده باشد،

حضرت

– و انما اغاروا علیهم من غیر حرب کانت بینهم؟ فقال:؟ «لا بأس بشرائهم، انما اخرجوهم من الشرك الی دار الاسلام.» کافی ۵/ ۲۱۰ کتاب المعیشه باب شراء العقیق حدیث ۹، وسائل ۱۳/ ۲۷

(۱) وسائل ۱۳/ ۲۸ باب ۳ از ابواب بیع حیوان از کتاب تجارت حدیث ۲ و ۳.

فرمودند: «هیچ وقت شخص آزاد را خریداری مکن، نه به صلاح تو است و نه به صلاح اهل ذمّه.» «۱»

در هر صورت فقهاء امامیّه در مسئلهٔ اسیر بالغ، بین اسیری که قبل از زمین گیر شدن دشمن اسیر می شود و بین اسیری که بعد از آن اسیر می شود تفصیل قائل شده اند، نسبت به قسم اول، کشتن یا قطع کردن دست و پای او بطور مخالف حتمیّت دارد مگر اینکه اسلام بیاورد، و در قسم دوم امام مخیّر است بین سه چیز (منّت گذاردن، فدیه دادن، اسیر گرفتن) یا چهار چیز (منّت گذاردن، فدیه دادن، اسیر گرفتن، و کشتن) و ما هیچ اثری از این تفصیل در کلمات فقهاء سنّت ندیدیم، با اینکه چنانچه یادآور شدیم هر دو آیهٔ شریفه اشعار به این مطلب دارند.

ما پیش از این از کتاب خلاف شیخ طوسی و مجمع البیان اقوال فقهای سنت را از نظر گذارانده ایم، اکنون برای تمام کردن فایده، کلام ابن قدامه حنبلی و نیز کلام ماوردی را بیان می کنیم:

ابن قدامه در مغنی گوید:

«بطور کلی از کفّار حربی کسانی که اسیر می شوند بر سه قسمند:

اوّل: زنان و کودکان. که کشتن آنان جایز نیست و به مجرد اسیر شدن، بردهٔ مسلمانان می گردند، چون پیامبر (ص) از کشتن زنان و بچّه ها نهی فرمود. و

این روایت مورد اتفاق همه است. و حضرت هر وقت آنان را اسیر می کرد بعنوان برده می گرفت.

دوّم: مردانی از اهـل کتـاب و مجوسـیانی که جزیه در مورد آنهـا نافـذ است که امـام نسـبت به اینان مخیّر بین چهار چیز است: کشتن، منّت گذاردن بدون عوض، فدیه گرفتن و برده نمودن.

---

(۱) فی خبر زکریـا بن آدم قـال و سـألته: (الرضا) (ع) عن اهل الـذمه اصابهم جوع فاتاه رجل یولـده فقال هـذا لک اطعمه و هو لک عبد فقال (ع): «لا تبتع حرّا فانه لا یصلح لک و لا من اهل الذّمه.» وسائل ۱۳/ ۲۸ باب ۳ از ابواب بیع حیوان حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۷

سـوّم: مردان بت پرست و غیر آنـان از کسـانی که جزیه در مـورد آنهـا نافـذ نیست. دربـارهٔ اینهـا امـام مخیّر بین سه چیز است: کشـتن، منّت گـذاردن و آزاد کردن، و فـدیه گرفتن، امّا برده نمودن آنان جایز نیست. و از احمـد حنبل جواز برده گرفتن آنها نقل شـده است، مذهب شافعی نیز همین است. و آنچه ما دربارهٔ اهل کتاب بیان کردیم اوزاعی و ابو ثور هم همان را گویند، و از مالـک هم نقـل شـده که مثـل مـا تفصـیل قائـل است بین اهـل کتاب و غیر اهل کتاب. و مالک گفته: منّت گـذاردن و آزاد کردن بـدون گرفتن عوض جایز نیست، زیرا مصـلحتی در آن وجود نـدارد، و برای امام انجام آنچه که در آن مصـلحت نباشـد جایز نیست.

و از حسن و عطاء و سـعید بن جبیر نقل شده که کشـتن اسـراء را مکروه می دانند و گفته اند بر آنان منّت گذاشته شود و آزاد گردند، یا از

آنان فدیه گرفته شود.

چنانکه با اسرای جنگ بدر چنین عمل شد. و خداوند متعال هم می فرماید: «اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعدا اسیران را منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آزاد نمایید.» پس بعد از اسارت، اختیار داده شده بین منّت گذاردن و فدیه دادن نه غیر آن.

و اصحاب رای (مراد ابو حنیفه و پیروان وی) گویند: امام اگر بخواهد گردن آنان را می زند، و اگر بخواهد آنان را به بردگی می گیرد نه غیر آن، و منّت گذاردن و فدیه دادن جایز نمی باشد چون خداوند متعال می فرماید: «مشرکین را هرکجا یافتید بکشید» و این آیه بعد از این آیه بود که می فرماید: «اسیران را منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آزاد نمایید.» و عمر بن عبد العزیز و عیاض بن عقبه اسیران را می کشتند.

و دلیل ما بر جواز منّت گذاردن و فدیه گرفتن این گفتۀ خداوند متعال است: «اسیران را منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آزاد نمایید.» و دیگر اینکه پیامبر (ص) بر ثمامه بن اثال و ابی عزه شاعر و ابی العاص بن ربیع منّت گذارد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۸

و آزادشان کرد و دربارۀ اسرای جنگ بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این بوگندیها را آزاد کنم بخاطر او آنان را آزاد می کردم.» و اینکه تعدادی از اسرای بدر را که هفتاد و سه مرد بودند آزاد فرمود و در مقابل هر کدام چهارصد (درهم) فدیه گرفت، و روز جنگ بدر یک اسیر مشرک را داد و در مقابل دو نفر فدیه گرفت و صاحب عضباء [عضباء

نام شتر پیامبر (ص) بود] را نیز در مقابل دو مرد آزاد نمود.

و اما دلیل بر کشتن این است که پیامبر (ص) مردان بنی قریظه را که بین ششصد تا هفتصد نفر بودند کشت، و روز جنگ بدر هم نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را با شکنجه کشت و ابا عزه را در روز جنگ احد به قتل رساند.

و اینها قصه هایی است شایع و مشهور که پیامبر (ص) چندین مرتبه این کارها را انجام داده و همین خود دلیل بر جایز بودن این امور است و چون اجرای هر یک از این شیوه ها نسبت به بعضی از اسراء بیشتر به صلاح می باشد ...» «۱»

و در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«اما اسرای مرد از جنگجویان کفّار وقتی که مسلمانان آنان را زنده اسیر نمایند فقهاء دربارهٔ حکم آنان اختلاف نظر دارند:

شافعی معتقد است که امام، یا نایب او در امر جهاد، نسبت به اسیرانی که بر کفرشان باقی مانده اند بین چهار چیز مخیّر است که هر کدام شایسته تر باشد را اجراء نماید: یا کشتن، یا به بردگی گرفتن، یا آزاد کردن در مقابل گرفتن مال یا گرفتن اسرای مسلمان، و یا منّت گذاردن بر آنان و آزاد نمودن بدون گرفتن فداء، ولی اگر اسلام آوردند حکم کشتن از آنان برداشته می شود و امام نسبت به اجراء یکی از سه کار دیگر مختار است.

---

(۱) مغنی ۱۰/ ۴۰۰

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۵۹

مالک گوید؛ امام مخیّر بین سه چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن یا آزاد کردن در مقابل اسرای مرد نه در مقابل گرفتن مال، و حق منّت گذاردن و بدون

عوض آزاد کردن ندارد.

ابو حنیفه گوید: امام مخیّر بین دو چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن، و حق منّت گذاردن و آزاد کردن در مقابل مال را هم ندارد ....» «۱»

توجه به چند نکته

اشاره

لازم است چند نکته را بطور اجمال متعرض شویم:

نکته اول: آیا حکم کشتن اسیران در زمان جنگ در صورتی است که نگهداری آنان خطر آفرین باشد؟

ممکن است گفته شود: قطعی بودن حکم کشتن اسراء در صورت برپـا بودن جنـگ، مخصوص وقتی است که در نگه داری آنان خطر جمع شـدن و هجوم مجدّد آنان باشد، چنانکه در جنگهای صدر اسـلام چنین بود، چون امکانات در آن زمان خیلی محدود بود و بر مسـلمانان حفظ اسراء به هنگام برپائی جنگ مشکل بود، و در هر زمانی که چنین وضعی باشد کشتن اسراء به جهت جلوگیری از خطر احتمالی بناچار قطعی است.

و ممکن است همین مطلب از این آیه شریفه: «حَتّی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ- تـا به انـدازهٔ کـافی جـای پـای خود را در زمین محکم کند» «۲» و همچنین از آیه شریفه: «حَتّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ- جنـگ را ادامه دهیـد تـا آنهـا را سـرکوب و بی حرکت نمائیـد.» «۳» استفاده شود زیرا غرض زمین گیر کردن دشمن و ضعیف نمودن

---

(۱) احکام السلطانیه/ ۱۳۱.

(۲) انفال/ ۶۷.

(۳) محمد (ص)/ ۴.

اوست بطوری که دیگر قدرت تعرض و هجوم نداشته باشد.

حال اگر فرض کردیم که مسـلمانان در شـرایطی دارای قوت و قدرت باشـند و امکاناتشان هم برای نقل و انتقال اسـیران و نگه داری آنان زیاد باشد و کشـتن اسراء هم اثری در تقویت مسلمین و تضعیف دشمنانشان نداشته باشد، در چنین صورتی آیات و

روایات بسا نسبت به کشتن آنها انصراف دارد و جایز است نگهداری شوند، بلکه ممکن است گاهی زیادی اسراء، خود موجب تسلیم شدن دشمن و تواضع و انعطاف آنان در مقابل مسلمین شود.

جصّاص در احکام القرآن به همین نکته اشاره دارد، آنجا که در تفسیر سورهٔ محمّد می گوید:

«خداوند متعال

به پیامبر (ص) دستور داده که با کشتن، دشمن را زمین گیر کند و بر پیامبر (ص) اسیر گرفتن را ممنوع نموده مگر بعد از خوار کردن و سرکوب نمودن آنان، و این دستور خدا به پیامبر (ص) در وقتی بود که عدد مسلمانان کم بود و عدد دشمنانشان از مشرکین زیاد بود، پس هنگامی که مسلمانان مشرکین را زمین گیر کردند و با کشتن و پراکنده کردن خوارشان نمودند در آن صورت نگهداریشان جایز می باشد، پس تا وقتی که این وضع و شرایطی که مسلمانان صدر اسلام داشتند در میان مسلمین وجود داشته باشد واجب است که این حکم ثابت بماند.» «۱»

در تفسیر المنار پیرامون تفسیر آیۀ سوره انفال آمده است:

«هنگامی که دو لشکر با هم برخورد کردند بر ما واجب است در کشتن دشمنان منتهای کوشش را بکار بریم بدون اینکه منجر به ضعف ما و برتری آنان شود، و این کشتن دشمنان قبل از استحکام ما در زمین با آنچنان عزت و قوتی است که باعث ترس دشمنان شود، بطوری که وقتی آنان را در میدان جنگ با کشتن و مجروح کردن زمین گیر کردیم و برتری ما بر آنان محقق گردید، در آن

---

(۱) احکام القرآن ۳/ ۴۸۱.

صورت است که اسیر گرفتن را ترجیح می دهیم و در آیۀ سوره محمد (ص) به محکم بستن اسیران از آن تعبیر شده است

زیرا در چنین صورتی اسیر گرفتن آنان از باب رحمت است و جنگ هم بعنوان ضرورت قرار داده شده، مقدار آن هم به اندازه ضرورت روا می باشد.

در کشتن و ریختن خون نباید درنده خوئی کرد و در انتقام

و زور لذتی نیست.» «۱»

پیش از این نیز خبر بیهقی به سند خویش از ابن عباس را یادآور شدیم که دربارهٔ آیه شریفه: «مٰا کٰانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّٰی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ» گوید: «و آن روز جنگ بدر بوده و مسلمانان اندک بودند، وقتی که زیاد شدند و قدرت آنان بیشتر شد خداوند متعال این آیه را دربارهٔ اسراء نازل فرمود که: «فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً ...- بر اسیران منّت گذارده بی فدیه یا با فدیه آنان را آزاد نمائید.» پس خداوند پیامبر (ص) و مؤمنین را در مسأله اسراء مختار قرار داد که اگر خواستند آنان را بکشند، و اگر خواستند به بندگی گیرند و اگر خواستند با گرفتن فدیه آنان را آزاد سازند.» «۲»

نکته دوّم: آیا کشتن اسیران پس از خاموش شدن جنگ جایز است؟

اشاره کردیم که مشهور بین فقهاء شیعه این است که کسانی که بعد از زمین گیر شدن دشمن و پایان جنگ اسیر می شوند، امام بین منّت گذاردن و فدیه گرفتن و به بردگی گرفتن آنان مخیّر است روایت طلحه [روایت شماره «۱» از روایات پیشین] هم بر آن دلالت داشت و بیشتر فقهاء تصریح کرده اند که در چنین صورتی کشتن آنان جایز نمی باشد، و محقق اردبیلی در مجمع البرهان ادعا می کند که در این حکم اختلافی نیست، بلکه از ظاهر تذکره و منتهی چنین برمی آید که

---

(۱) المنار ۱۰/ ۸۴.

(۲) سنن بیهقی ۶/ ۳۲۴ کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ما جاء فی استعباد الاسیر.

اجماعی است.

و لکن برخی از فقهاء شیعه بر جواز کشتن وی تصریح دارند؛ چنانکه شافعی هم به کشتن فتوی داده، پس تخییر در چهار امر واقع

می شود:

شیخ طوسی در تفسیر آیهٔ سورهٔ محمد (ص) در کتاب تبیان گوید:

«چیزی که فقهاء شیعه روایت کرده اند این است که: اگر اسیر قبل از تمام شدن جنگ به اسارت گرفته شود ...

ولی اگر بعد از تمام شدن جنگ و کشتار، اسیر شود امام بین منّت گذاردن و فدیه گرفتن، چه در مقابل مال، یا در مقابل گرفتن اسیر مسلمان از دشمن، و بین برده نمودن و زدن گردن آنان مخیّر است.

و اگر اسراء قبل از پایان جنگ یا بعد از آن اسلام آورند این حکم از آنان ساقط می شود و حکم مسلمان را دارند.» «۱»

و مانند همین مطلب از تفسیر مجمع البیان قبلا بیان شد که به ائمه هدی (علیهم السلام) نسبت داده بود، رجوع نمائید. «۲»

قاضی ابن برّاج در مهذّب گوید:

«اگر امام بخواهد می تواند آنان را بکشد و اگر بخواهد می تواند فدیه بگیرد، و اگر بخواهد می تواند بر آنان منّت گذارد، و اگر بخواهد می تواند آنان را به بردگی گیرد.» «۳»

بنابراین بزرگان فقهاء شیعه هم کشتن را جایز می دانند.

بله، ممکن است بشود کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی- قدس اسرارهما- را به غفلت و سهو قلم نسبت داد، زیرا ما در این زمینه به روایتی از ائمه اثنی عشر (ع) که مشتمل بر تخییر امام بین چهار شیوه باشد برخورد نکردیم، و شیخ

---

(۱) تفسیر تبیان ۲/ ۵۹۲

(۲) مجمع البیان ۵/ ۹۷ (جزء ۹)

(۳) مهذّب ۱/ ۳۱۶.

هم چنانکه گذشت در سه کتاب فتوائی خود (نهایه، مبسوط، خلاف) فتوی به تخییر بین سه شیوه داده است نه چهار شیوه.

در هر صورت ممکن است احتمال داده شود که اسیر

کافر را می توان کشت به چند دلیل:

[۱-] اینکه گفته شود: کافر سرکشی که در مقابل اسلام ایستاده و خداوند متعال هم طبق این آیه شریفه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ- مشرکین را هر جا یافتید بکشید» و غیر آن از دیگر آیات، خون او را هدر دانسته، چگونه ممکن است به مجرد اسیر شدن خونش محترم گردد؟ با اینکه هنوز اسلام نیاورده و توبه هم نکرده است، بلکه بر همان کفر و عناد و سرکشی خود باقی است؟

علاوه بر اینکه پیروزی مسلمانان در یک جنگ بخصوص، موجب از بین رفتن خطر هجوم آنان در آینده نمی شود در حالی که او بر همان کفر و عناد خود باقی باشد، بلکه ممکن است با اسیر شدن و شکست خوردن کینه و عناد او زیادتر هم بشود.

و اما اینکه خداوند متعال فرمود: «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً» شاید مقصود از این جمله بیان این باشد که کشتن اسیران بعد از زمین گیر شدن دشمن حتمیّت ندارد.

و خداوند متعال منّت گذاردن و فدیه گرفتن را به جهت شدت این توهم که این دو کار ممنوع است بیان نموده. پس بیان این دو برای از بین بردن شبهه ممنوعیّت آنها از ذهن متوهم است، بنابراین، کلام در اینکه منّت گذاردن و فدیه دادن حتمیّت دارد ظهور ندارد. و کشتن را هم بطور کلی نفی نمی کند. چنانکه برده گرفتن را نیز نفی نمی کند.

و شاید امام در وجود اسیر یک قوه و تصمیم و کینه ای نسبت به اسلام و مسلمین می بیند و در او روح نافرمانی و فسادگری را مشاهده می کند، به طوری که به هیچ وجه در اجتماع مسلمین هضم نخواهد شد،

که در چنین صورتی صلاح نیست چنین اسیری در میان مسلمانان باقی بماند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۶۴

خبر طلحه نیز گرچه ظهور در این دارد که تخییر بین سه شیوه است نه چهار شیوه، و لکن در نفی کشتن صریح نیست که بتواند با شواهدی که بعدا می آید و بر جواز کشتن دلالت دارد معارضه کند بلکه ممکن است خبر طلحه نیز بر رفع این توهم آن که سه شیوه ممنوع است حمل شود، چون در قسم اول (اسارت قبل از پایان جنگ) به حتمیّت کشتن حکم کرده بود.

[۲-] پیامبر اکرم (ص) نیز هنگام جنگ بدر عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث را کشت، و ظاهرا این عمل پیامبر (ص) بعد از تمام شدن جنگ بوده است.

در صحیحهٔ حلبی از امام صادق (ع) است که فرمودند: «رسول خدا (ص) هیچ گاه با شکنجه کسی را نکشت غیر از یک نفر: آن هم عقبه بن ابی معیط بود.

به ابیّ بن ابی خلف نیز نیزه زد که بعد از مدتی مرد.» «۱»

و ابا عزه جمحی را بعد از اینکه برای مرتبه دوم در جنگ احد اسیر شد به قتل رساند. «۲»

و فقهاء شیعه بین اسارت بار اول و دوم فرقی نگذاشته اند، در روایت طلحه نیز فرقی در این مورد گذاشته نشده است.

[۳-] دیگر اینکه چون رسول خدا (ص) بنی قریظه را محاصره کرد، آنان به هر چه سعد بن معاذ حکم کند رضایت دادند و به این نحو جنگ پایان یافت و دشمن زمین گیر شد، آنگاه سعد بن معاذ حکم کرد که جنگجویان از بنی قریظه کشته شوند و اموال و فرزندان آنان تقسیم

گردد، پیامبر اکرم (ص) هم در حق سعد فرمود: «بی گمان امروز در میان آنان به حکم خدا حکم کرد حکمی که از بالای آسمانهای هفتگانه است.» «۳»

---

(۱) و فی صحیحه الحلبی عن ابی عبد اللّه (ع) قال: «لم یقتل رسول اللّه (ص) صبرا قط غیر رجل واحد: عقبه بن ابی معیط. و طعن ابیّ بن ابی خلف فمات بعد ذلک.» وسائل ۱۱/ ۱۱۳ باب ۶۶ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

(۲) رجوع کنید به سنن بیهقی ۶/ ۳۲۰ کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ما جاء فی منّ الامام ...

(۳) سنن بیهقی ۹/ ۶۳ کتاب السیر، باب ما یفعله بذراریّ من ظهر علیه.

[۴-] شاید خبر ابن البختری نیز بر همین داستان دلالت داشته باشد، چنانکه گذشت. «۱» این داستان بین مورّخین شایع است، و بنابر آنچه که روایت شده در این واقعه حدود ششصد یا هفتصد نفر از یهود کشته شدند.

علامه در تذکره در رابطه با مسأله تحکیم می گوید:

«اگر حکم به کشتن مردان و اسیر شدن زنان و بچه ها، و به غنیمت درآمدن مال حکم کرد، اجماع علماء بر این است که حکم او نافذ می باشد، مثل قضیۀ سعد بن معاذ.» «۲»

گوئیم: چگونه است که برای حکم، حکم به کشتن آنان جایز می باشد ولی برای امامی که بصیرت وی نسبت به اشخاص و مصالح بیشتر است جایز نمی باشد؟ و کسی که خونش محترم است به اختیار خود مهدور الدم، نمی گردد، «۳» مگر اینکه گفته شود: اینان چون با پیامبر (ص) عهد و پیمان بسته بودند و سپس خیانت کردند این جزای خیانت آنان بود. و این نکته ای است

شایان توجّه.

و لکن بعد از همهٔ این حرفها مخالفت با مشهور [که کشتن اسیر را بعد از پایان جنگ جایز نمی دانند] مشکل است، مگر اینکه عنوان دیگری بر آن منطبق گردد که مجوزی برای کشتن باشد، ولی در هر حال احتیاط چیز خوبی است مخصوصا در رابطه با دماء و فروج و اموال.

نکته سوّم: آیا تخییر در سه شیوه یا چهار شیوه منحصر به اسیران اهل کتاب است؟

گفته شده: مخیّر بودن امام بین سه شیوه یا چهار شیوه اختصاص به اسرای اهل کتاب دارد، اما غیر آنان از دیگر مشرکان و بت پرستان و دیگران که جزیه در

---

(۱) وسائل ۱۱/ ۱۱۲ باب ۶۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲. این روایت ششمین روایت از روایات باب است که پیش از این گذشت.

(۲) تذکره ۱/ ۴۱۸.

(۳) یعنی اسیر که خونش محترم است چگونه اگر به اختیار خود، حکمیت را پذیرفت خونش مباح میشود و «حکم» میتواند حکم قتل او را بدهد؟

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۶۶

موردشان نافذ نیست به بردگی گرفتن آنان جایز نیست، و این تفصیل قبلا در کلام ابن قدامه گذشت. و از مبسوط نیز سخن شیخ بیان شد که فرمود:

«اگر مرد بالغی اسیر شود، اگر از اهل کتاب باشد یا شبهه کتابی بودن در او باشد [مانند مجوس] امام نسبت به او بین سه چیزی که بیان شده مخیّر است، ولی اگر بت پرست باشد امام بین فدیه گرفتن و منّت گذاردن مخیّر است و نمی توان او را به بردگی گرفت چون او مانند مرتد، بواسطه جزیه بر دینش باقی نمی ماند. «۱»

علامه در کتاب «مختلف» بعد از نقل این کلام از مبسوط شیخ می گوید: «این سخن حق است.» «۲»

ابن حمزه نیز در «وسیله» به تفصیل بین

اهـل ذمه و غیر آنان فتوی داده است. «۳»، و لکن شـیخ طوسی در «نهایه و خلاف» و همچنین محقق در «شرایع» بین اهل ذمه و غیر آنان تفصیل قائل نشده اند، چنانکه بیان آن قبلا گذشت. «۴»

در تذکره آمده است:

«این تخییر در هر یک از اصـناف کفّار ثابت است، و فرقی نمی کند از کسانی باشند که بواسطه جزیه بر دینشان باقی می مانند مثل اهل کتاب یا از آنان نباشند. مثل کفّار حربی، شافعی نیز همین را قائل است، چون کافر اصلی همانی است که با اسلام می جنگـد لـذا برده نمودن او مثـل اهـل کتاب جایز است، و حـدیث امام جعفر صادق (ع) هم عام است و هر اسـیری را شامل می شود.» سپس علامه کلام شیخ را در مبسوط نقل نموده و آنگاه می گوید:

«ابو سعید اصطخری هم همین را قائل است. و از احمد حنبل هم دو روایت

---

(۱) مبسوط ۲/ ۲۰.

(۲) مختلف ۱/ ۳۳۳ کتاب الجهاد.

(۳) وسیله/ ۲۰۲ و در جوامع الفقهیه/ ۷۳۲.

(۴) رجوع کنید به ص ۲۵۹ و بعد آن، از همین کتاب.

نقل شـده و ابو حنیفه گوید: برده نمودن کفّار غیر اهل کتاب از عجم جایز است و از عرب خیر، و شافعی هم در قدیم همین را قائل بود.

شیخ طوسی بر عدم جواز برده نمودن غیر اهل کتاب بدین گونه دلیل آورده که بر امام جایز نیست که بواسطه جزیه آنان را بر دینشان باقی بدارد پس جایز نیست آنان را بعنوان اسیر نگه دارد، و ما این ملازمه را قبول نداریم زیرا کلام ایشان با مسأله زنان و بچّه های اسیر رد می شود، چرا که

اینان اسیر می شوند ولی جزیه نمی دهند.» «۱»

مانند همین مطلب را ایشان در منتهی آورده است. «۲»

مراد علّامه از حدیث امام صادق (ع) همان خبر طلحه بن زید است که قبلا بیان شد. و نظر قوی تر این است که بین اهل کتاب و غیر آنان در جواز برده گرفتنشان فرقی نیست، دلیل آن هم اطلاق روایات و بیشتر فتاوی فقهاء است.

نکته چهارم: آیا تخییر امام، تخییر دل بخواه است یا تخییر مصلحت؟

قبلا از مبسوط شیخ بیان شد که فرمود:

«هر یک از این سه: (منّت گذاردن، پرداخت فدیه، برده گرفتن) را اگر امام صلاح و بنفع مسلمین ببیند انجام می دهد.» «۳»

و در تذکره آمده است:

«این تخییر، تخییری است از روی مصلحت و اجتهاد، نه یک تخییر دل بخواه، پس وقتی امام مصلحت را در یکی از این شیوه ها دید همان بر او تعیّن پیدا می کند و عدول از آن هم جایز نیست. ولی اگر همه مصلحتها در یک سطح قرار داشتند و مساوی بودند در اینجا امام مخیّر است مطابق دلخواه خود

---

(۱) تذکره ۱/ ۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/ ۹۲۷.

(۳) مبسوط ۲/ ۲۰.

عمل کند. و مالک گوید: کشتن سزاوارتر است.» «۱»

مانند همین مطلب نیز در منتهی آمده است «۲»

علامه در تذکره در مقام بیان علت هر یک از این چهار شیوه گوید:

«بی گمان هر یک از این شیوه های چهارگانه در بعضی اسراء گاهی بهتر از دیگر شیوه هاست: بدون شک اسیری که نسبت به مسلمانان قدرت و کینه دارد کشتنش سودمندتر و نگهداریش زیان آورتر است. و اسیر ضعیف و ثروتمندی که قدرت بر

جنگ ندارد، فدیه دادن او برای مسلمین بهتر است، و اسیری که نسبت به اسلام خوش بین بوده و امید

به اسلام آوردنش هست، منّت گذاردن و آزاد کردنش سزاوارتر است، و اگر امیدی هست که با منّت گذاردن بر او، دشمن هم بر اسرای مسلمین منّت گذارند این شیوه پسندیده تر است، و یا اسیری که با خدمتش نفعی حاصل می شود و مسلمانان از ضرر او در امان هستند مانند زنان و بچّه ها در این صورت به بردگی گرفتن او سزاوارتر است. و امام نسبت به این مصالح آشناتر است، و در این باره حق اظهار نظر کاملا با اوست.» «۳»

مانند همین مطلب در منتهی نیز آمده است. «۴»

علامه در این دو کتاب (تذکره و منتهی) به تخییر بین سه شیوه (منّت گذاردن، فدیه گرفتن و اسیر نمودن) فتوی داده ولی نسبت به کشتن تصریح به عدم جواز و بلکه ادعای اجماع فقهاء شیعه را بر آن دارد اما در مقام بیان علت، کشتن را نیز آورده است پس بناچار باید آن را یا به سهو قلم ایشان حمل نمود یا اینکه مراد کشتن کسی است که قبل از پایان جنگ اسیر شده و یا اینکه علامه از باب مماشاه با طرفداران این قول، این نظر را فرموده است.

---

(۱) تذکره ۱/ ۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/ ۹۲۸.

(۳) تذکره ۱/ ۴۲۴.

(۴) منتهی ۲/ ۹۲۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۶۹

ابن قدامه حنبلی در مغنی گوید:

«بی گمان هر شیوه ای از این شیوه ها نسبت به برخی اسراء شایسته تر است، اسیری که دارای قدرت بوده و نسبت به مسلمانان کینه دارد و نگه داشتنش برای مسلمین ضرر دارد، کشتن او بهتر است، و اسیر ضعیفی که دارای مال و ثروت زیاد می باشد فدیه دادن او بهتر است، و اسیری که

نسبت به مسلمانان حسن نظر دارد و با منّت گذاردن بر او امید می رود که اسلام آورد یا به مسلمانان کمک می کند تا اسرایشان را آزاد کنند و از آنها پشتیبانی کند. و اسیری که با خدمتش مورد استفاده واقع می شود و مسلمین از شرّ او در امان هستند نگهداری او بهتر است، مثل زنان و بچّه ها. و امام نسبت به تشخیص مصلحت آگاهتر است پس سزاوار است که به اختیار او گذاشته شود.» «۱»

از این کلمات استفاده می شود که تخییر در نزد اهل سنّت تخییر مصلحت می باشد. و لکن شیخ طوسی در خلاف و نهایه و همچنین محقق در شرایع تخییر را مطلق ذکر کرده اند، چنانکه قبلا بیان شد. و روایت طلحه نیز از این جهت مطلق است.

مگر اینکه گفته شود: تخییری که برای امام است به عنوان این است که امام مسلمین و سرپرست و ولیّ آنان است و به جهت عصمت و عدالت است که اسلام در امام معتبر دانسته، پس بناچار تخییر، به تخییر در چیزی که مصلحت مسلمانان در آن است منصرف است زیرا اقتضای ولایت امر چنین چیزی است، علاوه بر اینکه چنین تخییری [که دائر مدار مصلحت اسلام و مسلمین باشد نه دل خواه امام] با احتیاط مطابقت دارد،

نکته پنجم: اگر به اسیر به عنوان غنیمت بنگریم آیا حق غانمین است؟

صاحب جواهر گوید:

«اگر امام به بردگی گرفتن یا آزاد نمودن اسیر در مقابل گرفتن مال

---

(۱) مغنی ۱۰/ ۴۰۱.

را اختیار نمود، شکی نیست که چنین اسیری از غنایمی محسوب می شود که حق غانمین است، چنانکه علامه و شهید اول و دوم و غیر آن دو به آن تصریح فرموده اند. و بین تخییر

امام نسبت به آنچه که غنیمت باشد مثل برده گرفتن و قبول فدیه که هر دو غنیمت هستند یا غیر آن [نظیر کشتن اسیر و یا آزاد کردن او که این دو مصداق غنیمت نیستند] و بین حق غانمین منافاتی نیست، بعد از اینکه امام از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است. و با این فرض که امام اسیر را به اعتبار مال بودن به بردگی گرفته و یا در مقابل آزادی وی فدیه دریافت کند حق غانمین هم به آن تعلق می گیرد مثل مسأله اولیاء قصاص که در صورت قبول دیه در درجهٔ اول بدهکاریهای مقتول و غیر آن به دیه تعلق می گیرد.» «۱»

قبلا در اوائل بحث غنایم گذشت که تقسیم در غنیمت حتمیّت ندارد، بلکه امام در صورتی که صلاح ببیند می تواند آن را ببخشد و هبه نماید، و نیز می تواند با آن احتیاجات را برطرف کند اگر چه همهٔ آن در احتیاجات «۲» مصرف شود، پس برای چه این حکم در فدیه و برده جاری نشود؟

نکته ششم: [نقش اسلام آوردن اسیر در مجازات وی]

قبلا از مبسوط شیخ طوسی بیان شد که فرمود:

«اگر اسراء اسلام اختیار کنند احکام سه گانه از آنان برداشته نمی شود، فقط کشتن از آنان برداشته می شود.

برخی گفته اند: اگر اسلام بیاورد برده شدن نیز ساقط می گردد، زیرا عقیل بعد از اسیر شدن اسلام آورد، و پیامبر اکرم (ص) از او فدیه گرفت و او را به بردگی نگرفت.» «۳»

---

(۱) جواهر ۲۱/ ۱۲۷.

(۲) چون رتبهٔ تقسیم و تخمیس بعد از برطرف نمودن احتیاجات است. (الف- م. جلسه ۳۸۶ درس)

(۳) مبسوط ۲/ ۲۰.

و گذشت که محقق در شرائع فرمود: «اگر بعد از اسارت

اسلام بیاورند این حکم از آنان ساقط نمی شود.» «۱» یعنی حکم به شیوه های سه گانه [منّت گذاردن، فدیه گرفتن و اسیر نمودن]

و در مغنی ابن قدامه آمده است:

«اگر اسیر اسلام بیاورد در آن حال برده میگردد و تخییر برداشته می شود و حکم او حکم زنان میگردد، شافعی نیز در یکی از دو قولش همین را قائل است، و در قول دیگر می گوید: کشتن از او ساقط است و امام بین شیوه های سه گانه مخیّر است، به دلیل اینکه روایت شده که اصحاب پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را اسیر کردند، وقتی پیامبر (ص) از کنار او گذر میکرد به پیامبر (ص) گفت: ای محمد، برای چه من دستگیر شده ام اکنون جلودار حاجیان اسیر شده است؟ حضرت فرمود:

به سبب گناه هم پیمانانت از طائفه ثقیف دستگیر شده ای، آنها دو نفر اصحاب مرا اسیر کرده اند. وقتی پیامبر (ص) از آنجا گذشت او نداء داد ای محمد، ای محمد، حضرت فرمود: چه کار داری؟ گفت: من مسلمانم، حضرت فرمود: «اگر با اختیار خودت شهادت به وحدانیّت خدا داده ای به همهٔ رستگاری دست پیدا کرده ای.» و پیامبر (ص) او را با دو مرد اسیر معاوضه کرد. صحیح مسلم نیز این را روایت کرد است، و علت اینکه پیامبر (ص) او را فدیه داد این بود که با اسلامش حکم کشتن از او ساقط گردید، و باقی شیوه ها به همان شکل خود باقی ماند.» «۲»

در منتهی آمده است:

«اسیر اگر بعد از اسارت مسلمان شود اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود، چه قبل از پایان جنگ اسیر شده باشد چه بعد از آن. و ما مخالفی در این قول نمی

---

(۱)

شرایع ۱/ ۳۱۸ (- چاپ دیگر/ ۲۴۲).

(۲) مغنی ۱۰/ ۴۰۲

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷۲

شناسیم، به دلیل این سخن پیامبر (ص) که فرمودند: «دستور دارم که با مردم بجنگم تا وقتی که بگویند: لا اله الّا الله، وقتی آن را گفتند احترام خون و مالشان از جانب من محفوظ است، جز موارد اجرای حق و عدالت.» «۱»

و شیخ طوسی از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین امام زین العابدین (ع) روایت کرده که فرمود: «اسیر وقتی که اسلام بیاورد خونش محترم است و «فی ء» می گردد.» «۲»

سپس علّامه متعرض اقوال فقهاء سنّت شده و قصهٔ آن مرد از بنی عقیل را همانطور که از مغنی نقل شد بیان نموده است. «۳»

حدیثی را که علّامه در منتهی از پیامبر (ص) روایت کرده، بیهقی آن را به سند خویش از بخاری و مسلم روایت نموده و آن دو به سند خویش از ابی هریره و او از پیامبر (ص) روایت کرده اند که نقل بیهقی با نقل علّامه کمی تفاوت دارد رجوع نمائید. «۴»

و باز قصهٔ آن مرد از بنی عقیل را بیهقی از صحیح مسلم روایت کرده است «۵»

و در تذکره آمده است:

«اگر اسیر بعد از اسارت اسلام بیاورد اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود.»

سپس علّامه به دنبال این مطلب مانند آنچه را در منتهی آمد بیان نموده است. «۶»

---

(۱) امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الّا اللّه، فاذا قالوها عصموا منّی دمائهم و اموالهم الّا بحقها.

(۲) قوله (ص): «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الا اللّه، فاذا قالوها عصموا منی دمائهم و اموالهم

الّا بحقها.» و روی الشیخ عن عیسی بن یونس، عن الاوزاعی عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) قال: «الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه و صار فیئا.» وسائل ۱۱/ ۵۳ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

(۳) منتهی ۲/ ۹۲۸.

(۴) سنن بیهقی ۹/ ۱۸۲ کتاب الجزیه باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان.

(۵) سنن بیهقی ۶/ ۳۲۰ کتاب قسم الفی ء و الغنیمه، باب ما جاء فی مفاداه الرجال منهم بمن اسرمنا، و ۹/ ۷۲ کتاب السیر باب جریان الرّق علی الأسیر و إن اسلم ...

(۶) تذکره ۱/ ۴۲۴.

خلاصه کلام و نتیجه

اشکال و اختلافی نیست که بعد از مسلمان شدن اسیر، کشتن او جایز نیست، چون روشن است که با آوردن اسلام، خونش محترم است، و به دلیل آنچه که در «منتهی و تذکره» بیان شد از اجماع و دو حدیثی که نقل گردید، و در این جهت بین کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود یا بعد از آن فرق نیست.

و اما نسبت به غیر کشتن از دیگر شیوه ها گوئیم: اگر اسارت بعد از تمام شدن جنگ باشد ظاهر این است که امام بین شیوه های سه گانه مخیّر است، و شیخ طوسی در «مبسوط» و محقق در «شرایع» به این فتوی داده اند، چنانکه گذشت.

صاحب جواهر گوید:

«در این مسأله اختلاف قابل توجه ای نیافتم، بلکه مسأله بدون اشکال است به دلیل اصل و اطلاق روایت.» «۱»

مراد ایشان از اصل، استصحاب حکم اسارت، قبل از اسلام آوردن است و منظور از اطلاق، اطلاق خبر طلحه و نیز خبر زهری نسبت به برده گرفتن است.

و آنچه از مبسوط گذشت که

پیامبر (ص) عقیل را با گرفتن فدیه آزاد کردند و او را به بردگی نگرفتند بر عدم جواز برده نمودن اسیر مسلمان دلالت ندارد، زیرا شاید پیامبر (ص) فدیه دادن را از این جهت اختیار کرد که آن یکی از اطراف تخییر او بود و آن را سزاوارتر می دید.

و اما کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود، سپس اسلام بیاورد چه بسا بشود دربارهٔ او نیز قائل به تخییر بین شیوه های سه گانه شد.

---

(۱) جواهر ۲۱/ ۱۲۸. می توان به صاحب جواهر اشکال کرد که چطور اصل و اطلاق را در عرض یکدیگر ذکر کرده، بلکه اصل را اول ذکر فرموده، در صورتی که «اطلاق خبر» اماره است و تا اماره باشد نوبت به اصل نمی رسد، چون موضوع اصل، شک و تحیّر است. (الف- م. جلسه ۳۸۶ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷۴

و برای جواز به بردگی گرفتن اسیر مسلمان به «اطلاق خبر زهری» استدلال شده (چون اطلاق خبر شامل اسیر قبل از پایان جنگ و اسیر بعد از پایان جنگ می شود)، و برای جواز فدیه گرفتن به روایتی که قبلا بیان شد که «پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را که اسلام آورده بود در مقابل دو اسیر از اصحاب خود آزاد نمود» استدلال شده. و برای جواز منّت گذاردن به «قاعدهٔ اولویّت» استدلال شده، به این معنی که فقهاء نسبت به کسی که اسیر شده و اسلام هم نیاورده منّت گذاردن را جایز می دانند، پس بطریق اولی نسبت به اسیری که مسلمان شده جایز می باشد، چنانکه در جواهر آمده است.

و لکن ممکن است نسبت به استدلالی که به «خبر زهری» و خبر

«مفاداه» شـد، مناقشه شود به اینکه در این دو خبر شـرائط حجیّت جمع نیست، و ثابت هم نشده که اسارت آن مرد از بنی عقیل قبل از پایان جنگ بوده باشـد (چون اگر چنین چیزی ثابت شود که اسـلام او قبل از پایان جنگ بوده است، این مانع از اسارت او خواهـد شـد)، و به بردگی گرفتن مسـلمان هم اهـانت به اوست، و اصـل هم در هر انسانی حریّت اوست. و دیگر اینکه مقام مورد بحث (کسـی که قبل از پایان جنگ اسیر شود و سپس اسلام بیاورد) با کسی که بعد از جنگ اسیر شده قابل قیاس نیست زیرا کسـی که بعـد از جنگ اسـیر شـده و بعـد مسـلمان شـده، اسـلام او بعد از تعلق حق بردگی بر او واقع شده اگر چه به نحو تخییر هم باشـد، پس حق بردگی که جلوتر بر وی واقع شده استصـحاب می شود، و این بخلاف مقام مورد بحث است که حق بردگی بعد از مسلمان شدن به او تعلق گرفته است.

فدیه گرفتن مسـلمان هم خلاف اصل حریّت و خلاف حرمت اسلام است، زیرا فدیه گرفتن فرع بر این است که حقی نسبت به او پیدا شود و با آوردن اسـلام، حقی بر او ثابت نیست. علاوه بر اینکه برگرداندن مسـلمان به کفّار بعنوان فدیه هم باعث ضـرر زدن به مسـلمان و خطری برای دین اوست، مگر اینکه آن مسـلمان در میان کفّار دارای قبیله و عشیره ای باشد که مانع از ضرر رساندن کفّار به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷۵

او باشند. در هر صورت احتیاط اقتضاء می کند که بر همان منّت نهادن و آزاد نمودن

اکتفا شود.

یادآور می شویم که برای اسراء احکام زیادی است که فقهاء در کتب مفصل فقهی به آن پرداخته اند، احکامی مانند حکم کسی که اسلام می آورد و بعد اسیر می شود، حکم مرد مشرک یا کتابی که اسیر شده و دارای همسری است که اسیر نشده، حکم طفلی که بدون پدر و مادرش اسیر شده، حکم جدایی انداختن بین فرزند و پدر یا مادرش، و غیر آن از دیگر فروع. که بحث پیرامون این فروع در این کتاب نمی گنجد و پژوهشگران در این زمینه را به کتابهای گسترده فقهی که در این زمینه نگارش یافته ارجاع می دهیم. و للّه الحمد و المنّه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷۷

جهت هشتم غنایم و اسرای اهل بغی

[بغی چیست و باغی کیست]؟

صاحب جواهر در معنای بغی می فرماید:

«معنای لغوی بغی: از حدّ تجاوز کردن، ستم نمودن، برتری جستن و چیزی خواستن است. و معنای آن در عرف متشرعه: بیرون رفتن از طاعت امام عادل است به شکلی که بعدا توضیح آن داده می شود. و مناسبت بین معنای آن در عرف متشرعه و بین همهٔ معانی لغوی «بغی» روشن و واضح است. گرچه ظهور لغت «بغی» در معنای ظلم کاملتر است.» «۱»

اینطور به نظر می آید که همهٔ معانی «بغی» به همان معنای اول یعنی از حد تجاوز کردن، برمی گردد. حتی معنای خواستن و طلب هم، «بغی» نامیده نمی شود مگر وقتی که از حد وسط و میانه تجاوز شود. و ممکن است همهٔ معانی به معنای خواستن و طلب بازگردد که مراد در اینجا این باشد «بغی» یعنی:

تجاوز خواهی و ستم طلبی.

ظاهر این است که «بغی» و احکام مربوط به آن شرعا اختصاص به تجاوز امت

---

(۱) جواهر ۲۱/ ۳۲۲.

اسلامی، ج ۶، ص: ۴۷۸

بر امام عادل ندارد، گرچه این مورد از آشکارترین مصادیق بغی است، دلیل آن، عموم آیه مربوط به «بغی» است و نیز بعضی از روایاتی است که وارد شده است: «۱»

خداونـد متعال در سورهٔ حجرات می فرمایـد: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»

یعنی: هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازنـد در میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از این دو بر دیگری تجاوز و ستم نماید، شما با طایفهٔ باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و اگر طایفهٔ ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینهٔ صلح فراهم گردد در میان آن دو طایفه طبق عـدالت صلح برقرار نمائیـد، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.» «۲»

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۶، ص: ۴۷۸

پس حکم جنگ و قتال در آیه شریفه به صفت «بغی» تعلق گرفته است. و تعلیق یک حکم بر صفتی اشعار به این دارد که وجود آن صفت علت تشریع حکم است، بلکه علاوه بر اشعار، دلالت بر علیّت وصف برای حکم می کند. پس دانسته شد که ملاک در وجوب قتال یا جواز «۳» آن تحقق صفت «بغی» و تجاوز

---

(۱) آنچه فقهای شیعه و سنی در مفهوم بغی مطرح کرده اند که همان طغیان

بر امام عادل است، از باب اینکه در سه جنگ امیر المؤمنین (ع) (جمل و صفین و نهروان) بر امام عدل طغیان شد، شیعه مسئلهٔ امام را مطرح می کند و فقهاء سنّت هم چون امیر المؤمنین (ع) را خلیفه مسلمین می دانند آن سه جنگ را منشأ قرار داده اند و در فقه بحث «بغاه» را به آن حساب آورده اند، ما می خواهیم توسعه دهیم و بگوئیم ملاک آیه شریفه است که فقهاء عنوان «بغاه» را از آن گرفته اند. (الف- م. جلسه ۳۸۷ درس)

(۲) حجرات (۴۹)/ ۹.

(۳) این جواز به جهت شبهه ای است که فعلا نخواستیم بحث آن را مطرح کنیم و آن این است که ممکن است کسی از آیه، وجوب را نفهمد، بلکه بگوید «امر»، در مقام توهم حظر است یعنی در حقیقت آیه می فرماید: اگر دو طایفه با هم اختلاف پیدا کردند از

است، حال فرقی نمی کند این بغی از جانب طایفه ای بر طایفهٔ دیگر یا دولتی بر دولت دیگر، یا طایفه ای بر امام عادل، یا از جانب حاکم ظالم و سربازانش بر امت و ملت خود باشد و طایفه بر سه نفر و بیشتر از آن صادق بوده بلکه طبق آنچه که در تفسیر آیهٔ شریفه: «وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «۱» طایفهٔ بر دو نفر و یک نفر نیز صادق است. و مرحوم طبرسی در مجمع البیان روایتی که در آن طایفه بر یک نفر هم صادق است را به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده است. «۲» علاوه بر اینکه اصلا حکم دائر مدار وجود علت است که همان «بغی» باشد. و شاهد

بر عام بودن حکم بغی است روایتی که در رابطه با نزول آیهٔ «بغی» وارد شده، در مبسوط شیخ آمده است:

«گفته شده که آیه در رابطه با دو مرد که با یکدیگر نزاع می کردند نازل شده. و گفته شده در رابطه با دو طایفه نازل گشته و آن وقتی بود که پیامبر (ص) در حال سخنرانی بودند که منافقی بنام عبد اللّه بن سلول به نزاع با حضرت پرداخت، آنگاه گروهی به کمک او درآمدند و گروهی دیگر بر ضد او به کمک پیامبر (ص) برخاستند، پیامبر (ص) بین آنان صلح برقرار نمود، که بعد این آیه نازل شد. و آن دو طایفه: اوس و خزرج بودند.» «۳»

و در مجمع البیان آمده است:

«سعید بن جبیر گفته: آیه فوق در رابطه با اوس و خزرج نازل شده است، آن هنگام که بین آنان نزاع در گرفت و با چوب و کفش همدیگر را زدند. و

- اول دست به شمشیر شدن غلط است، اول مسأله اصلاح را باید مطرح کرد، اما اگر اصلاح صورت نگرفت آن وقت می توانید دست به شمشیر شوید، ولی چون بحث ما روی جنبهٔ مالی اهل بغی است فعلا نمی خواهیم مسأله جنگ را مطرح کنیم. (الف- م. جلسه ۳۸۷ درس).

(۱) نور (۲۴)/ ۲.

(۲) مجمع البیان ۴/ ۱۲۴ (جزء ۷).

(۳) مبسوط ۷/ ۲۶۲، کتاب قتال اهل بغی.

گفته شده آیه دربارهٔ گروه عبد اللّه بن ابیّ بن سلول از خزرج و گروه عبد اللّه بن رواحه از اوس نازل شده است.» «۱»

پس بطور کلی در آیه شریفه که اساس حکم «بغی» است اسمی از امام نیست، و

لکن هر جنگ و نزاعی در خارج توقف بر وجود امام یا فرمانده ای که جنگجویان را رهبری کند و کار و سخن آنان را سر و سامان بدهد دارد. و قهرا وجود امام شرط «وجود» است نه وجوب، به این معنی که بدون امام، امکان دفع طغیان وجود ندارد پس انتخاب و تحصیل امام واجب است نه اینکه وجود امام شرط وجوب باشد بطوری که تا او نباشد حکم وجوب دفع طغیان هم نباشد، چنانکه قبلا در بحث جهاد پیرامون شرط «وجود» و «وجوب» مطالبی بیان شد رجوع نمائید. «۲»

و فقهاء از لفظ «بغی» در آیه شریفه اسم «بغاه» را برای کسانی که بر امام خروج کنند گرفته اند. و نزد فقهاء شیعه «بغی» صفتی است مذموم که بدون اشکال حرام است، بر خلاف بعضی از فقهاء (سنّت) که برای تصحیح عمل صحابه، آن را بر «اجتهاد اشتباه گونه» حمل کرده اند.

و امّا اینکه در آیه شریفه از طایفۀ باغی به مؤمن تعبیر شده (طائفتان من المؤمنین) بر یک نحو مجاز در تعبیر حمل می شود که به اعتبار در نظر گرفتن حال طایفه باغی قبل از بغی است، یا به ملاحظۀ اعتقادی است که باغی دارد (که خود را مؤمن می داند)، و یا به جهت این است که بین فسق و بعضی از مراتب ایمان منافاتی نیست. و این نکته ای است شایان توجّه.

پس مقام مورد بحث نظیر این گفتار خداوند است: «وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ، يُجادِلُونَكَ فِى الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ.- ... خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (بسوی جنگ بدر) در

---

(۱) مجمع البیان

۵/ ۱۳۲ (جزء ۹).

(۲) رجوع کنید به جلد اول عربی از همین کتاب صفحه ۱۲۵.

حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند، و با اینکه می دانستند این فرمان خداست، باز با تو مجادله می کردند، گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ خویش را با چشم می نگرند.» «۱»

اختلافی نیست که مقصود از مؤمنان در این آیات منافقین هستند.

[کیفیت برخورد با اهل بغی و شرایط آن:]

در مبسوط شیخ طوسی آمده است:

«جنگ با اهل بغی واجب نمی شود و حکم باغی به آنان تعلق نمی گیرد مگر با وجود سه شرط: اول: بغی کنندگان دارای قوه و قدرتی باشند که دست برداشتن آنان از بغی و طغیان و متفرق نمودنشان ممکن نباشد مگر با خرج کردن پول و مجهّز نمودن لشکر و جنگ با آنان. اما اگر یک طایفۀ کمی باشند و مکر و حیله آنان هم ضعیف باشد دیگر اینان از اهل بغی محسوب نمی شوند. اما عملی که عبد الرحمن بن ملجم انجام داد و امیر المؤمنین (ع) را شهید نمود نزد فقهای شیعه کفر محسوب می شود و تفسیر و توجیه او نفعی برای او ندارد، و فقهاء سنّت معتقدند که گرچه ابن ملجم تأویل و توجیهی برای خود داشت اما در اجتهاد خود خطاء کرد و کشتن او از باب قصاص واجب بوده است.

دوّم: اینکه از تحت سلطۀ امام بیرون بیایند و از او جدا گردند و به شهر یا صحرائی رو آورند. اما اگر با امام باشند و در تحت سلطۀ او قرار گیرند دیگر اهل بغی نیستند، روایت شده که امیر المؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از در مسجد فریاد زد

«لاـ حکم الّا اللّه» و این جمله، اشاره اعتراضی بود به داستان حکمیّت که حضرت علی (ع) قبول کردند، سپس آن حضرت فرمودند: این شعار اینان بظاهر شعار حقی است که باطل را از آن

---

(۱) انفال (۸) آیات ۵ و ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۸۲

می خواهند، آنگاه فرمودند: برای شما بر عهده ما سه حق است: [۱-] اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آنجا اسم خدا را بیاورید [۲-] تا وقتی با ما هستید از «فی ء» محرومتان نکنیم [۳-] آغاز کنندهٔ جنگ با شما هم نخواهیم بود. اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا از ما جدا نگشته اید (طغیان ننموده اید).

سوّم: اینکه راه خود را با تفسیر و توجیه مورد قبول خود از امام و مردم جدا کنند. و اما کسانی که راه خود را بدون اعتقاد و تفسیر جدا نموده اند اینان راهزن و قطّاع طریق محسوب می شوند که حکم آنان حکم افراد محارب است.» «۱»

روشن است که ظاهر این کلام حضرت که فرمود: «تا وقتی که با ما هستید» این است که آنان در مقابل دشمن مشترک با امام و مردم باشند، پس جدا نبودنشان از امام و مردم بدون حضور در صحنه در صدق با امام و مردم بودن کفایت نمی کند،

مرحوم صاحب جواهر بعد از اینکه متعرض روایات مسأله که راجع به قصهٔ جنگ جمل و صفین است شده مطلبی دارند که فشرده آن چنین است:

«و شاید بخاطر این روایات صریح و مانند آن است که شیخ طوسی و ابن ادریس و ابن حمزه- بنابر آنچه از آنان نقل شده- گفته اند که در

جاری بودن حکم بغاه بر طایفه ای، معتبر است اینکه دارای قوه و قدرت بوده و برخوردار از جمعیّت باشند، پس اگر تعداد آنان کم و مکر و حیله شان ضعیف باشد، دیگر حکم بغی بر آنان جاری نمی گردد. از شافعی نیز همین حکایت شده. و دلیل بر آن را این آورده اند که امیر المؤمنین (ع) سفارش کرد که به ابن ملجم احسان شود. و لکن از بعضی فقهاء سنت نقل شده که حکم «بغی» حتی بر یک نفر هم در صورتی که با شمشیر و مسلحانه خروج کند جاری می شود،

---

(۱) مبسوط ۷/ ۲۶۷،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۸۳

بلکه در منتهی و تذکره آمده که این قول، قوی می باشد، و گفته شده: اطلاق متن شرایع و غیر آن هم همین را اقتضاء می کند. اگر چه اطلاق متن شرایع مورد مناقشه قرار گرفته و گفته شده از یک نفر و منصرف است. مخصوصا پس از ذکر کلمهٔ «فئه» که ظهور در جمعیّت قابل توجه دارد، و لا اقلّ با وجود شک در این مورد خروج مسلحانه یک نفر که آیا از مصادیق باغی هست یا نه؟ اصل [عدم اجراء حکم بغی] بر جای خود باقی است. بله در صورتی که شمشیر بکشد البته حکم محارب بر او جاری است.

از شیخ طوسی و ابن حمزه و ابن ادریس نیز حکایت شده که اینان در اثبات حکم بغی، جدا شدن از امام و خروج بر او را شرط می دانند.

اما اگر با امام باشند و در تحت سلطه و سیطره او قرار داشته باشند دیگر اهل بغی نیستند و شاید این نظر آنان به دلیل حدیث مرسلی است که

روایت شده:

«امیر المؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از باب مسجد فریاد زد: «لا حکم الّا للّه» و منظور او کنایه زدن به امیر المؤمنین (ع) بود که یعنی حضرت مردان را در دین خدا داور قرار داده (جریان حکمیّت) حضرت در جواب فرمودند: «سخن حقی است (لا حکم الّا للّه) که باطل از آن اراده شده همانا برای شما بر عهده ما سه حق است: اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آن اسم خدا را بیاورید، و تا وقتی با ما هستید از «فی ء» محرومتان نکنیم و آغاز کنندهٔ جنگ با شما هم نخواهیم بود. «۱»

مراد از اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا وقتی که از ما جدا نشده اید. و لکن این روایت مرسل است و دربردارندهٔ تمامی شرائط حجیّت نیست.

از شیخ و ابن حمزه و ابن ادریس نیز نقل شده که اینان در اثبات حکم بغی جدائی از امام بر اساس اعتقاد مورد قبول خود را شرط می دانند. ولی ما

---

(۱) و مانند همین در مستدرک وسائل ۲/ ۲۴۵ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹ و در دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۳ آمده است.

دلیلی که بر این شرط دلالت داشته باشد نیافتیم.» «۱»

با اطلاقی که آیه شریفه دارد ما برای شرط اول و شرط سوم دلیلی نیافتیم به ویژه با توجه به شأن نزولی که برای آیه بیان شده. و دلیلی وجود ندارد که ما خصوصیات موجود در برپاکنندگان سه جنگ جمل و صفین و نهروان را در احکامی که به عنوان بغی

و باغی تعلّق دارد دخالت دهیم.

بله اگر فرض شد که حکم به عنوان دیگری غیر از «بغی» تعلق گرفته که آن عنوان اخص از «بغی» باشد در آن صورت دیگر حکم به مطلق باغی سرایت نمی کند. و نیز صدق عنوان محارب بر یک مورد خاص، منافاتی با صدق عنوان باغی بر همان مورد ندارد، لذا آن مورد می تواند مجمع دو عنوان و محکوم به دو حکم باشد و نظیر آن [یک چیز از دو جهت دو حکم داشته باشد] فراوان است.

ابن ملجم نیز در ابتدای امر، باغی محسوب می شد که کشتنش واجب بود، و لکن بعد از اینکه دستگیر و بازداشت شد و در اختیار امام (ع) قرار گرفت امام (ع) می توانست او را بخشیده و عفو نماید، چون او بر امام خروج کرده بود.

در هر صورت بطور اجمال در وجوب جنگ با باغی بین مسلمین اختلافی نیست، و به تأخیر انداختن آن، یکی از گناهان کبیره است. و سه جنگ جمل و صفین و نهروان که برای امیر المؤمنین (ع) اتفاق افتاد از همین قبیل بود، و لکن ما در اینجا در صدد آن نیستیم که از وجوب جنگ با بغاه و شرائط آن بحث کنیم این بحث محل دیگری را می طلبد بلکه در اینجا فقط برخی آثار و توابع شرعی آن را مورد پژوهش قرار می دهیم.

پژوهش پیرامون دو مسأله:

اشاره

در ارتباط با این موضوع دو مسأله را یادآور می شویم:

اوّل: حکم افرادی از بغاه که پشت به جنگ کرده اند و افراد مجروح و اسیر

---

(۱) جواهر ۲۱/ ۳۳۱.

شده از آنان.

دوّم: حکم زنان و بچّه های بغاه و حکم اموال آنان که

دست لشکریان است و جمع آوری شده [مانند شمشیر و نیزه و ...] و اموالی که در دست لشکریان نیست [مانند زمین و باغ و ...] و روشن است که موضوع بحث در مسأله اول یک امر مالی نیست [تا به این بخش کتاب مربوط باشد] ولی بخاطر ارتباط تنگاتنگ بین این دو مسأله ما به طرح آن پرداخته ایم.

مسأله اوّل: حکم افراد شکست خورده و مجروح و اسیر شده از بغاه

اشاره

این مسأله در حقیقت، خود سه مسأله است که ما به جهت اینکه از نظر روایت و فتوی بهم گره خورده اند یک جا به بررسی آن می پردازیم:

[اقوال فقها در مسأله:]

۱- شیخ طوسی در کتاب باغی از خلاف (مسأله ۴) گوید:

«در صورتی که اهل بغی پشت به جنگ کردند اما نه برای پیوستن به گروهی دیگر، یا سلاح خود را بر زمین انداختند یا از قیام دست کشیدند یا دوباره به اطاعت امام بازگشتند، اجماعی است که جنگ با آنان حرام است. و اگر برای پیوستن به جماعتی از یاران خود پشت به جنگ کردند جایز است که تعقیب شوند و کشته گردند، ابو حنیفه و ابو اسحاق مروزی نیز همین را می گویند. و بقیّهٔ اصحاب شافعی گویند: جنگ با آنان و تعقیبشان جایز نیست. دلیل ما بر جواز تعقیب آیه شریفه: «فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ إِلی أَمْرِ اللّه»- با طایفهٔ باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد.»

می باشد و این افراد که فرار کرده اند در واقع به فرمان خدا بازنگشته اند. و این مطلب با آنچه که روایت شده که امیر المؤمنین (ع) در روز جنگ جمل نداء داد که افراد فراری تعقیب نشوند منافاتی ندارد، علت آن هم این است که

اهل جمل پشت جبهه دسته و گروهی نداشتند تا بسوی آنان بروند و تجدید قوا کنند. مؤیّد آنچه گفتیم اجماع گروه شیعه و روایاتی است که از ائمه شیعه (ع) در این زمینه وارد شده است.» «۱»

۲- باز در خلاف (مسأله ۶) آمده است:

«هنگامی که از اهل بغی در جنگ کسی اسیر می شود امام باید

او را زندانی کند و حق کشتن او را ندارد. شافعی نیز همین را قائل است. ابو حنیفه گوید:

امام می تواند او را بکشد. دلیل ما بر عدم جواز کشتن اسیر، اجماع گروه شیعه و روایتی است که عبد اللّه بن مسعود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که به من فرمود: ای پسر امّ عبد، حکم کسانی از امت من که تجاوز کرده اند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود: گریخته آنان تعقیب نمی شود، مجروح و اسیرشان کشته نمی شود، و اموالشان تقسیم نمی گردد. و این روایت صریح در مسأله است ...» «۲»

۳- شیخ در کتاب جهاد نهایه گوید:

«و اهل بغی بر دو قسمند: یک قسم از آنان کسانی اند که می جنگند و گروه پشتیبان ندارند تا به سوی آنها برگردند و تجدید قوا کنند، قسم دیگر کسانی هستند که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنها مراجعه می کنند. در صورتی که پشتیبان نداشته باشند از پا درآوردن مجروح آنان و تعقیب گریخته شان و اسیر نمودن زن و بچّۀ آنان و کشتن اسیرشان جایز نمی باشد.

در صورتی که پشتیبان داشته باشند بر امام از پا درآوردن مجروحشان و تعقیب گریخته شان و اسیرشان جایز است، ولی اسیر کردن زن و بچه در هیچ حالی جایز نیست.» «۳»

---

(۱) خلاف ۳/ ۱۶۶.

(۲) خلاف ۳/ ۱۶۶.

(۳) نهایه ۲۹۷.

۴- شیخ در مبسوط گوید:

«وقتی که اهل بغی به اطاعت (از امام به حق) برگردند و جدائی (از امت) را رها کنند، جنگ با آنان حرام است، و همچنین است اگر دست از قیام بردارند و سلاح خود را بر زمین گذارند، و نیز اگر

از جنـگ فرار کننـد امـا نـه برای پیوسـتن بـه گروهی. در هر یـک از این سه صـورت حکم یکی است و آن اینکه: کشـته نمی شوند، و روگردانده آنان تعقیب نمی شود، و مجروح آنان از پا در نمی آید دلیل این حکم علاوه بر اجماع، آیه شریفه:

«فقَاتلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفی ءَ إلی أَمْر اللّه» است، چون در این آیه وجوب جنـگ تـا زمـانی ذکر شـده است که به فرمان خـدا برگردنـد، و آن هم با هر یک از سه صورتی که بیان شـد ایجاد می شود، پس دیگر جنگ با آنان حرام می باشد. و اما اگر به گروهی که در پشت جبهه به آنان پناه می دهنـد بازگردنـد در آن صورت هم تعقیب نمی شونـد. دسـته ای از فقهاء گفته اند: تعقیب می شوند و کشـته می گردند، نظر ما شـیعه نیز همین است به دلیل اینکه اگر آنان را نکشـیم بسا به گروه خود در پشت جبهه ملحق می شوند و دوباره تجهیز می شوند و مجددا برای جنگ می آیند.» «۱»

۵- و نیز در مبسوط است:

«هنگامی که از اهل بغی کسـی بـدست اهل عـدل اسـیر می شود، اگر از کسانی باشد که اهل جنگ است یعنی جوان دلاوری است که می جنگـد، امام بایـد او را زندانی کند و حق کشـتن او را ندارد. بعضـی از فقهاء گفته اند: امام می تواند او را بکشد. نظر ما شـیعه همان قول اوّل است. پس در صورتی که ثابت شد که نباید کشـته شود زندانی می گردد، و به او پیشنهاد بیعت با امـام می شود، اگر در حـالی که جنگ برپاست بر پیروی نمودن از امام بیعت کرد از او قبول می شود و آزاد می گردد، و اگر بیعت نکرد در زندان نگه

(۱) مبسوط ۷/ ۲۶۸.

داشته می شود، تا وقتی که جنگ تمام شود، اگر در آن صورت توبه کردند یا سلاح خود را رها نموده و از جنگ دست کشیدند، یا بدون پیوستن به گروه پشت جبهه، بازگشتند، آزادش باید نمود، و اگر برای پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کردند، به نظر ما در این حالت آزاد نمی شود. و بعضی فقهاء گفته اند: آزاد می شود چون شخص روگردان از جنگ تعقیب نمی شود. و قبلا بیان نمودیم که روی گردان از جنگ در صورتی تعقیب می شود که به منظور پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کند.» «۱»

کلام شیخ در مبسوط و خلاف دربارهٔ اسیر با آنچه که در نهایه بیان نموده تعارض و تهافت دارد، زیرا در مبسوط و خلاف بطور مطلق حکم به نکشتن اسیر می کند و آن را به فقهاء شیعه هم نسبت می دهد، و در نهایه بین اسیری که در پشت جبهه دارای پشتیبان است و بین غیر آن تفصیل قائل شده است، مثل مسأله کسی که پشت به جنگ کرده و فرار نموده که در آنجا هم بین کسی که دارای گروه پشتیبان است و غیر آن تفصیل قائل شده اند.

۶- در شرایع آمده است:

«کسانی از اهل بغی که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنان رجوع می کنند، از پای درآوردن مجروحشان و تعقیب گریخته شان و کشتن اسیرشان جایز است. و کسانی که در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مقصود از جنگ با آنان متفرق نمودن آنان است، لذا فراری آنها تعقیب نمی شود، مجروحشان از پا درنمی آید و اسیرشان کشته نمی گردد.» «۲»

۷- صاحب جواهر در ذیل این کلام

شرایع می گوید:

«در هیچ یک از این احکام مخالفی نیافتم. بله در دروس شهید آمده: «حسن بن ابی عقیل عمّانی نقل کرده که آنان را بر شمشیر عرضه می کنیم هر کس از

---

(۱) مبسوط ۷/ ۲۷۱.

(۲) شرایع ۱/ ۳۳۶ (- چاپ دیگر ۲۵۶)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۸۹

آنان توبه نمود رها می شود وگرنه کشته می گردد.» به جز ایشان من در این حکم قائل دیگری نمی شناسم. بلکه آنچه از عمل امیر المؤمنین (ع) دربارۀ اهل جمل معلوم گردیده خلاف این است. در این صورت نسبت به آنچه که محقق در شرایع فرمود مخالف قابل توجهی ندارد، بلکه علامه در منتهی و آنچه از تذکره نقل شده این احکام را به علمای شیعه نسبت داده اند و ابن زهره در غنیه با صراحت ادعای اجماع بر آن نموده و این خود دلیل است ...» «۱»

۸- در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

«فقهاء مالکی گویند: جنگ با بغاه در یازده شکل نسبت به جنگ با کفّار فرق دارد:

۱- مقصود امام از جنگ با بغاه بازداشتن آنان از بغی است نه کشتن آنها.

۲- از فراریان آنان دست بردارد.

۳- مجروحشان را از پا در نیاورد.

۴- اسرای آنان را نکشد.

۵- اموالشان را به غنیمت نگیرد.

۶- زن و بچّه آنان را اسیر ننماید.

۷- برای سرکوب آنان از هیچ مشرکی کمک نخواهد.

۸- (با اخذ مالی با آنها پیمان ترک مخاصمه نبندد).

۹- لباس و بدن آنان را با زعفران رنگین نکند. (به منظور شناخته شدن به آنان مارک و علامت نزند)

۱۰- خانه هایشان را آتش نزند.

۱۱- درختانشان را قطع نکند ...

فقهاء حنفی گویند: اگر اهل بغی در پشت جبهه گروه تدارک کننده دارند باید

---

(۱) جواهر

۲۱/ ۳۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۰

مجروحشان را از پا درآورد و گریخته شان را تعقیب نمود، و این به جهت دفع شرارت آنان است تا اینکه به گروه خود ملحق نشوند، و اگر در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مجروحشان از پا درنمی آید و گریخته شان تعقیب نمی شود، زیرا بدون این کارها هم شرّشان دفع شده و مطلوب هم همین است ...

فقهاء شافعی و حنبلی گویند: اهل بغی چه گروه پشتیبان داشته باشند و چه نداشته باشند در هر حال از پا درآوردن مجروح و تعقیب فراری جایز نیست.» «۱»

«ردع»- در متن عربی کلام ایشان- به معنای زعفران است. ظاهرا اینطور بوده که در آن زمان بدن و لباس اسراء را به زعفران و مانند آن لکه دار می کردند تا در میان جامعه از دیگران تشخیص داده شوند.

خلاصه کلام اینکه: فقهای شیعه در حکم فراری و مجروح و اسیر از بغاه، بین کسانی که پشت جبهه و تدارک کننده که به او پناه بیاورند نداشته باشند- مانند اهل جمل که قدرت و شوکت آنان شکست و از یکدیگر متفرق گردیدند- و بین کسانی که دارای گروه و رهبری هستند که بسا برای تجدید قوی به او رجوع می کنند و مجددا برای جنگ و حمله تجهیز می شوند- مانند لشکریان معاویه در جنگ صفّین- تفصیل قائل شده اند. ابو حنیفه نیز به همین تفصیل فتوی داده، و لکن بیشتر فقهاء اهل سنّت در مسأله قائل به تفصیل نشده اند.

برخی از روایات نیز بر همین تفصیل دلالت دارند که از نظر می گذرانیم:

روایات مسأله:

۱- کلینی به سند خویش از حفص بن غیاث روایت کرده که گوید: از امام جعفر صادق (ع) دربارۀ

دو طایفه از مؤمنان پرسیدم که: یکی از آنان اهل بغی

---

(۱) فقه علی المذاهب الاربعه ۵/ ۴۱۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۱

است و دیگری اهل عدل، که طایفه عادله، طایفهٔ باغی را شکست می دهند؟

حضرت فرمود: «اهل عدل، فراری را نباید تعقیب کنند، و هیچ اسیری را نباید بکشند، و زخم خورده را نباید از پا درآورند. و این در صورتی است که از اهل بغی، کسی باقی نمانده باشد و در پشت جبهه گروهی نداشته باشند که برای تجدید قوا به آنها رجوع کنند. پس اگر دارای گروه پشتیبانند که برای تجدید قوا به آنها رجوع می کنند در این صورت اسیرشان کشته می شود و فراریشان تعقیب می شود، و زخم خورده شان از پا درآورده می شود.» شیخ طوسی نیز به سند خویش همین حدیث را از حفص روایت کرده است. «۱»

در متن عربی روایت اجزت علی الجریح و اجهزت علیه: به معنی شتافتن برای کشتن مجروح است. و نیز به همین معنی می آید لفظ ذَفّفت و اذففت با ذال نقطه دار.

چون در فقرهٔ اول روایت، حضرت از تعقیب و کشتن و از پا درآوردن نهی فرمود پس بناچار از امر به این امور در فقرهٔ دوم روایت مگر جواز این امور استفاده نمی شود چنانچه در هر امری که به دنبال نهی یا جایگاه نهی می آید وضع چنین است (امر بعد از نهی بیشتر از جواز دلالت ندارد.)

و روایت مشتمل بر سه مسأله، یعنی حکم فراری و مجروح و اسیر است، که در هر سه بین آنجا که در پشت جبهه گروه تقویت کننده باشد و آنجا که نباشد تفصیل قائل شده است.

۲- باز کلینی به سند خویش

از عبد اللّه بن شریک از پدرش روایت کرده که

---

(۱) رواه الکلینی بسنده، عن حفص بن غیاث، قال: سألت ابا عبد اللّه (ع) عن الطائفتین من المؤمنین: احداهما باغیه و الاخری عادله، فهزمت العادله الباغیه؟ فقال: «لیس لاهل العدل ان یتبعوا مدبرا و لا یقتلوا اسیرا و لا یجهزوا علی جریح. و هذا اذا لم یبق من اهل البغی احد و لم یکن لهم فئه یرجعون الیها. فاذا کان لهم فئه یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل و مدبرهم یتبع و جریحهم یجهز.» کافی ۵/ ۳۲ کتاب الجهاد، تهذیب ۶/ ۱۴۴، وسائل ۱۱/ ۵۴ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدوّ حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۲

گوید: وقتی در زمان جنگ جمل مردم باغی شکست خوردند امیر المؤمنین (ع) فرمودند: «فراریان را تعقیب نکنید، زخم خورده را از پا درنیاورید. و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد (دست از جنگ بردارد) در امان است.» اما در زمان جنگ صفین حضرت روی آورنده و روگردانده از دشمن را کشت، و از پا درآوردن زخم خورده را اجازه داد. ابان بن تغلب به عبد الله بن شریک گفت:

این دو روش و سیره حضرت در دو جنگ با هم اختلاف دارد؟ عبد الله بن شریک گفت: در جنگ جمل یاران حضرت، طلحه و زبیر را کشتند، ولی در جنگ صفین معاویه پابرجا بود و آنان را رهبری می کرد.» شیخ نیز همین روایت را به سند خویش نقل کرده است. «۱»

۳- در تحف العقول به نقل از امام هادی (ع) آمده است که حضرت در جواب مسائل یحیی بن اکثم فرمود: «و اما اینکه

گفتی علی (ع) اهل صفین اعم از جنگ کننده و فراریان آنان را کشت و به زخمیهایشان تاخت ولی در جنگ جمل به تعقیب گریخته نرفت و زخمیهایشان را نکشت، و به هر کس سلاح بر زمین می گذاشت امان داد، و هر کس به خانه خود پناهنده شد امانش داد، برای این بود که رهبر قشون جمل کشته شده بود و پشتیبانی نداشتند که بسویش برگردند و دوباره جنگ را از سر گیرند و مردم بخانه خود برگشتند و دست از جنگ کشیده و مخالفت را کنار گذارده و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آنها برداشته شود، که در آن صورت حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند. ولی مردم صفین به یک ستاد آماده و رهبری مقتدر برمی گشتند که اسلحه و زره و نیزه و تیغ برایشان فراهم می کرد، و عطای وافر به آنها می داد و از آنها پـذیرائی می کرد، و به هر کس که پیاده بود مرکب سواری می داد، و به هر کس که برهنه بود جامه می داد، و آنها را به

---

(۱) قال امیر المؤمنین (ع): «لاـ تتبعوا مولّیا، و لاـ تجیزوا علی جریح. و من اغلق بابه فهو آمن.» وسائل باب ۲۴ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۳.

جنگ و کشتار برمی گردانید، و حضرت چون حکم جنگ با اهل توحید را می دانست با این دو دسته به یک شکل حکم نکرد، آن حضرت مسائل را برای آنان بازگو می کرد اگر توبه نمی کردند آنان را بر شمشیر عرضه می کرد.» «۱»

۴- و نیز کلینی در کافی

بـه سـند خـویش از ابی حمزه ثمـالی روایت کرده که گویـد: به امـام زین العابـدین (ع) عرض کردم: روش امیر المـؤمنین (ع) دربارهٔ اهل قبله بر خلاف روش رسول خدا (ص) دربارهٔ اهل شـرک بود؟ گوید: حضـرت غضبناک شد و نشست و فرمود: «به خـدا سوگنـد روش امیر المؤمنین (ع) دربارهٔ آنان همان روش رسول خـدا (ص) در روز فتـح مکّه بود، همانا امیر المؤمنین (ع) در زمان جنگ بصـره (جمل) به مالک که در مقدمهٔ سپاه بود نوشت که جز به حمله کنندگان ضربت نزند و فراریان را نکشد و زخم خوردگان را از پا درنیاورد، و هر کس به خانـهٔ خود رود و درب را ببنـدد در امان است. آنگاه مالک، نامه را گرفت و قبل از اینکه آن را قرائت کنـد جلوی خود بر روی کوهـهٔ زین اسب گـذارد و گفت: با آنان بجنگید! با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را داخل دروازهٔ بصره نمود، سپس نامه را گشود و آن را قرائت کرد و فرمان داد تا منادی مردم را به آنچه در نامه

---

(۱) من تحف العقول عن ابی الحسن الثالث (ع) انه قال فی جواب مسائل یحیی بن اکثم:

«و اما قولک: ان علیّا قتل اهل صـفین مقبلین و مدبرین، و اجاز علی جریحهم و انه یوم الجمل لم یتبع مولیا و لم یجز علی جریح و من القی سـلاحه آمنه و من دخـل داره آمنه فـان اهل الجمل قتل امامهم و لم یکن لهم فئه یرجعون الیها و انّما رجع القوم الی منازلهم غیر محاربین و لا مخالفین و لا منابذین و رضوا بالکف عنهم فکان الحکم فیهم رفع السیف

عنهم و الکف عن اذاهم إذ لم یطلبوا علیه اعوانا. و اهل صفین کانوا یرجعون الی فئه مستعده و امام یجمع لهم السلاح و الدروع و الرماح و السیوف و یسنی لهم العطاء و یهیئ لهم الانزال و نعود مریضهم و یجبر کسیرهم و یداوی جریحهم و یحمل راجلهم و یکسو حاسرهم و یردّهم فیرجعون الی محاربتهم و قتالهم فلم یساو بین الفریقین فی الحکم لما عرف من الحکم فی قتال اهل التوحید لکنه شرح ذلک لهم فمن رغب عرض علی السیف او یتوب عن ذلک.» وسائل ۱۱/ ۵۶ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۴ به نقل از تحف العقول/ ۴۸۰

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۴

است ندا دهد.» «۱» شیخ طوسی نیز این روایت را از کلینی آورده است.

۵- و در روایت اسیاف خمسه [شمشیرهای پنج گانه] که حفص بن غیاث آن را روایت کرده به نقل از امام جعفر صادق (ع) از پدرش آمده است: «و اما شمشیری که باید غلاف شود شمشیر بر علیه اهل بغی و تأویل است. خداوند عز و جل می فرماید: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا» هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنان صلح برقرار سازید و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری ستم و تجاوز نمود ...

روش امیر المؤمنین (ع) نیز دربارهٔ آنان همان روش رسول خدا (ص) دربارهٔ اهل مکه در زمان فتح مکه بود، همانا پیامبر (ص) زن و فرزند آنان را به اسیری نگرفت و فرمود: هر کس به خانهٔ خود رود و درب را ببندد در امان است، و هر کس

سلاحش را بزمین گذارد یا وارد خانهٔ ابو سفیان شود در امان است.

و همچنین امیر المؤمنین (ع) زمان فتح بصره ندا داد که زن و بچه آنان را اسیر نکنید و هیچ زخم خورده ای را از پا درنیاورید و گریخته را تعقیب نکنید و هر کس به خانهٔ خود رود و درب را ببندد و سلاحش را بزمین گذارد در امان است.» «۲»

---

(۱) فی الکافی ایضا بسنده عن ابی حمزه الثمالی قال: قلت لعلی بن الحسین (ع): ان علیّا (ع) سار فی اهل القبله بخلاف سیره رسول اللّه (ص) فی اهل الشرک؟ قال:

فغضب (ع) ثم جلس ثم قال: «سار و الله فیهم بسیره رسول الله (ص) یوم الفتح انّ علیا (ع) کتب الی مالک و هو علی مقدمته فی یوم البصره بان لا یطعن فی غیر مقبل و لا یقتل مدبرا و لا یجیز علی جریح و من اغلق بابه فهو آمن.

فاخذ الکتاب فوضعه بین یدیه علی القربوس من قبل ان یقرأه ثم قال: اقتلوهم فقتلهم حتی ادخلهم سکک البصره ثم فتح الکتاب فقرأه ثم امر منادیا بما فی الکتاب.» وسائل ۱۱/ ۵۵ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۲) فی خبر الاسیاف الخمسه الذی رواه حفص بن غیاث عن ابی عبد اللّه (ع) عن أبیه- علیهما السلام-: «و اما السیف المکفوف فسیف اهل البغی و التأویل. قال اللّه- عز و جل-: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما، فان بغت احداهما ...

و کانت السیره فیهم من امیر المؤمنین (ع) ما کان من رسول الله (ص) فی اهل مکه یوم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۵

از این حدیث و حدیث پیشین استفاده

می شود که این حکم از جانب امیر المؤمنین (ع) از باب منّت بر اهل بصره واقع شد، چنانچه نظیر همین حکم از رسول خدا (ص) بر اهل مکّه واقع گردید، و الّا این حق آنان بود که زخم خوردگان را از پا درآورند گریخته شان را تعقیب نمایند که بزودی بیان خواهد شد.

۶- و در مستدرک از مفید به سند خویش از نامه ای که امیر المؤمنین (ع) بعد از واقعهٔ جمل به اهل کوفه نوشت آمده است: «وقتی که خداوند آنان را شکست داد فرمان دادم که فراری تعقیب نگردد، زخم خورده از پا درنیاید، کشف عورت نشود و پرده ای دریده نگردد و کسی داخل خانه ای نشود مگر با اجازه، و مردم را امان دادم.» «۱»

۷- و نیز در مستدرک از امالی مفید به سند خویش از حبّه العرنی آمده است که در واقعه جنگ جمل: وقتی مردم شکست خورده و گریختند، منادی امیر المؤمنین (ع) ندا داد: «زخم خورده را از پا درنیاورید، گریخته را تعقیب نکنید و هر کس به خانهٔ خود رود و درب را ببندد در امان است و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است.» «۲»

- فتح مکه، فانه لم یسب لهم ذریّه و قال: من اغلق بابه فهو آمن و من القی سلاحه او دخل دارابی سفیان فهو آمن. و کذلک قال امیر المؤمنین (ع) یوم البصره نادی لا تسبّوا لهم ذریّه و لا تجهزوا علی جریح و لا تتبعوا مدبرا و من اغلق بابه و القی سلاحه فهو آمن.» وسائل ۱۱/ ۱۶ باب ۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۱) و فی المستدرک عن المفید بسنده عن کتاب

امیر المؤمنین (ع) الی اهل الکوفه بعد واقعه الجمل: «فلما هزمهم الله امرت ان لا یتبع مدبر و لا یجاز علی جریح و لا یکشف عوره و لا یهتک ستر و لا یدخل دار الّا باذن و آمنت الناس.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۲) و فیه ایضا عن امالی المفید بسنده عن حبّه العرنی فی واقعه الجمل: فولّی الناس منهزمین فنادی منادی امیر المؤمنین (ع): «لا تجیزوا علی جریح و لا تتبعوا مدبرا و من اغلق بابه فهو آمن و من القی سلاحه فهو آمن.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۶

به همین مضمون نیز در مستدرک روایت دیگری وجود دارد، رجوع نمائید.

۸- و نیز در مستدرک به نقل از غیبه نعمانی به سند خویش از ابی بصیر روایت است که گوید امام جعفر صادق (ع) فرمود: هنگامی که امیر المؤمنین (ع) و اهل بصره با هم برخورد نمودند حضرت، پرچم را برافراشت- پرچم رسول خدا (ص)- آنگاه قدمهایشان به لرزه افتاد و مغرب نشده بود که گفتند: ای پسر ابو طالب ایمان آوردیم [یا، ما را امان ده]. در این وقت بود که حضرت فرمود:

«اسیران را نکشید و زخم خورده را از پا در نیاورید، گریخته را تعقیب نکنید، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است، و هر کس به خانهٔ خود رود و درب را ببندد در امان است.» «۱»

۹- و باز در مستدرک از کتاب صفین به سند خویش در مورد قصه ای که بین مالک اشتر و اصبغ بن ضرار

واقع شد که مالک او را در صفین اسیر کرد، آمده است: «و علی (ع) پیوسته از کشتن اسیری که شمشیرش را غلاف کرده نهی می کرد ... و می فرمود: ای مالک، این را برای تو می گویم هنگامی که از اهل قبله اسیری گرفتی او را نکش، همانا از اسیر اهل قبله فدیه گرفته نمی شود و کشته نمی گردد.» «۲»

---

(۱) و فیه ایضا عن غیبه النعمانی بسنده عن ابی بصیر قال: قال ابو عبد اللّه (ع): لما التقی امیر المؤمنین (ع) و اهل البصره نشر الرایه- رایه رسول اللّه (ص)- فتزلزلت اقدامهم فما اصفرّت الشمس حتی قالوا: آمنّا یا ابن ابی طالب. فعند ذلک قال: «لا تقتلوا الاسراء و لا- تجهزوا علی جریح و لا- تتبعوا مولّیا و من القی سلاحه فهو آمن و من اغلق بابه فهو آمن.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

(۲) و فیه ایضا عن کتاب صفین باسناده فی قصه وقعت بین مالک الاشتر و الاصبغ بن ضرار الذی اسره مالک فی صفین و فیها: «و کان علی (ع) ینهی عن قتل الاسر الکافّ ... قال (ع) «هو لک یا مالک فاذا اصبت اسیر اهل القبله فلا تقتله فان اسیر اهل القبله لا یفادی و لا یقتل.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۴۹۷

ظاهر این روایت بنابر صحّت آن حرمت کشتن اسیر از اهل قبله است بطور مطلق اگر چه دارای گروه پشتیبان هم باشد چنانکه در صفین، امر چنین بود، و مورد روایت هم جنگ صفین است. مگر اینکه روایت بر اسیری که شمشیرش

را غلاف کرده حمل گردد، چنانکه فقرهٔ اوّل روایت به این معنی گواهی می دهد.

۱۰- و باز در مستدرک از کتاب صفین به سند خویش از شعبی آمده است که گوید: هنگامی که علی (ع) زمان جنگ صفین اسیر گرفت راه را بر آنان باز کرد تا نزد معاویه بروند، در حالی که عمرو بن عاص دربارهٔ اسیرانی که معاویه گرفته بود گفت: آنان را بکش- آنها نمی دانستند که چه باید بکنند- تا اینکه اسرای آزاد شده علی (ع) آمدند.

معاویه به عمرو عاص گفت: ای عمرو، اگر در رابطه با این اسراء امر تو را اطاعت کرده بودم همانا عمل زشتی را مرتکب شده بودیم. آیا نمی بینی که علی (ع) اسیران ما را آزاد نمود؟ آنگاه معاویه فرمان داد تا افرادی از یاران علی (ع) که در دست او اسیر بودند آزاد شوند. و علی (ع) هرگاه اسیری از اهل شام می گرفت آزادش می کرد مگر اسیری که فردی از اصحاب وی را کشته بود که در آن صورت او را می کشت. و وقتی اسیری را آزاد می کرد اگر دوباره به جنگ برمی گشت او را می کشت و آزادش نمی کرد.» «۱»

در روایت دلالتی بر عدم جواز کشتن اسیر از دشمن [که پشتیبان دارد] نیست، زیرا ممکن است آزاد کردن اسیر در جنگ صفین در یک مورد خاص و از باب منّت و به سبب حکمت خاصی واقع شده، پس فرمان آزادی اسراء موکول به نظر امام است. و روایت بعدی نیز به همین معنی گواهی می دهد:

۱۱- در دعائم الاسلام است که: «در جنگ صفین اسیری را نزد امیر المؤمنین (ع) آوردند، به حضرت گفت: ای امیر المؤمنین (ع)

مرا نکش. حضرت

---

(۱) مستدرك الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۱ از ابواب جهاد عدوّ حديث ۴.

فرمود: آيا در تو خيری هست تا بر آن بيعت نمائی؟ گفت: بلی. حضرت به کسی که او را آورده بود فرمود: سلاحش برای تو و آزادش نما. بعد از آن عمار ياسر اسير ديگری را نزد حضرت آورد که حضرت او را کشت. «۱» مستدرك همين را از دعائم روايت کرده است. «۲»

۱۲- و نيز در دعائم است که: «وقتی اهل بغی شکست می خورند و در پشت جبهه گروه پشتيبان دارند که به آنها پناهنده می شوند در اين مورد فراريان تعقيب می شوند و زخم خوردگان از پا درمی آيند، و به آن مقدار که کشتنشان ممکن است کشته می شوند و اين چنين بود روش امير المؤمنين (ع) دربارۀ اصحاب صفين، چون معاويه پشتيبان آنها بود.

و اگر اهل بغی در پشت جبهه گروه پشتيبان نداشته باشند برای کشتن تعقيب نمی شوند و زخم خورده گانشان از پا درنمی آيد، چون اينان وقتی پشت به جنگ کنند متفرق می شوند و اين چنين برای ما روايت شده از روش امير المؤمنين (ع) دربارۀ اهل جمل که وقتی طلحه و زبير را کشت و عايشه را اسير کرد و اصحاب جمل را شکست داد منادی حضرت ندا داد: هيچ زخم خورده ای را از پا در نياوريد و گريخته ای را تعقيب نکنيد، و هر کس سلاحش را بزمين گذارد در امان است. آنگاه حضرت «شهباء» قاطر رسول خدا (ص) را طلب کرد و سوار بر آن شد ... تا اينکه به خانۀ بزرگی رسيد، خواست که درب گشوده شود، درب برای حضرت گشوده

شد، و این هنگامی بود که زنانی در حیاط خانه در حال گریستن بودند، وقتی نگاهشان به حضرت افتاد همگی فریادی زدند و گفتند: این کشندهٔ دوستان است. اصبغ بن نباته گوید: حضرت چیزی به زنان نگفت و از اطاق عایشه سراغ گرفت، درب اطاق عایشه گشوده شد و حضرت از داخل آن سخنی شبیه به عذر خواهی شنید ... حضرت فرمود ... اگر من کشندهٔ دوستان بودم البته

---

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۳ کتاب الجهاد- بیان جنگ اهل بغی.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۱ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۲.

کسی را که در این اطاق است و کسی را که در این اطاق است، و کسی را که در این اطاق است، کشته بودم و اشاره به سه اطاق کرد ... اصبغ گوید: در یکی از اطاقها عایشه و کسانی از خواص او و در دیگری مروان بن حکم و جوانانی از قریش، و در سومی عبد الله بن زبیر و فامیل او بودند.

از اصبغ سؤال شد: پس چرا دستتان را بر اینان نگشودید تا آنان را بکشید؟ آیا اینان افراد اصلی این فتنه نبودند پس چرا آنان را باقی گذاشت؟

گفت: به خدا سوگند ما دستانمان را بر قبضهٔ شمشیر زدیم و چشمانمان را به طرف آن حضرت تیز کردیم تا اینکه دربارهٔ آنان به ما فرمان دهد، ولی حضرت فرمانی نداد و عفوش شامل حال آنان شد.» «۱»

در مستدرک همین روایت را از دعائم نقل کرده است. «۲»

(اما روایاتی از اهل سنّت که در آن بین اهل بغی که دارای گروه پشتیبانند و غیر آن

تفصیل نیست:)

۱۳- در سنن بیهقی به سند خویش از ابن عمر است که گوید: رسول خدا (ص) به عبد الله بن مسعود فرمود: ای پسر مسعود آیا می دانی حکم خدا دربارهٔ کسانی از این امت که «بغی» می کنند چیست؟ ابن مسعود گفت: خدا و رسولش آگاه ترند.

حضرت فرمود: حکم خدا دربارهٔ آنان این است که گریخته شان تعقیب نشود، اسیرشان کشته نگردد، و زخم خوردگانشان از پا درنیایند.

در روایت خوارزمی پس از جملهٔ: و زخم خوردگانشان از پا درنیایند. اضافه کرده: و اموالشان تقسیم نگردد.» «۳»

---

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۴ کتاب الجهاد- بیان جنگ اهل بغی.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدوّ حدیث ۱.

(۳) فی سنن البیهقی بسنده عن ابن عمر قال: قال رسول اللّه (ص) لعبد الله بن مسعود: یا ابن مسعود أ تدری ما حکم الله فیمن بغی من هذه الامه؟ قال ابن مسعود: الله و رسوله

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۰

۱۴- باز در کتاب سنن بیهقی آمده: که حضرت سجّاد فرموده: روزی بر مروان حکم وارد شدم، بمن گفت: کسی را کریم تر از پدر شما (حضرت علی (ع)) ندیدیم زیرا وقتی در جنگ جمل شکست خوردیم و فرار کردیم، منادی ایشان اعلام کرد: هیچ فراری تعقیب نشود و هیچ مجروحی کشته نگردد. «۱»

۱۵- باز در همان کتاب به سند خویش از حفص بن غیاث از جعفر بن محمد (ع) از پدرش که فرمود: علی (ع) در روز جنگ بصره به منادیش فرمان داد که نداء دهد: «هیچ گریخته ای تعقیب نگردد، و زخم خورده ای از پا درنیاید، و اسیری کشته نگردد، و هر کس به خانهٔ خود رود و درب را

ببندد در امان است، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است. و چیزی از اموال آنان را نگرفت.» «۲»

۱۶- باز در همان کتاب به سند خویش از یزید بن ضبیعه عبسی آمده است که گوید: روز جنگ جمل منادی عمار- یا منادی علی (ع)- آنگاه که جنگ پایان یافته بود، ندا سرداد:

آگاه باشید که هیچ زخم خورده ای از پا درنیاید و هیچ گریخته ای کشته نشود، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است. یزید بن ضبیعه گوید: و این بر ما سنگین بود» «۳»

- اعلم. قال: فان حکم الله فیهم ان لا یتبع مدبر هم و لا یقتل اسیرهم و لا یذفّف علی جریحهم ... و فی روایه الخوارزمی: و لا یجاز علی جریحهم زاد: و لا یقسم فیئهم» سنن بیهقی ۸/ ۱۸۲ کتاب قتال اهل بغی.

(۱) فی سنن البیهقی بسنده، عن علی بن الحسین (ع)، قال: «دخلت علی مروان بن حکم فقال: ما رأیت احدا اکرم غلبه من ابیک، ما هو الّا أن ولینا یوم الجمل فنادی منادیه لا یقتل مدبر و لا یذفّف علی جریح.» سنن بیهقی ۸/ ۱۸۱، کتاب قتال اهل البغی.

(۲) و فیه ایضا بسنده عن حفص بن غیاث عن جعفر بن محمد عن أبیه قال: امر علی (ع) منادیه فنادی یوم البصره: «لا یتبع مدبر و لا یذفّف علی جریح و لا یقتل اسیر و من اغلق با به فهو آمن و من القی سلاحه فهو آمن. و لم یأخذ من متاعهم شیئا» سنن بیهقی/ ۱۸۱ ۸ کتاب قتال اهل بغی.

(۳) و فیه ایضا بسنده عن یزید بن ضبیعه العبسی قال: نادی منادی عمّار- او

قال علی- یوم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۱

۱۷- باز در همان کتاب بیهقی به سند خویش از ابی امامه آمده است که گوید:

«من در جنگ صفین حاضر بودم و یاران امیر المؤمنین (ع) زخم خورده ای را از پا در نیاوردند. و گریخته ای را نکشتند و اموال کشته ای را بغارت نبردند.» «۱»

[جمع بندی محتوای روایات:]

بین روایات زیادی که در قصهٔ جنگ جمل وارد شده و تفصیلی که خبر حفص بن غیاث و خبر عبد الله بن شریک و روایت تحف العقول و دعائم بر آن دلالت داشت و فقهاء شیعه هم طبق آن فتوی داده اند منافاتی وجود ندارد. دلیل عدم منافات هم این است که روایات قصهٔ جنگ جمل فقط متعرض یک جهت مسأله است. و اطلاق خبر ابن مسعود هم بنابر قبول صحّت آن بر همین یک جهت حمل می شود. البته روایت ابی امامه که دربارهٔ قصهٔ جنگ صفین وارد شده با تفصیل در مسأله منافات دارد. که ممکن است گفته شود بر فرض صحّت خبر، ابی امامه در همهٔ صحنه های صفین حاضر نبوده. و جنگ صفین در منطقه وسیعی اتفاق افتاده و زمانش هم طولانی بوده، بنابراین شاید ابی امامه فقط از آنچه که خود شاهد آن در یک منطقه خاص و زمان خاص بوده حکایت نموده و در این نکته ای است شایان دقّت. «۲»

- الجمل و قد ولّی الناس: الا لا یذافّ علی جریح و لا یقتل مولّ و من القی السلاح فهو آمن. فشق علینا ذلک» سنن بیهقی ۸/ ۱۸۱ کتاب قتال اهل بغی.

(۱) سنن بیهقی ۸/ ۱۸۲ کتاب قتال اهل بغی.

(۲) در نهج البلاغه، نامهٔ ۱۴ که حضرت آن را به

سپاهیان خود پیش از دیدار با دشمن در صفین نوشته کلامی است که مؤیّد روایت ابی امامه است:

«فاذا کانت الهزیمه باذن اللّه فلا تقتلوا مدبرا، و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح ... اگر به خواست خدا شکست خوردند و گریختند آن را که پشت کرده مکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند آسیب مرسانید و زخم خورده را از پا در می آورید.» نهج البلاغه نامه ۱۴ (مقرّر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۲

روشن است که از ظاهر فتاوی و برخی از روایات که بیان شد حکم به تفصیل حتمیّت پیدا می کند و آن عبارت از این بود که کسانی که گروه پشتیبان ندارند تا برای تجدید قوا به آنان رجوع کنند از پا درآوردن مجروحانشان و تعقیب گریخته شان و کشتن اسیرشان جایز نیست و کسانی که گروه پشتیبان دارند کشتن اسیر و مجروحشان و تعقیب گریخته شان جایز است.

[عفو نمودن و منت نهادن علی (ع) بر سپاه بصره]

و لکن برخی روایات دیگر صراحت دارد اینکه امیر المؤمنین (ع) دربارۀ اهل بصره از پا درآوردن زخمی ها و تعقیب و کشتن فراریها را نهی فرمود عفو و منّتی از جانب حضرت نسبت به آنان بوده، چنانکه رسول خدا (ص) بر اهل مکّه منّت نهاد و از سر تقصیر آنان گذشت، و ظاهر این روایات نشان می دهد که این حکم (عفو) موقتی و برای زمانی خاص بوده و در حقیقت اگر مورد، جای عفو و گذشت نداشته باشد و امام صلاح نبیند حکم اوّلی این است که تعقیب فراری و از پا درآوردن زخمی و کشتن اسیر روا باشد، پس حکم به نظر امام واگذار شده است:

۱- در خبر ابی حمزه

ثمالی است که گوید: به علی بن الحسین (ع) عرض کردم: سیره و روش امیر المؤمنین (ع) (نسبت به اهل بصره) چگونه بود؟

حضرت فرمود: عمار یاسر- رحمه الله- مردی آتشین مزاج (انقلابی) بود، به امیر المؤمنین (ع) گفت: فردا دربارهٔ اینها به چه روشی عمل خواهی کرد؟

حضرت فرمود: با منّت، همانطور که رسول خدا (ص) دربارهٔ اهل مکّه عمل نمود.» «۱»

---

(۱) فی خبر ابی حمزه الثمالی قال: قلت لعلی بن الحسین (ع): بما سار علی بن ابی طالب (ع)؟

فقال: ان ابا الیقظان کان رجلا حادا- رحمه اللّه- فقال: یا امیر المؤمنین (ع) بما تسیر فی هؤلاء غدا؟ فقال: بالمنّ کما سار رسول اللّه (ص) فی اهل مکّه» وسائل ۱۱/ ۵۸ باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۳

۲- در دعائم الاسلام است: «هنگامی که امیر المؤمنین (ع) داخل بصره شد عمّار از حضرت پرسید: ای امیر المؤمنین (ع) نسبت به اینها به چه روشی عمل خواهی کرد؟ حضرت فرمود با منّت (عفو و بخشش)، همانطور که روش پیامبر (ص) دربارهٔ اهل مکه هنگام فتح آن بود.» «۱»

۳- و نیز خبر اسیاف خمسه که به همین مضمون بود و قبلا بیان شد رجوع نمائید. «۲»

۴- در روایت عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند:

«اگر علی (ع) همهٔ اهل بصره را می کشت و اموالشان را می گرفت بر او حلال بود، ولی بر آنان منّت گذارد تا بعد از او بر شیعیانش منّت گذارده شود.» «۳»

۵- در نهج البلاغه دربارهٔ اصحاب جمل می فرماید: «به خدا، اگر از مسلمانان جز یک تن را از روی عمد و

بی آنکه او را جرمی باشد نکشته بودند، کشتن همه آن لشکر بر من روا بود، زیرا حاضر بودند و انکار ننمودند، و به زبان و دست به دفاع برنخاستند، تا چه رسد به آنکه آنان از مسلمانان به اندازهٔ عدد لشکریانی که بدان شهر درآمدند کشتند.» «۴»

۶- از غیبت نعمانی به سند خویش از ابی خدیجه از امام جعفر صادق (ع) روایت است که فرمودند: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: «این حق برای من بود که

---

(۱) و فی دعائم الاسلام: «و سأله عمّار حین دخل البصره فقال: یا امیر المؤمنین بایّ شی ء تسیر فی هؤلاء؟ فقال: بالمنّ و العفو کما سار النبی (ص) فی اهل مکّه حین افتتحها بالمنّ و العفو» دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۴ کتاب الجهاد.

(۲) وسائل ۱۱/ ۱۶ و ۱۸ باب ۵ از ابواب جهاد عدوّ حدیث ۲.

(۳) و فی خبر عبد الله بن سلیمان عن ابی عبد اللّه (ع): «و لو قتل علی (ع) اهل البصره جمیعا و اتخذ اموالهم لکان ذلک له حلالا و لکنّه منّ علیهم لیمنّ علی شیعته من بعده.» وسائل ۱۱/ ۵۸- ۵۹ باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۶.

(۴) و فی نهج البلاغه فی ذکر اصحاب الجمل: «فو اللّه لو لم یصیبوا من المسلمین الّا رجلا واحدا معتمدین لقتله بلا جرم جرّه لحلّ لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه فلم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا بید دع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدّه التی دخلوا بها علیهم.» نهج البلاغه فیض/ ۵۵۶ عبده ۲/ ۱۰۴ صبحی صالح/ ۲۴۷ خطبه ۱۷۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۴

گریخته را بکشم و زخم

خورده را از پا درآورم، ولی از آن صرفنظر کردم به جهت سلامتی اصحابم که اگر روزی بر مخالفین شوریدند کشته نشوند. و این حق برای امام قائم (ع) هست که گریخته را بکشد و زخم خورده را از پا درآورد.» «۱»

و غیر آن از دیگر روایات که برخی از آنها در مسأله دوم خواهد آمد.

[خلاصه کلام و نتیجه]

بطور کلی با توجه به روایات زیادی که بیان شد حکم اولی دربارهٔ گریخته و مجروح و اسیر بغاه، روا بودن تعقیب گریخته و از پا درآوردن زخم خورده و کشتن اسیر است. و عمل امیر المؤمنین (ع) دربارهٔ اهل بصره و فرمان حضرت مبنی بر منّت گذاردن بر آنان یک بخشش و منّتی بود که حضرت در آن مورد خاص برگزید، با این وصف چگونه می توان حکم منت نهادن را یک حکم مستمر در همهٔ زمانها قرار داد و فقهاء شیعه هم به آن فتوی بدهند؟

مگر اینکه گفته شود: حکم امیر المؤمنین (ع) نسبت به اهل بصره اگر چه یک حکم ولائی و حکومتی بوده ولی یک حکم موقّت و برای مورد خاص نمی باشد بلکه حکمی است حکومتی و مستمر تا زمان ظهور حضرت قائم (عج)، و این مطلب از برخی روایات نیز که در مسأله بعد می آید استفاده می شود. در کلامی از اصبغ بن نباته آمده است: «وقتی که اهل بصره را شکست دادیم منادی حضرت ندا داد: زخمی را از پا درنیاورید، گریخته را تعقیب نکنید، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است این سنّتی است که پس از این الگو واقع خواهد شد. «۲»

---

(۱) و عن غیبه النعمانی بسنده عن ابی خدیجه

عن ابی عبد اللّه (ع) قال: «ان علیا (ع) قال:

«کـان لی ان اقتـل المولّی و اجهز علی الجریـح و لکن ترکت ذلـک للعـافیه من اصـحابی ان خرجوا لم یقتلوا و القائم (ع) له ان یقتل المولّی و یجهز علی الجریح» مستدرک ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۶.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۵

و ظاهرا روایاتی که در اول مسأله بیان شد، مثل خبر حفص بن غیاث و مانند آن بیانگر این است که حکم به تفصـیل،- تفصیل بین کسانی که دارای گروه و پشتیبان هستند و کسانی که چنین نیستند- یک حکم همیشگی مستمر است، که همه فقهای شیعه به آن فتوی داده اند، پس دست برداشتن از این حکم جایز نیست.

از سوی دیگر از مبسوط و خلاف شـیخ چنانکه گذشت استفاده می شود که اسیر اهل بغی، چه گروه پشتیبان داشته باشد و چه نداشته باشد بطور مطلق کشتنش جایز نیست، ولی زندان نمودن وی جایز و رواست.

پیش از این نیز یـادآور شـدیم که برخی روایـات بر جـایز نبودن قتل به طور مطلق دلالت داشت، ولی ما در روایات تا آنجا که بررسـی کردیم، روایتی که بر جواز زندانی نمودن دلالت داشـته باشد دست نیافتیم. البته در این زمینه جای پژوهش باقی است. و اصولا فتواهای مرحوم شیخ طوسی را باید از کتاب نهایه او به دست آورد، چنانچه بر اهلش پوشیده نیست. «۱»

توجه به یک نکته

روشن است بسیاری از افراد که در جبهه بغات علیه امام عادل حضور یافته اند با اختیار و اراده خود به جنگ نیامده اند بلکه از ناراحتی

و به اجبـار به جبهه کشـیده شـده انـد- چنانچه در زمان ما که جنگی تحمیلی از سوی طاغوت عراق بر ما تحمیل شـده اینگونه است- «۲» پس در چنین شرایطی باید از کشتن افراد اجتناب نمود مگر

---

(۱) چنـانچه حضـرت اسـتاد در جاهـای مختلف یادآور شـده انـد کتاب نهایه شـیخ طوسـی کتاب فتوائی ایشان است که اصول متلقـات از ائمه معصومین (ع) را در آن آورده است ولی کتـاب مبسوط چنـانچه خود ایشان در مقـدمه آن کتاب آورده اسـت یک کتاب تفریعی است که در مقابل اهل سـنت که به فروع اسـتناد می کرده انـد نگاشـته شده بر این پایه کتاب نهایه شـیخ از اهمیت ویژه ای برخوردار است. (مقرر)

(۲) پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی در ایران کـه ابرقـدرتها و در رأس آنهـا امریکـا منـافع خـود را در ایران به خطر افتـاده می دیدند و از گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی در منطقه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۰۶

در حـد ضـرورت آن هم در معرکه جهاد و جنگ. در کتاب دعائم الاسـلام آمـده است که گفت: «از علی (ع) برای ما روایت شـده که گفت: پیامبر خـدا (ص) در روز جنگ بـدر فرمود: از بنی عبد المطلب تا می توانید اسـیر کنید و آنان را نکشـید زیرا اینان به اجبار به جنگ آورده شده اند.» «۱»

این روایت در مستدرک نیز آمده است. «۲»

پس هنگـامی که حکم فرد مشـرک که به اجبـار به جنگ آورده شـده این است پس حکم مسـلمانی که خون او محترم اسـت چگونه است؟!

مسألهٔ دوّم: حکم زنان و فرزندان و اموال شورشگران (بغات)

اشاره

در این مسأله حکم زنان و فرزنـدان و حکم اموال بغات چه اموالی که در دست لشـکریان است و چه اموالی که در دست آنان نیست

را مورد پژوهش قرار می دهیم.

این مسأله نیز همانند مسأله پیشین سه مسأله است که چون روایات آن مشترک و مسائل آن از نظر فتوی و روایت بهم وابسته است برای پیش گیری از تکرار هر سه مسأله را یکجا مورد بحث قرار می دهیم.

اجماع علمای ما امامیه و بلکه اجماع مسلمانان بر این قرار گرفته که به

- وحشت داشتند کشور همسایه ما عراق را تحریک کردند که به رهبری صدام حسین به کشور اسلامی ایران و انقلاب نوپای ما حمله کند و بخش زیادی از کشور ایران را اشغال نظامی کند. این جنگ نزدیک به ده سال به درازا کشید و افراد زیادی از دو طرف شهید و کشته شدند، صدام برای مقابله با نیروهای مؤمن و بسیجی انقلاب اسلامی، مردم مسلمان عراق که بسیاری از آنان نیز شیعه بودند را با تهدید و زور به جبهه های جنگ می کشانید که حضرت استاد به آن اشاره دارند. خداوند ان شاء الله شر کفار و اجانب را به خودشان برگرداند و کشورهای اسلامی و مسلمانان را از اینگونه جنگهای ناخواستهٔ خانمان برانداز مصون و محفوظ نگاه دارد. (مقرر)

(۱) قال رسول اللّه (ص) یوم بدر: من استطعتم ان تأسروه من بنی عبد المطلب فلا تقتلوه، فانّهم انما اخرجوا کرها. دعائم الإسلام ۱/ ۳۷۶، کتاب جهاد، قتال مشرکین.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱، باب ۲۱ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۳.

اسارت گرفتن زنان و فرزندان شورشگران (بغات)، جایز نیست و نمی توان اموال غیر منقول آنان که در اختیار لشکر نیست را به غنیمت گرفت. اما در مورد اموال منقول که در دست لشکریان است اختلاف

نظر وجود دارد. که به نمونه ای از کلمات فقهاء در این زمینه اشاره می کنیم:

دیدگاههای فقها در مسأله

۱- در قسمت کتاب باغی خلاف (مسأله ۷) آمده است:

اگر از شورشگران (اهل بغی) کسی که اهل جنگ نیست، مانند زنان و کودکان و افراد معلول و پیرمردان از کار افتاده، به اسارت گرفته شد نمی توان آنان را زندانی نمود. شافعی در این مسأله دو نظر دارد، یکی آنچه در کتاب «الامّ» آمده که نظیر همان است که ما گفتیم و دیگری آنچه بعضی اصحابش گفته اند که آنان همانند مردان جنگجویشان زندانی می شوند.

دلیل ما در این مورد اصل برائت ذمّه است، و زندانی کردن آنان نیازمند به دلیل است. «۱»

۲- باز در همان کتاب (مسأله ۱۷) آمده است.

آنچه بصورت اموال منقول در دست شورشگران بوده می توان آن را گرفت و از آن بهره برد و به عنوان غنیمت بین جنگجویان تقسیم کرد، ولی آنچه بصورت غیر منقول است مورد تصرف قرار نمی گیرند.

شافعی گوید: سپاه عدل جایز نیست از سلاح و چارپایان اهل بغی استفاده کنند. نه سوار چارپایان آنها می شوند برای جنگ، و نه در جنگ و غیر جنگ از تیرهای آنها استفاده می کنند، و اگر از اینگونه وسائل چیزی یافتند آن را برای صاحبانش نگهداری می کنند تا آنگاه که جنگ تمام شد به آنها برگردانند.

ابو حنیفه گوید: از چارپایان و سلاح آنها در حال جنگ می توان استفاده نمود

---

(۱) خلاف ۳/ ۱۶۶.

و هنگامی که جنگ پایان یافت به آنها برگردانید.

دلیل گفتار ما اجماع فرقۀ امامیّه و اخبار آنان است. و نیز آیۀ شریفۀ «فَقَاتلُوا الَّتی تَبْغی حَتّٰی تَفی ءَ إلیٰ أَمْر اللّٰه» که خداوند

سبحان جنگ با آنان را دستور فرموده و اینکه از سلاح و چارپایان آنان استفاده شود یا نشود، فرق نگذاشته. «۱»

روشن است که این دلیل آخر ایشان که به آیه استدلال فرموده اند قابل مناقشه است. زیرا آیه شریفه در مقام بیان این نیست که بگوید با چه چیز با آنها جنگ کنید، و نمی گوید: با آنها جنگ کنید و لو با سلاح غیر.

۳- در باب قتال اهل بغی نهایه آمده است:

«به هیچ وجه به اسارت درآوردن زنان و کودکان جایز نیست و امام می تواند اموالی که در لشکرگاه آنانست را گردآوری کند و همانگونه که پیش از این گفتیم بین جنگجویان تقسیم نماید و آنچه در لشکرگاه وجود ندارد راهی برای تصرف آنها برای امام نیست.» «۲»

۴- در مبسوط آمده است:

«آنگاه که جنگ بین اهل عدل و بغی به پایان رسید چه با گریختن شورشگران و چه با بازگشت آنان به فرمان امام، اموالی که گرفته شده یا تلف شده و افرادی که کشته شده اند مورد بررسی قرار می گیرند، هر کس عین مالش نزد دیگری باشد صاحب مال به مال خود سزاوارتر از دیگران است چه از اهل عدل باشد و چه از اهل بغی؛ بر پایه آنچه ابن عباس روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، خون و مال او جز با رضایت او حلال نیست.

و روایت شده که در جنگ جمل چون سپاهیان دشمن هزیمت یافتند بعضی اصحاب به علی (ع) گفتند: ای امیر مؤمنان آیا اموال آنان را برای خود

---

(۱) خلاف ۳/ ۱۶۹.

(۲) نهایه/ ۲۹۷.

جمع آوری نکنیم؟ حضرت فرمود: «هرگز؛ چون اینان

داخل حرمت اسلامند و در دار هجرت (سرزمین اسلامی) اموال آنان برای دیگران حلال نیست.» و ابو قیس روایت کرده که علی (ع) ندا داد که: «هر که مال خود را می یابد آن را برگیرد» آنگاه یک نفر آمد دیگی که ما در آن غذا طبخ کرده بودیم شناخت و گفت مال من است؛ از او خواستیم صبر کند تا غذایمان پخته شود، نپذیرفت، با پای خودش به دیگ زد غذا را ریخت و ظرف خود را گرفت و رفت.

اصحاب ما- فقهای امامیّه- گفته اند: آن اموال که در لشکرگاه است به عنوان غنیمت مال آنان است این در شرایطی است که آنان به اطاعت امام بازنگشته باشند ولی اگر به اطاعت امام بازگشته باشند آنها به اموال خودشان از دیگران سزاوارترند.» «۱»

۵- باز در همان کتاب آمده است:

«برای اهل عدل جایز است که از چارپایان اهل بغی استفاده کنند. به هنگام جنگ بر آنها سوار شوند و برای جنگ و غیر جنگ با تیرهای آنها تیر بیندازند.

و هر چه از این نوع وسائل یافت شود به عنوان غنیمت در اختیار سپاهیان قرار می گیرد و بازگرداندن آن به صاحبانش واجب نیست. عدّه ای گفته اند هیچ یک از اینها جایز نیست و اگر چیزی از اینها یافت شود برای صاحبان آن محفوظ نگاهداشته می شود و چون جنگ پایان یافت به آنان بازگردانده می شود.

و کسی که تصرف را جایز نمی داند می گوید این عدم جواز مربوط به حال اختیار است امّا در حال اضطرار، مثل اینکه هزیمتی واقع شود و فرد نیاز به چارپائی داشته باشد که از معرکه بگریزد، در آن صورت اگر حیوانی را بیابد که از آنان

[اهل بغی] است می تواند از آن برای فرار از معرکه استفاده کند

---

(۱) مبسوط ۷/ ۲۸۰.

و همچنین است اگر جز اسلحه آنان چیزی را نیابد که با آن از خود دفاع کند، در چنین شرائط به مقتضای حال، چون اموال اهل بغی است، می تواند از آن استفاده کند البته در این صورت اموال اهل بغی و غیر اهل بغی تفاوتی نمی کند زیرا در هر شرایط که انسان به طعام دیگری نیاز پیدا کرد و به حد اضطرار رسید، می تواند تا حدّ رفع اضطرار از آن مصرف نماید. «۱»

ملاحظه می فرمایید که ظاهر کلام اوّل ایشان این است که بطور مطلق نمی توان اموال اهل بغی را تصرف کرد، و جواز تصرف در اموال منقول را به روایتی از اصحاب ما نسبت داده است. ولی ظاهر کلام دوّم ایشان این است که آنچه از اموال منقول در تصرف سپاهیان است را می توان تصرف کرد. چنانچه در خلاف و نهایه آمده است.

۶- سید مرتضی (قدس سره) در ناصریات (مسأله ۲۰۶) پس از نقل کلام ناصر مبنی بر اینکه اموال سپاهیان اهل بغی را می توان تصرف نمود، می نویسد:

«این مطلب درستی نیست چون آنگونه که اموال اهل حرب را می توان تقسیم نمود اموال اهل بغی را نمی توان به غنیمت گرفت و تقسیم نمود. و من بین فقها در این مورد مخالفی نمی دانم و مرجع فقها در این زمینه آن چیزی است که امیر المؤمنین (ع) در مورد محاربین بصره عمل نمود که تقسیم اموال آنان را جایز ندانست و آنگاه که از آن حضرت علت این امر را جویا شدند فرمود: «ایّکم یأخذ عائشه

من سـهمه؟» کـدامیک از شـما عـایشه را جزء سـهم خودش می پـذیرد؟ و مانعی نـدارد که حکم قتال اهل بغی با قتال اهل دار الحرب در این زمینه مخالف باشـد، نظیر مسأله گریختگان از جنگ، که تعقیب اهل بغی جایز نیست ولی تعقیب سایر محاربین جایز است.

ولی فقهـا در بهره بردن از چارپایان و اسـلحه اهل بغی به هنگامی که هنوز جنگ پابرجاست اختلاف نظر دارنـد، شافعی گوید جایز نیست، ابو حنیفه گوید تا

---

(۱) مبسوط ۷/ ۲۸۰.

هنگامی که جنگ پابرجاست جایز است؛ به نظر من اشـکالی نـدارد که از سـلاح آنها بتوان علیه آنان اسـتفاده نمود، البته نه به عنوان تملک مثل اینکه آنان نیزه و مانند آن را بسوی اهل حق می افکنند و اهل حق همان را در جهت دفاع از خود و مقابله با آنان به کار می برند.» «۱»

۷- در سرائر پس از نقل شیخ [طوسی] و سید [مرتضی] آمده است:

«صـحیح به نظر من همان راهی است که مرتضـی (رضی) برگزیده و بر طبق آن فتوا داده، دلیل بر صحت گفتار او همان دلیلی است که خود بـدان اسـتناد فرموده، و نیز اجمـاع مسـلمانان و اجماع اصـحاب ما بر این معنی منعقـد است و ما در ابتـدای مسأله گفتـار شـیخ بزرگوار خود ابو جعفر طوسـی (رضـی) را از کتابهـایش نقل کردیم و دلیلی مخالف نظر ما وجود نـدارد و گفتار پیامبر اکرم (ص) که می فرماید: «لا یحل مال امرئ مسلم الّا عن طیب نفس منه- تصرف در مال مسلمان جز با رضایت او جایز نیست.» دلیل دیگری بر این مسأله است، و این روایت را مجموع

امت اسلام تلقی به قبول کرده اند. دلیل عقل نیز پشتیبان و گواه بر این نظریّه است زیرا اصل «بقاء املاک به ملک صاحبانش است» و تملک آن جز با دلیل قاطعی که همهٔ عذرها را بر کنار بزند جایز نیست. «۲»

۸- در جهاد شرایع آمده است:

چند مسأله: مسأله نخست اینکه: فرزندان بغات به اسارت گرفته نمی شوند و زنانشان به تملک درنمی آیند اجماعا. دوّم اینکه: جایز نیست تملک چیزی از اموال آنان که در اختیار سپاهیان نیست، چه منقول باشد مانند لباس و اثاثیّه و چه غیر منقول، مانند املاک، چون آنان مسلمانند و خون و مال مسلمانان محترم است، ولی اموال منقول آنان که در اختیار سپاهیان است را آیا می توان گرفت؟ برخی گفته اند: نه، بر اساس همین علت که ما متذکّر شدیم، برخی

---

(۱) جوامع الفقهیّه/ ۲۶۱ (- چاپ دیگر/ ۲۲۵).

(۲) سرائر/ ۱۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۱۲

گفته اند: بلی، با توجه به سیرهٔ علی (ع) و این آشکارتر است.» «۱»

۹- در جواهر ذیل مسأله نخست شرایع آمده است:

بر اساس اجماع محصل و محکی «۲» چنانچه از تحریر و دیگر کتب نقل شده است و بلکه از منتهی نقل شده که ادعا کرده هیچ یک از اهل علم در آن اختلاف ندارند و در تذکره آمده است بین امت خلافی در آن نیست، لکن در مختلف و مسالک آن را به مشهور فقها نسبت داده است و شاید این نسبت بخاطر آن چیزی است که در کتاب دروس آمده، که گوید: حسن نقل کرده که امام اگر بخواهد می تواند آنها را به اسارت بگیرد. دلیل آن، مفهوم کلام علی (ع) است که فرمود: «من

بر اهل بصره منت نهادم همانگونه که پیامبر خدا (ص) بر اهل مکّه منت نهاد» و همانگونه که پیامبر خدا می تواند به اسارت بگیرد، امام نیز می تواند اسیر بگیرد. و این نظریّه نادری است.» «۳»

۱۰- باز در همانجا ذیل مسأله دوّم در حکم اموالی که در اختیار سپاهیان نیست گوید:

من در این نیز اختلافی نیافتم، بلکه در مسالک آمده است که این مورد اتفاق فقهاست. در عبارت صریح کتابهای منتهی و دروس و طبق آنچه از غنیه و تحریر نقل شده ادعای اجماع بر مسأله شده است، بلکه ممکن است ادعا شود که این مسأله قطعی است با توجه به آنچه امیر المؤمنین (ع) در جنگ اهل بصره و جنگ نهروان پس از پیروزی بر آنان انجام داد. «۴»

۱۱- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

حنفیّه و مالکیّه می گویند: زن و فرزند شورشگران (بغات) را نمی توان به اسارت گرفت. چون که مسلمانند و اموالشان را نمی توان تقسیم کرد چون

---

(۱) شرایع ۱/ ۳۳۷ (- چاپ دیگر/ ۲۵۷).

(۲) اجماع محصل آنست که در عصر گوینده و برای خود او حاصل شده باشد و اجماع محکی یا منقول آنست که از دیگران نقل شده باشد. (مقرر)

(۳) جواهر ۲۱/ ۳۳۴.

(۴) جواهر ۲۱/ ۳۳۹.

غنیمتی در اموال آنان نیست بر اساس فرمایش امام علی (رض) در جنگ جمل که فرمود: «و لا یقتل اسیر، و لا یکشف ستر، و لا یأخذ مال- اسیری از «بغات» کشته نمی گردد پرده ای دریده نمی گردد. و مالی گرفته نمی شود.» در این زمینه او الگو و پیشوای ماست، و چون که آنان مسلمانند و اسلام به جان و مال

آنـان مصونیت و حرمت داده است. ولی جایز است با سـلاح خودشان با آنان جنگیـد، بشـرط نیاز مسـلمانان به سـلاح، چنانچه حضـرت امام علی چنین نمود و سـلاح اهل جمل را بین اصـحاب خود تقسیم کرد تا با آن بجنگند نه اینکه ملک آنان باشد ... ابن ابی شـیبه روایت کرده که چون علی، طلحه و یارانش را شـکست داد، دسـتور داد کسـی در میان لشـکر ندا سـر دهد: هیچ روی آورنـده و پشت کننده ای را نکشـید- یعنی پس از شـکست دشـمن- هیچ دری نباید گشوده گردد و هیچ ناموس و مالی نباید حلال شمرده شود ...

شافعیّه گویند: اسـرای آنان اگر چه کودک و زن و برده باشـند باید زندانی شوند تا جنگ به پایان رسد و جمعیّت آنان متفرق گردد. و گوینـد: چون جنگ پایان یافت بر امام واجب است که سـلاح و اسب و دیگر وسائل آنان را به آنان برگردانـد و مگر در حدّ ضرورت نمی توان از سلاح و اسب و وسایل دیگر آنان استفاده کرد ...

حنفیّه گویند: امام اموال بغات را نگاه می دارد و به آنان برنمی گرداند و آن را بین سـپاهیان تقسیم نمی کند تا آنگاه که آنان توبه کننـد که در آن صورت اموالشان را به آنان برمی گردانـد. امّا اینکه گفتیم بین سـپاهیان تقسـیم نمی کنـد از اینروست که اینها در واقع غنیمت نیست. و نگاهداشتن اموال هم برای این است که با شکسته شدن شوکتشان شرّ آنان دفع گردد «۱»

در قسمت آخر کلام ایشان کلمهٔ «حنفیّه» احتمال دارد «حنابله» باشد که به اشتباه حنفیّه نوشته شده است.

---

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/ ۴۲۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۱۴

۱۲- در

کتاب مختصر خرقی که در فقه حنابله نگاشته شده آمده است:

«و آنگاه که به عقب رانده شدند، گریختگان آنان تعقیب نمی شوند، بر زخمیهای آنها تاخت نمی برند، اسرایشان کشته نمی گردند، اموالشان به غنیمت گرفته نمی شود و زن و فرزندشان اسیر نمی شوند. «۱»

و در مغنی که شرح کتاب مختصر است آمده:

فصل: اما در مورد غنیمت اموال و به اسارت گرفتن فرزندان اهل بغی، ما در حرمت آن بین اهل علم خلافی نمی بینیم چون که ما حدیث ابی امامه و ابن مسعود را در همین ارتباط یادآور شدیم، و چون که اینها مصونیت دارند و برای دفع فتنه آنان اموالشان در حد ضرورت مباح می گردد و علاوه بر حد ضرورت، بر اصل تحریم باقی است.

و روایت شده که در جنگ جمل علی (ع) فرمود: «من عرف شیئا من ماله مع احد فلیأخذه- هر کس چیزی از اموالش را نزد دیگری یافت از او بگیرد و برخی از اصحاب علی دیگی را گرفته بودند که در آن غذا پخته بودند و صاحب آن برای گرفتن دیگ آمد، از وی خواستند که صبر کند تا غذایشان پخته شود او نپذیرفت، غذا را وارونه کرد و دیگ را گرفت و برد ...

و چون جنگ با بغات برای دفع فتنه آنان و بازگرداندنشان به حق است نه اینکه آنان کافر باشند، پس وارد نمودن ضرر در جان و مال آنان بیش از آن مقدار که در دفع آنان ضرورت دارد جایز نیست همانند مهاجمین و راهزنان. و اموال و فرزندانشان در حکم مصونیت باقی است.

و چارپایان و اسلحه هائی که در هنگام جنگ از آنان گرفته می شود تا پایان جنگ به آنان داده نمی شود تا

دو مرتبه از آنها برای جنگ استفاده نکنند.

قاضی یادآور شده است: که احمد حنبل به جواز استفاده از سلاح و چارپایان آنان فقط در حال جنگ بر علیه خودشان اشاره دارد و نظر ابو حنیفه نیز همین

---

(۱) مغنی ۱۰/ ۶۳.

است. و علت جواز استفاده اینست که در چنین حالی که جنگ برپا است اتلاف نفوس و حبس سلاح و وسائل آنان جایز است، پس قهرا انتفاع بآنها نیز جایز است نظیر سلاح محاربین.

شافعی گوید: مگر در حدّ ضرورت جایز نیست، چون بهر حال مال مسلمانان است و همانند چیزهای دیگر استفاده از اینها بدون اجازهٔ آنها جایز نیست ... «۱»

خلاصه کلام اینکه: بنظر اصحاب ما امامیه و نیز جمیع فقهای فریقین اعم از شیعه و سنت این معنی مورد اتفاق است که به اسارت گرفتن زنان و فرزندان آنان و به غنیمت گرفتن اموال آنان که در دست سپاهیان نیست جایز نیست.

و اختلاف در بین فقهای ما در مورد اموالی است که در دست سپاهیان است که برخی تصرف در آن را جایز دانسته اند و برخی حرام.

پس مسأله در واقع به سه مسأله تقسیم می گردد.

روایات مسأله

بر دو مسأله نخست علاوه بر اجماع و وحدت نظر بین مسلمانان و اصل مسلّم در مصونیت مال و آبروی مسلمان که از کتاب و سنت استفاده می گردد روایات بسیار زیادی دلالت دارد، که یادآور می شویم:

۱- روایت حفص، از جعفر، از پدرش، از جدّش، از مروان حکم، که گوید: چون علی (ع) در بصره ما را شکست داد، اموال مردم را به آنان برگردانید و برای اثبات آن هر کس شاهد داشت

به او پرداخت می کرد و هر کس نداشت او را سوگند می داد. مروان گفت: گوینده ای به او گفت: ای امیر مؤمنان، غنایم و اسیران را بین ما تقسیم کن. گوید: وقتی افراد اصرار کردند فرمود: «کدامیک از شما امّ المؤمنین [عایشه] را جزء سهمیّه خود قبول می کند؟» و مردم دیگر چیزی نگفتند. «۲»

---

(۱) مغنی ۱۰/ ۶۵.

(۲) عن مروان بن الحکم، قال: لما هزمنا علی (ع) بالبصره ردّ علی الناس اموالهم، من

۲- در مرسلهٔ صدوق آمده است که گفت: «روایت شده که مردم در جنگ بصره اطراف امیر المؤمنین (ع) را گرفته و گفتند: ای امیر المؤمنین غنایم آنان را بین ما تقسیم بکن. حضرت فرمود: کدامیک از شما امّ المؤمنین را جزء سهمیّه خود می پذیرد. «۱»

۳- روایتی است که به نقل از مبسوط گذشت بدین مضمون: «روایت شده که علی (ع) چون مردم [طرفداران عائشه و طلحه و زبیر] را در جنگ جمل شکست داد، به وی گفتند: ای امیر مؤمنان آیا اموال آنان را نمی گیری؟ فرمود: نه، چون آنان به حرمت اسلام مصونیت یافته اند پس در سرزمین هجرت [دار الاسلام] گرفتن اموال آنان جایز نیست.» «۲»

۴- باز در مبسوط آمده بود: «ابو قیس روایت کرده که علی (ع) ندا داد:

هر کس مال خود را بیابد آن را بگیرد. پس مردی به ما برخورد کرد که دیگی که در آن غذا طبخ کرده بودیم را دید و آن را شناخت، ما از وی خواستیم که صبر کند تا غذا پخته شود ولی او قبول نکرد، با پای به دیگ زد و آن را گرفت.» «۳»

۵- در دعائم الاسلام

آمده است: «در مورد علی (ع) برای ما نقل شده که چون اهل جمل هزیمت یافتند حضرت آنچه از لشکرگاهشان به دست آورد، جمع

- اقام بیّنه اعطاه، و من لم یقم بیّنه احلفه، قال: فقال له قائل: یا امیر المؤمنین، اقسم الفی ء بیننا و السبی. قال: فلما اکثروا علیه قال: ایّکم یأخذ امّ المؤمنین فی سهمه؟

فکفّوا. وسائل ۱۱/ ۵۸، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

(۱) مرسله صدوق، قال: و قد روی انّ الناس اجتمعوا الی امیر المؤمنین (ع) یوم البصره فقالوا: یا امیر المؤمنین، اقسم بیننا غنائمهم. قال: ایّکم یأخذ امّ المؤمنین فی سهمه؟

وسائل ۱۱/ ۵۹، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

(۲) و روی انّ علیّا (ع) لما هزم الناس یوم الجمل قالوا له: یا امیر المؤمنین، الا تأخذ اموالهم؟ قال: لا، لانهم تحرّموا بحرمه الاسلام فلا یحلّ اموالهم فی دار الهجره.

مبسوط ۷/ ۲۶۶.

(۳) و روی ابو قیس انّ علیا (ع) نادی: من وجد ما له فلیأخذه، فمرّ بنا رجل فعرف قدرا فیها فسألناه ان یصبر حتی ینضج فلم یفعل و رمی برجله فأخذها. مبسوط ۷/ ۲۶۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۱۷

آوری کرد، آن را به پنج قسمت تقسیم نمود و چهار قسمت آن را بین اصحابش تقسیم کرد. و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند: ای امیر مؤمنان، زن و فرزند و اموال اینان را هم بین ما تقسیم کن: فرمود: «چنین حقی برای شما نیست» گفتند چگونه ریختن خون آنان را بر ما حلال کردی ولی به اسارت گرفتن خانوادهٔ آنان را جایز نمی دانی؟ فرمود: «مردان اینان با ما جنگیدند ما هم با آنان جنگیدیم،

امّا به زنان و فرزندان تسلطی نداریم چون که آنها مسلمانند و در دار الهجره [سرزمین اسلامی] زندگی می کنند. پس شما بر آنان تصرّف و تسلّطی نمی توانید داشته باشید، اما آن چیزهایی را که در جنگ با خود آورده بودند و در جنگ با شما بکار می گرفتند و در لشکرگاه آنان بود، اینها برای شماست ولی آنچه در خانه های آنان است میراث است که طبق ما فرض اللّه به فرزندانشان می رسد و زنانشان نیز باید عده نگه دارند و بر اینان و فرزندانشان برای شما راهی نیست.»

این مسأله گذشت تا اینکه افراد دیگری این درخواست را تکرار کردند، حضرت فرمود: «بیایید سهام خود را بگیرید. عایشه را در میان می گذاریم، چه کسی حاضر است عایشه را به عنوان سهم خود بپذیرد، او در رأس این جنگ بوده است»

همه گفتند: استغفر الله: حضرت فرمود: «من هم می گویم استغفر الله» پس همه ساکت شدند و کسی دیگر متعرّض خانه و زنها و فرزندهای آنان نشد. و در مورد اهل بغی سیره اینچنین است. «۱»

---

(۱) فی دعائم الاسلام: روینا عن علی (ع): انه لمّا هزم اهل الجمل جمع کلّ ما اصابه فی عسکرهم ممّا اجلبوا به علیه فخمسه و قسّم اربعه اخماسه علی اصحابه و مضی. فلمّا صار الی البصره قال اصحابه: یا امیر المؤمنین، اقسم بیننا ذراریّهم و اموالهم. قال:

لیس لکم ذلک. قالوا: و کیف احللت لنا دماءهم و لا تحلّ لنا سبی ذراریّهم؟ قال:

حاربنا الرجال فحاربناهم، فامّا النساء و الذراریّ فلا سبیل لنا علیهنّ، لأنهنّ مسلمات و فی دار هجره، فلیس لکم علیهنّ سبیل. فامّا ما اجلبوا علیکم به و استعانوا به علی حربکم و

ضمّه عسكرهم و حواه فهو لكم، و ما كان فى دورهم فهو ميراث على فرائض اللّه لذراريّهم، و على نسائهم العدّه، و ليس لكم عليهن و لا على الذراريّ من سبيل

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۵۱۸

اين روايت در مستدرک نيز به نقل از دعائم الاسلام آمده است. «۱»

و روايات ديگرى نظير اين كه برخى از آنها در مسأله سوّم خواهد آمد.

۶- در سنن بيهقى به سند خود، از حمير بن مالك، آمده است كه گفت: شنيدم كه عمار ياسر درباره اسارت زنان و فرزندان از على (ع) پرسش مى نمود، حضرت فرمود:

«اسارت بر آنان نيست، ما تنها با كسانى كه با ما مى جنگند مى جنگيم.»

گفت: اگر غير از اين مى گفتى من مخالفت مى كردم. «۲»

۷- باز در بيهقى ذيل خبر عبد اللّه بن مسعود از پيامبر خدا (ص) به روايت خوارزمى آمده است: «اموال آنان [اهل بغى] تقسيم نمى شود.» «۳»

۸- باز در خبر حفص بن غياث، از امام جعفر صادق (ع) از پدر بزرگوارش (ع) آمده بود كه گفت: «على (ع) در هنگام جنگ بصره به مناديش دستور داد كه ندا بدهد: ... و از اموال آنان چيزى گرفته نمى شود. «۴»

۹- باز در سنن بيهقى به سند خود از شقيق بن سلمه آمده است كه گفت:

«على (ع) در جنگ جمل و جنگ نهروان اسير نگرفت.» «۵»

- فرجعوه فى ذلك، فلما اكثروا عليه قال: هاتوا سهامكم و اضربوا على عائشه ايّكم يأخذها فهى رأس الامر. قالوا: نستغفر اللّه. قال و انا استغفر اللّه. فسكتوا. و لم يعرض لما كان فى دورهم، و لا نسائهم، و لا لذراريّهم. و هذه السيره فى اهل البغى. دعائم الاسلام ۱/

۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.

(۱) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۱.

(۲) عن حمیر بن مالک، قال: سمعت عمّار بن یاسر سأل علیا (ع) عن سبی الذریه، فقال:

لیس علیهم سبی، انّما قاتلنا من قاتلنا. قال: لو قلت غیر ذلک لخالفتک. سنن بیهقی ۸/ ۱۸۲، کتاب قتال اهل بغی.

(۳) عن رسول اللّه (ص): و لا یقسم فیئهم. سنن بیهقی ۸/ ۱۸۲. کتاب اهل بغی.

(۴) حفص بن غیاث، عن جعفر بن محمد، عن أبیه (ع) قال: امر علی (ع) منادیه فنادی یوم البصره ... و لم یأخذ من متاعهم شیئا. سنن بیهقی ۸/ ۱۸۱، کتاب قتال اهل البغی.

(۵) عن شقیق بن سلمه، قال: لم یسب علی (ع) یوم الجمل و لا یوم النهروان. سنن بیهقی ۸/ ۱۸۲، کتاب اهل البغی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۱۹

و لکن آنچه از روایات دیگری بدست می آید این است که آنچه امیر المؤمنین (ع) انجام داد یا به انجام آن در مورد اهل بصره دستور فرمود، بر پایهٔ منّتی بود که بر مردم نهاد همانند آنچه پیامبر خدا (ع) در مورد مردم مکّه انجام داد. و امیر المؤمنین (ع) در نظر داشت که دیگران نسبت به شیعیانش همانند او نسبت به اهل بصره عمل کنند، چون می دانست که در زمانهای نه چندان دور، دولت های باطل ستمگر بر آنان مسلط می شوند، وگرنه حضرت می توانست از آنها غنیمت و اسیر بگیرد. و آنگاه که زمان غیبت تمام شود و قائم (عجل اللّه) ظهور کند بر اساس شمشیر و اسیر و غنیمت با آنان رفتار خواهد کرد. [که نمونه ای از این روایات را از

نظر می گذرانیم:]

۱- در وسائل به سندی که اشکالی در آن نیست، از ابو بکر حضرمی، روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع)، شنیدم که می فرمود: «برای سیره علی (ع) نسبت به مردم بصره خیری است برای شیعیان ایشان افزون از آنچه خورشید بر آن می تابد، او می دانست که حکومت به دست اینان خواهد افتاد و اگر افراد آنان را اسیر کند پس از وی شیعیان او را اسیر خواهند کرد، عرض کردم: مرا از قائم (ع) خبر دهید که آیا او هم با سیره او عمل خواهد کرد؟- فرمود: نه، علی (ع) بر آنان منّت نهاد چون می دانست که در آینده حکومت به دست آنان است ولی قائم بر خلاف این سیره با آنان رفتار خواهد کرد، چون در آن زمان، دیگر دولتی برای آنان نیست. «۱»

۲- باز در همان کتاب به سند خود از حسن بن هارون- فروشنده پارچه های پشمی که بر روی هودج شتر می انداختند (بیّاع انماط)- روایت نموده که گوید:

نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که معلی بن خنیس از وی پرسید آیا امام

---

(۱) عن ابی بکر الحضرمی، قال: سمعت ابا عبد اللّه (ع) یقول: سیره علی (ع) فی اهل البصره کانت خیرا لشیعته مما طلعت علیه الشمس، انه علم ان للقوم دوله، فلو سباهم لسبیت شیعته. قلت: فاخبرنی عن القائم یسیر بسیرته؟ قال: لا ان علیا (ع) سار فیهم بالمنّ لما علم من دولتهم، و انّ القائم یسیر فیهم بخلاف تلک السیره لأنّه لا دوله لهم.

وسائل ۱۱/ ۵۶، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۲۰

(قائم خ. ل) بر خلاف سیره علی

(ع) عمـل خواهـد کرد؟ فرمود:؟ «بلی، علی (ع) منت نهـاد و دست بـازداشت، چون می دانست که در زمانی نه چنـدان دور بر شیعیان وی غلبه پیدا می کنند، ولی قائم (ع) هنگامی که قیام کند با شمشـیر و به اسارت گرفتن با آنها رفتار خواهد کرد، چون می داند که دیگر هرگز کسی بر شیعیان وی پیروزی نخواهد یافت. «۱»

۳- باز در همان کتاب به سـند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: «به علی بن حسـین (ع) گفتم: علی بن ابی طالب (ع) [در جنگ جمل] چگونه عمل کرد؟ فرمود: ابا یقظان [عمار یاسر] رحمه الله مرد تندی بود گفت:

ای امیر مؤمنان ما فردا با اینان چگونه عمل کنیم؟ فرمود: به شیوهٔ منت، همانگونه که رسول خدا (ص) با مردم مکّه عمل کرد. «۲»

۴- باز در همان کتاب به سند صحیح از زراره، از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «اگر علی (ع) در جنگ با دشمنانش از به غنیمت گرفتن اموال و به اسارت درآوردن دشمنان خویش دست بازنمی داشت. شیعیان وی با بلاء و مشکلات بسیار زیادی روبرو می شدند. آنگاه فرمود: به خدا سوگند این شیوه او از آنچه خورشید بر آن می تابد نافع تر و بهتر بود.» «۳»

---

(۱) عن الحسن بن هـارون بیّاع الأنماط، قال: کنت عنـد ابی عبـد اللّه (ع) جالسا فسأله معلی بن خنیس أ یسـیر الامام (القائم. خ. ل) بخلاف سـیره علی (ع)؟ قال: نعم، و ذلک ان علیا (ع) سار بالمنّ و الکفّ، لانه علم ان شـیعته سیظهر علیهم، و ان القائم (ع) اذا قام سار فیهم بالسیف و السبی، لأنّه یعلم ان شیعته لن

یظهر علیهم من بعده ابدا.

وسائل ۱۱/ ۵۷، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۳.

(۲) عن ابی حمزه الثمالی، قال: قلت لعلی بن الحسین (ع) بما سار علی بن ابی طالب (ع) فقال: ان ابا یقظان کان رجلا حادّا- رحمه اللّه- فقال: یا امیر المؤمنین (ع) بما تسیر فی هؤلاء غدا؟ فقال: بالمنّ، کما سار رسول اللّه (ص) فی اهل مکه. وسائل ۱۱/ ۵۸، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۴.

(۳) عن زراره، عن ابی جعفر (ع) قال: لو لا- انّ علیا (ع) سار فی اهل حربه بالکفّ عن السبی و الغنیمه للقیت شیعته من الناس بلاء عظیما. ثم قال: و اللّه لسیرته کانت خیرا لکم مما طلعت علیه الشمس. وسائل ۱۱/ ۵۹، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۲۱

۵- باز در همان کتاب به سند خود از عبد اللّه بن سلیمان آمده است که گفت:

به امام صادق (ع) عرض کردم که مردم می گویند علی (ع) اهل بصره را کشت و اموال آنان را رها کرد و فرمود: «آنچه در سرزمین شرک است حلال است و آنچه در سرزمین اسلام است حلال نیست» حضرت فرمود: علی (ع) بی گمان بر آنان منت نهاد چنانچه رسول خدا (ص) بر مردم مکّه منت نهاد. و اینکه وی اموال آنان را تصرف نکرد بدان جهت بود که می دانست پس از خود شیعیان و پیروانی خواهد داشت و دولت های باطل بر آنان سلطه پیدا می کنند و آن حضرت خواست در عمل با پیروان وی، به وی اقتدا کنند، و شما خود آثار این کار را دیدید، امروز با مردم به سیرۀ

علی (ع) رفتار می شود. و اگر علی (ع) همه مردم بصره را می کشت و اموال آنان را می گرفت برای وی حلال بود، ولی او بر آنان منت نهاد، تا پس از وی بر پیروانش منت نهاده شود. «۱»

و روایات دیگری که به همین مضمون وارد شده است.

[جمع بندی روایات:]

باید گفت عمده در این دو مسأله اجماع هائی است که در ارتباط با آنها ادعا شده است و شیعه و سنی هر دو بر ممنوعیّت این دو [اسیر گرفتن و غنیمت گرفتن] اتفاق نظر دارند و بلکه می توان گفت این یکی از ضروریات فقه اسلامی است.

و اگر چنین اجماعی در کار نبود امکان داشت که بتوان در روایات «منع» خدشه

---

(۱) عن عبد اللّه بن سلیمان، قال: قلت لأبی عبد اللّه (ع): انّ النّاس یروون انّ علیا (ع) قتل اهل البصره و ترک اموالهم فقال ان دار الشرک یحل ما فیها و ان دار الاسلام لا- یحل ما فیها. فقال (ع): ان علیا (ع) انما من علیهم کما من رسول اللّه (ص) علی اهل مکه و انما ترک اموالهم لانّه کان یعلم انه سیکون له شیعه، و انّ دوله الباطل ستظهر علیهم، فأراد ان یقتدی به فی شیعته، و قد رأیتم آثار ذلک، هو ذا یسار فی الناس بسیره علی (ع) و لو قتل علی (ع) اهل البصره جمیعا و اتخذ اموالهم لکان ذلک له حلالا، لکنه منّ علیهم لیمنّ علی شیعته من بعده. وسائل ۱۱/ ۵۸، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۶.

وارد نمود، زیرا علاوه بر ضعف سند و مرسل بودن برخی و دلالت نکردن برخی از آنها

بر مقصود، می توان گفت احتمـال دارد برخی از آنها از روی تقیّه یا برای مصـلحتی خاص در زمانی بخصوص صادر شـده، و گواه بر همین معنـاست آنچه را مـا از وضـعیّت امیر المؤمنین (ع) در زمانش سـراغ داریم که مخالفین زیادی داشت که همواره مترصد بودند اشـکال و اعتراضـهائی به آن حضـرت وارد کنند، و این جمله حضـرت که فرمود: «کدامیک از شـما حاضر است عایشه را جزء سهمیۀ خود قبول کند؟» ظهور در این معنی دارد که این پاسخی بوده برای ساکت کردن آنها.

و گواه بر همۀ اینهاست روایات بسـیاری که دلالت داشت که این حکم، مقطعی و برای منت نهادن بر آنها صادر شده است. و لیکن از کتاب جواهر استفاده میشود: که مفهوم این روایات بیانگر این است که از باب تقیّه حکم به منع در طول زمان غیبت تا ظهور قـائم بحق (ع) به عنوان یک حکم ثابت پابرجا و باقی است «۱» مقتضای فرمایش ایشان این است که اگر چه حکم اوّلی اقتضا دارد که جان و مال و خانواده کسـی که علیه امام عادل قیام کرده هیچ گونه ارزشـی ندارد و در این زمینه در حکم کفار است، و لکن تقیّه و ضرورت همیشگی ایجاب میکند

---

(۱) ر، ک، جـواهر ۲۱/ ۳۳۵. این فرمـایش صـاحب جواهر فرمایش درستی است چون غیر از ائمه معصومین علیهم السـلام، هر یک از حکومتها هر چند اسلامی و صالح و عادل باشند. احتمال خطا و اشتباه در آنها وجود دارد، و بسا در چگونگی درک از اسلام یا در چگونگی پیاده کردن دستورات اسلام در جامعه و نحوه ادارۀ حکومت با گروه هائی یا افراد

یـا مسـلمان در جـامعه اختلاـف نظر پیـدا کننـد و کـار آنهـا به جنـگ و نزاع و درگیری کشـیده شود، و اگر بنـا بشود مخالفین مسـلمان خود را تحت عنوان بـاغی مورد پیگرد قرار دهنـد و آنهـا را بکشـند و زن و فرزنـدان آنها را اسـیر کننـد و اموالشان را مصادره نماینـد، چه کسـی می توانـد مانع و جلودار آنان باشـد؟ همواره حکومت با امکاناتی که در اختیار دارد می توانـد کار خود را یک کار صد در صد شرعی جلوه دهد، امّا همانگونه که صاحب جواهر فرمودند باید گفت این قبیل مسائل مخصوص امام معصوم است. و در زمان غیبت این اختیارات گسترده را نمی توان در اختیار هیچ یک از حاکمان زمان گذاشت. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۲۳

که حکم اسـلام بر آنان بار شود و احترام جان و مال آنان در طول زمان غیبت محفوظ باشـد، پس حکم منّتی که از سوی امیر المؤمنین (ع) صـادر شـد اگر چه یک حکم حکومتی و ولائی بود ولی حکمی است حکومتی برای همـهٔ زمانها و اختصاص به اهل بصره و همان زمان ندارد.

مـا پیش از این نیز گفـتیم که احکـام حکومـتی که از سـوی پیـامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) صـادر شـده بر دو گونه است: برخی احکام خاص مربوط به همان زمان بوده و برخی احکام حکومتی برای همـهٔ زمانها، نظیر آنچه ما در فرمایش پیامبر اکرم (ص) که فرمود «لاـ ضـرر، زیـان رسانـدن- یا حکم ضـرری- در اسـلام نیست» احتمال دادیم که این یک حکم حکومتی است برای همهٔ زمانها، و نیز مانند اینکه پیامبر خدا (ص) زکات را در «نه» چیز قرار داد

و چیزهای دیگر را مورد بخشش قرار داد، چنانچه در برخی روایات آمده و مشهور فقها نیز طبق آن فتوی داده اند، و در اینجا نکته ایست شایان دقت. «۱»

---

(۱) شاید وجه تأمل و دقت این است که اگر چه حضرت استاد و برخی دیگر از فقها انحصار زکاه در «نه» چیز را قبول ندارند و در برخی روایات آمده که در برنج هم زکات است یا امیر المؤمنین (ع) در کوفه بر روی اسبها هم زکات وضع کرد و ... که در مباحث زکات مفصل از آن بحث شده است ولی اینکه فرمایش پیامبر را یک حکم حکومتی برای همهٔ زمانها بگیریم و بگوییم پیامبر اکرم (ص) چون می دانست که پس از وی حکومتهای جائری بر سر مردم مسلط می شوند و به عنوان اخذ زکات مردم را در تنگنا و فشار قرار می دهند به همین جهت برای همیشه تا قیام قائم (عجل ...) زکات را در «نه» چیز قرار داد و غیر این «نه» چیز را بخشید این خود نکته قابل توجهی است و مؤید آن این نکته است که ائمه معصومین علیهم السلام در زمانهای بعد خمس ارباح مکاسب را مطرح فرمودند، که در مقابل حکومتهای غاصب که زکات را جمع آوری می کردند خمس ارباح مکاسب شیعه، به دست ائمهٔ معصومین و جانشینان به حق آنان که همواره مغضوب حکومتها بودند برسد. و این باب جدید و قابل توجهی است در فقه که بخاطر مصالح شیعه در زمان طولانی غیبت، برخی از اختیارات حکومتی محدود شده باشد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۲۴

در هر صورت ظاهر اجماع فقهای شیعه و سنی بر این است

که زنـان و فرزنـدان بغـات را نمی توان به اسارت گرفت و اموالی که در دست سـپاهیان نیست را نمی توان تصـرف کرد. فقط اشـکال و اختلاـف در مورد اموال منقولی است که در دست سـپاهیان است به ویژه ادوات و تجهیزات جنگی آنان [که در این ارتباط نظریه برخی از فقها را مورد ملاحظه قرار می دهیم:]

دیدگاههای مختلف فقها در مورد اموال منقول و تجهیزات جنگی بغات

۱- علامه در جهاد مختلف می گوید:

مسأله: علمای ما در مورد تقسـیم اموال بغات که در اختیار سپاهیان است اختلاف نظر دارند: سید مرتضی در مسائل ناصریّه می گویـد اینهـا تقسـیم نمی گردد و به غنیمت درنمی آیـد. و مرجع علماء در همـۀ این مسائل به آن چیزی است که امیر المؤمنین (ع) در مـورد محـاربین اهـل بصـره بـدان حکم فرمود که ایشـان به غنیمت گرفتن و تقسـیم اموال آنـان- آنگونه که اموال اهل حرب را به غنیمت می گیرند و تقسیم میکنند- جایز ندانست. و ما اختلافی بین فقها در این مسأله نمی یابیم.

فقـط فقها در اسـتفاده از چارپایان و تجهیزات جنگی آنان در میـدان جنگ اختلاف نظر دارنـد. شافعی گویـد: جایز نیست. ابو حنیفه آن را جـایز دانسـته ... ابن ادریس نیز نظر سـید مرتضـی را پـذیرفته. ابن عقیـل گفته اموالی که در دست سـپاهیان اسـت تقسیم می شود. شیخ در خلاف گوید: آنچه در دست سپاهیان است می توان آن را گرفت و از آن بهره برد و به عنوان غنیمت بین رزمنـدگان تقسـیم کرد. و آنچه در لشـکرگاه نیست کسـی متعرض آن نمی شود، و برای این فرمـایش خود به اجماع فرقه امامیه و روایات آنان استدلال فرموده است ...

و در نهایه گوید: برای امام جایز است که از اموال آنان آنچه را در دست

سپاهیـان است گرفته و بین رزمنـدگان تقسـیم کنـد و آنچه را دست آنان نباشـد جایز نیست. ابن جنیـد نیز می گویـد آنچه در دست سپاهیان است را به غنیمت گرفتن آن جایز است و همین نظریّه مورد قبول ابن برّاج و ابو الصلاح است.

و ابن عقیل به این روایت اسـتدلال نموده که مردی از قبیلـهٔ عبد القیس در روز جنگ جمل، در برابر حضـرت ایسـتاد و گفت: ای امیر مؤمنـان، آنجـا که تو اموال آنـان را بین ما تقسـیم کردی ولی زنان و فرزنـدان آنان را تقسـیم نکردی، به عـدالت رفتار ننمودی! حضـرت به وی فرمود: اگر دروغ می گویم خدا ترا نمیراند تا آن بردهٔ ثقیف [ابن ملجم- کنایه از شهادت حضرت] را ملاقـات کنی، ایـن از آن روسـت که در دار الهجره [سـرزمین اسـلامی] آنچه در آنست حرام است و در دار الشـرک آنچه در آنست حلال است، پس کدامیک از شما حاضر بود مادر خود [عایشه] را از سهم خود بپذیرد؟ ...

نزدیکترین نظر همـان است که شـیخ در نهـایه برگزیـده و دلیـل آن همان است که ابن عقیل روایت نموده و روایت او همواره مـورد قبـول اسـت، زیرا ابن عقیـل یکی از بزرگـان علمـای مـاست که بخـاطر عـدالت و معرفت وی، روایـات مرسـل [روایـات محذوف السند] وی مورد قبول است.» «۱»

ایشان- قـدس سـرّه- برای جواز تقسـیم غنائم «بغات» ادلّـهٔ قانع کننده ای را ذکر نفرمودند، علامه در مختلف اند مسأله دو قول ذکر کردنـد، در ابتـدای مسـأله نیز نظریّه برخی از فقها آمـده بود: سـید مرتضـی در ناصـریات فتوای به منع داد، ابن ادریس در سرائر وی را پیروی

نمود و اجماع اصحاب ما و اجماع مسلمانان را بر آن ادّعا نمود.

و ظاهر کلام شیخ در مبسوط نیز منع است، و در نهایه و خلاف و جائی از مبسوط جواز ادعا شده است و در خلاف، اجماع فرقه امامیه و وجود روایات ادّعا شده است.

---

(۱) مختلف ۱/ ۳۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۲۶

در «غنیه» آمده است:

از کسانی که اسلام بر زبانشان جاری است و از بغات و محاربین، چیزی جز اموالی که در دست سپاهیان است به غنیمت گرفته نمی شود ... همه این احکام به دلیل اجماعی است که بدان اشاره شده. «۱»

در شرایع نیز مرحوم علامه به جواز، نظر دارد چنانچه پیش از این نظر ایشان نقل شد.

در مسالک آمده است:

قول به جواز، نظر اکثر فقها از مصنف [محقق] و علامه در مختلف است. و از دلایل آنان سیره علی (ع) در مورد اهل جمل است که وی اموال را بین رزمندگان تقسیم نمود آنگاه آنها را به صاحبانش برگردانید. «۲»

در دروس آمده است:

و اموال آنان که در اختیار سپاهیان نیست تقسیم می گردد؟ [نمی گردد] اجماعا و سید مرتضی جنگ با آنان را با سلاح و چارپایان خود آنان جایز می داند بر اساس عموم فرمایش خداوند متعال: «فَقَاتلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفی ءَ إلَی أَمْر اللّه- با آنان که شورشگرند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردند» و آنچه در اختیار سپاهیان است نیز اگر به فرمان امام برگردند تقسیم آن حرام است. و اگر اصرار ورزند نظر اکثر فقهاء این است که تقسیم آن همانند تقسیم غنیمت است. و سید مرتضی و ابن ادریس آن را جایز ندانسته اند و این با توجه به

سیره علی (ع) در جنگ بصره بواقع نزدیکتر است، چون آن حضرت دستور فرمود که اموال آنان حتی دیگی که در آن غذا طبخ شده بود را برگردانند. «۳»

---

(۱) جوامع الفقهیّه/ ۵۲۲ (- چاپ دیگر/ ۵۸۴).

(۲) مسالک ۱/ ۱۶۰.

(۳) دروس/ ۱۶۴.

در تذکره پس از ذکر این دو نظریه در مسأله و نسبت آن به شیخ، می نویسد:

شیخ به سیره علی (ع) استدلال نموده و به اینکه اینان اهل حرب هستند پس مانند اهل حرب اموال آنان حلال است. ولی این سیره با سیره دیگری معارض است، و فرق آن دو پیش از این گفته شد.

و در جمع بین دو نظریّه و تصدیق هر دو سیره استبعادی نیست، بدین صورت که گفته شود: اگر شورشگران پشتوانه داشته باشند که به نزد آنان می روند و دو مرتبه برای جنگ آماده می شوند برای کندن ریشه فساد، تقسیم اموال آنان جایز است و اگر گروه و دسته ای نداشته باشند تقسیم آن جایز نیست چون نتیجه حاصل شده و وحدت کلمهٔ آنان شکسته شده و جمع آنان به پراکندگی گراییده، این آن چیزی است که من آن را صحیح می دانم. «۱»

البته این تفصیلی که ایشان ارائه فرمودند ایجاد یک نظریّه سوم است و تقریبا این یک گونه قیاس با مسأله پیشین است و هر دو سیره نیز در ارتباط با جنگ جمل نقل شده است.

و فقهای سنت همه بر منع تقسیم و تملک فتوی داده اند. البته برخی از آنها استفاده از تجهیزات و ادوات جنگی را جایز دانسته اند بدون اینکه به ملکیت آنها درآید، و همین نظر مورد پذیرش سید مرتضی بود چنانچه پیش

از این یادآور شدیم.

تا اینجا روشن شد که مسأله اختلافی است و برای هر یک از دو نظریّه به اجماع و سیره علی (ع) در جنگ بصره استدلال شده و در کتاب مبسوط روایاتی بصورت مرسل [با حذف سند] آمده بود که برخی از آنها بر جواز و برخی بر منع دلالت داشت.

و باز روشن است که اجماع ادعا شده در هر یک از دو نظریه بخاطر وجود مخالف و نیز ادعای آن در طرف مقابل بی اساس قلمداد می شود، به این روایات

---

(۱) تذکره ۱/ ۴۵۶.

مرسل هم نمی شود اعتماد کرد مگر اینکه برخی از آنها را در کنار دیگری بگذاریم و علم اجمالی به صدور مضمون مشترک روایات از معصوم بدست آید، که از آن به تواتر اجمالی هم یاد می شود [که البته با تعارض مفهوم این دو دسته روایات با یکدیگر علم اجمالی هم حاصل نمی گردد].

البته در اینجا روایات مستفیضه «۱» دیگری وجود دارد که از کتابهای تاریخ استفاده می شود مبنی بر اینکه امیر المؤمنین (ع) در جنگ بصره اموالی که در دست سپاهیان بود را در ابتدا دستور به تقسیم آن داد، یا اینکه خود آنها را تقسیم نمود، ولی بعدا دستور فرمود که آنها را به صاحبانش برگردانند، اگر بصورت قطع این روایات درست باشد، این عمل بر جواز و حلیّت تقسیم آن دلالت دارد و اینکه آن حضرت بعدا به بازگرداندن آن دستور فرمود بر لطف و رحمت آن حضرت و منّتی که بر اهل جمل گذارد، حمل می شود. پس در اینجا آنچه عمده و قابل اهمیت است این است که بدانیم آیا چنین

تقسیمی از سوی حضرت (ع) یا با اجازهٔ وی صورت گرفته است یا نه.

[روایات جواز تقسیم ادوات و تجهیزات جنگی بغات]

و اما روایاتی که از آنها جواز تصرف و اجازه تقسیم و تأیید این عمل از سوی آن حضرت استفاده می شود زیاد است که ما برخی از آنها را که به دست آوردیم یادآور می شویم و شاید در مجموع بتوانیم استفاده کنیم که برخی از آنها از معصوم (ع) صادر شده است:

۱- در وسائل از کافی آمده است: و در حدیث مالك بن اعین است که گفت:

امیر المؤمنین (ع) در صفین سپاه را به جنگ تشویق می کرد و می فرمود:

«... و آنگاه که به اثاثیه دشمن رسیدید هتك حرمتی نکنید، در خانه ای وارد نشوید، از اموال آنان چیزی را برندارید مگر آنچه در لشکرگاه آنان است. و

---

(۱) روایت مستفیض، روایتی است که از بیش از سه طریق به معصوم برسد.

هرگز زنان را با آزار رساندن بر نیانگیزید اگر چه به ناموس شما ناسزا گویند و فرماندهان و نیکان شما را سبّ و لعن کنند.» «۱»

مورد این روایت همانگونه که ملاحظه می فرمایید جنگ صفین است، و آنچه در لشکرگاه است چیزهائی گسترده تر و اعم از تجهیزات جنگی است.

۲- در کتاب صفین آمده: عمر بن سعد گوید شخصی، از عبد اللّه بن جندب از پدرش، روایت نموده که گفت: هر وقت که ما در کنار علی (ع) بودیم و با دشمن روبرو می شدیم، می فرمود: «با آنان نجنگید تا اینکه آنان شروع کنند ... و هنگامی که به بارانداز دشمن رسیدید، پرده ای را مدرید [هتك حرمت نکنید] به خانه ای جز با اجازهٔ من وارد نشوید، هیچ چیز

از اموال آنان را مگیرید مگر آنچه در لشکرگاه آنانست، و هرگز زنی را با آزار رساندن برنیانگیزید، اگر چه به ناموس شما ناسزا گوید «(۲)»

این روایت در مستدرک نیز آمده است «(۳)».

۳- روایت مرسلی که پیش از این به نقل از مبسوط گذشت که در آن آمده بود:

«و آنچه اصحاب ما روایت نموده اند اینست که آنچه از اموال در لشکرگاه است به غنیمت گرفته می شود «(۴)»»

۴- روایت مرسل ابن ابی عقیل که در مختلف آمده بود، و علامه بر آن تکیه

---

(۱) و فی حدیث مالک بن اعین قال: حرّض امیر المؤمنین (ع) بصفین فقال: ... و اذا وصلتم الی رجال القوم فلا تهتکوا سترا و لا تدخلوا دارا و لا تأخذوا شیئا من اموالکم الا ما وجدتم فی عسکرهم، و لا تهیّجوا امرأه بأذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم و صلحاءکم. وسائل ۱۱/ ۷۱، باب ۳۴ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۳.

(۲) عن عبد اللّه بن جندب، عن أبیه ان علیا (ع) کان یأمرنا فی کل موطن لقینا معه عدوه یقول: لا تقاتلوا القوم حتی یبدءوکم ... فاذا وصلتم الی رحال القوم فلا- تهتکوا سترا، و لا- تدخلوا دارا الّا باذنی، و لا- تأخذوا شیئا من اموالهم الّا ما وجدتم فی عسکرهم، و لا تهیّجوا امرأه بأذی و ان شتمن اعراضکم. وقعه صفین/ ۲۰۳.

(۳) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۹، باب ۳۲ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۹.

(۴) و قد روی اصحابنا ان ما یحویه العسکر من الاموال فانّه یغنم. مبسوط ۷/ ۲۶۶.

داشت، و گفت: ابن ابی عقیل یکی از بزرگان علمای ماست که

بخاطر عـدالت و شـناختی که دارد روایت مرسـل او نیز مورد قبول و اعتمـاد است. البته ممکن است گفته شود تنهـا عـدالت و شناخت کسـی موجب حجیّت روایات مرسل او نمی گردد، مگر روایت، قرائنی را به همراه داشـته باشد که انسان به صدور آن اطمینان حاصل کند، البته این روایت برای تأیید خوب است.

۵- در دعائم الاسـلام آمده است: از علی (ع) برای ما روایت شده که چون اهل جمل هزیمت یافتند حضـرت دستور فرمود: هر چه آنان به همراه آورده بودنـد و در لشـکر گاهشان به جای مانـده بود، جمع آوری کننـد، آنگاه آنها را به پنج قسـمت تقسـیم کرد و چهار قسـمت آن را در بین اصـحاب تقسیم کرد، و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند: ای امیر مؤمنان، فرزندان و اموال آنان را نیز بین ما تقسـیم کن. فرمود: «در اینها برای شـما حقی نیست». گفتنـد: چگونه ریختن خون آنان را بر ما حلال کردید ولی به اسارت گرفتن خانوادهٔ آنان را جایز نمی دانید؟

فرمود: «مردان اینـان بـا مـا جنگیدنـد و مـا با آنان جنگیـدیم، امّا بر زنان و فرزنـدان آنان راهی نـداریم، چون که آنان مسـلمان هسـتند و در سرزمین اسلامی (دار الهجره) زندگی می کنند. پس شما را بر آنان راهی (سلطه ای) نیست، امّا آنچه برای جنگ با شما آورده و از آن برای مبارزه با شما کمک گرفته اند و در میان لشکر گاه آنان موجود است از آن شماست.» «۱»

ما تمام این روایت را پیش از این نقل کردیم. در مستدرک نیز به نقل از وی این

---

(۱) روینا عن علی (ع) انّه لمّا هزم اهل الجمل جمع کل ما اصابه فی عسکرهم مما

اجلبوا به علیه فخمّسه و قسّم اربعه اخماسه علی اصحابه و مضی، فلما صار الی البصره قال اصحابه: یا امیر المؤمنین، اقسم بیننا ذراریهم و اموالهم. قال: لیس لکم ذلک. قالوا:

و کیف احللت لنا دماءهم و لا تحلّ لنا سبی ذراریهم؟ قال: حاربنا الرجال فحاربناهم، فاما النساء و الذراریّ فلا سبیل لنا علیهنّ لانهن مسلمات و فی دار هجره فلیس لکم علیهنّ سبیل، فأما ما اجلبوا علیکم به و استعانوا به علی حربکم و ضمّه عسکرهم و حواه فهو لکم. دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۵، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳۱

روایت آمده است «۱»

۶- باز در همان کتاب بلافاصله پس از نقل روایت فوق آورده است:

و از آن حضرت (علی (ع)) نقل شده است که فرمود: «آنچه اهل بغی از مال و سلاح و چارپا و متاع و حیوان و بنده و کنیز، چه کم و چه زیاد، به همراه خود آورده اند، همه جزء بیت المال است، پنج یک آن برداشته می شود و ما بقی تقسیم می گردد، چنانچه غنیمت های مشرکین تقسیم می شود «۲»».

این روایت به نقل از دعائم در مستدرک نیز آمده است «۳».

۷- در مستدرک به نقل از «شرح الاخبار» که یکی از تألیفات صاحب دعائم است می نویسد: موسی بن طلحه بن عبید اللّه- که یکی از افرادی بود که در جنگ جمل اسیر شد و همراه دیگر اسراء در بصره محبوس بود- گوید: من در بصره، در زندان علی (ع) بودم، ناگاه صدائی شنیدم که می گفت: موسی بن طلحه بن عبید اللّه کجاست؟ گوید: من «انا للّه و انّا الیه راجعون» گفتم، دیگر زندانیان نیز چنین گفتند،

و گفتند: ترا خواهند کشت، آنگاه مرا به نزد او (علی (ع)) بردند، چون در مقابل او قرار گرفتم، فرمود: «ای موسی» گفتم: بله ای امیر مؤمنان، فرمود: «بگو استغفر اللّه» گفتم: استغفر الله و اتوب الیه- سه مرتبه- حضرت به آنان که اطراف من بودند گفت: «کنار بروید» آنگاه به من گفت: «هر چه سلاح و چارپا که در لشکر ما داری بردار و به هر جا می خواهی برو و نسبت به آینده ات از خدا بترس و در خانه ات بنشین» من از وی سپاسگزاری کردم و رفتم. و علی (ع) آنچه اهل بصره برای جنگ با وی آورده بودند به غنیمت گرفت و متعرض چیز دیگری نشد، چون آنها برای ورثهٔ آنان بود، و آنچه را هم

---

(۱) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.

(۲) و عنه (ع) انّه قال: ما اجلب به اهل البغی من مال و سلاح و کراع و متاع و حیوان و عبد و امه و قلیل و کثیر فهو فی ء یخمّس و یقسّم، کما تقسم غنائم المشرکین. دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی.

(۳) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۲.

به عنوان غنیمت گرفته بود چهار پنجم آن را تقسیم کرد، و پس از وی سنت بر این اساس ادامه یافت. «۱»

۸- باز در همان کتاب از شرح الاخبار، از اسماعیل بن موسی به سند خود، از ابی البختری آمده است که گفت: چون علی (ع) به بصره رسید ... پس علی (ع) دستور داد که ندادهنده ای ندا سر

دهـد که: «جز افراد روی آورنـده را مزنیـد ... و آنچه در لشکرگاه است غنیمت برای شماست و آنچه در خانه هاست میراث است ... گفتند: ای امیر مؤمنان، چگونه خون آنها را بر ما حلال کردی ولی زنان آنان را بر ما حرام کردی؟ ... «۲»

۹- در کتاب جمل شیخ مفید- قدس سرّه- آمده است: مطر بن خلیفه، از منذر ثوری روایت نموده که گفت: چون مردم هنگام جنگ جمل به هزیمت رفتند:

امیر المؤمنین (ع) ندادهنده ای را دستور داد، ندا دهد که: بر مجروحی نتازند و

---

(۱) عن موسی بن طلحه بن عبید اللّه- و کان فیمن اسر یوم الجمل و حبس مع من حبس من الأساری بالبصره- فقال: کنت فی سجن علی (ع) بالبصره حتی سمعت المنادی ینادی: این موسی بن طلحه بن عبید اللّه، قال: فاسترجعت و استرجع اهل السجن و قالوا: یقتلک، فاخرجنی الیه فلمّا وقفت بین یدیه قال لی: یا موسی، قلت: لبیک یا امیر المؤمنین، قال: قل: استغفر اللّه، قلت استغفر اللّه و اتوب الیه- ثلاث مرات- فقال لمن کان معی من رسله: خلوّ عنه، و قال لی: اذهب حیث شئت و ما وجدت لک فی عسکرنا من سلاح او کراع فخذه و اتق اللّه فیما تستقبله من امرک و اجلس فی بیتک. فشکرت و انصرفت. و کان علی (ع) قدا غنم اصحابه ما اجلب به اهل البصره الی قتاله- أجلبوا به یعنی: أتوا به فی عسکرهم- و لم یعرض شی ء غیر ذلک لورثتهم، و خمّس ما اغنمه مما اجلبوا به علیه، فجرت ایضا بذلک السنه. مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

(۲) عن ابی البحتری،

قال لمّا انتهی علی (ع) الی البصره ... فامر علی (ع) منادیا ینادی:

لا- تطعنوا فی غیر مقبل ... و ما کان بالعسکر فهو لکم مغنم، و ما کان فی الدور فهو میراث ... فقالوا: یا امیر المؤمنین، من این احللت لنا دماءهم و اموالهم و حرمت علینا نساءهم؟ مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳۳

گریخته ای را تعقیب نکنند و آنچه از سلاح و چارپایان در لشکرگاه است تقسیم کنند.

و سفیان بن سعد روایت کرده که گفت: عمار به امیر المؤمنین (ع) گفت: در مورد اسارت خانوادۀ آنان چه نظری دارید؟ فرمود: «ما بر آنان سلطه ای نداریم ما با کسانی که با ما جنگیدند جنگیدیم. و چون آنچه را در لشکرگاه بود تقسیم کرد برخی از قاریان اصحابش گفتند: اموال و فرزندان آنان را بین ما تقسیم کن، وگرنه چگونه خون آنان را حلال دانستی و اموال آنان را نه؟ ...

و سعد بن جشم، از خارجه، از مصعب، از پدرش روایت نموده که گفت:

ما با امیر المؤمنین (ع) در جمل بودیم، چون بر آنان پیروزی یافتیم، به دنبال طعام بیرون شدیم، در بین راه به طلا و نقره ها برخورد می کردیم ولی به آن توجهی نداشتیم و چون طعامی می یافتیم از آن استفاده می کردیم.

گوید: و علی (ع) چیزهای نیکوئی که در لشکرگاه یافت بین زنان ما تقسیم کرد ... و چون آنچه در لشکرگاه بود تقسیم کرد. یک اسبی را گویا برای فروش عرضه کردند یک مردی بپاخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، این اسب مال من بود و من آن را به فلانی عاریه

دادم، و نمی دانستم که با آن به جنگ می آید. آن حضرت از وی شاهد خواست، وی گواه آورد که این عاریه بوده است، اسب را به وی داد و ما بقی را تقسیم کرد.

و نصر بن (نصر، از) عمر بن سعد، از ابی خالد، از عبد اللّه بن عاصم، از محمد بن بشیر همدانی، از حارث بن سریع، روایت کرده که گفت: چون امیر المؤمنین (ع) بر اهل بصره پیروز شد و آنچه را در لشکرگاه بود تقسیم کرد، برای سخنرانی بپاخاست و ... «۱»

اینها روایات مستفیضه ایست که شیخ مفید آنها را روایت کرده و از آنها اجمالا

---

(۱) لما انهزم الناس یوم الجمل امر امیر المؤمنین (ع) منادیا ینادی: ان لا تجهزوا عل جریح و لا تتبعوا مدبرا. و قسم ما حواه العسکر من السلاح و الکراع ... الجمل ۲۱۶.

استفاده می شود که در جنگ جمل تقسیمی صورت گرفته است. اگر چه برخی از آنها صراحت دارد که این تقسیم فقط در ادوات و تجهیزات جنگی بوده است.

۱۰- در مروج الذهب در داستان جمل آمده است: آنچه از سلاح و چارپا و متاع و ابزار آلات و چیزهای دیگر در لشکرگاه آنان بود جمع آوری نمود و فروخت و آن را بین اصحابش تقسیم کرد. «۱»

۱۱- در کتاب الامامه و السیاسه ابن قتیبه آمده است: آنگاه به منادی دستور داد که ندا سر دهد: گریزان را نکشید بر مجروح متازید، و آنچه در لشکرگاه آنانست برای شماست و زنانشان باید عده نگه دارند، و آن اموالی که در خانه و زندگی خود دارند میراث است برای کسانی که خدا

معین فرموده ... «۲»

۱۲- در مستدرک، از حسین بن حمدان حضینی در کتاب هدایه، از محمد بن علی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از أبو بصیر، از امام صادق (ع) در حدیث طولانی در مورد ماجرای نهروان روایت نموده که فرمود: «علی (ع) به آنان گفت: شما به من بگوئید چه چیز را بر من ناپسند می دانید؟ گفتند: ما چیزهائی را ناپسند می دانیم که بخاطر یکی از آنها کشتن تو بر ما جایز است ... و دوم اینکه تو در جنگ جمل به چیزی حکم کردی که در جنگ صفین به مخالف آن حکم نمودی، در جنگ جمل به ما گفتی؛ آنان را وقتی پشت نمودند و گریختند چه در خواب و چه در بیداری نکشید و بر مجروحین متازید، و هر که سلاحش را افکند در امان است، و هر که در به روی خود بست مزاحم او نشوید، و به تصرف درآوردن چارپایان و سلاح آنان را برای ما جایز دانستی و به اسارت گرفتن زنان و فرزندانشان را حرام نمودی.

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۱۵.

(۲) ثم امر المنادی: لا یقتلن مدبر و لا یجهز علی جریح، و لکم ما فی عسکرهم، علی نسائهم العده. و ما کان لهم من مال اهلیهم فهو میراث علی فرائض اللّه ... الامامه و السیاسه ۱/ ۷۲.

ولی در صفین به ما گفتی: آنان که گریخته اند را چه در خواب و چه بیداری بکشید و بر مجروحانشان بتازید، و هر که سلاحش را افکند او را بکشید، و هر که در به روی خود بست او را بکشید، و به

تصرف درآوردن چارپایان و سلاح و خانوادهٔ آنان را برای ما حلال دانستی! پس علت اختلاف بین این دو حکم چه بود؟

اگر آن حلال بود پس اینهم حلال است و اگر آن حرام بود پس اینهم حرام است ... آنگاه حضرت فرمود: اما فرمانی که من در جنگ جمل دادم و در جنگ صفین مخالف آن فرمان دادم، از اینرو بود که اهل جمل ... مرکزی نداشتند که دوباره در آنجا تجمع کنند و رهبری نداشتند که زخمهای آنها را التیام بخشد و دوباره آنان را به جنگ شما بفرستد و اما اینکه چارپایان و سلاح را برای شما حلال کردم و زن و فرزندان را حرام، از اینرو بود که: کدام یک از شما حاضر بود عایشه همسر پیامبر (ص) را جزء سهمیّه قبول کند؟ ...

و امّا اینکه در صفین گفتم: آنان را در حال فرار هم بکشید، و تصرف سلاح و چارپایان و به اسارت گرفتن زنان را جایز دانستم، این حکم خداوند- عز و جلّ- است چون که آنان مرکز تجمع (و ستاد جنگ) فعال و پابرجا داشتند و رهبری داشتند که زخمی ها را التیام می بخشید و ... هر که از بیعت ما خارج می شد از دین خارج شده بود و مال و خانواده و خون او حلال می گردید. «۱»

---

(۱) عن ابی بصیر، عن ابی عبد اللّه الصادق (ع) فی حدیث طویل فی قصه اهل النهروان ...

قال لهم علی (ع) فاخبرونی ما ذا انکرتم علیّ؟ قالوا انکرنا اشیاء تحلّ لنا قتلک بواحده منها ...

و امّا ثانیها انک حکمت یوم الجمل فیهم بحکم خالفته بصفین، قلت لنا یوم الجمل: لا تقتلوهم مولّین و لا

مـدبرين و لاـ نيامـا و لا ايقاظا و لا تجهزوا على جريـح، و من القى سـلاحه فهو آمن، و من اغلق بابه فلا سبيل عليه، و احللت لنا سبى الكراع و السلاح و حرمت علينا سبى الزرارىّ.

و قلت لنا بصفين: اقتلوهم مدبرين و نياما و ايقاظا و جهّزوا على كل جريح، و من

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۶، ص: ۵۳۶

نظير اين روايت را قاضـى نعمان در كتاب شـرح الاخبار، به نقل از احمد بن شـعيب سارى به سند خود، از عبد اللّه بن عباس با كمى اختلاف آورده است.

آنچه در اين روايت آمـده كه حضـرت در صـفين به اسـارت گرفتن زن و فرزنـدان آنان را حلال شـمرده يك نظريّه بى سابقه ايست و حتى مى توان گفت كه هيـچ كس بر طبق آن فتوى نـداده است. و مـا پيش از اين يادآور شـديم كه حرمت به اسارت گرفتن زنان و فرزندان «بغات» بطور كلّى يكى از ضروريات فقه اسلامى است.

۱۳- در كتاب مسـند زيد، از حضـرت نقل شده كه: در جنگ جمل و نهروان آنچه در اختيار لشـكريان دشمن بود را پنج قسم نمود، و متعرض ما بقى اموال آنان نشد. «۱» ظاهر اين نقل اينست كه ما بقى خمس را بين رزمندگان اسلام تقسيم نمود.

۱۴- در شـرح ابن ابى الحديد بر نهج البلاغه آمده است: همهٔ روات اتفاق دارند كه آن حضرت (ع) آنچه از سلاح و حيوان و بنـده و متـاع و سـاير چيزها در لشـكرگاه اهل جمل يافت، تصـرف كرد و آن را بين اصـحاب خود تقسـيم نمود، و آنان به وى گفتند: اهل بصره را نيز بين ما تقسيم كن تا ما آنان را

به بردگی

- القی سلاحه فاقتلوه، و من اغلق بابه فاقتلوه، و احللت لنا سبی الکراع و السلاح و الذراریّ. فما العله فیما اختلف فیه الحکمان؟ ان یکن هذا حلالا فهذا حلال. و ان یکن هذا حراما فهذا حرام ... ثم قال- علیه السلام- و امّا حکمی یوم الجمل بما خالفته یوم صفین فانّ اهل الجمل ... لم تکن لهم دار حرب تجمعهم، و لا امام یداوی جریحهم و یعیدهم الی قتالکم مره اخری، و احللت لکم الکراع و السلاح، و حرمت الذراریّ فأیّکم یأخذ عائشه زوجه النبیّ (ص) فی سهمه؟ ...

و امّیا قولی بصفین: اقتلوهم مولّین و مدبرین ... و احللت لکم سبی الکراع و السلاح و سبی الذراریّ، ذاک حکم اللّه- عزّ و جلّ- لان لهم دار حرب قائمه و اماما منتصبا یداوی جریحهم ... و من خرج من بیعتنا فقد خرج من الدین و صار ماله و ذراریّه بعد دمه حلالا. مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۳، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدوّ، حدیث ۹.

(۱) مسند زید، ۳۲۱، کتاب السیر، باب قتال اهل بغی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳۷

بگیریم. فرمود: نه. گفتند: پس چگونه خون آنها را بر ما حلال شمردی ولی اسارت آنان را جایز نمی دانی؟!

فرمود: چگونه در سرزمین هجرت و اسلام یک خانوادهٔ ضعیف در اختیار شما باشد؟! امّا آن چیزهائی که اینها برای جنگ با شما تدارک دیده اند به عنوان غنیمت برای شما باشد، اما آنچه در درون خانه هاست و درها بر روی آن بسته است مال صاحبان آنهاست، و برای شما در آن بهره ای نیست.

پس وقتی اصرار کردند فرمود: پس بر سر عایشه قرعه بزنید بنام هر کس

درآمد عایشه برای او باشد. همه گفتند «استغفر اللّه» یا امیر المؤمنین، آنگاه دست از خواسته خود برداشتند. «۱»

و روایات دیگری از این قبیل که در کتابهای تاریخ آمده است.

خلاصه کلام و نتیجه:

در هر صورت ظاهرا اموالی که در لشکرگاه است به غنیمت گرفتن آن جایز است، چنانچه اکثر فقهاء به این نظریه فتوا داده اند بر پایه روایات بسیاری که در مورد جنگ جمل و صفین وارد شده است که بسا انسان قطع حاصل می کند که برخی از آنها از معصوم (ع) رسیده است.

اگر گفته شود: این روایات با روایاتی که بطور مطلق می گوید: «به غنیمت گرفتن

---

(۱) اتفقت الرواه کلها علی انّه- علیه السلام- قبض ما وجد فی عسکر الجمل من سلاح و دابّه و مملوک و متاع و عروض، فقسمه بین اصحابه، و انّهم قالوا له: اقسم بیننا اهل البصره فاجعلهم رقیقا، فقال: لا. فقالوا: فکیف تحلّ لنا دماءهم و تحرم علینا سبیهم؟! فقال: کیف یحلّ لکم ذریه ضعیفه فی دار هجره و اسلام؟! اما ما اجلب به القوم فی معسکرهم علیکم فهو لکم مغنم، و اما ما وارت الدور و اغلقت علیه الابواب فهو لاهله، و لا نصیب لکم فی شی ء منه. فلمّا اکثروا علیه قال: فاقرعوا علی عائشه لا دفعها الی من تصیبه القرعه. فقالوا: نستغفر اللّه یا امیر المؤمنین، ثم انصرفوا. شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳۸

اموال بغات جایز نیست» تعارض دارد، روایاتی که برخی از آنها را پیش از این یادآور شدیم که از جملهٔ آنها روایت صحیحه زراره از امام جعفر صادق (ع) بود که فرمود: «اگر علی (ع) با کسانی که با

وی جنگیدند از اسارت و غنیمت گرفتن دست بازنمی داشت شیعیانش از ناحیه مردم طرفدار حکومتها مشکلات سنگینی را متحمّل می شدند.» «۱»

در پاسخ باید گفت: روایاتی که بطور مطلق اسیر و غنیمت گرفتن را منع کرده بر روایاتی که بین آنچه در لشکرگاه است و آنچه در لشکرگاه نیست، فرق گذاشته حمل و تفسیر می شود. در این مورد روایت دعائم که پیش از این یادآور شدیم قابل توجه است، در آن روایت آمده بود: از علی (ع) برای ما روایت شده که چون اهل جمل به هزیمت رفتند حضرت آنچه در لشکرگاه آنان بود و برای جنگ با وی تدارک دیده بودند را جمع آوری کرد و به پنج قسمت تقسیم نمود و چهار قسمت از آن را بین اصحابش تقسیم کرد و کار، تمام شد و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند ای امیر مؤمنان: اموال و فرزندان آنان را نیز بین ما تقسیم کن. فرمود: «لیس لکم ذلک- در اینها حقی برای شما نیست.» «۲»

ملاحظه می فرمایید که اینان با آنکه آنچه در لشکرگاه بود بین آنان تقسیم شده بود درخواست داشتند که سایر اموال و زن و فرزند آنان هم بینشان تقسیم شود، و حضرت پاسخ منفی داد، که در اینها حقی برای آنان نیست. از این ماجرا بدست می آید آنچه تقسیم آن جایز و مفروغ عنه است اموالی است که در لشکرگاه است.

و اینکه حضرت در جنگ جمل بعدا آنها را به صاحبانش برگردانید بخاطر منتی بود که بر آنان نهاد، و شاید هم به نفع اصحاب بعدا آن را از بیت المال جبران فرموده باشد.

---

(۱) زراره، عن ابی جعفر (ع): لو لا

ان عليّا (ع) سار فی اهل حربه بالکفّ عن السبی و الغنیمه للقیت شیعته من الناس بلاء عظیما. وسائل ۱۱/ ۵۹، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدوّ حدیث ۸.

(۲) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۵، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۳۹

اگر گفته شود: همانگونه که روایات اجمالا بر وقوع تقسیم در جنگ جمل دلالت دارد، بر بازگرداندن آن بخاطر گذشت و منّتی که بر آنان نهاده شد نیز دلالت دارد. چنانچه برخی روایات پیشین بر این معنی دلالت داشت که این منت نهادن از سوی حضرت یک حکم حکومتی برای همه زمانها تا قیام حضرت قائم (عجل الله) بوده است و ما نظر صاحب جواهر را در این مقام یادآور شدیم.

در پاسخ باید گفت: اینگونه روایات که بر منت نهادن حضرت دلالت دارد، مربوط به اموالی است که در لشکرگاه نیست ولی اینکه اموال موجود در لشکرگاه را هم شامل بشود معلوم نیست. و بر فرض شامل بشود این روایات عام است و روایات جواز گرفتن خاص، و عام با خاص تعارض ندارد، با اینکه اکثر فقها- چنانچه یادآور شدیم- به جواز گرفتن فتوی داده اند.

از سوی دیگر چگونه می توان منّتی که حضرت بر اهل جمل گذارد را یک حکم حکومتی برای همهٔ زمانها دانست با اینکه خود آن حضرت در جنگ صفین اجازه فرمود که اموال آنان را که در لشکرگاه است به غنیمت بگیرند، چنانچه در روایت مالک بن اعین و روایت جندب آمده بود؟! مگر اینکه ما بین آنجا که لشکر «بغات» پشتوانه و عقبه داشته باشد و آنجا که نداشته باشد تفصیل قائل شویم.

چنانچه از تذکره این

تفصیل را متذکر شدیم.

علاوه بر این اموالی که در لشکرگاه است به غنیمت گرفتن و مصادرهٔ آن یک امر عرفی است که در همهٔ زمانها سیره عقلا بر آن قرار گرفته است. چون در راه بغی و تجاوز به کار گرفته شده است. تصرف در اینگونه اموال گوئی به حکم مقابله و تقاصّ است چنانچه مرحوم سید مرتضی در «ناصریات» به آن اشاره داشت. و کسی که این اموال را به صحنه نبرد می آورد گوئی آنها را در معرض تلف قرار داده چنانچه با شرکت در جنگ، جان خود را نیز در معرض تلف قرار داده است. پس حرمتی برای آن باقی نیست. همه این مطالب نسبت به اموال شخص بغات است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۶، ص: ۵۴۰

و اما اسلحه و امکانات و تجهیزاتی که دولت «باغی» بین سپاهیانش تقسیم نموده از اموال عمومی محسوب می گردد که امر آن بی تردید به نظر امام و ولیّ امر مسلمانان واگذار می گردد و او می تواند آنها را به عنوان تشویق بین سپاهیان تقسیم کند. و احتمال بعیدی هم به نظر می رسد که مراد از اموالی که در روایات آمده بود، اموالی باشد که در لشکرگاه است نه اموال شخصی «بغات».

و بسا گواه بر همین مطلب باشد آنچه در تاریخ طبری آمده است که:

«علی (ع) قطعه بدنهای پراکنده را در گوری بزرگ دفن کرد، آنگاه آنچه در لشکرگاه بود را جمع آوری نمود، آنگاه دستور داد که آنها را به مسجد بصره ببرند و فرمود: هر که چیزی از آنها را می شناسد [که مال اوست] آن را برگیرد مگر آن سلاح هایی که نشانه سلطان بر آن نقش بسته [سلاحهای

مربوط به حکومت] که اینها جزء اموال بدون صاحب باقی می ماند، آنگاه [به اصحاب فرمود] آنچه از مال خدا که برای جنگ با شما آورده اند برگیرید، برای هیچ مسلمانی از مال شخصی مسلمانی که مرده است چیزی نیست، و این سلاحها دست اینان قرار گرفته است بدون اینکه سلطانی آن را بخشیده باشد.» «۱»

[یعنی سلاحها، متعلق به حکومت است نه جزء اموال شخصی اینها]

بحث پیرامون غنائم در اینجا پایان پذیرفت، اگر چه تا اندازه ای به طول انجامید، و طولانی شدن با هدف اصلی این کتاب سازگار نبود، ولی از آنجا که ما- به خلاف مبحث زکات و انفال که اکنون به چاپ رسیده است- در جای دیگر به این مبحث نپرداخته بودیم، در اینجا کمی گسترده تر به شرح و بحث آن پرداختیم و از خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطّیبین الطاهرین

---

(۱) تاریخ طبری ۶/ ۳۲۶، چاپ لیدن.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹